



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
(ISC)

ولایت و امامت

۳
جلد

مجموعه از نویسندگان و پژوهشگران
سال ۱۳۹۸ شمسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه مقالات کنگره بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمومنین علی علیه السلام

نویسنده:

محمد علی رضایی اصفهانی

ناشر چاپی:

دانشگاه آزاد اسلامی (تهران)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	مجموعه مقالات کنگره بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمومنین علی علیه السلام جلد ۳
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۱۸	فهرست
۳۳	مقدمه دبیر علمی کنگره
۴۷	مقدمه رئیس شورای سیاستگذاری کنگره
۵۱	شناخت اسلام از زبان امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه
۵۱	اشاره
۵۳	چکیده
۵۴	مقدمه
۵۴	نسبت بین اسلام و امام علی (علیه السلام)؛ نهج البلاغه در بستر فرهنگ اسلامی
۵۵	تعریف
۵۵	معنای لغوی اسلام
۶۰	نسبت بین اسلام و امام علی (علیه السلام)
۶۰	اشاره
۶۰	الف) اسلام، دین خدا
۶۱	ب) قرآن، کتاب آسمانی دین خدا
۶۱	ج) پیامبرگرامی، فرستاده و رسول خدا
۶۲	چهار شاهد نهج البلاغه ای برای عناصر سه گانه پیشنهادی (نسبت بین اسلام و امام علی (علیه السلام))
۶۲	— ارسال رسل و انزال کتب، سنت الهی و تاریخی برای نظام بشری
۶۲	— نكوهش امام از اختلاف رأی عالمان در احکام قطعی اسلام
۶۲	— نعمت های بزرگ الهی به هنگام بعثت پیامبر
۶۳	— خداوند به واسطه نزول قرآن بر پیامبر اکرم برای هدایت بشر اتمام حجت کرده است

۶۴	عناصر سه گانه پیشنهادی (نسبت بین اسلام و امام علی(علیه السلام)) و فضائل ده گانه تاریخی امام علی(علیه السلام) در زمان حیات رسالت
۶۵	عناصر سه گانه پیشنهادی (نسبت بین اسلام و امام علی(علیه السلام)) و معرفی امام از زبان آن حضرت در نهج البلاغه
۶۸	عناصر سه گانه پیشنهادی و روابط تنگاتنگ بین آن ها در نهج البلاغه
۶۸	اشاره
۶۸	یک _ بیانات و کلمات نهج البلاغه ای در خصوص اسلام: دین خدا
۶۸	دو _ بیانات و کلمات نهج البلاغه ای در خصوص پیامبر گرامی: رسول خدا
۶۸	سه _ بیانات و کلمات نهج البلاغه ای در خصوص قرآن: کتاب خدا
۶۹	پیشینه
۷۲	بررسی
۷۲	الف) خطبه های نهج البلاغه
۸۲	ب) نامه های نهج البلاغه
۸۳	ج) حکمت های نهج البلاغه
۸۳	دسته بندی آماری نتایج پژوهش
۸۷	نتیجه
۸۸	منابع
۹۰	بررسی و تحلیل منطقی «نبوت» در نهج البلاغه
۹۰	اشاره
۹۲	چکیده
۹۳	۱_ مقدمه
۹۳	۲_ معنای لغوی نبی
۹۴	۳_ ضرورت بعثت انبیا
۹۶	_ نارسایی دانش بشری
۹۷	۴_ حکمت های بعثت انبیا
۱۰۱	۵_ سیره انبیا الهی
۱۰۱	اشاره
۱۰۱	الف. حضرت آدم(علیه السلام)

۱۰۴	ب. حضرت موسی(علیه السلام) و هارون(علیه السلام)
۱۰۶	ج. حضرت محمد(صلی الله علیه واله)
۱۰۸	نتیجه
۱۰۹	منابع
۱۱۰	واژه شناسی تسبیح و معناپژوهی تنزیه الهی در لسان قرآن ونهج البلاغه
۱۱۰	اشاره
۱۱۲	چکیده
۱۱۳	مقدمه
۱۱۳	مفهوم شناسی «تسبیح» در قرآن
۱۱۴	الف) تنزیه خداوند از آنچه مشرکان به آن اعتقاد دارند
۱۱۴	ب) تنزیه خداوند از بدی (سوء)
۱۱۵	ج) تنزیه از نقایص کائنات
۱۱۵	د) شهادت به ربوبیت و وحدانیت
۱۱۷	هـ) گونه های وجودی تسبیح در نهج البلاغه
۱۲۱	و) مراتب تسبیح وجودی
۱۲۳	ز) تسبیح، مقدمه حمد الهی
۱۲۶	نتیجه
۱۲۸	منابع
۱۳۰	آفرینش هستی از منظر قرآن و نهج البلاغه
۱۳۰	اشاره
۱۳۲	چکیده
۱۳۲	مقدمه
۱۳۳	۱. پیشینه
۱۳۳	۲. روش شناسی تحقیق
۱۳۳	۳. یافته ها
۱۳۳	الف) خداشناسی سرآغاز هستی شناسی

۱۳۴	ب) جهان شناسی دلیل خداشناسی
۱۳۶	ج) شگفتی آفرینش پدیده ها
۱۳۷	د) محورهای توجه به آفرینش هستی
۱۴۸	نتیجه
۱۴۹	منابع
۱۵۰	بررسی شگفتی های علمی امام علی(علیه السلام) در نهج البلاغه
۱۵۰	اشاره
۱۵۲	چکیده
۱۵۲	مقدمه
۱۵۳	شگفتی های علمی امام علی(علیه السلام)
۱۵۴	شگفتی های خلقت جهان
۱۵۴	اشاره به آغاز خلقت جهان و ماده اولیه آن
۱۵۸	اشاره به خلقت موجودات زنده
۱۵۹	بیان شگفتی های زمین
۱۶۶	خلقت آسمان ها
۱۶۹	نتیجه
۱۷۱	منابع
۱۷۳	روش تشویق و تـنبیه از منظر نهج البلاغه
۱۷۳	اشاره
۱۷۵	چکیده
۱۷۶	مقدمه و بیان مسئله
۱۷۷	مروری بر پیشینه پژوهش
۱۷۹	روش شناسی پژوهش
۱۷۹	بحث و بررسی
۱۸۱	تحلیل یافته ها
۱۸۴	پیشنهادها و راهکارهای عملی

نتیجه	۱۸۶
منابع	۱۸۸
ویژگی های فردی امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه	۱۹۱
اشاره	۱۹۱
چکیده	۱۹۳
مقدمه	۱۹۴
۱. ایمان و تقوا	۱۹۵
۲. نگرش توحیدی	۱۹۷
۳. خلوت با خدا	۱۹۹
۴. زهد و دنیا گریزی	۲۰۱
۵. عشق به شهادت	۲۰۳
۶. تعقل همراه با تدبیر	۲۰۴
۷. مطالعه پیوسته	۲۰۵
۸. توان جسمی بالا	۲۰۶
۹. فصاحت و بلاغت	۲۰۷
نتیجه	۲۱۰
منابع	۲۱۱
تربیت در نهج البلاغه (با تأکید بر تربیت اجتماعی)	۲۱۴
اشاره	۲۱۴
چکیده	۲۱۶
مقدمه	۲۱۶
پیشینه	۲۱۸
اصول تربیت اجتماعی در نهج البلاغه	۲۱۸
۱. اصل کرامت	۲۱۸
۲. اصل عزت	۲۱۹
۳. اصل اصلاح شرایط و روابط انسانی	۲۲۰

۲۲۱	۴ اصل مسئولیت و ادای وظیفه
۲۲۲	۵ اصل آراستگی
۲۲۳	۶ اصل اتکا و توجه به سنت های اجتماعی و فرهنگی و گزینش آن ها
۲۲۳	۷ اصل عدالت ورزی
۲۲۴	۸ اصل اعتدال
۲۲۴	۹ اصل مدارا
۲۲۵	۱۰ اصل تعامل موثر اجتماعی
۲۲۶	۱۱ اصل مشارکت اجتماعی
۲۲۶	نتیجه
۲۲۷	منابع
۲۲۸	روش های تربیت عقلانی از دیدگاه نهج البلاغه
۲۲۸	اشاره
۲۳۰	چکیده
۲۳۰	مقدمه
۲۳۱	پیشینه
۲۳۲	مفهوم تربیت عقلانی
۲۳۳	ارزش و اهمیت تربیت عقلانی
۲۳۴	اسلام و تربیت عقلانی
۲۳۶	روش های تربیت عقلانی
۲۳۷	روش موعظه در تربیت عقلانی
۲۳۸	روش استدلالی در تربیت عقلانی
۲۳۹	روش مطالعه و علم آموزی در تربیت عقلانی
۲۴۱	روش تشویق در تربیت عقلانی
۲۴۲	نتیجه
۲۴۴	منابع
۲۴۶	راهکارهای تربیتی مقابله با شیطان در نهج البلاغه

۲۴۶	اشاره
۲۴۸	چکیده
۲۴۸	مقدمه
۲۵۰	پیشینه
۲۵۰	۱. واژه شناسی
۲۵۰	معنای لغوی شیطان: دور شده، متمرّد.
۲۵۱	۲. راهکارهای تربیتی مقابله با شیطان در نهج البلاغه
۲۵۱	اشاره
۲۵۱	الف. راهکار فکری _ قلبی
۲۵۱	اشاره
۲۵۲	یک. افزایش شناخت
۲۵۳	دو. بیداری
۲۵۴	سه. محبت خدا
۲۵۵	ب) راهکارهای عملی
۲۵۵	اشاره
۲۵۵	یک. تقوا
۲۵۷	دو. تمسک به قرآن
۲۵۸	سه. عبادت
۲۵۸	چهار. دعا
۲۵۹	پنج. امر به زبردستان برای سرپیچی از شیطان
۲۶۰	نتیجه
۲۶۲	منابع
۲۶۴	تغییر نسلی، پیامدهای تربیتی و شیوه های برخورد با آن در نهج البلاغه
۲۶۴	اشاره
۲۶۶	چکیده
۲۶۷	مقدمه

۲۶۹	۱. پیشینه
۲۶۹	۲. مفهوم شناسی
۲۶۹	الف) نسل
۲۷۰	ب) تغییر نسلی
۲۷۱	ج) شکاف نسلی
۲۷۲	د) سنت
۲۷۶	ه) اجتماع
۲۷۶	و) خانواده
۲۷۷	ز) خویشاوندی
۲۷۷	۳. عوامل تغییر نسلی
۲۷۷	الف) عوامل تغییر نسلی از دیدگاه جامعه شناسان
۲۸۱	ب) عوامل تغییر نسلی در نهج البلاغه
۲۸۳	۴. عوامل شکاف نسلی
۲۸۳	اشاره
۲۸۳	الف) عوامل شکاف نسلی از دیدگاه جامعه شناسان
۲۸۴	ب) عوامل شکاف نسلی در نهج البلاغه
۲۸۶	۵. آثار تغییر و گسست نسلی
۲۸۶	اشاره
۲۸۷	الف) آثار تغییر و گسست نسلی
۲۸۷	ب) آثار تغییر و گسست نسلی در نهج البلاغه
۲۸۹	۶. کیفیت برخورد با پدیده تغییر، تراجم، گسست و انقطاع نسلی
۲۸۹	اشاره
۲۹۰	الف) کیفیت برخورد با پدیده تفاوت نسلی در جامعه شناسی
۲۹۱	ب) کیفیت برخورد با پدیده تفاوت نسلی در نهج البلاغه
۲۹۲	نتیجه
۲۹۴	منابع

- شناخت باطل از منظر نهج البلاغه در راستای انجام جهاد کبیر ۲۹۶
- اشاره ۲۹۶
- چکیده ۲۹۸
- مقدمه ۲۹۸
- پیشینه ۲۹۹
۱. مفهوم شناسی ۲۹۹
- الف) باطل ۲۹۹
- یک. باطل در لغت ۲۹۹
- دو. باطل در اصطلاح قرآنی ۳۰۰
۲. جهاد کبیر ۳۰۱
۳. کافر ۳۰۲
- اشاره ۳۰۲
- الف) معنای لغوی ۳۰۲
- ب) معنای اصطلاحی کافر در آیه جهاد کبیر ۳۰۳
۴. ویژگی های کافران در قرآن کریم ۳۰۴
- اشاره ۳۰۴
- الف) ایمان به باطل ۳۰۴
- ب) پیروان باطل ۳۰۴
- ج) ابطال باطل ۳۰۵
۵. ویژگی های باطل در نهج البلاغه ۳۰۵
- اشاره ۳۰۵
- الف) تظاهر و جلوه گری ۳۰۵
- ب) کثرت طرفداران ۳۰۶
- ج) پر سر و صدای بودن ۳۰۸
- د) شباهت با حق ۳۰۹
- هـ) گوشه نشینی خواص ۳۱۰

۳۱۲ (و) نیت باطل
۳۱۵ ۶. ویژگی های طرفداران باطل در نهج البلاغه
۳۱۵ اشاره
۳۱۵ الف) شعارگرایی
۳۱۷ ب) مدعیان دروغین
۳۱۸ ج) ایستادگی در مقابل حق
۳۱۹ د) شراکت با شیطان
۳۲۲ هـ) خودمحوری
۳۲۳ و) مصادیق باطل در نهج البلاغه
۳۳۰ نتیجه
۳۳۱ منابع
۳۳۵ درباره مرکز

سرشناسه: کنگره بازخوانی ابعاد شخصیت امیرالمومنین امام علی علیه السلام (1398 : قم)

عنوان و نام پدیدآور: مجموعه مقالات کنگره بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمومنین علی علیه السلام/ تالیف جمعی از محققان؛ با نظارت محمدعلی رضایی اصفهانی.

مشخصات نشر: تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات: دانشگاه آزاد اسلامی، پژوهشکده قرآن و عترت(ع)؛ اصفهان: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خوراسگان، 1398.

مشخصات ظاهری: 14 ج.

شابک: دوره : 4-6060-10-964-978 ؛ ج.1 : 0-6068-10-964-978 ؛ ج.2 : 7-6069-10-964-978 ؛ ج.3 : 978-964-10-6070-3 ؛ ج.4 : 0-6071-10-964-978 ؛ ج.5 : 7-6072-10-964-978 ؛ ج.6 : 4-6073-10-964-978 ؛ ج.7 : 1-6074-10-964-978 ؛ ج.8 : 8-6075-10-964-978 ؛ ج.9 : 5-6076-10-964-978 ؛ ج.10 : 978-964-10-6077-2 ؛ ج.11 : 978-964-10-6078-9 ؛ ج.12 : 978-964-10-6079-6 ؛ ج.13 : 978-964-10-6080-2 ؛ ج.14 : 978-964-106081-9

وضعیت فهرست نویسی: فیا

مندرجات: ج.1. قرآن و امام علی علیه السلام. -- ج.2. قرآن و امام علی علیه السلام. -- ج.3. ولایت و امامت. -- ج.4. امام علی علیه السلام و نهج البلاغه. -- ج.5. امام علی علیه السلام از منظر دانشمندان و مستشرقان. -- ج.6. امام علی علیه السلام در آینه شعر و ادب. -- ج.7. امام علی و علوم انسانی (1) - تاریخ. -- ج.8. امام علی و علوم انسانی (2) - تربیت. -- ج.9. امام علی و علوم انسانی (3) - اخلاق و عرفان. -- ج.10. امام علی و علوم انسانی (4) - اجتماعی. -- ج.11. امام علی و علوم انسانی (5) - اقتصاد. -- ج.12. امام علی علیه السلام و علوم انسانی (6) - مدیریت و سیاست. -- ج.13. مقالات غیر فارسی (عربی، اردو، آذری و اسپانیولی)

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- کنگره ها

موضوع: Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- Congresses

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- نقد و تفسیر -- کنگره ها

موضوع: Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 --- Criticism and interpretation -- Congresses

شناسه افزوده: رضایی اصفهانی، محمدعلی، 1341 -

شناسه افزوده: Rezae Esfahani, Mohammad Ali

شناسه افزوده: دانشگاه آزاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات

Islamic Azad University Publication: شناسه افزوده:

شناسه افزوده: دانشگاه آزاد اسلامی. پژوهشکده قرآن و عترت (ع)

شناسه افزوده: دانشگاه آزاد اسلامی. واحد خوراسگان

رده بندی کنگره: BP37/7

رده بندی دیویی: 297/951

شماره کتابشناسی ملی: 6026010

ص: 1

اشاره

مجموعه مقالات کنگره بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام

امام علی (علیه السلام) و نهج البلاغه

به کوشش جمعی از محققان

مجموعه مقالات کنگره بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام)، جلد پنجم (امام علی (علیه السلام) و نهج البلاغه)

جمعی از محققان: زیر نظر دبیر علمی، دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی

سروراستار: علی اکبر فراهی بخشایش

ناشر: دبیرخانه کنگره بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام)

چاپ

تیراژ: 500 جلد

قیمت: هدایی به ساحت مقدس امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام)

نوبت نشر: اول

شابک

ارتباط با ما: اصفهان، خیابان نشاط، ابتدای خیابان فرشادی، مؤسسه تحقیقات و نشر

معارف اهل البيت (علیهم السلام)، دبیرخانه کنگره

ص: 2

فهرست 3

مقدمه دبیر علمی کنگره 11

مقدمه رئیس شورای سیاستگذاری کنگره 21

1. شناخت اسلام از زبان امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه 25

چکیده 27

مقدمه 28

نسبت بین اسلام و امام علی (علیه السلام): نهج البلاغه در بستر فرهنگ اسلامی 28

تعریف 29

معنای لغوی اسلام 29

نسبت بین اسلام و امام علی (علیه السلام) 34

الف) اسلام، دین خدا 34

ب) قرآن، کتاب آسمانی دین خدا 35

ج) پیامبرگرمی، فرستاده و رسول خدا 35

چهار شاهد نهج البلاغه ای برای عناصر سه گانه پیشنهادی (نسبت بین اسلام و امام علی (علیه السلام)) 36

– ارسال رسل و انزال کتب، سنت الهی و تاریخی برای نظام بشری 36

– نکوهش امام از اختلاف رأی عالمان در احکام قطعی اسلام 36

– نعمت های بزرگ الهی به هنگام بعثت پیامبر 36

– خداوند به واسطه نزول قرآن بر پیامبر اکرم برای هدایت بشر اتمام حجت کرده است 37

عناصر سه گانه پیشنهادی (نسبت بین اسلام و امام علی (علیه السلام)) و فضائل ده گانه تاریخی امام علی (علیه السلام) در زمان حیات رسالت 38

عناصر سه گانه پیشنهادی (نسبت بین اسلام و امام علی (علیه السلام)) و معرفی امام از زبان آن حضرت در نهج البلاغه 39

عناصر سه گانه پیشنهادی و روابط تنگاتنگ بین آن ها در نهج البلاغه 42

یک _ بیانات و کلمات نهج البلاغه ای در خصوص اسلام: دین خدا 42

دو _ بیانات و کلمات نهج البلاغه ای در خصوص پیامبر گرامی: رسول خدا 42

سه _ بیانات و کلمات نهج البلاغه ای در خصوص قرآن: کتاب خدا 42

پیشینه 43

بررسی 46

الف) خطبه های نهج البلاغه 46

ب) نامه های نهج البلاغه 56

ج) حکمت های نهج البلاغه 57

دسته بندی آماری نتایج پژوهش 57

نتیجه 61

2. بررسی و تحلیل منطقی «نبوت» در نهج البلاغه 63

چکیده 65

1_ مقدمه 66

2_ معنای لغوی نبی 66

3_ ضرورت بعثت انبیا 67

_ نارسایی دانش بشری 69

4_ حکمت های بعثت انبیا 70

الف. حضرت آدم(علیه السلام) 74

ب. حضرت موسی(علیه السلام) و هارون(علیه السلام) 77

ج. حضرت محمد(صلی الله علیه واله) 79

نتیجه 81

ص: 4

3. واژه‌شناسی تسبیح و معناپژوهی تنزیه الهی در لسان قرآن و نهج البلاغه 83

چکیده 85

مقدمه 86

مفهوم‌شناسی «تسبیح» در قرآن 86

الف) تنزیه خداوند از آنچه مشرکان به آن اعتقاد دارند 87

ب) تنزیه خداوند از بدی (سوء) 87

ج) تنزیه از نقایص کائنات 88

د) شهادت به ربوبیت و وحدانیت 88

هـ) گونه‌های وجودی تسبیح در نهج البلاغه 90

و) مراتب تسبیح و وجودی 94

ز) تسبیح، مقدمه حمد الهی 96

نتیجه 99

4. آفرینش هستی از منظر قرآن و نهج البلاغه 103

چکیده 105

مقدمه 105

1. پیشینه 106

2. روش‌شناسی تحقیق 106

3. یافته‌ها 106

الف) خداشناسی سرآغاز هستی‌شناسی 106

ب) جهان‌شناسی دلیل خداشناسی 107

ج) شگفتی آفرینش پدیده‌ها 109

د) محورهای توجه به آفرینش هستی 110

نتیجه 121

5. بررسی شگفتی های علمی امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه 123

چکیده 125

مقدمه 125

شگفتی های علمی امام علی (علیه السلام) 126

شگفتی های خلقت جهان 127

ص: 5

اشاره به آغاز خلقت جهان و ماده اولیه آن 127

اشاره به خلقت موجودات زنده 131

بیان شگفتی های زمین 132

خلقت آسمان ها 139

نتیجه 142

6. روش تشویق و تـنبیه از منظر نهج البلاغه 145

چکیده 147

مقدمه و بیان مسئله 148

مروری بر پیشینه پژوهش 149

روش شناسی پژوهش 151

بحث و بررسی 151

تحلیل یافته ها 153

پیشنهادها و راهکارهای عملی 156

نتیجه 158

7. ویژگی های فردی امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه 163

چکیده 165

مقدمه 166

1. ایمان و تقوا 167

2. نگرش توحیدی 169

3. خلوت با خدا 171

4. زهد و دنیا گریزی 173

5. عشق به شهادت 175

6. تعقل همراه با تدبیر 176

7. مطالعه پیوسته 177

8. توان جسمی بالا 178

9. فصاحت و بلاغت 179

نتیجه 182

ص: 6

8. تربیت در نهج البلاغه (با تأکید بر تربیت اجتماعی) 185

چکیده 187

مقدمه 187

پیشینه 189

اصول تربیت اجتماعی در نهج البلاغه 189

1. اصل کرامت 189

2. اصل عزت 190

3. اصل اصلاح شرایط و روابط انسانی 191

4. اصل مسئولیت و ادای وظیفه 192

5. اصل آراستگی 193

6. اصل اتکا و توجه به سنت های اجتماعی و فرهنگی و گزینش آن ها 194

7. اصل عدالت ورزی 194

8. اصل اعتدال 195

9. اصل مدارا 195

10. اصل تعامل موثر اجتماعی 196

11. اصل مشارکت اجتماعی 197

نتیجه 197

9. روش های تربیت عقلانی از دیدگاه نهج البلاغه 199

چکیده 201

مقدمه 201

پیشینه 202

مفهوم تربیت عقلانی 203

ارزش و اهمیت تربیت عقلانی 204

اسلام و تربیت عقلانی 205

روش های تربیت عقلانی 207

روش الگویی در تربیت عقلانی 207

روش موعظه در تربیت عقلانی 208

روش استدلالی در تربیت عقلانی 209

ص: 7

روش مطالعه و علم آموزی در تربیت عقلانی 210

روش تشویق در تربیت عقلانی 212

نتیجه 213

10. راهکارهای تربیتی مقابله با شیطان در نهج البلاغه 217

چکیده 219

مقدمه 219

پیشینه 221

1. واژه شناسی 221

معنای لغوی شیطان: دور شده، متمرّد. 221

2. راهکارهای تربیتی مقابله با شیطان در نهج البلاغه 222

الف. راهکار فکری _ قلبی 222

یک. افزایش شناخت 223

دو. بیداری 224

سه. محبت خدا 225

ب) راهکارهای عملی 226

یک. تقوا 226

دو. تمسک به قرآن 228

سه. عبادت 229

چهار. دعا 229

پنج. امر به زبردستان برای سرپیچی از شیطان 230

نتیجه 231

11. تغییر نسلی، پیامدهای تربیتی و شیوه های برخورد با آن در نهج البلاغه 235

چکیده 237

مقدمه 238

1. پیشینه 240

2. مفهوم شناسی 240

الف) نسل 240

ب) تغییر نسلی 241

ص: 8

ج) شکاف نسلی 242

د) سنت 243

هـ) اجتماع 247

و) خانواده 247

ز) خویشاوندی 248

3. عوامل تغییر نسلی 248

الف) عوامل تغییر نسلی از دیدگاه جامعه شناسان 248

ب) عوامل تغییر نسلی در نهج البلاغه 252

4. عوامل شکاف نسلی 254

الف) عوامل شکاف نسلی از دیدگاه جامعه شناسان 254

ب) عوامل شکاف نسلی در نهج البلاغه 255

5. آثار تغییر و گسست نسلی 257

الف) آثار تغییر و گسست نسلی 258

ب) آثار تغییر و گسست نسلی در نهج البلاغه 258

6. کیفیت برخورد با پدیده تغییر، تراحم، گسست و انقطاع نسلی 260

الف) کیفیت برخورد با پدیده تفاوت نسلی در جامعه شناسی 261

ب) کیفیت برخورد با پدیده تفاوت نسلی در نهج البلاغه 262

نتیجه 263

12. شناخت باطل از منظر نهج البلاغه در راستای انجام جهاد کبیر 267

چکیده 269

مقدمه 269

1. مفهوم شناسی 270

الف) باطل 270

یک. باطل در لغت 270

دو. باطل در اصطلاح قرآنی 271

2. جهاد کبیر 272

3. کافر 273

ص: 9

الف) معنای لغوی 273

ب) معنای اصطلاحی کافر در آیه جهاد کبیر 274

4. ویژگی های کافران در قرآن کریم 275

الف) ایمان به باطل 275

ب) پیروان باطل 275

ج) ابطال باطل 276

5. ویژگی های باطل در نهج البلاغه 276

الف) تظاهر و جلوه گری 276

ب) کثرت طرفداران 277

ج) پر سر و صدا بودن 279

د) شباهت با حق 280

هـ) گوشه نشینی خواص 281

و) نیت باطل 283

6. ویژگی های طرفداران باطل در نهج البلاغه 286

الف) شعارگرایی 286

ب) مدعیان دروغین 288

ج) ایستادگی در مقابل حق 289

د) شراکت با شیطان 290

هـ) خودمحوری 293

و) مصادیق باطل در نهج البلاغه 294

درآمد قال رسول الله (صلی الله علیه واله): «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ» چهارده قرن قبل، نور اسلام بر جهان تابید و وحی قرآن قلب پیامبر اسلام (صلی الله علیه واله) را منور ساخت و این نور بر قلب یار و همراه ایشان حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) منعکس گردید و در قالب امامت و ولایت او بر جهانیان عرضه شد. در قرآن کریم بیش از هفتصد آیه در مورد امام علی (علیه السلام) تفسیر، تأویل و یا تطبیق شده است که پیوند عمیق ایشان را با وحی قرآن نشان می دهد.

امام علی (علیه السلام) نوری الهی است که بعد از پیامبر (صلی الله علیه واله) برای هدایت بشر جلوه گر شد و در ابعاد معنوی، علمی و... راه بشر را روشن کرده و او را به سعادت رهنمون می شود.

نهج البلاغه اوست که شیوه های تربیت انسان، روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، مدیریتی و... را به صورت کلی و راهبردی (و گاهی به صورت جزئی) بیان کرده است. رهنمودهای امام علی (علیه السلام) به علوم بشری، به ویژه علوم انسانی جهت دهی می کند تا از این طریق هدایت همه جانبه انسان را محقق سازد و از انحرافات جلوه گیری کند که در اثر علم ناقص بشری حاصل می شود؛ همان طور که ولایت باطنی و معنوی امام علی (علیه السلام) و فرزندان معصومش دست انسان ها را می گیرد و در ساحت های مختلف زندگی معنوی راهبری می کند تا انسان به سعادت و کمال نهایی خود برسد.

اول: ضرورت موضوع کنگره بعد از گذشت چهارده قرن از شهادت امام علی (علیه السلام) هنوز نور ولایت و امامت او بر جهانیان می‌تابد، از این رو ضرورت دارد که علل و عوامل این ماندگاری بررسی شود و ابعاد وجودی این شخصیت ملکوتی بازخوانی و بار دیگر با زبان روز بر جهانیان عرضه شود.

در این راستا مهم‌ترین دلایل ضرورت این کنگره عبارت‌اند از:

- 1_ شناخت مجدد امام علی (علیه السلام) برای تبیین ابعاد ناشناخته وجودی ایشان؛
- 2_ بازخوانی و عرضه ابعاد وجودی آن حضرت با زبان روزآمد؛
- 3_ تبیین رهنمودهای امام علی (علیه السلام) در عرصه‌های جدید ابعاد زندگی بشر همچون علوم انسانی در راستای تحول در این علوم؛
- 4_ بهره‌مندی بیشتر جامعه بشری از نور ولایت و امامت آن حضرت با ارائه کتاب‌ها، مقالات و آثار هنری؛
- 5_ تجلیل از خادمان علمی و عملی امام علی (علیه السلام)؛
- 6_ گسترش معارف ناب علوی در قالب نگارش مقالات و کتاب‌ها و آثار هنری؛
- 7_ ترجمه آثار برجسته پدیدآمده در کنگره به زبان‌های دیگر در راستای نشر معارف و آموزه‌های علوی در کشورهای دیگر.

دوم: پیشینه کنگره

ایده کنگره در مراسم حج سال 1397 ش بین فرهیختگان اصفهانی حاضر در حج بیان شد. سپس با ابتکار و پشتکار دوست ولایتمدار و خیراندیش جناب آقای حاج سید حسین رضازاده (زید عزه) مقدمات آن فراهم شد و از بهار 1398 ش کار کنگره با جلساتی در موسسه اهل بیت (علیهم السلام) شروع گردید و با همکاری دوست دانشمند ما، جناب حجت الاسلام والمسلمین سجادی راه کمال در پیش گرفت و در نهایت توفیق علوی شامل حال ما شد و از خرداد 1398 ش مسئولیت دبیر علمی کنگره را پذیرفتم. سپس در قم،

ص: 12

جناب حجت الاسلام والمسلمین دکتر فراهی بخشایش یار و همراه ما شد و امور علمی کنگره با همکاری اساتید تکمیل گردید و نویسندگان زیادی از مراکز علمی داخل و خارج کشور به ویژه در قم (مانند مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث جامعه المصطفی العالمیه، مرکز تخصصی شیعه شناسی و بنیاد نهج البلاغه و...) وارد صحنه شدند و اقدام به برگزاری پیش نشست ها و نگارش مقالات و ارزیابی آثار کردند و حتی مراجع معظم تقلید پیام هایی برای کنگره فرستادند. کم کم کنگره ای عظیم به برکت یاد امام علی علیه السلام شکل گرفت که بسیاری از افراد باور نمی کردند، این همه آثار و برکات علمی، معنوی و هنری به دنبال داشته باشد. از این رو در روزهای آخر دریافت آثار کنگره، استقبال از آن به شدت افزایش یافت و حتی چند بار زمان دریافت آثار تمدید شد.

امید است برگزاری این کنگره زمینه ساز کنگره های بزرگ تر و کامل تر بعدی در سال های آینده شود و مورد قبول خدای متعال و مورد عنایت خاص امام علی (علیه السلام) و فرزندش حجت ابن الحسن قرار گیرد.

سوم: ساختار کنگره

الف: شورای سیاست گذاری

1_ آقای حاج سید حسن رضازاده، رئیس شورای سیاست گذاری؛

2_ حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید احمد سجادی؛

3_ حجت الاسلام والمسلمین علی اصغر بیگی؛

4_ حجت الاسلام والمسلمین جعفر عمادی؛

5_ دکتر حمیدرضا چاکری؛

6_ دکتر مجتبی بهرام پور؛

7_ حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی؛

8_ دکتر احسان مشکلانی؛

9_ مهندس حمید نیلفروشان؛

ص: 13

10_ حجت الاسلام والمسلمين سيد مصطفى ميرلوحى؛

11_ حجت الاسلام والمسلمين دكتور ابراهيم كلانترى؛

12_ دكتور عبدالمجيد طالب تاش؛

13_ دكتور عليرضا هزار.

ب: شوراي علمى

حجت الاسلام والمسلمين دكتور محمدعلى رضايى اصفهانى؛

حجت الاسلام والمسلمين دكتور ناصر رفيعى محمدى؛

حجت الاسلام والمسلمين دكتور نعمت الله صفرى فروشانى؛

حجت الاسلام والمسلمين دكتور عبدالمحمدى؛

حجت الاسلام والمسلمين دكتور محمدجواد اسكندرلو؛

حجت الاسلام والمسلمين محمد فاکر ميبدى؛

حجت الاسلام والمسلمين حسين علوى مهر؛

حجت الاسلام والمسلمين دكتور سيد عيسى مسترحمى؛

دكتور سيد محمدتقى طيب؛

دكتور اصغر منتظر القائم؛

دكتور حميدرضا چاكرى؛

دكتور مهدى مظاهرى؛

دكتور محمدرضا ستوده نيا؛

دكتور محمد حسين رياحى؛

دكتور محمد صالح طيب نيا؛

حجت الاسلام والمسلمين دكتور سيد احمد سجادى؛

دکتر سید مهدی مرتضوی؛

حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ مهدی انصاری قمی؛

حجت الاسلام والمسلمین جعفر عمادی؛

ص: 14

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی مهدوی راد؛

حجت الاسلام والمسلمین علی اصغر بیگی.

ج: کمیته اجرایی

سید حسین رضازاده، دبیر اجرایی و رئیس شورای سیاست گذاری کنگره؛

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی رضایی، دبیر علمی کنگره؛

حجت الاسلام والمسلمین دکتر علی اکبر فراهی بخشایش، معاون علمی _ پژوهشی کنگره؛

حجت الاسلام والمسلمین حسن صادقی زفره، مسئول برگزاری پیش نشست ها؛

دکتر حمیدرضا چاکری، دبیر شورای راهبردی کنگره؛

مهندس حمید نیلفروشان، معاون علمی _ پژوهشی مؤسسه اهل البیت (علیهم السلام)؛

مهندس سعید گودرزی، مسئول انفورماتیک مؤسسه اهل البیت (علیهم السلام)؛

مهندس محمد رضایی، مسئول آماده سازی متون؛

خانم مهندس الهام صفائی، مسئول دبیرخانه کنگره؛

خانم مهندس فرزانه صفائی، مسئول سایت کنگره؛

خانم آزاده فخاری، مسئول روابط عمومی کنگره؛

د: کارگزاران دبیر علمی کنگره:

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی، عضو هیئت علمی و استاد تمام جامعه المصطفی العالمیه دبیر اجرایی

کنگره:

آقای حاج سید حسین رضازاده معاون علمی _ پژوهشی: حجت الاسلام والمسلمین دکتر علی اکبر فراهی بخشایش معاون اجرایی:

سرکار خانم مهندس الهام صفائی

چهارم: برون داد کنگره

الف: کتاب مجموعه مقالات

1_ قرآن و امام علی (علیه السلام) (1)؛

2_ قرآن و امام علی (علیه السلام) (2)؛

3_ ولایت و امامت؛

4_ امام علی (علیه السلام) و نهج البلاغه؛

5_ امام علی (علیه السلام) از منظر دانشمندان و مستشرقان؛

6_ امام علی (علیه السلام) در آینه شعر و ادب؛

7_ امام علی (علیه السلام) و علوم انسانی (1) _ تاریخ؛

8_ امام علی (علیه السلام) و علوم انسانی (2) _ تربیت؛

9_ امام علی (علیه السلام) و علوم انسانی (3) _ اخلاق و عرفان؛

10_ امام علی (علیه السلام) و علوم انسانی (4) _ اجتماعی؛

11_ امام علی (علیه السلام) و علوم انسانی (5) _ اقتصاد؛

12_ امام علی (علیه السلام) و علوم انسانی (6) _ مدیریت و سیاست؛

13_ مقالات غیرفارسی (عربی، آذری، اردو و اسپانیولی)؛

14_ چکیده مقالات فارسی کنگره.

ب: نرم افزار

1_ مجموعه مقالات کنگره بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمؤمنین امام علی (ع)؛

2_ تیزر، پنل های تخصصی و فیلم گزارش برگزاری کنگره در سالن اصلی و دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان .

ج: نشریات و وبگاه

خبرنامه شماره 1

د: لیست آثار رسیده (759 اثر)

1. تعداد کل مقالات رسیده: 460؛

تعداد مقالات مورد قبول: 198.

2. تعداد کل کتاب های رسیده: 69؛ تعداد کتاب های برتر: 3.

3. تعداد کل پایان نامه های رسیده: 73؛ تعداد پایان نامه های برتر: 3.

4. تعداد کل هنری های تجسمی رسیده: 34؛ تعداد برتر: 3.

5. تعداد کل اشعار رسیده: 123؛ تعداد اشعار مورد قبول: 35.

پنجم: مراکز و تشکل های همکار

1. معاونت فرهنگی _ اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی؛

2. پژوهشکده قرآن و عترت دانشگاه آزاد اسلامی؛

3. دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان (خوراسگان)؛

4. جامعه المصطفی العالمیه؛

5. مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان؛

6. استانداری اصفهان؛

7. شهرداری اصفهان؛

8. اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی اصفهان؛

9. مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛

10. سازمان فرهنگی آستان قدس رضوی؛

11. بنیاد بین المللی نهج البلاغه؛

12. بنیاد بین المللی غدیر استان اصفهان؛

13. نهاد رهبری در دانشگاه های استان اصفهان؛

14. دانشگاه امام صادق (علیه السلام)؛

15. دانشگاه معارف قرآن و عترت؛

ص: 17

16. دانشگاه اصفهان؛

17. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور (سمیم نور)؛

18. حوزه علمیه اصفهان؛

19. موسسه نهج البلاغه اصفهان؛

20. مجامع ادبی استان اصفهان؛

21. سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان؛

22. مرکز پژوهشی قرآن کریم المهدی؛

23. مرکز تخصصی قرآن کریم امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)؛

24. مرکز تخصصی کنفرانس های ایران (سیویلیکا)؛

25. مجمع عالی حکمت اسلامی؛

26. دانشگاه صنعتی اصفهان؛

27. مرکز تخصصی شیعه شناسی؛

28. پایگاه استنادی جهان اسلام؛

29. انجمن علمی دانش پژوهان علوم قرآن مدرسه عالی قرآن و حدیث؛

30. انجمن علمی دانش پژوهان علوم حدیث مدرسه عالی قرآن و حدیث؛

ششم: پیش نشست ها

1. پیش نشست کنگره در مدرسه عالی تفسیر مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث جامعه المصطفی العالمیه؛

موضوع: نقش امام علی (علیه السلام) در گسترش علوم اسلامی؛

2. پیش نشست کنگره در مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث جامعه المصطفی العالمیه؛

موضوع: بررسی نظریه اشارات ولایی قرآن؛

3. پیش نشست کنگره در مرکز تخصصی شیعه شناسی؛

موضوع: امام علی (علیه السلام) از دیدگاه مستشرقین؛

4. پیش نشست کنگره در جامعه المصطفی العالمیه واحد اصفهان؛

موضوع: شأن و جایگاه امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه؛

5. پیش نشست کنگره در مدرسه علمیه خواهران حضرت حکیمه سپاهان شهر اصفهان؛

موضوع: بررسی ابعاد شخصیتی امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام)؛

6. پیش نشست کنگره در حوزه علمیه صدر اصفهان؛

موضوع: معرفی شخصیت امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام)؛

7. پیش نشست کنگره در گروه علوم حدیث جامعه المصطفی العالمیه؛

موضوع: استخراج سبک زندگی از قرآن و احادیث (با تأکید بر نهج البلاغه)؛

هفتم: ارزیابان

حسین علوی مهر، حسن رضا رضایی، عبدالله جبرئیلی جلودار، محمد ایلیا یعقوبی، علی آقاصفری، عبدالمومن حکیمی، محمدنظیر عرفانی، علی اکبر فراهی بخشایش، اکبر محمودی، میثم ناظمی، عباس الهی، عبدالرشید صمیمی، عبدالله مرتضوی نیا، علی محمد راهی، سید عیسی مسترحمی، عبدالحسین شورچه، مهدی جهانی، باقر ریاحی مهر، محمد عزتی، انار حسین اف، محمد شایان، مهدی اعتصامی، سید مجتبی رضوی اصیل، سهیل اسعد.

هشتم: ویراستاران

سر ویراستار: علی اکبر فراهی بخشایش.

ویراستاران: حسین حبیبی، حسن عباس زاده، نصرالله سلیمانی نجف آبادی، مهدی سازندگی، نجف عرفانی.

ص: 19

نهم: ملیت های شرکت کننده ملیت های شرکت کننده در کنگره از کشورهای: ایران، عراق، تونس، نیجریه، افغانستان، پاکستان، هندوستان، آذربایجان، بنگلادش، اسپانیا. در پایان از همه اساتید همکار، نویسندگان، ارزیابان، ویراستاران و همکاران اجرایی کنگره به ویژه خادم اهل بیت (علیهم السلام) جناب آقای حاج حسین رضازاده زید عزه و معاون پژوهشی ما جناب حجه الاسلام و المسلمین دکتر بخشایش تشکر می کنم که این کنگره حاصل تلاش شبانه روزی آنهاست. امیدوارم همگی مورد عنایت خاص امام علی (علیه السلام) قرار گیریم و این تلاش علمی مورد قبول خدای متعال قرار گیرد. امید است برگزاری این کنگره زمینه ساز کنگره های بزرگ تر و کامل تر بعدی در سال های آینده شود و مورد قبول خدای متعال و مورد عنایت خاص امام علی (علیه السلام) و فرزندش حجت ابن الحسن قرار گیرد.

والحمد لله رب العالمین

دبیر علمی کنگره

دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی

استاد تمام جامعه المصطفی العالمیه

19/9/1398

ص: 20

بسم الله الرحمن الرحيم وَلاَ يَهُ عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ حِصَّةً نَبِيٌّ فَمَنْ دَخَلَ حِصَّةَ نَبِيٍّ أَمِنَ مِنْ عَذَابِي (صدوق، عيون اخبار الرضا(عليه السلام)، ج 2، ص 146) به خدای عزوجل قسم که مرا خدای تو یا علی زده بر صحیفه دل رقم، ز ازل ولای تو یا علی قال رسول الله(صلی الله علیه واله): «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 134) خلقت انسان، شگفتناک ترین شاهکار خالق هستی است و این اشرف مخلوقات، شورانگیزترین موجودی است که ضمن توجه به آداب بندگی، خود مبدع و خالق خلاق پدیده هایی است که می تواند قدرت و عظمت انسان را با اراده خالق مطلق به نمایشی تمام عیار بگذارد.

{ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا } (انسان/1).

حصول چنین قدرت و اقتداری، وام دار اتصاف به آداب و ترتیبی است که باید بدان آراسته بود.

در میان بندگان برگزیده خدا و پس از حضرت خاتم رسل محمد مصطفی (صلی الله علیه واله)، شخصیت ممتاز امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام)، افضل و اولی به حجت الهی است.

همو که در «کعبه» زاده شد تا گواه عظمت وجود نازنینش باشد.

همو که در مکتب محمد امین، با ایمان ترین است و در اطاعت پذیری از خدا و رسولش بی نظیرترین و علم وافرش بهره مند از قرآنی است که خود در وصفش این چنین بیان می دارد:

«وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ، وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَقْنَى عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقَضِي غَرَائِبُهُ» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه/18)؛ «هم او که از «لیلهاالمبیت» شجاعت و اخلاص و بندگی اش عیان شد و آیه {وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ} (بقره/207)، از سوی جبرئیل امین در وصفش نازل و در «خبیر» به کمال رسید و از لحظه جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) در «غدیر» و در روز تکمیل دین تا لحظه ای که گفت «فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ» جز دل بر عشق الله و رسول و تحقق آیات الهی، سودایی دیگر نداشت.

امامت او، امانت حق طلبی و ظلم ستیزی بود و رسالت او استقرار حکومت عدل و دادگستری در پهنه عالم.

جهان درویش در جهاد همواره اکبر بود و جهان بروش، جان بازی برای مهرورزی ابنای آدم و ترجمان عینی «رُهْبَانُ بِاللَّيْلِ أُسْدٌ بِالنَّهَارِ» (کلینی، الکافی، ج2، ص232).

کلام جاودانه اش (نهج البلاغه) منشور حکمت و حیات است و به عنوان متنی عرفانی، مشحون از اسرار و معارف ربانی الهی و حکمی، فلسفی، تاریخی، سیاسی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی نیاز بنیادین و راهگشای زمانه ی ما و شرح منش و مرامش، کیمیای سعادت رهپویان.

ص: 22

ولایت علوی، نشان دارترین و پرافتخارترین حقیقتی است که شیعیان مشمول این لطف دائم اند.

رهپویی چنین امام همایی، عزتی مستدام و توفیقی بزرگ است که جمعی از دوستداران حضرتش را بر آن داشت تا با برپایی "کنگره تبیین ابعاد شخصیتی امام علی (علیه السلام)، وجوه پیدا و ناپیدای شخصیت ممتاز و آسمانی انسانی کامل و ملکوتی ترین انسان تاریخ بشریت از رهگذر نسیم عنایتش مورد تأمل و مطالعه علوی پژوهان قرار گیرد. بی گمان با وجود همه آثار و اوصافی که درباره آن حضرت وجود دارد، فقط ذره ای و گوشه ای از اقیانوس معرفت و معنویت و حقیقت وجودی امام علی (علیه السلام) بازنموده شده و همچنان نیازمند آنیم که در ساحل شناخت پرشکوهش زانو بزنیم و قیساتی از آفتاب رأفت و رحمتش برگیریم.

به یقین او حصن حصین است و هر سعادت خواه و سعادت‌مندی باید از دانشگاه علوی، درس های حقیقت و حقیقی زندگی را بیاموزد و بیاموزاند.

با چنین رویکرد و رهیافتی، دبیرخانه کنگره «بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام)» با اعلام فراخوانی در سی و چهار محور، اندیشمندان و دانشمندان را به جریان سازی در این نهضت مقدس دعوت کرد؛ بدان امید که در سال های آتی این حرکت نورانی بتواند در جغرافیای جهان اسلام گسترش یابد و از ابعاد شخصیت جهان شمول آن حضرت، جهانیان طالب حقیقت و دانش الهی نیز توشه معرفت و دانایی برگیرند و جهان تشنه حق و عدل را پاسخی درخور و شایسته منظومه اندیشه و گفتمان آسمانی اش یابند.

موسوعه چهارده جلدی از مقالات منتخب از مقالات فراوان رسیده به دبیرخانه که عزّ وصول شده، تحت عناوین قرآن و امام علی (علیه السلام) (1)؛ قرآن و امام علی (علیه السلام) (2)؛ ولایت و امامت؛ امام علی (علیه السلام) و نهج البلاغه؛ امام علی (علیه السلام) از منظر دانشمندان و مستشرقان؛ امام علی (علیه السلام) در آینه شعر و ادب؛ امام علی (علیه السلام) و علوم انسانی (1) _ تاریخ؛ امام علی (علیه السلام) و علوم انسانی (2) _ تربیت؛ امام علی (علیه السلام) و علوم انسانی (3) _ اخلاق و عرفان، امام علی (علیه السلام) و علوم انسانی (4) _ اجتماعی، امام علی (علیه السلام) و علوم انسانی (5) _ اقتصاد، امام علی (علیه السلام) و علوم انسانی (6) _ مدیریت و سیاست؛ مقالات غیرفارسی (عربی، اردو، آذری، اسپانیولی)

و چکیده مقالات کنگره، با یاری همه شیفتگان و دلدادگان ولایت به ویژه دبیر علمی کنگره حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی دام عزه و همت عالی پژوهشکده قرآن و عترت دانشگاه آزاد اسلامی که سپاس فراوان از این همت ستودنی شان بر ما فرض و اجرشان در درگاه حضرت باری عزّ اسمه و حضرات ائمه معصومین (علیهم السلام) محفوظ؛ برای استفاده پژوهشگران و اندیشمندان حوزه و دانشگاه و اقشار مختلف اجتماع به زیور طبع آراسته و تقدیم می گردد.

فردا که هر کسی به شفیعی زنند دست

ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق

بدرقه رهت شود همت شحنه نجف

سید حسین رضازاده

رئیس شورای سیاست گذاری کنگره بازخوانی ابعاد

شخصیتی امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام)

26 دی ماه 1398 مطابق با 20 جمادی الاولی 1441 ق

ص: 24

خداوند متعال اسلام را دینی کامل، خاتم و جامع بر رسول گرامی (صلی الله علیه و اله) برای هدایت و سعادت دنیوی و اخروی بشر فرستاد و قرآن را کتاب آسمانی آن قرار داد. بی تردید یکی از لوازم مهم، ضروری و اساسی در باز خوانی ابعاد شخصیتی امام علی (علیه السلام) توجه به عناصر سه گانه اسلام، رسالت و قرآن می باشد. از سویی مسلمانان نسبت به شناخت درست، دقیق و کامل اسلام وظایفی دارند که در ابعاد شناختی و هم چنین رفتاری هر مسلمان آشکار می گردد و موجبات تعمیق، استواری و تداوم عنصر ایمان فرد می گردد. بخشی از رسالت دانشی مسلمانان، جست و جوگری شناخت اسلام برحسب منابع معتبر، هم چون پیامبر اسلام و اهل بیت گرامی ایشان می باشد. کلمات و جملات امام علی (علیه السلام) منبعی ارزشمند در موضوعات مختلف هم چون «شناخت اسلام» می باشد. نهج البلاغه همانند قرآن دایره المعارف عظیمی است که یک دوره کامل اسلام شناسی است و لیکن پژوهش حاضر با تکیه بر کاربرد واژه «اسلام» در نهج البلاغه و با هدف «توصیف، معرفی و شناخت سیمای اسلام از زبان امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه» خواهد بود. در این پژوهش به چیستی توصیف اسلام با دید کلیت اسلام از دیدگاه امام علی (علیه السلام) تکیه شده و فارغ از بررسی جهت گیری آن حضرت در زمینه اصول دین و هم چنین فروع دین خواهد بود. نوع پژوهش بر اساس «استفاده از منابع موجود» (مطالعه اسنادی) و روش گردآوری اطلاعات «روش تحلیل محتوا» در نظر گرفته شد. بر اساس بررسی و مطالعه دقیق هشت منبع و فهرست های موضوعی نهج البلاغه در مجموع تعداد 37 مورد (عنوان) استخراج و شناسایی گردید. شناخت اسلام در نهج البلاغه به تفکیک خطبه ها، نامه ها و حکمت ها انجام گرفته است.

کلید واژه ها: امام علی (علیه السلام)، نهج البلاغه، شناخت اسلام، تحلیل محتوا.

نسبت بین اسلام و امام علی (علیه السلام)؛ نهج البلاغه در بستر فرهنگ اسلامی

اسلام دینی کامل و جامع است که به قطع و حتم می توان به آن افتخار نمود. بی شک وظیفه هر مسلمانی کسب شناخت درست، دقیق و کامل نسبت به دین اسلام است. تحقق این وظیفه در ابعاد شناختی و رفتاری هر مسلمانی تجلی می یابد. آگاهی نسبت به حقانیت و کلیات دین اسلام موجبات تعمیق، استواری و تداوم عنصر ایمان فرد می گردد. از سویی دیگر در وجوه مختلف رفتارهای افراد آشکار می گردد. کسب آگاهی و شناخت اسلام امری فردی و درونی نبوده و اثرات آن در زندگی افراد (خواه ناخواه) آشکار می گردد. روش های دقیق، درست و مناسب کسب شناخت اسلام زمینه ساز آشکاری این اثرات خواهد بود. سخنان گهربار بزرگان دین، منبعی ارزشمند در این خصوص می باشد. بخشی از رسالت دانشی مسلمانان، جستجوگری شناخت اسلام برحسب منابع آن، هم چون پیامبر اسلام و اهل بیت گرامی ایشان می باشد. امام علی (علیه السلام) خود سبقت گیرنده به اسلام بود. ایشان در دامن مقام رسالت بزرگ شده، شاهد نزول وحی بوده و سبقت ایشان در اسلام مورد اتفاق تمامی اندیشمندان شیعه و اهل سنت است. کلمات و جملات امام علی (علیه السلام) منبعی ارزشمند در موضوعات مختلف هم چون «شناخت اسلام» می باشد.

به گواه تاریخ، حضرت علی (علیه السلام) دارای شخصیتی ممتاز و برجسته بود که او را از سایرین متمایز می کند. از سویی آن حضرت آن گونه که باید شناخته نشده و بسیاری از زوایای شخصیتی وی در لابه لای ورقه های تاریخ پنهان مانده است. با نگاهی به آنچه که در مورد وی گفته و نوشته شده است، متوجه می شویم که علم آن حضرت بیش از هر چیز دیگر شگفتی و اعجاب دیگران را برانگیخته است. علمی که پس از گذشت سالیان متمادی، راهنمای بسیاری از علما و اندیشمندان در حوزه های مختلف ادبی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و حکومتی شده و بازار پژوهشی آنان را رونق بخشیده است.

نهج البلاغه تجلی گاه بارز و مشخص کلمات و جملات امام علی (علیه السلام) است که منبعی ارزشمند و معتبر برای کسب شناخت در خصوص اسلام می تواند مورد استناد قرارگیرد. زیرا که سخنان آن جدا از کلام خدا نیست و یکی از راه هایی است که به صراط مستقیم الهی می رسد و خوانندگان خود را به رستگاری می کشاند. نهج البلاغه را «اخ القرآن» نامیده اند زیرا از نظر مضامین و معارف از قرآن تأثیر پذیرفته است. تنوع موضوعات نهج البلاغه همانند تنوع موضوعات قرآنی گوناگون و گسترده است. نهج البلاغه همانند قرآن دایره المعارف عظیمی است که از موضوعات مادی و معنوی، طبیعت و ماوراء الطبیعه، اجتماعی، سیاست، عقیده، خلقت و آفرینش، راه زندگی، وصول به سر منزل مقصود، تاریخ و عبرت ها تربیت و تعلیم، حکمت و موعظه، مدیریت و حکومت، عدالت و انسانیت و ... سخن به میان آورده است. این کتاب به گواه بسیاری پس از قرآن زیباترین و برترین تجلی بلاغت است و به برادر کوچک قرآن نامیده شده است. نهج البلاغه امروزه بیشتر به جهت مباحث گسترده توحیدی، اجتماعی، اخلاقی، تاریخی و سیاسی آن در نزد مسلمانان حائز اهمیت است و تاکنون بسیاری از عالمان شیعه و سنی آن را شرح نموده اند.

نوشتار حاضر با تکیه بر کاربرد واژه «اسلام» در نهج البلاغه توجه دارد. در این بررسی به چستی توصیف کلیت اسلام از منظر امام علی (علیه السلام) تکیه شده است و فارغ از بررسی جهت گیری آن حضرت در زمینه اصول دین (توحید، نبوت و معاد) و هم چنین فروع دین خواهد بود. امام چه تصویری از اسلام در حالت کلی و عمومی، فارغ از مباحث اصول و فروع دین اسلام ارائه داده است؟

تعریف

معنای لغوی اسلام

اسلام در لغت به معنای تسلیم شدن و گردن نهادن است و قرآن کریم دینی را که به سوی آن دعوت می کند، از این روی اسلام نامیده که برنامه کلی آن تسلیم شدن انسان در مقابل خدای جهان است.

در جلد دوم «دایره المعارف تشیع» (1369) ذیل مدخل «اسلام» چنین گزارش شده است:

«اسلام»، از ادیان توحیدی و ابراهیمی است. پیام آور این دین حضرت محمد [صلی الله علیه واله] است که از طریق وحی از جانب خدا قرآن را برای بشریت آورده است. شروع دعوت به اسلام در سال 610 میلادی در مکه واقع در شبه جزیره عربستان بود. توسعه روز افزون اسلام پس از هجرت پیامبر اسلام به شهر مدینه آغاز شد. از نظر مسلمانان حضرت محمد [صلی الله علیه واله] آخرین پیامبر الهی و اسلام آخرین دین است. قرآن و سنت پیامبر اسلام و ائمه اصلی ترین منبع برای شناخت باورها و اعمال دینی اسلام هستند. به اعتقاد مسلمانان در قرآن هیچ گونه باطل و اشتباهی راه ندارد و از زمان نزول تاکنون بدون تحریف باقی مانده است. سنت نیز شامل گفتار و رفتار پیامبر و ائمه است که به صورت مکتوب نسل به نسل منتقل شده است.

مهم ترین ارکان اعتقادی اسلام توحید، نبوت پیامبر اسلام و معاد هستند. دستورات عملی اسلام به سه دسته عبادات، اخلاق و احکام مدنی و اجتماعی تقسیم می شوند. مهم ترین اعمال عبادی در اسلام نماز، روزه، خمس، زکات، حج و جهاد هستند. بخش زیادی از منابع اسلامی به معرفی اخلاق پسندیده و ناپسند و راه های عملی رسیدن به کمالات اخلاقی اختصاص دارد. توصیه به رعایت حقوق دیگران و دستوراتی برای تنظیم روابط اجتماعی و خانوادگی از جمله تعالیم اخلاقی اسلام است. اسلام برای بسیاری از امور زندگی روزمره نیز دستوراتی دارد، اموری مثل ازدواج، طلاق، خرید و فروش، اجاره و قضاوت که احکامشان در کتب فقهی تحت عنوان معاملات مورد بحث قرار می گیرد.

در دین اسلام دو مذهب اصلی شیعه و اهل سنت وجود دارد که هر یک به فرقه های متعدد تقسیم شده اند. مهم ترین اختلاف بین این دو مذهب مسئله امامت یا جانشینی پیامبر اسلام است. اما علاوه بر آن در بعضی مسائل اعتقادی و احکام نیز با یکدیگر تفاوت دارند. امروزه در بیشتر کشورهای جهان مسلمانان حضور دارند. جمعیت مسلمانان جهان حدود یک و نیم میلیارد نفر است. اکثر مسلمانان در قاره آسیا و به ویژه خاورمیانه زندگی می کنند.

«واژه شناسی لغوی اسلام»، واژه اسلام از ماده «س_ل_م» به معنای صحت و

عافیت و دوری از هر گونه عیب و نقص و فساد است و به معانی اطاعت کلی و بی قید و شرط و تسلیم محض بودن، اذعان به حکم الهی و اخلاص در عبادت به کار رفته است. اصطلاح اسلام در میان عرب های ساکن عربستان و قبل از دوران اسلام به معنای ترک کردن و دست کشیدن بوده است و عرب ها هنگامی فعل «أَسْلَمَ» را به کار می بردند که شخص از چیزی که برای او بسیار عزیز و گران بها بود دست می کشید و آن را به دیگری که خواستار آن بود وا می گذاشت و در صورتی که آن چیز خود شخص وی باشد که گران بهاترین موجودی انسان است، در این حالت اسلام به معنای اطاعت کلی و بی قید و شرط و تسلیم محض بودن است. به گفته علامه طباطبایی علت نام گذاری این دین به اسلام این است که در این دین بنده تسلیم اراده خدای سبحان است. کلمه اسلام در قرآن به کار رفته است و بنابر برخی آیات قرآن هر دینی به جز اسلام غیر مقبول است و بعد از آمدن اسلام، تنها دین معتبر نزد خداوند اسلام است. سخنان بسیاری نیز از پیامبر اسلام نقل شده که از دین خود به نام اسلام و از پیروان خود با عنوان مسلمان (مسلم) یاد کرده است. در تقسیم بندی ادیان، اسلام یکی از ادیان الهی، توحیدی و ابراهیمی است. مسلمانان معتقد به خدای یگانه هستند. پیامبر دین اسلام، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و اله) است که از سوی خداوند مأمور به ابلاغ پیام الهی یا وحی به مردم شده است. کتاب قرآن، حاوی وحی الهی به حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) است. نقطه آغاز اسلام از شهر مکه در شبه جزیره عربستان است. نماز مهم ترین عمل عبادی مسلمانان است. خانه کعبه در شهر مکه قبله مسلمانان است و مسلمانان به سوی آن نماز می گزارند.

— «پیامبر»، بنیان گذار دین اسلام حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است. براساس متون اسلامی او آخرین فرستاده خداوند به سوی انسان هاست. مسلمانان او را برترین انسان و بهترین الگو برای زندگی می دانند. به اعتقاد بسیاری از مسلمانان حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) دارای مقام عصمت و علم غیب بوده است. او که از نژاد عرب و از قبیله قریش ساکن در شهر مکه در شبه جزیره عربستان بود در سال 570 میلادی در مکه به دنیا آمد.

دراوان کودکی پدر و مادر خود را از دست داد و تحت سرپرستی پدر بزرگش عبدالمطلب و پس از چندی عمویش ابوطالب بزرگ شد. در طول زندگی خود هیچ گاه پیرو آیین بت پرستی رایج در مکه نبود. مردم مکه او را به امانت داری می شناختند. خداوند در چهل سالگی او را به پیامبری مبعوث کرد. اولین پیغام خداوند توسط جبرئیل در غار حرا در مکه وقتی که او چهل ساله بود بر وی نازل گشت.

— «قرآن: کتاب آسمانی»، کتاب مقدس و آسمانی مسلمانان قرآن است و منبع اصلی باورها و اعمال دینی ایشان به شمار می رود. بر اساس باورهای اسلامی متن قرآن وحی الهی است و از سوی خداوند توسط فرشته وحی (جبرئیل) بر پیامبر نازل شده است. به اعتقاد مسلمانان در قرآن هیچ گونه باطل و اشتباهی راه ندارد و از زمان نزول تاکنون بدون تحریف باقی مانده است. قرآن کتابی است که در 114 سوره دسته بندی شده است. هر سوره شامل تعدادی آیه است. جلد هشتم «دایرهالمعارف بزرگ اسلامی» (1377) طی 194 صفحه (صفحات 395 تا 588) مباحثی در زمینه «اسلام» گزارش نموده که بخش ابتدایی آن اختصاص به «تعریف اسلام» دارد:

«اسلام، یکی از ادیان توحیدی که از حدود 610 میلادی به وسیله حضرت محمد [صلی الله علیه واله] در مکه تبلیغ گردید و با گسترش سریع و چشم گیر در فاصله ای کمتر از نیم قرن دین غالب بر بخش وسیعی از آسیا و آفریقا گشت. پیروان این دین مسلم یا مسلمانان خوانده می شوند. اسلام در لغت به معنای انقیاد و گردن نهادن به حکم است و در کاربرد دینی آن اشاره به تسلیم در برابر فرمان و حکم الهی است (سوره بقره آیات 112 و 118). بنابراین قرآنی که اصیل ترین منبع شناخت اسلام است و این دین به هیچ روی میان پیامبران الهی جدایی قائل نیست (بقره، آیه 136) بلکه در بیان قرآن همه پیامبران مبلغ دینی واحد با صورت های گوناگون بوده اند که همان دین اسلام بوده و تعلیم مشترک آن یا به تعبیری دین الله اراده شده است. که همه انبیاء مبلغ آند و دینی جز آن نزد خداوند پذیرفته نیست (آل عمران، آیات 83، 85 و 85 و مانده، آیه 44). والاترین نمونه آن دینی است تکمیل کننده

ادیان پیشین الهی که حضرت محمد [صلی الله علیه واله] به تبلیغ آن مبعوث شده و در طول 23 سال به ادای این رسالت اهتمام نموده است (مائده، آیه 3)».

حسین دیا (1385) در «دایره‌المعارف قرآن کریم» ذیل واژه «اسلام»، به تعریف آن پرداخته است: «اسلام آخرین و کامل ترین شریعت الهی، ارائه شده به وسیله پیامبر اکرم، محمد بن عبدالله [صلی الله علیه واله] است». علاوه بر تعریف، در بررسی اسلام به موضوعات ذیل پرداخته شده است:

الف) واژه شناسی لغوی؛ ب) حقیقت اسلام؛ ج) اسلام، تنها دین پذیرفته خداوند؛ د) رابطه اسلام با ایمان؛ هـ) مشخصات اسلام؛ و) نقش ولایت در اسلام؛ ز) آثار اسلام.

در «بخش نخست» در خصوص «واژه شناسی لغوی» گزارش شده است:

_ واژه اسلام مصدر باب افعال از ماده «س _ ل _ م» به معنای صحت و عافیت و دوری از هر گونه عیب و نقص و فساد و در باب افعال به معانی زیر است:

انقیاد، امتثال امر و نهی بدون هیچ گونه اعتراض، اطاعت کلی و بی قید و شرط و تسلیم محض بودن، اذعان به حکم الهی، اخلاص در عبادت و ادای طاعات به دور از هر گونه فریب.

_ برخی اصل واحد در این ماده را موافقت کامل ظاهری و باطنی دانسته اند. به گونه ای که مخالفتی در کار نباشد و معانی دیگری مانند انقیاد، صلح و رضا را از لوازم این معنا به شمار آورده اند. اسلام در اصطلاح، بر شریعت پیامبر خاتم اطلاق شده است.

_ رابطه میان معنای اصطلاحی و معانی لغوی اسلام این است که دین اسلام سراسر طاعت در برابر خداوند و پذیرش و انقیاد اوامر، بدون هیچ گونه اعتراض است و در آن، سلامت از امتناع و سرکشی وجود دارد؛ انسان مسلمان با اظهار فروتنی و ابراز پذیرش شریعت، به آن چه پیامبر اکرم آورده، ملتزم شده است.

_ ایزوتسو با ریشه یابی کلمه اسلام در میان اعراب پیش از اسلام بر این باور است که این واژه مانند بیشتر اصطلاحات کلیدی قرآن پیشینه ای خاص در جاهلیت دارد. به عقیده وی این اصطلاح در آن دوران به کلی به معنای ترک کردن و دست کشیدن بوده است و عرب ها

هنگامی فعل «أَسْلَمَ» را به کار می بردند که شخص از چیزی که برای او بسیار عزیز و گران بها بود دست می کشید و آن را به دیگری که خواستار آن بود وا می گذاشت و در صورتی که آن چیز خود شخص وی باشد که گران بهاترین موجودی انسان است، در این حالت اسلام به معنای اطاعت کلی و بی قید و شرط و تسلیم محض بودن است. وی حقیقت اسلام را در فرهنگ قرآن حاکی از پیدایش دوره ای جدید در زندگی عرب ها پس از گذراندن دوران جاهلیت می داند. به عقیده وی واژه اسلام در برابر جاهلیت است؛ مسلمان بودن این است که انسان از همه خود پسندی ها و مغرور بودن به قدرت دست کشیده، در برابر خداوند هم چون بنده خدمت گذاری حالت خضوع و اطاعت و فروتنی را برگزیند. این حالت، پایان دوره جاهلیت است که در آن، مغرور بودن به قدرت بشری، اعتماد به نفس نامحدود، استقلال مطلق و تصمیم تزلزل ناپذیر برای سر فرود نیاوردن در برابر هیچ قدرتی جزء لاینفک زندگی بوده است (دیبا، دایرهالمعارف قرآن کریم، ج 3، ص 260_237).

نسبت بین اسلام و امام علی (علیه السلام)

اشاره

امام علی (علیه السلام) بندگی خدا را سر لوحه زندگی خویش قرار داده بودند. اهمیت روابط تنگاتنگ بین اسلام، قرآن و رسالت، از جمله شرایط ضروری بازخوانی ابعاد شخصیتی امام علی (علیه السلام) بایستی در نظر گرفته شوند. بی شک یکی از لوازم مهم، ضروری و اساسی در باز خوانی ابعاد شخصیتی امام علی (علیه السلام) توجه به این عناصر سه گانه بوده و در صورت غفلت از آن عناصر، شناخت آن حضرت امری بسیار دشوار، غیر ممکن و غیر واقعی خواهد بود:

الف) اسلام، دین خدا

فضائل تاریخی و مورد اعتراف تمام محققان و اندیشمندان گویای، تسلیم آن حضرت نسبت به آن بود. تاثیر اسلام برای امام علی (علیه السلام) را می توان در مراحل مختلف حیات آن حضرت (از تولد تا شهادت ایشان) مشاهده نمود. پیش گامی اسلام آوردن آن حضرت در ابتدای ظهور اسلام، نشانه تاریخی تاثیر شگفت انگیز اسلام بر ایشان است. تمام هم و غم آن حضرت دایرمدار اسلام بود. امام علی (علیه السلام) ذوب در اسلام بود و دغدغه آن را داشت. نقل

قول و عمل آن حضرت نمونه واقعی فرهنگ حیات بخش اسلام بود. از سویی دیگر، تاثیر آن حضرت بر اسلام به گونه ای است که تلاش ها و فعالیت های شبانه روز آن حضرت نقشی موثر و فعال در اسلام داشته است. فضائل آن حضرت در مراحل مختلف پیدایش و هم چنین گسترش اسلام، شواهدی مستند واقعی، تاریخی و به دور از تعصب براین ادعاست.

(ب) قرآن، کتاب آسمانی دین خدا

از نخستین مراحل آغاز نزول وحی بر مقام رسالت شاهد حضور آن حضرت بوده و در مراحل جمع آوری، حفظ وحی نقشی بنیادین و تاریخی ایفاء نموده است. تا آنجا که به توصیه مقام رسالت مهم ترین وظیفه آن حضرت در ایام پس از رحلت، جمع آوری قرآن بوده است. نسبت امام علی (علیه السلام) با قرآن به مثابه کتاب آسمانی اسلام موضوعی نیست که بتوان آن را پنهان نمود.

(ج) پیامبرگرمی، فرستاده و رسول خدا

از نخستین انسان های مورد اعتماد و مرتبط با آن حضرت بود. شواهد تاریخی فراوان نشان از تعلقات واقعی آن حضرت به مقام رسالت داشته تا آن گونه که گوی سبقت در پذیرش دعوت اسلامی مقام رسالت را بر همگان ریوده بود. آن حضرت از کودکی در دامن مقام رسالت رشد و تربیت یافته بود و در تمام مراحل ظهور و گسترش اسلام به مثابه یار و یاور مقام رسالت محسوب می گردید (نمودار شماره 1).

نمودار شماره (1) عناصر سه گانه موثر در بازخوانی ابعاد شخصیتی امام علی (علیه السلام)

چهار شاهد نهج البلاغه ای برای عناصر سه گانه پیشنهادی (نسبت بین اسلام و امام علی (علیه السلام))

_ ارسال رسل و انزال کتب، سنت الهی و تاریخی برای نظام بشری

«وَلَمْ يَخْلِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيِّ مُرْسَلٍ، أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ، أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ، أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ»؛ «خداوند بندگان خود را از رسالت پیامبران، بی نصیب نساخت بلکه همواره بر آنان، کتاب فرو فرستاد و برهان و دلیل راستی و درستی آیین خویش را برایشان آشکار ساخت و راه راست و روشن را خود در پیش پایشان بگشود» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 1، فراز 37).

_ نکوهش امام از اختلاف رأی عالمان در احکام قطعی اسلام

«أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ! أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضِي؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا تَامًّا فَقَصَّرَ الرَّسُولُ (صلى الله عليه واله) عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: (مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) وَفِيهِ تَبْيَانٌ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يَصِدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: (وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا)؛ «آیا خدای سبحان، دین ناقصی فرستاد و در تکمیل آن از آن ها استمداد کرده است؟ آیا آن ها شرکاء خداوند که هر چه می خواهند در احکام دین بگویند، و خدا رضایت دهد؟ آیا خدای سبحان، دین کاملی فرستاد پس پیامبر در ابلاغ آن کوتاهی ورزید؟ در حالی که خدای سبحان می فرماید: (ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم) و فرمود: (در قرآن بیان هر چیزی است) و یادآور شدیم که: بعض قرآن گواه بعض دیگر است و اختلافی در آن نیست. پس خدای سبحان فرمود: (اگر قرآن از طرف غیر خدا نازل می شد اختلافات زیادی در آن می یافتند) همانا قرآن دارای ظاهری زیبا، و باطنی ژرف و ناپیداست، مطالب شگفت آور آن تمام نمی شود، و اسرار نهفته آن پایان نمی پذیرد، و در تاریکی ها بدون قرآن بر طرف نخواهد شد» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 18، فراز 4 و 5).

_ نعمت های بزرگ الهی به هنگام بعثت پیامبر

«فَانظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعْمِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَجَمَعَ عَلَى

دَعْوَتِهِ أَلْفَتْهُمْ، كَيْفَ نَشَرَتِ النُّعْمَةَ عَلَيْهِمْ جَزَاحَ كِرَامَتِهَا، وَأَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا، وَالتَّتَمَّتِ الْمِلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا، فَأَصَدَّ بِحُوقِهَا فِي نِعْمَتِهَا غَرَقِينَ، وَفِي خُصْمَةِ رَهْ عَيْشِهَا فَكَيْهِينَ، قَدْ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ، فِي ظِلِّ سُلْطَانِ قَاهِرٍ، وَأَوْتُهُمُ الْحَالُ إِلَى كَنْفِ عَزِّ غَالِبٍ، وَتَعَطَّفَتِ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي ذُرَى مُلْكٍ ذَابِتٍ، فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَمُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ، يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ، وَيَمْنُضُونَ الْأَحْكَامَ فِيَمَنْ كَانِ يَمْنُضُ يَهَا فِيهِمْ! لَا تَنْعَمُ لَهُمْ قَنَاءٌ وَلَا تَفْرَعُ لَهُمْ صَفَاءٌ!؛ «حال به نعمت های بزرگ الهی که به هنگامه بعثت پیامبر بر آنان فرو ریخت بنگرید، که چگونه اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد؟ و با دعوتش آن ها را به وحدت رساند؟ چگونه نعمت های الهی بال های کرامت خود را بر آنان گستراند، و جویبارهای آسایش و رفاه بر ایشان روان ساخت؟ و تمام برکات آیین حق آن ها را در بر گرفت؟ در میان نعمت ها غرق گشتند، و در خرمی زندگانی شادمان شدند، امور اجتماعی آنان در سایه قدرت حکومت اسلام استوار شد، و در پرتو عزتی پایدار آرام گرفتند، و به حکومتی پایدار رسیدند، پس آنان حاکم و زمامدار جهان شدند، و سلاطین روی زمین گردیدند، و فرمانروای کسانی شدند که در گذشته حاکم بودند، و قوانین الهی را بر کسانی اجرا می کنند که آن ها مجریان احکام بودند، و در گذشته کسی قدرت درهم شکستن نیروی آنان را نداشت، و هیچ کس خیال مبارزه با آنان را در سر نمی پروراند» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 234، فراز 49_51).

_ خداوند به واسطه نزول قرآن بر پیامبر اکرم برای هدایت بشر اتمام حجت کرده است

«فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ، وَصَمَامَةٌ نَاطِقٌ. حُجَّهَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَهُمْ، وَأَوْتَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ، أَتَمَّ نُورَهُ، وَأَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ، وَقَبَضَ نَبِيَّهُ (صلی الله علیه واله) وَقَدْ فَرَعَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ. فَعَظَّمُوا مِنْهُ سُدَّ بِحَانِهِ مَا عَظَّمَ مِنْ نَفْسِهِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَخْفِ عَنْكُمْ شَيْئاً مِنْ دِينِهِ، وَلَمْ يَتْرِكْ شَيْئاً رَضِيَهُ أَوْ كَرِهَهُ إِلَّا - وَجَعَلَ لَهُ عِلْماً بَادِيًا، وَأَيَّةً مُحْكَمَةً، تَزْجُرُ عَنْهُ، أَوْ تَدْعُو إِلَيْهِ، فَرِضَاهُ فِيَمَا بَقِيَ وَاحِدٌ، وَسَخَطُهُ فِيَمَا بَقِيَ وَاحِدٌ»؛ «قرآن فرماندهی باز دارنده، و ساکتی گویا، و حجت خدا بر مخلوقات است، خداوند پیمان عمل کردن به قرآن را از بندگان گرفته، و آنان را در گروه دستوراتش قراردادده است، نورانیت قرآن را تمام، و دین خود را به وسیله آن کامل فرمود، و پیامبرش را هنگامی از جهان برد که از تبلیغ

احکام قرآن فراغت یافته بود، پس خدا را آن گونه بزرگ بشمارید که خود بیان داشته است. خداوند چیزی از دینش را پنهان نکرده، و آن چه مورد رضایت یا خشم او بود و نگذاشته، جز آن که نشانه ای آشکار، و آیتی استوار برای آن قرارداد است، که به سوی آن دعوت یا پرهیز داده شوند، پس خشنودی و خشم خدا در گذشته و حال یکسان است» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 182، فراز 5_7).

عناصر سه گانه پیشنهادی (نسبت بین اسلام و امام علی (علیه السلام)) و فضائل ده گانه تاریخی امام علی (علیه السلام) در زمان حیات رسالت

– تولد حضرت در کعبه – کفالت آن حضرت توسط مقام رسالت در کودکی – همراهی با پیامبر در مرحله آغاز وحی در غار حراء – اسلام آوردن آن حضرت – تدوام دعوت اسلامی در مکه – ليله المبيت و هجرت به مدینه – عقد اخوت در آغاز هجرت در مدینه – شجاعت آن حضرت در غزوات مختلف در مدینه – ابلاغ پیام برائت از مشرکین به نیابت مقام رسالت در سال نهم هجرت – نصب به ولایت و خلافت در غدیر خم انواع فراوان، متعدد و گوناگون فضائل امام علی علیه السلام در کتب معتبر مورد بررسی قرار گرفته اند که عناوین مهم ترین کتب عبارتند از:

– کتاب «خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب» تألیف ابو عبدالرحمن حافظ نسائی؛ – کتاب «مناقب علی بن ابی طالب» تألیف ابوالحسن علی بن محمد واسطی شافعی مشهور به «ابن المغازلی»؛ – کتاب «الامام علی بن ابی طالب رابع الخلفاء الراشیدین» تألیف محمدرضا مصری؛

— کتاب «تاریخ الخلفاء» تألیف جلال الدین سیوطی شافعی؛ — کتاب «صهرین» تألیف علامه سید عبدالرحیم خطیب؛ — کتاب «علی در کتب اهل سنت» تألیف آیت الله سید محمدباقر موسوی همدانی.

عناصر سه گانه پیشنهادی (نسبت بین اسلام و امام علی (علیه السلام)) و معرفی امام از زبان آن حضرت در نهج البلاغه

بخش قابل توجه ای از بیانات امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه اختصاص به معرفی ایشان از زبان خود آن حضرت دارد. علامه محمدتقی جعفری، بخش مستقلی درباره «شناخت و معرفی علی از زبان آن حضرت در نهج البلاغه» ذیل شرح خطبه 37 (تعداد 124 مورد طی 65 صفحه) را گزارش نموده است که در تکمیل مطالب، بیست و پنج مورد نهج البلاغه ای در زمینه عناصر سه گانه پیشنهادی پژوهش حاضر از کتاب «ترجمه و تفسیر نهج البلاغه» به صورت فشرده اشاره می شوند:

*هیچ شرف و بزرگی بالاتر از اسلام (که به سعادت دنیا و آخرت می رساند) نیست (شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت 363، فراز 1)؛
*آن ها (اهل البیت) ستون های استوار اسلام می باشند (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 239، فراز 2)؛ *اسلام ما معلوم است!!!؟؟؟
(نامه به معاویه): اسلام ما را همه شنیده، و شرافت ما را همه دیده اند، و کتاب خدا برای ما فراهم آورد آن چه را به ما نرسیده (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه / 28، فراز 2)؛ *پیامبر اکرم هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در فعل و کردارم پیدا ننمود... من هم چون سایه ای به دنبال آن حضرت (مقام رسالت) حرکت می کردم و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیک را برای من آشکار می ساخت و مرا فرمان می داد که به او اقتداء کنم... در آن روزها (اوائل دعوت اسلامی)، در هیچ خانه مسلمانی راه نیافت جز خانه رسول خدا

که خدیجه هم در آن بود و من سومین آنان بودم... (در آغاز نزول وحی در غار حراء) من نور وحی و رسالت را می دیدم، و بوی نبوت را می بوییدم... پیامبر فرمود: علی! تو آن چه را من می شنوم، می شنوی، و آن چه را که من می بینم، می بینی، جز این که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می روی (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 234، فراز 60، 61 و 62) من گفتم: لا اله الا الله ای رسول خدا من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آوردم (فراز 69) من از گروهی هستم که در راه خدا آنان را توبیخ سرزنش کننده ای باز نمی دارد (فراز 70)؛ *بر فطرت توحید زاده شده ام و به ایمان سبقت گرفته ام (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 56، فراز 3)؛ *ما ساخته شده پروردگار مانم هستیم (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه/ 28، فراز 5)؛ *هیچ کس نتوانسته از من عیب و نقصی بگیرد... از قضا و قدر الهی خوشنود و تسلیم فرمان او هستیم... سوگند به خدا، من اولین کسی هستم که پیامبر را تصدیق کرده ام. پس اولین کسی نخواهم بود که به او دروغی ببندم (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 37، فراز 4 _ 7)؛ *قرآن با من است، از آن هنگام که یار قرآن گشتم از آن جدا نشدم، همیشه با پیامبر همراهی داشته ام (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 121، فراز 7 و 8)؛ *کتاب خدا را به شما آموختم (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 179، فراز 6)؛ *من شما را از معارف آن (قرآن) خبر می دهم (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 157، فراز 2)؛ *اتصال من با رسول خدا مانند اتصال نخلی است از نخل و مانند اتصال دست است به بازو (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه/ 45، فراز 9)؛ *جلودار لشگراسلام و شکافنده باطل (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 103، فراز 4 و 5)؛ *مگر من در میان شما بر اساس (ثقل اکبر) که قرآن است عمل نکردم؟ و (ثقل اصغر) عترت پیامبر را در میان شما باقی نگذاردم؟ مگر من پرچم ایمان را در بین شما استوار نساختم؟ (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 86، فراز 17)؛

*تبلیغ رسالات و معانی قرآن را از مقام رسالت فراگرفتم (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 119، فراز 1)؛ *در زمان رجوع و حکم کردن بر اساس کتاب، روگردان از قرآن نبودیم (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 125، فراز 3)؛ *بر اساس حکم قرآن ما برای امامت سزاواریم (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 125، فراز 4)؛ *حکومت کردن فقط برای بازگرداندن معالم و آثار دین خداست (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 131، فراز 3)؛ *من نخستین کسی بودم که به حق رسیدم (اسلام پذیرفتم) و هیچ کس بر من به نماز پیشی نگرفت مگر رسول خدا (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 131، فراز 4)؛ *هیچ کس پیش از من به دعوت حق (اسلام) و پیوند با خویشان و به احسان و بخشش نشتافته (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 139، فراز 1)؛ *من به شما پندهایی دادم که پیامبران امت های خود را به آن ها پند دادند (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 181، فراز 23)؛ *من هرگز ساعتی از فرمان خدا و رسول دور نمانده ام و از جان خود درباره پیامبر دریغ ننموده ام... پیامبر قبض روح شد در حالی که سرش بر سینه من بود و بر روی دستم جان از بدنش جدا شد... پس کیست در حال حیات و ممات به آن حضرت از من سزاوارتر؟! ... سوگند به خدا من به راه حق هستم (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 188، فراز 1 تا 3)؛ *به جانم سوگند! اگر ما در مبارزه مثل شما بودیم هرگز پایه ای برای دین استوار نمی ماند، و شاخه ای از درخت ایمان سبز نمی گردید (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 55، فراز 3)؛ *خطاب به معاویه: دین دیگری اختیار ننموده و پیامبر نو و تازه ای نگرفته ام (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 10، فراز 6)؛ *هیچ گاه دروغ نگفتم و دروغ گفته نشدم (از پیامبر دروغ نشنیدم)، و گمراه نشده و کسی به وسیله من گمراه نگشت (شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت 176).

علاوه بر نکات گفته شده مجموعه بیانات آن حضرت در نهج البلاغه بیان کننده روابط تنگاتنگ عناصر سه گانه پیشنهادی تحقیق حاضر می باشد:

یک - بیانات و کلمات نهج البلاغه ای در خصوص اسلام: دین خدا

بخش قابل توجه ای از کلمات آن حضرت اختصاص به معرفی و شناخت اسلام به عنوان دین خدا دارد که هدف پژوهش حاضر بررسی آن خواهد بود.

دو - بیانات و کلمات نهج البلاغه ای در خصوص پیامبر گرامی: رسول خدا

بخش فزاینده ای از جملات آن حضرت مربوط به معرفی و شناخت ابعاد گوناگون و مختلف شخصیت مقام رسالت داشته که اهمیت آن جملات، به گونه ای بوده که بخشی از تلاش اندیشمندان بررسی شخصیت مقام رسالت از زبان امام علی علیه السلام بوده است. کلمات نهج البلاغه ای در موضوع مقام رسالت به عنوان یکی از منابع غنی و ارزشمند علمی در نظر گرفته شده است. آثار علمی متعدد و مختلف در حوزه نشر کتاب و درج مقالات علمی بیانگر اهمیت این امر می باشد:

1) شخصیت محمد (صلی الله علیه واله) در سخنان علی (علیه السلام) (منصورپویا، 1341) (گزارش چهار بخش) 2) سیمای محمد (صلی الله علیه واله) در نهج البلاغه (شکرالله جهان مهین، 1359) (گزارش 50 مورد) 3) سیمای پیامبر اکرم در نهج البلاغه (عبدالمجید زهادت، 1384) (گزارش چهار فصل)

سه - بیانات و کلمات نهج البلاغه ای در خصوص قرآن: کتاب خدا

پس از پیامبر اکرم آشناترین فرد به مفاهیم بلند قرآن، امام علی (علیه السلام) است. حداقل دو دلیل در این زمینه می توان ابراز داشت:

یک - شناخت کامل امام علی (علیه السلام) از قرآن در سایه دریافت معارف آن از پیامبر؛ دو - انس و همراهی دائمی امام علی (علیه السلام) با قرآن.

بخش مهمی از بیانات آن حضرت اختصاص به موضوع قرآن داشته که ابعاد، تنوع و

گسترده‌گی آن بیانات به گونه ای است که نیازمند بررسی علمی مستقلی می باشد. ارتباط مستمر حضرت علی (علیه السلام) با قرآن و حضور ایشان در خانه وحی، مشاهده نزول آیات بر پیامبر و جمع آوری قرآن به وسیله آن حضرت، سبب اثر پذیری نهج البلاغه از قرآن کریم شده است. امام علی (علیه السلام) به عنوان بزرگ ترین پرورش یافته مکتب قرآن و پیامبر اعظم همواره در سراسر نهج البلاغه در کلمات، خطبه ها و نامه های خود به مناسبت های مختلف ویژگی های قرآن را بیان نموده و ارزش های آن را برای مردم برشمرده و از قرآن کریم تجلیل کرده اند و بارها مردم را به رعایت حق قرآن و تدبیر در آن ترغیب فرموده اند. به گونه ای که حتی درواپسین لحظات زندگی دنیایی خویش فرزندان مادی و معنوی خود را در عمل کردن به آن وصیت می کند. عناصر محوری حضور قرآن در نهج البلاغه در دو بخش «استشهادات امیرالمؤمنین (علیه السلام) به آیات قرآنی در نهج البلاغه» و «تعریف و تبیین حقیقت قرآن» قابل تقسیم و تفکیک بوده است. بررسی نشان داده که در خصوص دو جهت گیری مذکور تعداد 17 کتاب در حوزه نشر و 14 مقاله در مجلات علمی تاکنون به چاپ رسیده است.

پیشینه

جرج جرداق نهج البلاغه پژوه مسیحی در کتاب ارزشمند «شگفتی های نهج البلاغه» (1356) اگر چه به بررسی کاربردی و جامع 11 موضوع خاص، از جمله علی و خدا، علی و پیامبران، علی و محمد، علی و امامت، علی و قرآن، علی و دنیا، علی و آخرت، علی و عدالت، علی و حکومت، علی و اخلاق و علی و علی پرداخته ولیکن موضوع «نسبت بین امام علی (علیه السلام) و اسلام» را مورد بررسی قرار نداده و از این موضوع بسیار مهم و اساسی غفلت ورزیده است!!!؟؟؟ «کتاب نامه نهج البلاغه»، تألیف رضا استادی (1359) اسامی بیش از ۳۰۰ کتاب که در پیرامون نهج البلاغه نوشته شده، گردآمده است. این کتاب نامه شامل عمده کتاب ها و رساله هایی است که پیرامون نهج البلاغه یا بخشی از آن در طول ده قرن به زبان های عربی،

فارسی، ترکی، اردو، فرانسه، انگلیسی و غیره نگاشته شده است. بررسی نشان داد که در این کتاب نامه اثری در موضوع «اسلام در نهج البلاغه» گزارش نشده است.

کتاب «بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه» نوشته علامه محمدتقی شوشتری (1376)، یکی از شرح های مهم نهج البلاغه است که در 14 مجلد انتشار یافته، نقطه عطفی در شرح نویسی نهج البلاغه ایجاد کرده است. این شرح «نخستین شرح موضوعی نهج البلاغه» تلقی می شود که مرحوم علامه شوشتری در 60 فصل تنظیم کرده است. هر یک از این فصل ها در موضوع خاصی است و در مجموع، 933 عنوان را دارا می باشد. فصل 40 کتاب (جلد 12) اختصاص به موضوع «اسلام، کفر، ایمان و نفاق» (صفحات 321 تا 604) داشته و به گزارش 30 عنوان پرداخته که از بین آنها فقط چهار گزارش (عناوین 1، 3، 2 و 7) مربوط به موضوع «اسلام» بوده است!!!؟؟؟ محمد مهدی علی قلی در بررسی و معرفی «کتاب شناسی نهج البلاغه» (1379) بیش از 760 کتاب در زمینه نهج البلاغه معرفی نموده که تعداد 28 کتاب در زمینه «اصول دین در نهج البلاغه» و 12 کتاب در زمینه «فروع دین در نهج البلاغه» گزارش نموده است. گزارش مذکور کتابی در خصوص «اسلام در نهج البلاغه» ثبت نموده است.

کتاب «مصادر الدراره عن نهج البلاغه» نوشته حیدر الکاظم الحیدری بوده که توسط آستان مقدس علوی (نجف _ عراق) در سال 2011 میلادی در 147 صفحه منتشر شده و به معرفی کتاب شناختی 593 مدرک علمی پرداخته است. بررسی تحقیق محمدعلی زکی (1398) در خصوص معرفی و نقد کتاب مذکور بیانگر آن بوده که تعداد 593 اثر علمی معرفی شده در حوزه نهج البلاغه قابل تفکیک در "پنج موضوع اصلی و 56 موضوع فرعی" بوده اند که 5 اثر علمی معرفی شده در زمینه «اسلام و نهج البلاغه» شمارش شده است.

جستجوگری در چهار سایت اینترنتی مقالات علمی هم چون نورمگز (Noormags.ir)، پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (sid.ir)، پایگاه اطلاع رسانی نشریات علمی ایران

(مگ ایران) (magiran.com)، پرتال جامع علوم انسانی (Ensani.ir) بر اساس کلید واژه «اسلام» و «نهج البلاغه» بیانگر آن بوده که هیچ گونه پژوهشی در زمینه موضوع تحقیق حاضر ثبت نشده است. البته در حوزه نشر کتاب چهار عنوان گزارش شده اند که به موضوع نوشتار حاضر نزدیک می باشند:

1. دین در نهج البلاغه (جواد مصطفوی، 1365) انتشارت آستان قدس رضوی مشهد؛ 2. کتاب اصول دین در پرتو نهج البلاغه (1365) نوشته محمدباقر بهبودی به ترتیب درباره توحید، رسالت، امامت، عدالت و رستخیز قیامت در پرتو نهج البلاغه بحث می کند؛ 3. ابراهیم سیدعلوی در کتاب ارکان اسلام در نهج البلاغه (1378)، ارکان اسلام را براساس نصوص نهج البلاغه عرضه کرده است. عناوینی که درباره آن ها جملات نهج البلاغه عرضه شده است، عبارتند از: نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تولی و تبری؛ 4. اصول و فروع دین در نهج البلاغه (سید محمود حسینی سیرجانی، 1397).

با توجه به هدف تحقیق، نوع پژوهش براساس «استفاده از منابع موجود» (مطالعه کتابخانه ای یا اسنادی) و روش گردآوری اطلاعات «روش تحلیل محتوا» در نظر گرفته شد. مراحل نوشتار حاضر به صورت ذیل انجام گرفته است:

الف) مراجعه به منابع و فهارس موضوعی نهج البلاغه در راستای شناسایی اولیه موارد مربوط به موضوع اسلام:

1. الکاشف عن الفاظ نهج البلاغه اثر جواد مصطفوی (گزارش 50 مورد لفظ اسلام)؛ 2. تصنیف نهج البلاغه اثر لیب بیضون (45 شاهد در موضوع دین و اسلام)؛ 3. الهادی الی موضوعات نهج البلاغه تألیف آیه الله مشکینی (گزارش 8 مورد)؛ 4. الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه، تألیف علی انصاریان (گزارش 29 مورد)؛ 5. المعجم الموضوعی لنهج البلاغه اثر اویس کریم محمد (گزارش 11 موضوع اصلی)؛

6. شرح نهج البلاغه اثر شیخ محمدتقی شوشتری (گزارش 4 عنوان)؛ 7. الکتاب المعجم لموضوعات نهج البلاغه اثر سید کاظم ارفع (گزارش 24 عنوان)؛ 8. شرح نهج البلاغه صبحی صالح (گزارش 13 مورد).

ب) استخراج موارد معرفی «اسلام در نهج البلاغه» برحسب منابع و فهارس موضوعی نهج البلاغه: براساس منابع مورد بررسی، در مجموع 37 عنوان در بخش «اسلام» در نهج البلاغه شناسایی گردید که در مرحله ارزیابی و پالایش تعداد 11 عنوان در بردارنده لغت «اسلام» بوده اند و لیکن تناسبی با معرفی اسلام از زبان امام علی در نهج البلاغه نداشته و خارج از موضوع نوشتار حاضر ارزیابی شده و حذف گردیدند.

که عبارتند از خطبه 121 (فراز 9)، خطبه 127 (فراز 3)، خطبه 151 (فراز 14)، خطبه 168 (فراز 3)، خطبه 238 (فراز 3)، خطبه 201 (فراز 3)، نامه 28 (فراز 2)، نامه 51 (فراز 3)، نامه 53 (فراز 43)، نامه 58 (فراز 1) و نامه 62 (فراز 6) (دو بار کلمه اسلام) و در پایان بررسی تعداد 26 عنوان نهایی شد.

ج) مطالعه، فیش برداری و فهرست نویسی نهایی و جامع در خصوص معرفی اسلام در نهج البلاغه بر حسب 26 عنوان نهایی به تفکیک خطب، نامه ها و حکمتها (24 مورد شامل 18 خطبه، سه نامه و سه حکمت) (در خطبه 234 سه بار کلمه اسلام گزارش شده است).

د) نگارش نهایی گزارش تحلیل داده های تحقیق براساس 26 عنوان معرفی «اسلام در نهج البلاغه» به ترتیب ساختار نهج البلاغه (خطب، نامه ها و حکمت های نهج البلاغه) براساس ترجمه فارسی فیض الاسلام.

بررسی

الف) خطبه های نهج البلاغه

یک - خطبه اول، فراز 47 «جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ لِلْإِسْلَامِ عِلْمًا، وَلِلْعَائِدِينَ حَرَمًا، فَرَضَ حَقَّهُ، وَأَوْجَبَ حَجَّهُ، وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتَهُ،

ص: 46

فَقَالَ سُبْحَانَهُ: (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ)؛ «خداوند، سبحانه و تعالی، حج را نشانه و علامت اسلام قرارداد و کعبه را پناهگاه پناهندگان و حج را فریضتی واجب ساخت و حش را واجب گردانید و حج را بر شما مقرر فرمود و گفت: «برای خدا حج آن خانه برکسانی که قدرت رفتن به آن داشته باشند، واجب است و هر که راه کفر پیش گیرد بداند که خدا از جهانیان بی نیاز است».

دو _ خطبه 55، فراز 3 «وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ، نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاؤَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا، مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا، وَ مُضِيًّا عَلَى اللَّقْمِ، وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأَلْمِ، وَجِدًّا عَلَى جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَالْآخِرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ، يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا: أَيُّهُمَا يَسْقَى صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمُنُونِ، فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا، وَمَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا، فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكُتُبَ، وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ، حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِيًّا جِرَانَهُ وَ مُتَبَوِّئًا أَوْطَانَهُ، وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ، مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ، وَلَا اخْتَصَرَ لِلْإِيمَانِ عُودٌ»؛ «در رکاب پیامبر خدا بودیم و با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود جنگ می کردیم، که این مبارزه بر ایمان و تسلیم ما می افزود، و ما را در جاده وسیع حق و صبر و بردباری برابر ناگواری ها و جهاد و کوشش برابر دشمن، ثابت قدم می ساخت. گاهی یک نفر از ما و دیگری از دشمنان ما، مانند دو پهلوان نبرد می کردند، و هر کدام می خواست کار دیگری را بسازد و جام مرگ را به دیگری بنوشاند، گاهی ما بر دشمن پیروز می شدیم و زمانی دشمن بر ما غلبه می کرد. پس آنگاه که خدا، راستی و اخلاص ما را دید، خواری و ذلت را بر دشمنان ما نازل و پیروزی را به ما عنایت فرمود، تا آنجا که اسلام استحکام یافته فراگیر شد و در سرزمین های پهناوری نفوذ کرد، به جانم سوگند! اگر ما در مبارزه مثل شما بودیم هرگز پایه ای برای دین استوار نمی ماند، و شاخه ای از درخت ایمان سبز نمی گردید».

سه _ خطبه 102، فراز 10 «و منها: وَ ذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ نُومِهِ، «إِنَّ اللَّهَ هَدَى لَمْ يَعْرِفْ، وَإِنْ غَابَ لَمْ يَفْتَقِدْ، أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى،» وَأَعْلَامُ السُّرَى، لَيْسُوا بِالْمَسَابِيحِ، وَلَا الْمَدَائِيعِ الْبُدْرِ، أُولَئِكَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ، وَ

يَكْشِفُ عَنْهُمْ صَرَافَةَ نِقْمَتِهِ. أَيُّهَا النَّاسُ، سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يَكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ، كَمَا يَكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ؛ «آن ها چراغ های هدایت، و نشانه های رستگاریند، نه فتنه انگیزند و اهل فساد، و نه سخنان دیگران و زشتی این و آن را به مردم رسانند، خدا درهای رحمت را به روی آنان باز کرده و سختی عذاب خویش را از آنان گرفته است. ای مردم! به زودی زمانی بر شما خواهد رسید که اسلام چونان ظرف واژگون شده، آن چه در آن بود ریخته می شود».

چهار _ خطبه 105، فراز 1_4 «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَدَّ هَلَلَ شَرَائِعِهِ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَأَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ، فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلَقَهُ، وَسَيِّئًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَنُورًا لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ، وَفَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ، وَلُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ، وَأَيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ، وَتَبَصَّرَهُ لِمَنْ عَزَمَ، وَعَيْبَةً لِمَنْ اتَّعَطَّ، وَنَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ، وَثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ، وَرَاحَةً لِمَنْ فَوَّضَ، وَجَنَّةً لِمَنْ صَبَرَ. فَهُوَ أَلْبَجُ الْمَنَاهِجِ وَاضِحُ الْوَلَائِحِ، مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُشْرِقُ الْجَوَادِّ، مُضِيءُ الْمَصَابِيحِ، كَرِيمُ الْمِصْدَمَارِ، رَفِيعُ الْعَايَةِ، جَامِعُ الْحَلَبَةِ، مُتَنَافِسُ السُّبْنَةِ، شَرِيفُ الْفُرْسَانِ. التَّصَدِيقُ مِنْهَاجُهُ، وَالصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ، وَالْمَوْتُ غَايَتُهُ، وَالْدُّنْيَا مِصْدَمَارُهُ، وَالْقِيَامَةُ حَلَبَتُهُ، وَالْجَنَّةُ سَبَقَتُهُ»؛ «ستایش خداوندی را سزااست که راه اسلام را گشود، و راه نوشیدن آب زلالش را بر تشنگان آسان فرمود، ستون های اسلام را در برابر ستیزه جویان استوار نمود، و آن را پناهگاه امنی برای پناه برندگان، و مایه آرامش برای واردشوندگان قرار داد اسلام، حجت و برهان برای گویندگان، و گواه روشن برای دفاع کنندگان، و نور هدایتگر برای روشنی خواهان، و مایه آرامش برای واردشوندگان قرار داد اسلام، حجت و برهان برای گویندگان، و گواه روشن برای دفاع کنندگان، و نور هدایت گر برای روشنی خواهان، و مایه فهمیدن برای خردمندان، و عقل و درک برای تدبیرکنندگان، و نشانه گویا برای جویندگان حق، و روشن بینی برای صاحبان عزم و اراده، پندپذیری برای عبرت گیرندگان، عامل نجات و رستگاری برای تصدیق کنندگان، و آرامش دهنده تکیه کنندگان، راحت و آسایش توکل کنندگان، و سپری نگهدارنده برای استقامت دارندگان است. اسلام روشن ترین راه ها است، جاده هایش درخشان، نشانه های آن در بلندترین جایگاه، چراغ هایش پرفروغ و سوزان، میدان مسابقه آن

پاکیزه برای پاکان، سرانجام مسابقه های آن روشن و بی پایان، مسابقه دهندگان آن پیشی گیرنده و چابک سوارانند، برنامه این مسابقه، صدیق کردن به حق، راهنمایان آن، اعمال صالح، پایان آن، مرگ، میدان مسابقه، دنیا، مرکز گردآمدن مسابقه دهندگان، قیامت، و جایزه آن بهشت است».

پنج _ خطبه 107، فراز 18 «وَأَسَدٌ تُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةَ بِاللِّسَانِ، وَتَشَاجِرَ النَّاسِ بِالْقُلُوبِ، وَصَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا، وَالْعَفَافُ عَجَبًا، وَلَيْسَ الْأَسْلَامُ لُبْسَ الْفُرِّ وَمَقْلُوبًا»؛ «بازبان تظاهر به دوستی دارند اما درد دل دشمن هستند، به گناه افتخار می کنند، و از پاکدامنی به شگفت می آیند، و اسلام را چون پوستینی واژگونه می پوشند».

شش _ خطبه 109، فراز 1 و 2 «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ»؛ «همانا بهترین چیزی که انسان ها می توانند با آن به خدای سبحان نزدیک شوند، ایمان به خدا و ایمان به پیامبر و جهاد در راه خداست، که جهاد قله بلند اسلام».

هفت _ خطبه 119، فراز 3 «تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ، وَإِتْمَامَ الْعِدَاتِ، وَتَمَامَ الْكَلِمَاتِ. وَعِنْدَنَا - أَهْلَ الْبَيْتِ - أَبْوَابُ الْحُكْمِ وَضِيَاءُ الْأَمْرِ لَا وَإِنَّ شَرَّ رَائِعِ الدِّينِ وَاحِدَةٌ، وَسَبَّ بِلَهِّ قَاصِدَةٌ، مَنْ أَخَذَ بِهَا لِحَقِّ وَعَنِمٍ، وَمَنْ وَقَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَنَدِمَ»؛ «به خدا سوگند! تبلیغ رسالت ها، وفای به پیمان ها، و تفسیر اوامر و هشدارهای الهی به من آموزش داده شد، درهای دانش و روشنایی امور انسان ها نزد ما اهل بیت پیامبر است، آگاه باشید که قوانین دین یکی و راه های آن آسان و راست است، کسی که از آن برود به قافله و سر منزل رسد، و غنیمت برد، و هر کس که از آن راه نرود گمراه شده پشیمان گردد».

هشت _ خطبه 120، فراز 5 «أَيُّ الْقَوْمِ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ؟ وَقَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ؟ وَهَيَّجُوا إِلَى الْجِهَادِ فَوَلَّيْهُمُ الْوَلَةَ اللَّقَاحَ إِلَى أَوْلَادِهِمْ»؛ «کجا هستند مردمی که به اسلام دعوت شده و پذیرفتند، قرآن تلاوت

کردند و معانی آیات را شناختند، به سوی جهاد برانگیخته شده چونان شتری که به سوی بچه خود روی آورد شیفته جهاد گردیدند».

نُه _ خطبه 146، فراز 1 «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرَهُ وَلَا خَيْرٌ ذَلَّ لَهُ بِكَثْرِهِ وَلَا يَقْلَهُ، وَهُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ، وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ، حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ، وَنَحْنُ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ مُنْجِزُ وَعْدِهِ، وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ»؛ «علل پیروزی اسلام و مسلمین پیروزی و شکست اسلام، به فراوانی و کمی طرف داران آن نبود، اسلام دین خداست که آن را پیروز ساخت، و سپاه اوست که آن را آماده و یاری فرمود و رسید تا آنجا که باید برسد، در هر جا که لازم بود طلوع کرد، و ما بر وعده پروردگار خود امیدواریم که او به وعده خود وفا می کند، و سپاه خود را یاری خواهد کرد».

ده _ خطبه 152، فراز 9_13 «إِنَّ اللَّهَ خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ، وَاسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ، وَذَلِكَ لِأَنَّ اسْمَ سَلَامَةٍ، وَجَمَاعُ كَرَامَةٍ، اصْدَفَنِي اللَّهُ تَعَالَى مِنْهَا، وَبَيَّنَّ حُجَجَهُ، مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ، وَبَاطِنِ حِكْمٍ. لَا تَقْنَى غَرَائِبُهُ، وَلَا تَقْضِي عَجَائِبُهُ. فِيهِ مَرَايِعُ النِّعَمِ، وَمَصَابِيحُ الظُّلْمِ. لَا تَفْتَحُ الْخَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِحِهِ، وَلَا تُكْشِفُ الظُّلْمَاتُ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ. قَدْ أَحْمَى حِمَاهُ، وَأَرْعَى مَرَعَاهُ. فِيهِ شِفَاءُ الْمُسْتَشْفِي، وَكَفَايَةُ الْمُكْتَفِي»؛ «همانا خدای متعال شما را به اسلام اختصاص داد و برای اسلام برگزید، زیرا اسلام نامی از سلامت است، و فراهم کننده کرامت جامعه می باشد، راه روشن آن را خدا برگزید، و حجت های آن را روشن گردانید. ویژگی های قرآن را فرو فرستاد که ظاهرش علم، و باطنش حکمت است، نوآوری های آن پایان نگیرد و شگفتی هایش تمام نمی شود، در قرآن برکات و خیرات چونان سرزمین های پرگیا در اول بهاران، فراوان است، و چراغ های روشنی بخش تاریکی ها فراوان دارد، که در نیکی ها جز با کلیدهای قرآن باز نشود، و تاریکی ها را جز با چراغ های آن روشنایی نمی توان بخشید، مرزهایش محفوظ، و چراگاه هایش را خود نگهبان است، هر درمان خواهی را درمان، و هر بی نیازی طلبی را کافی است».

یازده _ خطبه 160، فراز 5 و 6 «أَظْهَرَ بِهِنَّ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ، وَقَمَعَ بِهِنَّ الْبِدَعَ الْمُدْخُولَةَ، وَبَيَّنَ بِهِنَّ الْأَحْكَامَ الْمَفْصُولَةَ. فَـ (مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا) تَتَحَقَّقُ شِدْقُهُ، وَتَنْفَصِمُ عُزْوَتُهُ، وَتَعْظُمُ كِبَوْتُهُ، وَيَكُنْ مَأْتَبُهُ إِلَى الْحُزْنِ الطَّوِيلِ وَالْعَذَابِ الْوَبِيلِ»؛ «با فرستادن پیامبر شریعت های ناشناخته را شناساند، و ریشه بدعت های راه یافته در ادیان آسمانی را قطع کرد، و احکام و مقررات الهی را بیان فرمود. پس هر کس جز اسلام دینی را انتخاب کند به یقین شقاوت او ثابت، و پیوند او با خدا قطع، و سقوطش سهمگین خواهد بود، و سرانجامش رنج و اندوهی بی پایان و شکنجه ای پردرد می باشد».

دوازده _ خطبه 175، فراز 12 و 13 «الْعَمَلُ الْعَمَلُ، ثُمَّ النَّهْيَةُ النَّهْيَةُ، وَالْإِسْلَامُ تَقَامَةُ الْإِسْلَامِ تَقَامَةُ، ثُمَّ الصَّبْرُ الصَّبْرُ، وَالْوَرَعُ الْوَرَعُ! إِنَّ لَكُمْ نَهْيَةً فَانْتَهُوا إِلَى نَهْيَاتِكُمْ، وَإِنَّ لَكُمْ عِلْمًا فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ، وَإِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَانْتَهُوا إِلَى غَايَتِهِ. وَأَخْرَجُوا إِلَى اللَّهِ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ، وَبَيْنَ لَكُمْ مِنْ وَطَائِفِهِ. أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ، وَحَجِيجٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْكُمْ»؛ «تشویق به اعمال نیکو عمل صالح! عمل صالح! سپس آینده نگری! آینده نگری! و استقامت! استقامت! آنگاه، بردباری! بردباری! و پرهیزکاری! پرهیزکاری! برای هر کدام از شما عاقبت و پایان مهلتی تعیین شده، با نیکوکاری بدان جا برسید، و همانا پرچم هدایتی برای شما برافراشتند، با آن هدایت شوید، و برای اسلام نیز هدف و نتیجه ای است به آن دسترسی پیدا کنید، و با انجام واجبات، حقوق الهی را ادا کنید، که وظائف شما را آشکارا بیان کرده و من گواه اعمال شما بوده و در روز قیامت از شما دفاع می کنم و به سود شما گواهی می دهم».

سیزده _ خطبه 179، فراز 4 «لِلَّهِ أَنْتُمْ! أَمَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ! وَلَا حَمِيَّةٌ تَشُدُّكُمْ! أَوْلَيْسَ عَجَبًا أَنْ مُعَاوِيَةَ يَدْعُو الْجَفَاءَ الطَّغَامَ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَى غَيْرِ مَعُونَةٍ وَلَا عَطَاءٍ، وَأَنَا أَدْعُوكُمْ - وَأَنْتُمْ تَرِيكُهُ الْإِسْلَامَ، وَبِقِيَّةِ النَّاسِ - إِلَى الْمَعُونَةِ أَوْطَائِفِهِ مِنَ الْعَطَاءِ، فَتَفَرَّقُونَ عَنِّي وَتَحْتَلِفُونَ عَلَيَّ؟»؛ «خدا خیرتان دهد، آیا دینی نیست که شما را گرد آورد؟ آیا غیرتی نیست که شما را برای جنگ با دشمن بسیج کند؟ شگفت آور نیست که معاویه انسان های جفاکار پست را می خواند و آن ها بدون انتظار کمک و بخششی از او پیروی

می‌کنند!! و من شما را برای یاری حق می‌خوانم، در حالی که شما باز ماندگان اسلام، و یادگار مسلمانان پیشین می‌باشید، با کمک و عطایا شما را دعوت می‌کنم ولی از اطراف من پراکنده می‌شوید، و به تفرقه و اختلاف روی می‌آورید».

چهارده _ خطبه 181، فراز 21 و 22: وصف حضرت مهدی «قَدْ لَبَسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَهَا، وَأَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْبِهَا، مِنَ الْإِقْبَالِ عَلَيْهَا، وَالْمَعْرِفَةِ بِهَا، وَالتَّفَرُّغِ لَهَا، فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ صَدِّ النَّهْيِ الَّتِي يَطْلُبُهَا، وَحَاجَتُهُ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا، فَهُوَ مُعْتَرِبٌ إِذَا اغْتَرَبَ الْإِسْلَامَ، وَصَدْرَبَ بِعَسِيدِ ذَنْبِهِ، وَالصَّدَقَ الْأَرْضَ بِجِرَانِهِ، بَقِيَهُ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ، خَلِيفَهُ مِنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ»؛ «زره دانش بر تن دارد، و با تمامی آداب، و با توجه و معرفت کامل آن را فرا گرفته، حکمت گمشده اوست که همواره در جستجوی آن می‌باشد، و نیاز اوست که در به دست آوردنش می‌پرسد. در آن هنگام که اسلام غروب می‌کند و چونان شتری در راه مانده بر زمین می‌ماند، و سینه به زمین می‌چسباند او پنهان خواهد شد (دوران غیبت صغری و کبری) او باقی مانده حجت‌های الهی است، و جانشینان پیامبران» پانزده _ خطبه 189، فراز 10_15 «ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينَ اللَّهِ الَّذِي اصْدَ طَفَاهُ لِنَفْسِهِ، وَاصْدَ طَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ، وَاصْدَ فَاةَ خَيْرِهِ خَلْقِهِ، وَأَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ، أَذَلَّ الْأُديَانَ بِعِزَّتِهِ، وَوَضَعَ الْمِلَلَ بِرَفْعِهِ، وَأَهَانَ أَعْدَاءَهُ بِكِرَامَتِهِ، وَخَذَلَ مَحَادِيثَهُ بِنَصَرِهِ، وَهَدَمَ أَرْكَانَ الضَّلَالَةِ بِرُكْنِهِ، وَسَدَّقَى مَنْ عَطَشَ مِنْ حِيَاضِهِ، وَأَتَّقَى الْحِيَاضَ بِمَوَاتِحِهِ. ثُمَّ جَعَلَهُ لَا أَنْفِصَامَ لِعُرْوَتِهِ، وَلَا فَكَّ لِحَلْقَتِهِ، وَلَا أَنْهَدَامَ لِأَسَاسِهِ، وَلَا زَوَالَ لِدَعَائِمِهِ، وَلَا انْقِلَاعَ لِشَجَرَتِهِ، وَلَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ، وَلَا عَفَاءَ لِشَرَائِعِهِ، وَلَا جَذَّ لِفُرُوعِهِ، وَلَا ضَنْكَ لَطُرُقِهِ، وَلَا وُغُوتهَ لِسُهُولَتِهِ، وَلَا سَوَادَ لَوَضْحِهِ، وَلَا عِوَجَ لِإِتِّصَابِهِ، وَلَا عَصَلَ فِي عُودِهِ، وَلَا وَعَثَ لِفَجِّهِ، وَلَا انْطِفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ، وَلَا مَرَارَةَ لِحِلَاوَتِهِ. فَهُوَ دَعَائِمٌ أَسَاحَ فِي الْحَقِّ أَسَدٌ نَاحَهَا، وَثَبَّتَ لَهَا أَسَاسَهَا، وَبَيَّعَ عِزَّتَ عِيُونُهَا، وَمَصَابِيحُ شَدَّبَتْ نِيرَانُهَا، وَمَنَازُ اقْتَدَى بِهَا سَفَارُهَا، وَأَعْلَامٌ قُصِدَ بِهَا فِجَاجُهَا، وَمَنَاهِلٌ رَوَى بِهَا وُرَادُهَا. جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ مُنْتَهَى رِضْوَانِهِ، وَذُرْوَةَ دَعَائِمِهِ، وَسَدَّ نَامَ طَاعَتِهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ وَثِيقُ الْأَرْكَانِ، رَفِيعُ الْبُنْيَانِ، مُنِيرُ الْبُرْهَانِ، مُضِيءُ النَّيِّرَانِ، عَزِيزُ السُّلْطَانِ، مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُعَوِّذُ الْمَثَارِ. فَشَدَّ رِفْوَهُ وَاتَّبَعُوهُ، وَأَدَّوْا إِلَيْهِ حَقَّهُ، وَصَدَّعُوهُ مَوَاضِعَهُ»؛ (ویژگی‌های اسلام

همانا این اسلام، دین خداوندی است که آن را برای خود برگزید، و با دیده عنایت پروراند، و بهترین آفریدگان خود را مخصوص ابلاغ آن قرار داد، پایه های اسلام را بر محبت خویش استوار کرد، و ادیان و مذاهب گذشته را با عزت آن، خوار نمود، و با سر بلند کردن آن دیگر ملت ها را بی مقدار کرد، و با محترم داشتن آن دشمنان را خوار گردانید، و با یاری کردن آن دشمنان سرسخت را شکست داد، و با نیرومند ساختن آن ارکان گمراهی را درهم کوبید، و تشنگان را از چشمه زلال آن سیراب کرد، و آبگیره های اسلام را پر آب نمود. خداوند اسلام را به گونه ای استحکام بخشید که پیوندهایش نگسلد، و حلقه هایش از هم جدا نشود، و ستون هایش خراب نگردد، در پایه هایش زوال راه نیاید، درخت وجودش از ریشه کنده نشود، زمانش پایان نگیرد، قوانینش کهنگی نپذیرد، شاخه هایش قطع نگردد، راه هایش تنگ و خراب نشود، و پیمودن راهش دشوار نباشد، تیرگی در روشنایی آن داخل نشود، و راه راست آن کجی نیابد، ستون هایش خم نشود، و گذرگاهش بدون دشواری قابل پیمودن باشد، در چراغ اسلام خاموشی، و در شیرینی آن تلخی راه نیابد. اسلام ستون های استواری است که خداوند آن را در دل حق برقرار کرد، اساس و پایه آن را ثابت فرمود، اسلام چشمه ساری است که آب آن در فوران، چراغی است که شعله های آن فروزان، و نشانه همیشه استواری است که روندگان راه حق با آن هدایت شوند، پرچمی است که برای راهنمایی پویندگان راه خدا نصب گردیده، و آبش خوری است که وارد شوندگان آن سیراب می شوند. خداوند نهایت خشنودی خود را در اسلام قرار داده، و بزرگ ترین ستون های دینش، و بلندترین قله اطاعت او در اسلام جای گرفته است، اسلام در پیشگاه خداوند، دارای ستون هایی مطمئن، بنایی بلند، راهنمایی همیشه روشن، شعله ای روشنی بخش، برهانی نیرومند، و نشانه ای بلند پایه است، که در افتادن با آن ممکن نیست، پس اسلام را بزرگ بشمارید، از آن پیروی کنید، حق آن را ادا نمایید، و در جایگاه شایسته خویش قرار دهید».

شانزده - خطبه 227، فراز 9 «وَأَشَدُّ هُدًى مِّمَّا دَعَبَتْهُ الصَّفِي، وَأَمِينَةُ الرَّضِي (صلی الله علیه واله) أَرْسَلَهُ لَمْهُ بِوَجُوبِ الْحَجَّجِ، وَ ظُهُورِ الْفَلَجِ، وَإِيضًا

الْمَنْهَجِ، فَبَلَّغَ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِهَا، وَحَمَلَ عَلَى الْمَحَجَّةِ دَالًا عَلَيْهَا، وَأَقَامَ أَعْلَامَ الْإِهْتِدَاءِ وَمَنَارَ الضِّيَاءِ، وَجَعَلَ أَمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً، وَعُرَا الْإِيمَانَ وَثِيْقَةً؛ «گواهی می دهم که محمد (صلی الله علیه واله) بنده و فرستاده خدا، و پیامبر برگزیده، و امانت دار پسندیده اوست (درود خدا بر او و عترت او باد) خدا او را با حجت های الزام کننده، و پیروزی آشکار، و راه روشن فرستاد، پس رسالت خود را آشکار رساند و مردم را به راه راست واداشت، و به همگان نشان داد، و نشانه های هدایت را برافراشت، و چراغ های روشن را بر سر راه آدمیان گرفت، رشته های اسلام را استوار کرد، و دستگیره های ایمان را محکم و پایدار نمود».

هفده _ خطبه 234، فراز 53 خطبه قاصد به، طولانی ترین خطبه نهج البلاغه است که محتوایی اخلاقی و اجتماعی دارد و موضوع آن نکوهش تعصب و خودپسندی است. این خطبه در اواخر حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کوفه ایراد شده و امام در این خطبه درباره تفرقه اجتماعی هشدار داده و عاملان آن را سرزنش می کند. از موضوعات فرعی این خطبه، جنگ های امام علی (علیه السلام) با ناکثین، قاسطین و مارقین و شجاعت امام در دوره جوانی و به خاک افکندن بزرگان عرب، تربیت پیامبر از کودکی به واسطه فرشته الهی، قربت امام علی (علیه السلام) با پیامبر و تربیت شدنش تحت نظارت او، حيله های ابلیس و یکی از معجزات پیامبر در حضور بزرگان قریش است.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا، وَبَعْدَ الْمَوَالَاهِ أَحْزَابًا، مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِأَسَمِهِ، وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ»؛ «بدانید که پس از هجرت، دوباره چونان اعراب بادیه نشین شده اید، و پس از وحدت و برادری به احزاب گوناگون تبدیل گشته اید، از اسلام تنها به نام آن، و از ایمان جز نشانی را نمی شناسید».

هجده _ خطبه 234، فراز 58 «أَلَا وَقَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ، وَعَطَلْتُمْ حُدُودَهُ، وَأَمْتُمُ أَحْكَامَهُ. أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالنَّكَثِ وَالْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ، فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُمْ، وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُمْ، وَأَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُمْ»؛ «آگاه باشید! شما رشته پیوند با اسلام را قطع، و اجرای حدود الهی را تعطیل، و

احکام اسلام را به فراموشی سپردید. قاطعیت امام در نبرد با منحرفان آگاه باشید! خداوند مرا به جنگ با سرکشان تجاوزکار، پیمان شکنان، فسادکنندگان در زمین فرمان داد، با ناکثان پیمان شکن جنگیدم، و با قاسطین تجاوزکار جهاد کردم، و مارقین خارج شده از دین را خوار و زبون ساختم و رهبر خوارج (شیطان ردهه) بانگ صاعقه ای قلبش را به تپش آورد و سینه اش را لرزاند و کارش را ساخت، حال تنها اندکی از سرکشان و ستمگران باقی ماندند، که اگر خداوند مرا باقی گذارد با حمله دیگری نابودشان خواهم کرد، و حکومت حق را در سراسر کشور اسلامی پایدار خواهم نمود، جز مناطق پراکنده و دور دست».

نوزده _ خطبه 234، فراز 62 «وَلَقَدْ كَانَ يَجَاوِرُنِي كُلَّ سَنَةٍ بِحِجْرَاءَ فَأَرَاهُ، وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي، وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه واله) وَخَدِيدِجَةَ وَأَدَا ثَالِثُهُمْ، أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَهَ، وَأَشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ. وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَبَّنَا الشَّيْطَانَ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيَّ (صلى الله عليه واله) فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّئِئَةُ؟ فَقَالَ: «هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ، وَلَكِنَّكَ وَزِيرٌ، وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ»؛ «پیامبر چند ماه از سال را در غار حراء می گذرانند، تنها من او را مشاهده می کردم، و کسی جز من او را نمی دید، در آن روزها، در هیچ خانه مسلمانی راه نیافت جز خانه رسول خدا که خدیجه هم در آن بود و من سومین آنان بودم، من نور وحی و رسالت را می دیدم، و بوی نبوت را می بوییدم. من هنگامی که وحی بر پیامبر فرود می آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم ای رسول خدا، این ناله کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مایوس گردید و فرمود: (علی! تو آنچه را من می شنوم، می شنوی، و آنچه را که من می بینم، می بینی، جز این که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می روی».

بیست _ خطبه 239، فراز 2 «هُم دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ»؛ «آن ها (اهل بیت) ستون های استوار اسلام می باشند».

بیست و یک _ نامه 28، فراز 2 نامه به معاویه قبل از صفین: اسلام ما معلوم است!!!؟؟؟ «فَإِسْلَامُنَا مَا قَدْ سَمِعَ، وَجَاهِلِيَّتُنَا لَا تُدْفَعُ، وَكِتَابُ اللَّهِ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَدَّ عَنَّا»؛ «اسلام ما را همه شنیده، و شرافت ما را همه دیده اند، و کتاب خدا برای ما فراهم آورد آن چه را به ما نرسیده».

بیست و دو _ نامه 31، فراز 14 «وَأَنْ أُبْتَدِيَنَّكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ، وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَأَحْكَامِهِ، وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ»، «پس در آغاز تربیت، تصمیم گرفتم تا کتاب خدای توانا و بزرگ را همراه با تفسیر آیات، به تو بیاموزم، و شریعت اسلام و احکام آن از حلال و حرام، به تو تعلیم دهم و به چیز دیگری نپردازم».

بیست و سه _ نامه 62، فراز 2 و 3 «فَلَمَّا مَضَى (عليه السلام) تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ. فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يَلْقَى فِي رُوعِي، وَلَا يَخْطُرُ بِنَالِي، أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِي (صلى الله عليه واله) عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنْحَوُّهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِي! فَمَا رَاعِنِي إِلَّا أَثْيَالُ النَّاسِ عَلَى فَلَانٍ يَبَايَعُونَهُ، فَأَمَسَّ كَتِفِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَيَّ مَحْقٍ دِينَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه واله) فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدْمًا، تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قُوَّةِ وَلَايَتِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعٌ أَيَّامٍ قَلِيلٌ، يُزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ، كَمَا يُزُولُ السَّرَابُ، أَوْ كَمَا يَتَفَشَّعُ السَّحَابُ»؛ «سوگند به خدا نه در فکرم می گذشت، و نه در خاطر من می آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا از اهل بیت او بگرداند، یا مرا پس از وی از عهده دار شدن حکومت باز دارند، تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند. من دست باز کشیدم، تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام باز گشته، می خواهند دین محمد (صلى الله عليه واله) را نابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرف دارانش را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت تر از رها کردن حکومت بر شماست، که کالای چند روزه دنیاست، به زودی ایام آن می گذرد چنان که سراب ناپدید شود، یا چونان پاره های ابر که زود پراکنده می گردد».

بیست و چهار _ حکمت 120 «لَأَنْتَ بِنِ الْإِسْلَامِ نَسَبٌ لَمْ يَنْسَبْ بِهَا أَحَدٌ قَبْلِي الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ»؛ «(درباره اسلام حقیقی): اسلام را چنان وصف نمایم که کسی پیش از من وصف نموده باشد: اسلام زیر بار رفتن (احکام خدا و رسول) است، و زیر بار رفتن باور نمودن (آن ها) است، و باور نمودن قبول کردن (آن ها) است، و قبول کردن اعتراف (به آن ها) است، و اعتراف نمودن آماده شدن برای به جا آوردن (آن ها) است، و به جا آوردن عمل (به آن ها) است (پس در حقیقت اسلام همان عمل به دستور خدا و رسول است)».

بیست و پنج _ حکمت 361 «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَمَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى سَكَّانُهَا وَعُمَّارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ»؛ «می آید بر مردم روزگاری که به جا نمی ماند در ایشان از قرآن مگر نشانه ای (نوشتن و خواندن بی اندیشه در معانی و حقائق آن) و از اسلام مگر نامی (گفتن شهادتین بی عمل نمودن به احکام آن)، در آن روز مسجدها شان از جهت ساختمان (وزینت و آرایش) آباد است و از جهت هدایت و رستگاری ویران (چون پرهیزکار و هدایت کننده در آن ها یافت نمی شود) ساکنان و آبادکنندگان آن ها (کسانی که در مسجدها گرد می آیند) بدترین اهل زمین هستند».

بیست و شش _ حکمت 363 «لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ»؛ «هیچ شرف و بزرگی بالاتر از اسلام (که به سعادت دنیا و آخرت می رساند) نیست».

دسته بندی آماری نتایج پژوهش

با توجه به هدف تحقیق، نوع پژوهش بر اساس «استفاده از منابع موجود» (مطالعه اسنادی) و روش گردآوری اطلاعات «روش تحلیل محتوا» در نظر گرفته شد. براساس

بررسی و مطالعه دقیق هشت منبع و فهراس موضوعی نهج البلاغه در مجموع تعداد 37 مورد (عنوان) استخراج و شناسایی گردید که البته در مرحله پالایش تعداد 11 عنوان خارج از موضوع تحقیق حاضر ارزیابی شده و حذف گردیدند. مطالعه، فیش برداری و فهرست نویسی نهایی و جامع در خصوص «شناخت اسلام در نهج البلاغه» بر اساس 26 عنوان (45 فراز) به تفکیک خطبه ها، نامه ها و حکمت ها (24 مورد شامل 18 خطبه، سه نامه و شش حکمت، در یکی از خطبه ها سه عنوان گزارش شده است) انجام گرفته است. (جدول شماره 1). اطلاعات در خصوص 26 عنوان نهایی به تفکیک جایگاه، فراز و صفحه نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام در جدول شماره 2 گزارش می شود.

جدول شماره 1) شناخت اسلام از زبان امام علی (علیه السلام) بر حسب ساختار نهج البلاغه

جدول شماره 2) فهرست کامل عناوین شناخت اسلام از زبان امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه (به ترتیب متن، فراز و صفحه ترجمه فیض الاسلام)

ص: 58

هم چنین این پژوهش چهار عنوان «برجسته» (خطبه 189، 152، 105 و حکمت 120) را شناسایی نمود که در آن ها اصول اساسی معرفی اسلام از زبان امام علی (علیه السلام) (شامل تعریف اسلام و هم چنین فضائل و صفات 100 گانه اسلام) گزارش شده اند. مطالب 26 عنوان نهایی (45فراز) «سیمای اسلام در نهج البلاغه» در قالب 16 موضوع اصلی فهرست

و استخراج شده اند که سه موضوع اصلی به ترتیب بیشترین فراوانی عبارتند از 1) بیان فضائل و صفات اسلام (شش عنوان و گزارش 100 ویژگی اسلام)؛ 2) سه موضوع نسبت بین خداوند متعال و اسلام، نسبت بین امام علی (علیه السلام) و اسلام نسبت بین اسلام و جهاد (هر کدام جداگانه 4 عنوان)؛ 3) نگرانی و دل‌واپسی آن حضرت از وضعیت اسلام در آخرالزمان (آینده پژوهی اسلام) (سه عنوان) (جدول شماره 3).

سه موضوع اصلی نسبت بین پیامبر و اسلام، نسبت بین اسلام و اهل بیت (علیهم السلام)، توصیه‌های مشترک هدایتی نسبت به اسلام و البته هر کدام در دو عنوان مطرح شده اند و در نهایت هشت موضوع که هر کدام در یک عنوان ارائه شده اند، عبارتند از: اسلام ظاهری پس از هجرت، نسبت بین اسلام و حج، اسلام دین عمل، نسبت بین امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و اسلام، نسبت بین اسلام و بیعت (تشکیل حکومت)، اسلام نقطه آغازین تعلیم و تربیت، انواع واکنش‌ها نسبت به اسلام و عواقب و نتایج آن و دفاع و گواهی امام به سود مسلمانان در قیامت (جدول شماره 3).

جدول شماره 3) ترتیب فراوانی 16 موضوع اصلی شناخت اسلام از زبان امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه برحسب تعداد عناوین و شماره عناوین jpg.60[^]

نتیجه

به گواه تاریخ، حضرت علی (علیه السلام) دارای شخصیتی ممتاز و برجسته بود که او را از سایرین متمایز می کرد. علی رغم این موضوع، آن حضرت آن گونه که باید شناخته نشده و بسیاری از زوایای شخصیتی وی در لابه لای ورقه ای از تاریخ پنهان مانده است.

بی تردید یکی از لوازم مهم و اساسی در بازخوانی ابعاد شخصیتی امام علی (علیه السلام) توجه به عناصر سه گانه اسلام، اسلام، دین خدا؛ قرآن، کتاب آسمانی دین خدا؛ پیامبر گرامی، فرستاده و رسول خدا؛ بوده و در صورت غفلت از آن عناصر، ابعاد شخصیتی آن حضرت امری بسیار دشوار، غیر ممکن و غیر واقعی خواهد بود.

از سویی مسلمانان نسبت به اسلام وظایفی دارند. بی شک وظیفه هر مسلمانی کسب شناخت درست، دقیق و کامل نسبت به دین اسلام است. بخشی از رسالت دانشی مسلمانان، جست و جوگری شناخت اسلام برحسب منابع مستندبه آن، هم چون پیامبر اسلام و اهل بیت گرامی ایشان می باشد. کلمات و جملات امام علی (علیه السلام) منبعی ارزشمند در موضوعات مختلف هم چون «شناخت اسلام» در نظر می باشد. نهج البلاغه تجلی گاه بارز و مشخص کلمات و جملات امام علی (علیه السلام) است که منبعی ارزش مند و معتبر برای کسب شناخت در خصوص اسلام می تواند مورد استناد قرارگیرد.

- قرآن کریم، ترجمه محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید جامعه المصطفی، قم: انتشارات المصطفی، 1388 ش.
- نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه محمد دشتی، قم: نشر مشهور، 1379 ش.
1. ابن المغازلی، ابوالحسن علی بن محمد واسطی، مناقب علی بن ابی طالب، لبنان، بیروت، دار الاضواء، بی تا.
 2. ارفع، کاظم، کتاب المعجم لموضوعات نهج البلاغه، تهران: انتشارات فیض کاشانی، 1379.
 3. استادی، رضا، کتابنامه نهج البلاغه، تهران: بنیاد نهج البلاغه، 1359.
 4. انصاریان، علی، الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه، تهران: انتشارات مفید، 1357.
 5. اویس، کریم محمد، المعجم الموضوعی لنهج البلاغه، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، 1408.
 6. بیضون، لیب، تصنیف نهج البلاغه، تهران: مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی، 1408 ق.
 7. جرداق، جورج، شگفتی های نهج البلاغه، ترجمه فخرالدین حجازی، تهران: انتشارات بعثت، 1356 ش.
 8. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1360.
 9. دایرهالمعارف تشیع، تهران: نشر سازمان دایرهالمعارف تشیع، 1369.
 10. دایرهالمعارف بزرگ اسلامی، مدخل اسلام، تهران: مرکز دایرهالمعارف بزرگ اسلامی، 1377.
 11. دیبا، حسین، اسلام، دایرهالمعارف قرآن کریم، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، قم: بوستان کتاب، 1385.
 12. زکی، محمدعلی، نقش و اهمیت کتاب شناسی در نهج البلاغه پژوهی: معرفی و نقد کتاب «مصادر الدراره عن نهج البلاغه» حیدر کاظم الجبوری، مجموعه مقالات پذیرفته شده در کنگره بین المللی تحقیقات بین رشته ای علوم انسانی اسلامی، تهران: 30 مرداد، 1398.
 13. شوشتری، محمدتقی، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، تهران: انتشارات امیرکبیر، 1376.
 14. علی قلی، محمد مهدی، کتاب شناسی نهج البلاغه، کیهان فرهنگی، شماره 170، آذرماه، 1379.
 15. مشکینی، علی، الهادی الی موضوعات نهج البلاغه، تهران: انتشارات چاپخانه وزارت اسلامی، 1363.
 16. مصری، محمدرضا، الامام علی بن ابی طالب رابع الخلفاء الراشیدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
 17. مصطفوی، جواد، الکاشف عن الفاظ نهج البلاغه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1354.

18. مصطفوی، جواد، دین در نهج البلاغه، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، 1365.

19. نسائی، احمد بن شعیب، خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب x، تحقیق الدّانی بن منیر آل زهوی، بیروت: المكتبة المصریه، 1422ق.

ص: 62

آیسودا هاشم پور (1)، عبدالعلی شکر (2)

ص: 63

1- دانشجوی دکترای فلسفه و کلام، دانشگاه اصفهان، aysooda.hashempour@gmail.com

2- دانشیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه شیراز؛ ashokr@rose.shirazu.ac.ir

تبیین اصول اعتقادی در اسلام توسط امام معصوم، در شالوده اندیشه و جهان بینی مبتنی بر حقیقت، تأثیری غیرقابل انکاری در رشد انسان ها، به ویژه مسلمانان دارد. هدف متعالی در تعلیمات نهج البلاغه پرورش و تربیت انسان هایی است که با عنایت به حق محوری و توجه به دستورات خداوند متعال، از هرگونه کج روی در حوزه اعتقادی مبری باشند. این نوشتار بر آن است تا با روش تحلیلی - توصیفی، بیانات امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در باب نبوت که با احتجاج به دلیل و برهان در برابر موافقان و مخالفان ایراد شده است، بررسی و تحلیل کرده و قالب های متعارف منطقی آن ها را نشان دهد. این شیوه می تواند تا حدودی جایگاه والای عقل و فطرت را در اندیشه حضرت نمایان سازد. بیان برهانی و نیز شیوه های جدلی، تمثیلی و خطابه های مؤثر و وصایای دلسوزانه که با زبانی منطقی بیان شده اند، به گونه ای ویژه، پرده های جهل را از اندیشه مسلمانان می برد و چه بسا غیر مسلمانان را نیز به خود جلب کرده و به کیش خود درآورد. وجه تمایز این نوشتار، اهتمام به بیان و استدلال منطقی کلام حضرت علی (علیه السلام) است که هیچ محدودیتی برای مخاطبان خویش ایجاد نمی کند و عقل و فطرت بشری را خطاب قرار می دهد. سخنان مستدل ایشان در مبحث نبوت، پاسخ جامعی برای چرایی و چگونگی ضرورت و حکمت بعثت انبیای الهی است. نتایج این تحقیق نشان می دهد که ادله ایشان در باب نبوت، علاوه بر استحکام در محتوا، از ساختار و شکل منطقی نیز برخوردار بوده، به گونه ای که جای هیچ گونه شبهه و تردیدی باقی نمی گذارد.

کلید واژه ها: نبوت، حضرت علی (علیه السلام)، نهج البلاغه، استدلال منطقی.

مقوله پیامبری از مهم ترین موضوعات باور های بنیادین کلامی است. نبوت منصبی از سوی پروردگار است که خداوند متعال بنا بر اقتضای حکمت، این عهد الهی را به دست افراد شایسته و پاک می سپارد. نظم و پیوستگی جهان خلقت و هماهنگی همه موجودات با یکدیگر که تحت براهین نظم و غایی قابل اثبات است، حاکی از یک هدف مشخص در اصل آفرینش است تا در پناه برنامه ای صحیح، انسان را به سر منزل مقصود برساند. علم بشر بر ناتوانی در تدوین این برنامه مورد نیاز به دست خود انسان دلالت دارد. از این رو خداوند پیامبران را مبعوث کرد تا با بهره گیری از سرچشمه وحی، پاسخ گوی نیاز های متنوع بشر باشند؛ و از افتادن در پرتگاه غفلت و عصیان ممانعت نمایند و با یادآوری پیمان فطرت خداجو و خداپرست انسان، او را متوجه جایگاه والای انسانیتش بکنند.

حضرت علی (علیه السلام) در بخش هایی از نهج البلاغه موارد فوق را مورد اهتمام قرار داده و با بیانی شیوا و منطقی، به مخاطبان القا می نمایند. از آنجایی که نگاه منطقی به سیره انبیای الهی، یکی از اساسی ترین مسائلی است که در چگونگی دریافت و تحلیل مسائل مورد نیاز بشری مؤثر واقع می شود، ایشان سیره برخی از انبیای الهی را بازگو می کنند.

2_ معنای لغوی نبی

ریشه نبوت، نبی است که در لغت عربی به چهار معنی مختلف آمده است:

خبر: اگر ماده نبی از «نبا» مهموز اللام مشتق شده باشد، معنای «خبر و پیام» دارد (ابن منظور، لسان العرب، ج 14، ص 9).

مکانی مرتفع: اگر ماده نبی از «النباه» و «النبوه» باشد، معنای آن مکانی بالاتر از زمین است و به دلیل عظمت مقام پیامبر (صلی الله علیه واله) بر او اطلاق می گردد (جوهری، الصحاح، ج 6، ص 2500).

راه روشن: بدان جهت که پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) راهی روشن و آشکار در هدایت مردم به سوی خداوند است (ابن منظور، لسان العرب، ج 14، ص 30).

صوت خفی: معنای غیر معروف نبی که از «النبأ» مشتق شده است و ممکن است اطلاق این معنا بر پیامبر (صلی الله علیه واله) به این دلیل باشد که ایشان سخنگوی خداوند هستند (همان، ج 9، ص 10).

به نظر می رسد استعمال نبی در زبان دینی برای پیامبر با معنای نبأ (خبر) مناسبت بیشتری داشته باشد؛ چرا که رکن اساسی نبوت، مقام خبر دادن از عالم غیب است. به همین دلیل بیشتر دانشمندان در تفسیر معنای نبی، ابتدا معنای نبأ را ذکر می کنند و دیگر معانی را با «قیل» یاد می کنند که دلالت بر ضعف و مجازی بودن آن ها می کند. (1)

3_ ضرورت بعثت انبیا

درک نیازمندی به بعثت پیامبران و ضرورت آن، از بنیادی ترین مسائل بخش نبوت است که پیشوایان معصوم همواره به آن توجه داشتند. امام رضا (علیه السلام) در این باره می فرماید: «از آنجاکه در آفرینش مردمان و نیروهای آنان، آنچه که به طور کامل به مصالحشان رساند، وجود نداشت و آفریدگار برتر از آن بود که به چشم ظاهر دیده شود، چاره ای جز این نبود که فرستاده ای معصوم میان او و آدمیان میانجی شود و امر و نهی الهی را به ایشان رساند» (مجلسی، بحار الانوار، ج 7، ص 40).

امام علی (علیه السلام) نیز در بیان ضرورت بعثت به این نکته تأکید می کند که بدون آن، مردم از سود و زیان خود آگاه نمی شدند و حق بندگی را به جای نمی آوردند. پیامبران با آوردن شریعت و آگاه ساختن مردمان از امر و نهی خداوند، راه سعادت را به آنان نشان می دهند و با اشاره به پاداش و کیفر اخروی، راه رسیدن به این مقصود را هموار می سازند: «چون خداوند آدمیان را بیافرید، از آنان رفتار پسندیده و خلق و خوی شایسته می خواست و

ص: 67

1- . قاضی ایجی در این باره می نویسد: «النبی لحفظ منقول فی العرف عن مُسلماہ اللغوی ققیل هُو المنبی من النبأ لا نبأه عن الله تعالی وقیل من النبوه وَهُوَ الارتفاع» (قاضی ایجی، شرح المواقف، ج 8، ص 218)؛ علامه طباطبایی نیز در تفسیر المیزان این گونه نگاشته: «مأخوذ من النبأ سُمی به لِأنه عنده الغیب بوحی من الله وقیل هُو مأخوذ من النبوه بِمعنی الرّفعة» (طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج 14، ص 56).

می دانست این مقصود، جز با شناساندن سود و زیانشان برآورده نمی گردد و این شناسایی تنها از راه امر و نهی تحقق می پذیرد و امر و نهی با وعده بهشت و ترساندن از جهنم کامل می گردد» (محمودی، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ج 13، ص 101).

مفاد براهینی از این دست را می توان از راه بررسی سه مقدمه زیر به بیان نمود:

هدف از آفرینش انسان این است که با انجام دادن افعال اختیاری، مسیر تکامل خود را به سوی کمال نهایی پیماید. کمالی که جز از مجرای اختیار و انتخاب به دست نمی آید.

اختیار و انتخاب آگاهانه، علاوه بر قدرت بر انجام کار و فراهم شدن زمینه های بیرونی، برای کار های گوناگون و وجود میل و کشش درونی به سوی آن ها، نیاز به شناخت صحیح نسبت به کار های خوب و بد و راه های شایسته و ناشایسته دارد و در صورتی انسان می تواند راه تکامل خویش را آزادانه انتخاب کند که هم هدف و هم راه رسیدن به آن را بشناسد.

شناخت های عادی و متعارف انسان ها از همکاری حس و عقل، به دست می آیند، هرچند نقش مهمی را در تأمین نیازمندی های زندگی ایفا می کنند؛ اما برای بازشناختن راه کمال و سعادت حقیقی در همه ابعاد فردی، اجتماعی، دنیوی و اخروی کافی نیستند و اگر راه دیگری برای رفع این کمبودها وجود نداشته باشد، هدف الهی از آفرینش انسان تحقق نخواهد یافت. (1) بنابر این مقتضای حکمت الهی این است که راه دیگری فراتر از حس و عقل برای شناختن مسیر تکامل همه جانبه، در اختیار بشر قرار دهد تا انسان ها بتوانند مستقیماً یا با وساطت افراد دیگری از آن بهره مند شوند؛ و آن همان راه وحی است که در اختیار انبیا(علیهم السلام) قرار داده شده و ایشان به طور مستقیم و دیگران به وسیله ایشان از آن بهره مند می شوند و آنچه را برای رسیدن به کمال نهایی لازم است، فرامی گیرند (مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص 178).

ص: 68

1- . ژان ژاک روسو (1712_1778 م) در این باره می گوید: برای کشف بهترین قوانینی که به درد ملل بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند؛ ولی خود، هیچ حس نکند. با طبیعت هیچ رابطه ای نداشته باشد، ولی آن ها را کاملاً بشناسد. سعادت او مربوط به ما نباشد، ولی حاضر شود به سعادت ما کمک کند... بنا بر آنچه گفته شد، فقط خدایان می توانند، چنان که شاید و باید، برای مردم قانون بیاورند (روسو، قرارداد اجتماعی، ص 81).

این برهان از موارد استنتاج قضیه عملی (باید) با قضیه نظری (هست) و از مصادیق اثبات ضرورت بالقیاس برای معلول از راه ضرورت علت؛ و نیز از موارد براهین الهی است که در قالب قیاس مرکب مفصول(1) قابل صورت بندی است:

— تحقق هدف آفرینش انسان، انجام افعال اختیاری در مسیر تکامل است (بنا بر حکمت الهی).

— انجام افعال اختیاری در مسیر تکامل، شناختی صحیح نسبت به کارهای خوب و بد، نیاز دارد.

— شناخت صحیح نسبت به کارهای خوب و بد، به وحی که در اختیار انبیاء الهی است، نیاز دارد.

نتیجه: تحقق هدف آفرینش انسان، به وحی که در اختیار انبیاء الهی است، نیاز دارد.

در میان مقدمات این برهان ممکن است مقدمه اخیر، مورد تشکیک واقع شود. از این روی به توضیح بیشتری پیرامون آن می پردازیم تا نارسایی دانش بشری برای تشخیص مسیر تکامل همه جانبه انسان و نیاز وی به وحی کاملاً روشن گردد.

— نارسایی دانش بشری

برای اینکه راه صحیح زندگی در همه ابعاد شناخته شود، باید آغاز و انجام وجود انسان

ص: 69

1- . برای اقامه دلیل بر مطلوب، باید در تحلیل به مقدمات بدیهی رسید که علم به آنها نیازمند اندیشه و فکر نیست. رسیدن به بدیهیات به دو صورت است: گاهی تحلیل در همان مرحله نخست به دو مقدمه بدیهی می رسد و در نتیجه همان جا متوقف شده و از آن دو مقدمه، مطلوب به دست می آید؛ اما گاهی تحلیل در مرحله نخست به دو مقدمه می رسد که هر دو یا یکی از آن ها نظری است. در این موارد، فکر و اندیشه، ادامه می یابد و آن مقدمه نظری در واقع، مطلوب دیگری می شود که باید برای حل آن، مقدمات دیگری ترتیب داد. در اینجا باید قیاس دیگری تشکیل داد که نتیجه اش همان مقدمه نظری است. به عبارتی، نتیجه این قیاس دوم، مقدمه قیاس اول را تشکیل می دهد؛ و به این صورت این روند ادامه می یابد تا در این حرکت، مقدمات بدیهی به دست آید. حال اگر در چنین قیاسی، نتیجه ها در آن حذف نشود؛ بلکه یک بار به عنوان نتیجه یک قیاس و بار دیگر به عنوان مقدمه یک قیاس دیگر آورده شوند، قیاس مرکب، موصول است و اگر نتیجه ها از آن حذف شده باشند، مرکب مفصول است (مظفر، منطق، ج 2، ص 81).

و پیوندهایی که با موجودات دیگر دارد و روابطی که می تواند با هم نوعان برقرار کند و تأثیراتی که انواع روابط گوناگون می تواند در سعادت یا شقاوت او داشته باشد، معلوم گردد. برای این کار باید وظایف میلیاردها انسانی که دارای ویژگی های بدنی و روانی متفاوت هستند و در شرایط مختلف طبیعی و اجتماعی زندگی می کنند مشخص شود. از آنجایی که احاطه بر همه این امور نه تنها برای یک یا چند نفر میسر نیست؛ بلکه هزاران گروه متخصص در رشته های علوم مربوط به انسان هم نمی توانند چنین فرمول های پیچیده ای را کشف و به صورت قوانین و مقررات دقیق و مضبوطی بیان کنند، به گونه ای که همه مصالح فردی و اجتماعی، مادی و معنوی انسان ها تضمین گردد. گرچه مصالح مادی و دنیوی را تا حدودی می توان به وسیله تجارب علمی تشخیص داد؛ اما مصالح معنوی و اخروی، قابل تجربه حسی نیست. حال با توجه به وضع فعلی قوانین بشری، می توان میزان کارایی دانش انسان را در هزاران سال قبل حدس زد و به این نتیجه قطعی رسید که بشر ابتدایی، برای تشخیص راه صحیح زندگی بسیار ناتوان تر از بشر این عصر بوده است. پس جای این سؤال باقی می ماند که رها کردن میلیاردها انسان در طول تاریخ، چگونه با حکمت الهی و غرض از آفرینش آن ها سازگار است (همان، ص 180).

4_ حکمت های بعثت انبیا

قرآن کریم، باز شدن راه وحی را موجب بسته شدن راه عذر مردمان می داند و به این مطلب مهر تأیید می نهد که اگر پیامبران الهی نبودند، اغلب مردم می توانستند نارسایی حس و عقل را سبب گمراهی خود بخوانند و برای بی ایمانی شان، دلیلی روشن فراهم سازند:

«رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَآئِلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء/ 165).

حضرت علی (علیه السلام) در قسمتی از خطبه یک به علت بعثت اشاره کرده و ماهیت و محتوای دعوت آن ها را روشن می سازند «اصطفی سُبْحَانَهُ مِنْ وَاٰلِهِ اَنْبِيَآءٍ اَخَذَ عَلٰى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَعَلَى الرِّسَالَةِ اَمَانَتَهُمْ لَمَا بَدَّلَ اَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْاَنْدَادَ مَعَهُ وَاجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ»؛ (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 1)؛ «خداوند سبحان از

فرزندان آدم (علیه السلام) پیامبرانی برگزید و از آن ها پیمان گرفت که وحی الهی را به خوبی حفظ کنند و از آنان خواست که امانت رسالت را به مردم ابلاغ نمایند. این در زمانی بود که اکثر مردم پیمانی را که خدا از آن ها گرفته بود، دگرگون ساختند، حقّ او را نشناختند و همتا و شریکانی برای او قرار دادند و شیاطین آن ها را از معرفت خداوند بازداشتند و به هر سو می کشیدند و آن ها را از عبادت و اطاعتش جدا کردند».

کلام حضرت (علیه السلام) گویای این مطلب است که انحراف بشر از خطرات چه از جهت معارف توحیدی که نتیجه آن گرایش به شرک و بت پرستی شد؛ و چه از جهت عملی که نتیجه اش تسلیم هوا و هوس بودن گردید، سبب شد که خداوند، پیامبران بسیاری را با مسئولیت های سنگین به جامعه بشریت بفرستد و به شش هدف عمده در بعثت انبیاء اشاره نموده اند که اولین آن، همان یادآوری فطرت توحیدی است؛ زیرا خداوند معارف توحیدی را در سرشت انسان قرار داده، هر انسانی اگر با این فطرت دست نخورده پرورش شود و آموزش های نادرست، او را منحرف نکند، به طور طبیعی یگانه پرست خواهد بود. پیامبران جهت بازگرداندن انسان های منحرف به فطرت توحیدی، مبعوث شده اند: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ»؛ (همان) «پس خداوند پیامبران را در میان انسان ها مبعوث کرد و رسولان خود را پی در پی به سوی آنان فرستاد تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه کنند».

از کلام حضرت (علیه السلام) چنین به دست می آید که انسان به گونه ای آفریده شده که خداپرستی با ذات او سرشته است، از این رو به کمک فطرت، خدا را می شناسد و به مقتضای فطرت به او عشق می ورزد. این همان حقیقتی است که ایشان به آن اذعان دارند.

مقصود از شهادت خطبه فوق، شهادت فطری و طبیعی است. خداوند ذات انسان را بر خود او گواهی گرفت. آیا من خدای شما هستم؟ آنان به زبان حال و به مقتضای فطرت به ربوبیت حقّ اقرار کرده و می کنند؛ یعنی با تمام وجود به وحدانیت الهی گواهی می دهند (جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 1، ص 45).

بعثت انبیای الهی علاوه بر نشان دادن راه صحیح برای تکامل حقیقی انسان از راه

فطرت، تأثیرات مهم دیگری نیز در تکامل انسان ها داشته اند که از حکمت بعثت آن ها محسوب می شود. حضرت علی (علیه السلام) در ادامه سخن فوق می فرماید:

«... يَذَكِّرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوْا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيْرُوْا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُوْلِ وَيُرِيْهِمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ وَمَعَايِشَ تُحْيِيهِمْ وَأَجَالَ تُقْنِيهِمْ وَأَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ وَأَحْدَاثٍ تَتَابِعُ عَلَيْهِمْ»؛ «نعمت های فراموش شده الهی را به آنان یادآوری نمایند و با ابلاغ دستوره های خدا، حجت را بر آن ها تمام نمایند و گنج های پنهانی عقل ها را برای آنان آشکار سازند و نشانه های قدرت خدا را معرفی کنند و وسایل و عوامل حیات و زندگی و راه های مرگ و مردن و مشکلات و رنج های پیر کننده و حوادث پی در پی که همواره بر سر راه آدمیان است» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه/1).

حضرت (علیه السلام) در کلام فوق هدف و فایده های دیگر را بیان می نمایند؛ در وجود انسان نعمت های مادی و معنوی بسیاری است که اگر از آن ها به خوبی بهره برده شود، می تواند انسان را به سعادت برساند؛ ولی فراموش شدن آن ها، سبب از دست رفتنشان می شود. انبیای الهی با یادآوری نعمت های ارزنده ای که در اختیار انسان ها است، آن ها را به راه سعادت بازمی گردانند و از طریق استدلالات عقلی (علاوه بر مسائل فطری) بر آنان اتمام حجت می کنند و تعلیمات آسمانی و فرمان های الهی را به آن ها می رسانند. آیه 15 سوره اسرا نیز بیانگر همین نکته است.

همچنین انبیا، انسان ها را متوجه توانایی عقل ها می نمایند؛ زیرا بسیاری از مطالب هست که عقل انسان، توانایی درک آن ها را دارد؛ ولی یا نیاز به گذشت زمان و تجارب فراوان دارد و یا در اثر اهتمام افراد به امور مادی و غلبه گرایش های حیوانی، مورد غفلت و فراموشی قرار می گیرند و یا در اثر بدآموزی ها و تبلیغات سوء پنهان می مانند. چنین مطالبی نیز به وسیله انبیا بیان می گردد و با تذکرات پی در پی از فراموش شدن کلی آن ها جلوگیری به عمل می آید (مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص 181).

حضرت علی (علیه السلام) همچنین به نشان دادن آیات قدرت و وسایل و عوامل حیات و زندگی و راه های مرگ و مردن و حوادث پی در پی اشاره می کنند. تبیین این امور از جانب

حضرت(علیه السلام) چنانکه ذکر شد به این دلیل است که بشر به قدرت خود پی ببرد و از او پیروی کند و شریعت و طبیعت را با هم هماهنگ سازد؛ زیرا طبیعت را خلق کرده و شریعت را بر طبق طبیعت و اصول خلقت تشریح کرده است. بدین جهت متفکران معتقدند تمدن بشر مرهون زحمات ارشادات پیامبران است و تمام فنون بشری به الهام الهی بوده است و علم و عقل به تنهایی نمی تواند بشر را از دین و مذهب بی نیاز کند (جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 1، ص 49).

عبارات حضرت(علیه السلام) در بیان حکمت های بعثت انبیا، برهان روشنی است که در قالب قیاس استثنایی(1) ذکر می شود.

– اگر مردم پیمان فطرت و نعمت های الهی را فراموش کنند و حجت بر آنها تمام نباشد و گنج های پنهانی عقل ها و نشانه های قدرت خدا و وسایل و عوامل حیات و راه های مرگ و حوادث پی در پی آشکار نباشد، آنگاه خداوند پیامبرانی را برای یادآوری پیمان فطرت و

ص: 73

1- . قیاس استثنایی قیاسی است که خود نتیجه یا نقیض آن بالفعل ذکر می شود. البته محال است که خود نتیجه و یا نقیض آن به عنوان یک مقدمه مستقل که درستی آن پذیرفته شده، در ضمن مقدمات قیاس ذکر شود؛ زیرا در این صورت نتیجه دهی قیاس، مصادره به مطلوب خواهد بود؛ و چون نتیجه و یا نقیض آن، هرکدام، یک قضیه است و با این همه جزء یک قضیه هستند، باید فرض کرد که مقدمه ای که مشتمل بر آن است، یک قضیه شرطیه است؛ زیرا قضیه شرطیه از دو جزئی که در اصل قضیه اند، تشکیل می گردد؛ بنابراین لازم است یکی از دو مقدمه قیاس استثنایی، قضیه شرطیه باشد؛ اما مقدمه دیگر استثنایی است. قضیه شرطی های که مقدمه قیاس استثنایی قرار می گیرد، گاهی متصله و گاهی منفصله است؛ و بدین لحاظ، این قیاس به اتصالی و انفصالی تقسیم می شود. در قیاس استثنایی سه شرط باید رعایت شود: 1_ کلی بودن یکی از دو مقدمه. 2_ شرطیه، اتقافیه نباشد. 3_ مقدمه شرطیه، موجه باشد. برای به دست آوردن نتیجه از استثنایی اتصالی، یا باید خود مقدم را استثناء کرد تا خود تالی را نتیجه دهد و یا باید نقیض تالی را استثناء کرد تا نقیض مقدم را نتیجه دهد؛ و برای به دست آوردن نتیجه از استثنایی انفصالی که مقدمه شرطیه، یک منفصله حقیقیه باشد، استثنای یک طرف، نقیض طرف دیگر را و استثنای نقیض یک طرف، عین طرف دیگر را نتیجه می دهد؛ و اگر شرطیه، منفصله مانعه الخلو باشد، با استثنای نقیض یک طرف، عین طرف دیگر را می توان نتیجه گرفت؛ و اگر شرطیه، منفصله مانعه الجمع باشد، استثنای یک طرف، نقیض طرف دیگر را نتیجه می دهد (مظفر، منطق، ج 2، ص 75).

نعمت های فراموش شده و اتمام حجت و آشکار نمودن گنج های پنهانی عقل ها و نشانه های قدرت خدا و وسایل و عوامل حیات و راه های مرگ و حوادث پی در پی، مبعوث می کند.

— مردم پیمان فطرت و نعمت های الهی را فراموش کردند و حجت بر آنها تمام نبود و گنج های پنهانی عقل ها و نشانه های قدرت خدا و وسایل و عوامل حیات و راه های مرگ و حوادث پی در پی، آشکار نبود.

نتیجه: خداوند پیامبرانی را برای یادآوری پیمان فطرت و نعمت های فراموش شده و اتمام حجت و آشکار نمودن گنج های پنهانی عقل ها و نشانه های قدرت خدا و وسایل و عوامل حیات و راه های مرگ و حوادث پی در پی، مبعوث کرده است.

5_ سیره انبیا الهی

اشاره

تواضع، سادگی، فروتنی در همه حال و رهایی از تشریفات، به عنوان اصل اصیلی در رفتار و معاشرت انبیای الهی با مردم بازتاب دارد و از ارزش های متعالی آن ها به حساب می آید. حضرت علی (علیه السلام) در موارد متعددی، نکته فوق را مورد اذعان قرار می دهند و تواضع و ساده زیستی شان را ابزار مناسبی برای قبول دعوت مردم به سوی حق و آزمایش الهی معرفی می کنند.

الف. حضرت آدم (علیه السلام)

ایشان در قسمتی از خطبه 192 می فرمایند: «وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نَوْرِ يَخْتَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَيَبْهَرُ الْعُقُولَ رَوَاؤُهُ وَطِيبَ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ. وَلَوْ فَعَلَ لَطَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً لَهُ وَلَخَفَّتِ الْبُلُوبُ فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمَيِّزاً بِالْأَخْتِبَارِ لَهُمْ وَنَفِيّاً لِلْإِسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ وَإِبْعَاداً لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ»؛ (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 271) «خداوند اگر اراده می کرد، آدم (علیه السلام) را از نوری که چشم ها را خیره کند و زیبایی اش عقل ها را مبهوت سازد و عطر و پاکیزگی اش حس بویایی را تسخیر کند، می آفرید؛ که اگر چنین می کرد، گردن ها در برابر آدم فروتنی می کردند و آزمایش فرشتگان برای سجده آدم (علیه السلام) آسان بود؛ اما خداوند مخلوقات خود را با اموری که آگاهی ندارند، آزمایش می کند تا بد و خوب تمیز داده شود و تکبر و خودپسندی را از آن ها بزدايد و خودبزرگ بینی را از آنان دور کند».

حضرت علی(علیه السلام) در عبارت فوق، آزمایش بندگان را با اموری که ممکن است فلسفه آن فهمیده نشود، بیان می کنند و ضمن اشاره به یکی از اهداف بعثت انبیاء که همان جدا کردن صالحان و غیر آن از طریق آزمایش است، سادگی و بی پیرایگی حضرت آدم(علیه السلام) به عنوان اولین پیامبر مبعوث شده را نیز مطرح می نمایند که در قالب قیاس مرّخم - قیاس مرّخم(1) اقترانی شکل اول چنین است:

اگر خداوند اراده می کرد، آدم(علیه السلام) را از نوری بیافریند که چشم ها را خیره کند و زیبایی اش عقل ها را مبهوت سازد و عطر و پاکیزگی اش حس بویایی را تسخیر کند، آنگاه گردن در برابر آدم فروتنی می کرد و آزمایش فرشتگان برای سجده آدم(علیه السلام) آسان بود.

لکن چنین نیست که گردن در برابر آدم فروتنی کند و آزمایش فرشتگان برای سجده آدم(علیه السلام) آسان باشد.

نتیجه: چنین نیست که خداوند اراده کرده باشد آدم(علیه السلام) را از نوری بیافریند که چشم ها را خیره کند و زیبایی اش عقل ها را مبهوت سازد و پاکیزگی اش حس بویایی را تسخیر کند.

کلام ایشان به این مطلب اشاره دارد که اگر امتحانات الهی هماهنگ با خواسته دل افراد بود، امتحان عملاً بی اثر می شد؛ زیرا همه بر طبق آن عمل می کردند، ولی اگر برخلاف میل افراد باشد، صفوف مؤمنان خداپرست و مخلص از هواپرست و غیر مخلص، جدا می شود. امتحان مغروران و متکبران نیز باید با اموری باشد که غرور و تکبرشان را بشکند و این یک امر بدیهی است. به همین دلیل کلام حضرت(علیه السلام) در ادامه سخن فوق، قیاس جداگانه ای در مورد امتحان و آزمایش های الهی است.

اگر خداوند مخلوقات را با اموری که آگاهی ندارند آزمایش نمی کرد، آنگاه خوب و بد تمیز داده نمی شد و تکبر و خودپسندی را از آن ها جدا نمی کرد و خودبزرگ بینی را از آن ها دور نمی کرد.

ص: 75

1- . قیاس مرّخم یکی از موارد قیاس مضمّر است که دو مقدمه آن ذکر شده و نتیجه آن حذف شده است (قراملکی، منطق 1، ص 113).

لکن چنین نیست که خوب و بد تمیز داده نشود و تکبر و خودپسندی از آن‌ها زدوده نشده باشد و خودبزرگ بینی از آن‌ها دور نباشد نتیجه: چنین نیست که خداوند مخلوقات را با اموری که آگاهی ندارند آزمایش نکند (خداوند مخلوقات را با اموری که به آن‌ها جاهل دارند، آزمایش می‌کند).

از قیاس فوق‌روشن می‌شود، چرا فلسفه همه احکام شرع، آشکار نیست. درست است که فلسفه بسیاری از آن‌ها به حکم عقل یا به توضیح آیات و روایات بر ما آشکار شده؛ ولی قسمت قابل ملاحظه‌ای از آن همچنان در پرده ابهام باقی مانده، این برای آن است که مطیعان مخلص از متمردان و گردن‌کشان شناخته شوند. البته مخفی بودن اسرار این احکام غیر از آنچه گفته شد، دلایل دیگری نیز می‌تواند داشته باشد که ما از آن‌ها غافلیم.

در قسمتی دیگر از همین خطبه، با محوریت تقبیح تکبر و نهی از روحیه استکباری، تکبر و غرور را صفتی زشت و تواضع را به عنوان بارزترین ویژگی انبیاء الهی معرفی می‌کنند: «فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لِيَخَاصَّهُ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَلَكِنَّهُ كَرِهَ إِلَيْهِمُ التَّكْبُورَ وَرَضِيَ لَهُمُ التَّوَّاضِعَ فَالْصُّقُوفُ بِالْأَرْضِ خَدُودُهُمْ وَعَفَّرُوا فِي التُّرَابِ وَجُوهُهُمْ وَخَفَّضُوا أَعْيُنَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَكَانُوا قَوْمًا مُسْتَضْعَفِينَ»؛ (شریف رضی، ترجمه نهج البلاغه، ص 275) «اگر خداوند تکبر و ورزیدن را اجازه می‌فرمود، حتماً به بندگان مخصوص خود از پیامبران و امامان (علیهم السلام) اجازه می‌داد. در صورتی که خدای سبحان تکبر و خودپسندی را نسبت به آنان ناپسند و تواضع و فروتنی را برای آنان پسندید که چهره بر زمین می‌گذارند و صورت‌ها بر خاک می‌مالند و در برابر مؤمنان فروتنی می‌کنند و خود از قشر مستضعف جامعه می‌باشند».

عبارت حضرت علی (علیه السلام) نمونه روشنی از استدلال تمثیلی (1) است:

اگر خداوند تکبر و ورزیدن را می‌پسندید، به بندگان مخصوص از پیامبران و امامان اجازه تکبر می‌داد.

ص: 76

1- . تمثیل عبارت است از آنکه: ذهن از حکم یک شیء، به حکم شیء دیگر، به سبب جهت مشترک میان آن دو، منتقل شود (مظفر، منطق، ج 2، ص 91).

لکن چنین نیست که به بندگان مخصوص از پیامبران و امامان اجازه تکبر داده باشد.

نتیجه: چنین نیست که خداوند تکبر ورزیدن را بپسندد.

ب. حضرت موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام)

حضرت علی (علیه السلام) در قسمتی دیگر از خطبه 192 علاوه بر نکوهش کبر و غرور و تعصب، داستان حضرت موسی (علیه السلام) که به همراه برادرش هارون (علیه السلام) به نزد فرعون رفتند و لباس هایی بسیار ساده بر تن داشتند را بیان می نماید: «فَقَالَ: أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَبَقَاءِ الْمُلْكِ؛ وَهُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَالذُّلِّ، فَهَلَّا أُلْقِيَ وَلِيَهُمَا أَسَاوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ؟ إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَجَمْعِهِ وَاحْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَلُبْسِهِ وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِلْأَنْبِيَاءِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذَّهَبِ وَمَعَادِنَ الْعِيقَانِ وَمَغَارِسَ الْجَنَانِ وَأَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَوُحُوشَ الْأَرْضِينَ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ الْجَزَاءُ وَاضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ وَلَمَّا وَجَبَ لِلْقَابِلِينَ أُجُورُ الْمُبْتَلِينَ وَلَا اسْتِحْقَاقَ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ وَلَا لَزَمَتِ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيَهَا وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أَوْلَى قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ وَضَعْفَهُ فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَتِهِمْ مَعَ قَنَاعِهِ تَمَلُّاً الْقُلُوبِ وَالْعُيُونِ غِنًى وَخَصَاصَهُ تَمَلُّاً الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاءِ أُذًى؛ (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 192) حضرت (علیه السلام) در این خطبه علاوه بر بیان سیره ساده زیستی حضرت موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) و نکوهش کبر و غرور، به این مطلب پرداخته که چرا خداوند پیامبران را به گونه ای ساده و دور از هر تشریفات مبعوث کرده است.

حضرت (علیه السلام) می فرماید: اگر خدا این کارها را انجام می داد، دیگر اختیار به ایمان و آزمایش های الهی بی فایده می شد. اگر ایمان جبری در کار باشد، همه مردم مؤمن می شوند و این ایمان، دیگر ایمان نیست.

ایمان آن است که مردم از روی حقیقت و اختیار، گرایش پیدا کنند. در غیر این صورت، تعبیر حضرت (علیه السلام) نشان می دهد که خدا می تواند حیوانات را مسخر آن ها کند تا دیگر هیچ مشکلی برای مردم باقی نماند.

معجزه و کرامت هم در حدی که دلیل باشد اعمال می گردد و قرآن از آن به آیه و معجزه یاد می کند؛ اما اگر فراتر از حدّ دلیل شود، مردم می گویند او آمده تا ایمان خودش را بر مردم

عرضه بدارد و برای اینکه شاهد و گواهی بر صدق نبوت و رسالتش باشد، خدا به دست او معجزه هم ظاهر می کند. بنابر این همین قدر که اتمام حجت شود، معجزه کافی است. به همین جهت حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند: اگر این طور بود دیگر ایمان ها، ایمان نبود (مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری، ج 2، ص 197).

ابن ابی الحدید در قسمتی از شرح این خطبه، به سخنی از ابوجعفر محمد بن جریر طبری در تاریخ وی، استناد می کند: هنگامی که خداوند موسی و هارون را برانگیخت و فرمان داد تا به نزد فرعون بروند، به مصر رفتند و در مقابل کاخ فرعون ایستادند و اجازه ورود خواستند، چند سال درنگ کردند و فرعون از حال آن ها آگاه نبود. موسی و هارون (علیه السلام) به نگهبانان می گفتند ما فرستادگان پروردگار جهانیان به سوی فرعون هستیم تا آنکه سرانجام دلقک فرعون که او را به خنده درمی آورد، گفت: ای پادشاه، مردی جلوی کاخ ایستاده و سخنی جالب می گوید و می پندارد خدایی، غیر از تو هست. آنگاه فرعون گفت: او را بیاورید. موسی (علیه السلام) در حالی که عصا به دست بود، به همراه برادرش هارون (علیه السلام) وارد شد و گفت: من فرستاده و رسول پروردگار جهانیان به سوی تو هستم... در ادامه ابن ابی الحدید می نویسد: اگر بررسی چه خاصیتی در پشم و پشمینه پوشی است و چرا صالحان آن را ترجیح می دهند؟ می گویم: در خبر وارد شده است هنگامی که آدم به زمین هبوط کرد، نخستین جامه ای که پوشید، از پشم گوسفندی بود که خداوند برایش فرستاد و فرمان داد آن را بکشد، گوشتش را بخورد و پشمش را بپوشد؛ زیرا آدم از بهشت برهنه بر زمین آمده بود. آدم، آن گوسفند را کشت، حوا پشم آن را رشت و دو جامه فراهم کرد. یکی را آدم پوشید و دیگری را حوا؛ و به این جهت شعار اولیا، پوشیدن جامه پشمینه شد (ابن ابی الحدید، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 277_278).

کلام زیبای حضرت در قالب قیاس استثنایی چنین است:

اگر خدای سبحان اراده می فرمود که هنگام بعثت پیامبران درهای گنج ها و معدن های جواهرات و باغ های سرسبز را به روی پیامبران بگشاید و پرندگان آسمان و حیوانات وحشی،

زمین را همراه آنان به حرکت درآورد. آنگاه آزمایش از میان می رفت. لکن چنین نیست که آزمایش از میان رفته باشد و ایمان آورندگان ثواب نیکوکاری را نیابند و واژه ها، معانی خود را از دست داده باشند.

نتیجه: چنین نیست که خدای سبحان اراده کرده باشد هنگام بعثت پیامبران درهای گنج ها و معدن های جواهران و باغ های سرسبز را به روی پیامبران گشاید و پرندگان آسمان و حیوانات وحشی، زمین را همراه آنان به حرکت درآورد.

ج. حضرت محمد (صلی الله علیه واله)

علم، عصمت و کمال عقل از جمله صفاتی است که پیامبران باید از آن برخوردار باشند، شدت و ضعف درجه نبوت بستگی به میزان بهره مندی از این اوصاف خاص دارد؛ بنابراین بیشترین صفت را از لحاظ کمی و کیفی پیامبران اولوالعزم دارا هستند که به مقام ویژه نبوت نائل آمدند. از میان این پنج تن، پیامبر اسلام آخرین و کامل ترین پیامبر آسمانی است که از حیث دارا بودن صفات نبوت از جامعیت خاصی برخوردار است.

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه 72 بهترین صلوات و درودها را نثار روان پاک پیامبر اسلام (صلی الله علیه واله) می کنند و آن حضرت را با اوصاف متعدد برجسته اش که او را شایسته این درود می کند، یاد می نمایند:

«اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَ نَوَامِي بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ، الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحِ لِمَا انْغَلَقَ وَ الْمُعْلِنِ الْحَقِّ بِالْحَقِّ...»؛ (شریف رضی، نهج البلاغه، خ/72) گرامی ترین درودها و افزون ترین برکات خود را بر محمد (صلی الله علیه واله) بنده و فرستاده ات اختصاص ده که خاتم پیامبران گذشته و گشاینده درهای بسته و آشکار کننده حق با برهان است...».

عبارت زیبایی حضرت (علیه السلام) در قالب قیاس ضمیر اقترانی شکل اول قابل صورت بندی است؛ چراکه در خطبه فوق، کبری به صراحت بیان نشده و با اندکی تأمل به دست می آید:

حضرت محمد (صلی الله علیه واله)، خاتم پیامبران گذشته و گشاینده درهای بسته و آشکار کننده حق با برهان است.

هرکس چنین باشد، امین و مورد اعتماد و گنجینه دار علم نهان خداوند و شاهد روز رستاخیز و برانگیخته خداوند برای بیان حق و فرستاده او به سوی مردم است.

نتیجه: حضرت محمد(صلی الله علیه واله) امین و مورد اعتماد و گنجینه دار علم نهان خداوند و شاهد روز رستاخیز و برانگیخته خداوند برای بیان حق و فرستاده او به سوی مردم است.

حضرت در پایان این بخش، به صفات دیگر به صورت نتیجه گیری از تمام بیانات در این بخش اشاره کرده، می فرمایند: او امین معتمد و گنجینه دار مخزن علوم و شاهد و گواه روز رستاخیز و برانگیخته برای بیان حقایق است (مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام) شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، ج 7، ص 435).

آیت الله مکارم شیرازی در شرح این خطبه، نتیجه قیاس فوق را قیاسی مجزا می داند و معتقدند اوصافی که در نتیجه ذکر شده، بعضی مقدمه و بعضی نتیجه دیگری است. امین خداوند و خزانه دار علم او بودن، مقدمه ای است برای رسالت به سوی حق و مبعوث بودن به حق و گواه روز قیامت بودن، نتیجه این رسالت است (همان، ص 436)؛ بنابراین نتیجه اخیر بر اساس تفسیر آیت الله مکارم شیرازی در قالب دو قیاس ضمیر اقترانی شکل اول می گنجد؛ حضرت در این کلام نیز، کبری را در استتار گرفته اند:

پیامبر اکرم(صلی الله علیه واله) امین و خزانه دار علم خداوند است.

هرکس امین و خزانه دار علم خداوند است، دارای توانایی رسالت است.

نتیجه: پیامبر اکرم(صلی الله علیه واله) دارای توانایی رسالت است و هر کسی که دارای توانایی رسالت است، از جانب حق مبعوث شده و گواه روز قیامت است.

نتیجه: پیامبر اکرم(صلی الله علیه واله) از جانب حق مبعوث شده و گواه روز قیامت است.

حضرت علی(علیه السلام) در خطبه 160 می فرمایند: «تَأْسَّ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ (صلی الله علیه واله)، فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّى، وَعَزَاءً لِمَنْ تَعَزَّى»؛ (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 160) به پیامبر پاک و پاکیزه ات اقتدا کن که راه و رسم او الگویی است برای الگو طلبان و مایه فخر و بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری باشد.

کلام حضرت(علیه السلام) در قالب قیاس ضمیر اقترانی شکل اول می گنجد:

پیامبر(صلی الله علیه واله) پاک و پاکیزه است.

هر کس پاک و پاکیزه است، الگویی است برای الگو طلبان و مایه فخر و بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری باشد.

نتیجه: پیامبر(صلی الله علیه واله) الگویی است برای الگو طلبان و مایه فخر و بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری باشد.

کلام حضرت(علیه السلام) در عبارت فوق اگرچه انشایی و امری است؛ اما استدلال، ناظر به جمله امری نیست؛ بلکه به دلیل امر اشاره دارد. با نگاهی به کلام حضرت در خطبه فوق، به خوبی دانسته می شود که کبری، محذوف و از این جهت ضمیر خوانده شده است.

نتیجه

مطابق این تحقیق، عدل الهی اقتضا دارد که بندگان دستورات و فرامین الهی را دریافت و از جزا و پاداش هر عملی آگاه شوند. در کلام حضرت علی(علیه السلام)، نبوت یا پیامبری این امر را محقق می سازد تا خداوند از طریق وحی، حجت خداوند را به اتمام رسانند و وسایل و عوامل حیات و مرگ را معرفی نمایند. از نظر حضرت، عدم آگاهی بشر از امور فوق و نارسایی دانش او، علت بعثت پیامبران است که خداوند متعال به آن عنایت ویژه داشته است. سیره انبیای الهی، به عنوان الگوی شایسته ای برای هر انسان، فارغ از محدوده زمانی، از دیگر مباحثی است که حضرت با براهین روشن آن را مطرح کرده اند تا دستورات را به بندگان برساند و فطرت خداجوی انسان که گاهی به غفلت سپرده می شود را یادآوری کنند.

- قرآن کریم، ترجمه دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید جامعه المصطفی، قم: انتشارات المصطفی، 1388 ش.
- نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه محمد دشتی، قم: نشر مشهور، 1379 ش.
1. ابن ابی الحدید، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه: دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، ایران: نشر نی، 1379 ش.
 2. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، لبنان: دارالصادر، 1405 م.
 3. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 1، بی جا: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1363 ش.
 4. جوهری، اسماعیل، الصحاح، بیروت، لبنان: دار العلم للملایین، 1990 م.
 5. روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه: غلامحسین زیرک زاده. تهران، ایران: انتشارات ادیب، 1368 ش.
 6. صبحی صالح، نهج البلاغه، چاپ پنجم، بیروت، لبنان: دارالهجره، بی تا.
 7. طباطبایی، سید محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقدمه و پاورقی: مرتضی مطهری، قم، ایران: صدرا، بی تا.
 8. قاضی عضدالدین ایجی، شرح المواقف، با شرح سید شریف جرجانی، قم، انتشارات الشریف الرضی، 1451.
 9. فراملکی، احد فرامرز، منطق (1)، تهران، ایران: دانشگاه پیام نور، 1388.
 10. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، لبنان: دارالاحیاء التراث العربی، 1403 ق.
 11. محمودی، محمدباقر، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، تهران، ایران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1376.
 12. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش عقاید، قم، ایران: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قده)، 1389.
 13. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار شهید مطهری، تهران، ایران: صدرا، 1358.
 14. مظفر، محمدرضا، منطق، ترجمه و اضافات: علی شیروانی، قم، ایران: دارالعلم، 1387.
 15. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، ج 7، قم، ایران: انتشارات امام علی بن ابی طالب، 1392

«تسبیح»، «سبح» و «یسبح» و مشتقات آن، در قرآن و نهج البلاغه به «پاک و منزّه است خدایی که...» ترجمه شده و اغلب در تفاسیر و شروح، به ارتباط این عبارات با عبارات بعدی توجه نشده است. در این پژوهش با روش مفهوم‌شناسی این واژه و سنجش آن با کلیدواژه‌های موجود در سیاق کلام، به تحلیل‌های فقه‌الحدیثی افزون‌تری از متون نهج البلاغه دست می‌یابیم. در این تحقیق، با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به ارتباط عبارات دلالت‌کننده بر تسبیح با مراتب ترک غیرخدا، حمد خدا و پرستش بر اساس محبت خداوند در متون نهج البلاغه خواهیم رسید. از مهم‌ترین نتایج این تحقیق، این است که «تسبیح» در فرهنگ وحی به چهار معنای صلاه، استثناء، نور و تنزیه آمده است که بیشتر در معنای چهارم اصطلاح شده و به «اقرار به نزاهت و پاکی خداوند» معنا می‌شود. برای تسبیح چهار مقام تفریق، نفی، ترک و رفض را برشمرده‌اند که هرکدام با مراتب چهارگانه تخلیه فکر، قلب، جوارح و زبان، آمادگی برای تحمید و ستایش خدا را ایجاد می‌کنند و بر این اساس، تحمید مقام تخلیه و آراستگی فکر، قلب، جوارح و زبان بر یکتایی، پرستش و محبت خداوند خواهد بود. آنچه از سخنان امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه با «الحمد لله» آغاز شده و سپس هر یک از مقامات تسبیح (تفریق، نفی، ترک و رفض) که آمده، دلالت بر حمدی می‌کند که برخاسته از آن نوع از تسبیح است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، نهج البلاغه، تسبیح، تنزیه، توحید.

«تسبیح» پاک و منزّه شمردن خداوند از هرگونه عیب و نقصی است که به «پاک و منزّه است...» ترجمه می‌شود. این عبارت، تنها یک آغاز موحدانه در سخن و سخن‌وری یا یک مسئله کلامی صرف نیست و در حقیقت، تخلیه و زنگارزدایی از عقیده، فکر، قلب، زبان و عمل شمرده می‌شود. هدف از این پالایش، جایگزین شدن حمد، ستایش و محبت خدا در مقام فکر، ذهن، قلب، زبان و عمل است که با عنوان «تسبیح وجودی» از آن یاد می‌کنیم.

در اثبات مفهوم وجودی داشتن تسبیح، ابتدا دلیل نقلی برداشت وجودی از مفاهیم تسبیح در نهج البلاغه که همان آیات قرآن است، تحلیل می‌شود و در ادامه، نمونه‌ای را از نهج البلاغه ذکر می‌کنیم.

مفهوم‌شناسی «تسبیح» در قرآن

چهار معنای عمده در تفاسیر قرآن برای «تسبیح» و ماده «سَبَّحَ» آمده است: صلاه، استثناء، نور و تنزیه (پاک دانستن خدا).

1. الصلاه: بسیاری از اهل تأویل منظور از «مسبحین» را «مصلین» عنوان کرده‌اند؛ مثلاً در این آیه: {فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ} (صافات/143)؛ «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُصَلِّينَ» (طبری، جامع البیان، ج 15، ص 2).

2. الاستثناء: بعضی از اهل تأویل، «تسبحون» را «تستثنون» معنا کرده‌اند؛ برای مثال در این آیه: {الْمَ أَقَلُّ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ} (قلم/28) یعنی «لولا تستثنون» و برای صحت تأویل خود، چنین شاهد آورده‌اند: «إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرُنَّ مِنْهَا مُصَبِّحِينَ وَلَا يَسْتَثْنُونَ» (قلم/17 و 18) «قال: {قَالَ أَوْسَى طُهُمُ الْمَ أَقَلُّ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ} فَذَكَرَهُمْ تَرَكَهُمْ الْإِسْتِثْنَاءَ.» (همان) 3. النور: طبری نیز این حدیث نبی اعظم را چنین تفسیر نمودند: «لَوْلَا ذَلِكَ لَأَحْرَقَتْ سَبَّحَاتِ وَجْهِهِ مَا أَدْرَكَتُ مِنْ شَيْءٍ»، «أَنَّهُ عَنَى بِقَوْلِهِ: سَبَّحَاتِ وَجْهِهِ: نُورٌ وَجْهِهِ.» (طبری، جامع البیان، ج 15، ص 3)

4. التنزیه: تنزیه و شهادت به پاکی خداوند است که در نهج البلاغه و متون توحیدی آن، همین معنا مدنظر است. ادله نقلی قرآنی این مفهوم عبارتند از:

الف) تنزیه خداوند از آنچه مشرکان به آن اعتقاد دارند

مشرکین علاوه بر این که به نعمت های الهی کافرند، شکرگذار نیستند. به سبب عقایدشان، نقایصی به خدای سبحان نسبت می دهند. تسبیح، شهادت به پاکی خدا از آنچه مشرکان اعتقاد دارند، مانند شفعاء، شرکا، انیس و فرزند؛ همچنین بزرگداشت و تبرئه خداوند از چیزهایی که آنان به خطا یا از سر جهل، به او نسبت می دهند: {يَسْبِخُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} (تغابن/1) خلقت آسمان ها و زمین، از دلایل تنزیه خداوند از چیزهایی است که مشرکان بدان اعتقاد دارند. شهادت کائنات به پاکی خدا، سبب تقویت ایمان و مقدمه رشد و ارتقای معرفتی آنان نیز می شود. در این میان، تعریض مشرکان، هدف ثانوی و تثبیت، تقویت و ارتقای ایمان و معرفت، هدف اولیه و اصلی شمرده می شود (ابن عاشور، التحریر والتنویر، ج 28، ص 234).

ب) تنزیه خداوند از بدی (سوء)

تنزیه، اصلاح نوع تفکر در مورد ذات، صفات، اسماء و افعال الهی از پیرایه های جهل، خرافه و کج اندیشی است. در آیه {سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ} (اسراء/1). «سبحان» به پاک و منزّه بودن خداوند از هر نوع بدی، تفسیر شده و این که مایه شگفتی ست که قدر او شناخته نشده و بدو شرک می ورزند؛ از جمله در منابع ذیل:

(دینوری، غریب القرآن و تفسیره، ص 211؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 6، ص 611؛ زمخشری، الکشاف، ج 4، ص 472؛ طبرانی، التفسیر الکبیر، ج 29، ص 441؛ ابوالفتوح رازی، تفسیر روض الجنان، ج 12، ص 126؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 15، ص 3؛ ثعلبی، الکشف والبیان، ج 6، ص 54 و ج 10، ص 34؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 635؛ طباطبائی، تفسیر المیزان، ج 13، ص 7 و ج 19، ص 144).

ص: 87

پاک دانستن و تقدیس خداوند از هر نوع بدی، شامل تنزیه در ذات، صفات، افعال، اسماء و احکام می‌گردد (طبرانی، التفسیر الکبیر، ج 29، ص 442). تسبیح، اعم از تقدیس است. تسبیح ذات خدا، تقدیس اوست از نقایص امکانی و حدوث؛ از عدم، امکان، جسمیت، عرضیت، ضد، هرگونه ندّ، از نقایص و کمالات لازمه موجودات امکانی و نسبت دادن وحدت مطلقه به اوست. تسبیح صفات خدا، به پاک دانستن او از جهل، قادر بودن او بر همه مقدورات و پاک دانستن صفاتش از تغییرات است (حسن زاده آملی، ممدّ الهمم، ص 26). تسبیح افعال خدا، بدین معناست که همه ممکنات فعل خدا هستند و فاعلیت او موقوف بر ماده و مثال است. تسبیح احکام الهی به این است که هر آنچه در شریعت مقرر فرموده، مصلحت، خیر و احسان است.

ج) تنزیه از نقایص کائنات

پاک دانستن خداوند از تمام نقایص آنچه در آسمان ها و زمین است، از معانی تسبیح در این آیه است:

{سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ} (حشر/1)؛ هر موجودی با ویژگی های خود، شهادت به پاکی ذات خدا از امکان و فنا می دهد. (ابن عربی، تأویلات عبدالرزاق، ج 2، ص 317؛ واحدی، تفسیر الوسیط، ج 3، ص 2622؛ ابن عاشور، التحریر و التنویر، ج 30، ص 241؛ بیضاوی، أنوار التنزیل، ج 5، ص 185).

د) شهادت به ربوبیت و وحدانیت

در آیات زیر، شهادت به ربوبیت، وحدانیت، قدرت و صفات کمال خدا، یکی از معانی «تسبیح» است:

{سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ} (حشر/1)؛ «آنچه در آسمان ها و زمین است، خدا را تسبیح گفته، و او مقتدر شکست ناپذیر و دارای متانت و اتقان صنع است».

(مراغی، تفسیر المراغی، ج 28، ص 80: کائنات با زبان مقال و حال، به قدرت و حکمت او شهادت می دهند؛ مغنیه، التفسیر الکاشف، ج 7، ص 312 و 282؛ واحدی،

تفسیر الوسیط، ج 3، ص 2646؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 9، ص 346؛ حمّوش القیسی، الهدایه إلى بلوغ النهایه، ج 11، ص 7303).

{ يَسْبِيحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ } (تغابن/1)؛ «آنچه در آسمان ها و زمین است، خدای را تسبیح می گویند. فرمان نافذ و حکومت (بر همه هستی از آن اوست و ستایش، تنها او را سبزد و او بر همه چیز تواناست».

«تعظیم خداوند، اقرار به ربوبیت او و اذعان برای طاعت خدا، از معانی تسبیح است» (طبری، جامع البیان، ج 27، ص 124).

«آسمان ها و زمین خاضع در برابر خداوند هستند و او را از هر بدی و شریکی منزّه می خوانند» (طبرانی، تفسیر الکبیر، ج 6، ص 202).

«تسبیح»، تنزیه و تقدیس خداوند از نقایص در زبان، ذهن، دل و جوارح، تخلیه این چهار مقام با مراتب تفریق، نفی، ترک و رفض است. رفض همان «توحید ذاتی» یا «کمال انقطاع» است که به زبان دعا، امام علی (علیه السلام) در مناجات شعبانیه از خداوند طلب می نماید (حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات، نمط نهم، ص 246_247).

«تفریق»، فرق گذاشتن و جدا کردن صفات خالق و مخلوق، نفی، غبارزدایی، ترک، انقطاع از غیر خدا و رفض، اعراض و ترک غیر خدا و تنزه از ماسوی الله محسوب می شود (همان).

تسبیح و تحمید، تخلیه و تخلیه در مقام زبان، ذهن، دل و جوارح است که معرفت وجودی به یکتایی و وحدانیت خدا را به وجود می آورند و در هر مقام، تمهیدکننده مرتبه ای از توحید وجودی هستند. توحید وجودی افعالی، اسمائی _ صفاتی و ذاتی، هر یک تسبیح و تحمید متناسب همان مرتبه را دارند.

مفهوم شناسی تسبیح، پیوستگی آن با مفهوم وجودی تحمید، معرفت بخشی، تصدیق و تثبیت کنندگی معرفت وجودی و این که اصولاً «انقطاع» راه دستیابی به محبت است (طباطبائی، رساله الولایه، ص 317)، از ادله وجودی بودن «تسبیح» هستند.

هـ) گونه های وجودی تسبیح در نهج البلاغه

تسبیح، تنزیه و تقدیس خداوند از نقایص در زبان، ذهن، دل و جوارح، تحلیله این چهار مقام با مراتب تفریق، نفی، ترک و رفض است. رفض همان «توحید ذاتی» یا «کمال انقطاع» است که امام علی (علیه السلام) به زبان دعا در مناجات شعبانیه از خداوند طلب می نماید (حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات، نمط نهم، ص 246_247).

«تفریق»، فرق گذاشتن و جداکردن صفات خالق و مخلوق؛ «نفی»، غبارزدایی، «ترک»، انقطاع از غیر خدا و «رفض»، اعراض و ترک غیر خدا و تنزه از ماسوی الله و مقام تسبیح ذاتی خداست که در فضای وجودی، از مراتب آغازین توحید وجودی به شمار می روند.

گونه های ذکر شده از تسبیح در قرآن، در نهج البلاغه نیز آمده است:

نمونه اول: یکی از مراتب تسبیح، این است که پاکی خدا را از همانندی صفات او با صفات ظاهری خلق نشان می دهد. وجودی بودن تسبیح، از آن جا فهمیده می شود که خدا را از تمام نقص ها منزّه دانسته، همه را کنار می نهد و از غیر تخلیه می کند و سپس تمام حمدها و نعمات را از الله دانسته، به او نسبت می دهد. این دو (تسبیح و حمد)، معرفتی را نتیجه می دهد که محبت و گرایش به خدا را ایجاد می کند. بنابراین، تسبیح مقدمه حمد است. تسبیح مقام تخلیه و حمد مقام تخلیه را دارد. در نمونه زیر، از حمدی که برخاسته از تسبیح از جنس تفریق است، یاد شده است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ عَنْ شَيْءٍ الْمَخْلُوقِينَ الْغَالِبِ لِمَقَالِ الْوَاصِ فِيمَنْ الظَّاهِرِ بَعْجَائِبِ تَدْبِيرِهِ لِلنَّاطِرِينَ وَالْبَاطِنِ بِجَلَالِ عِزَّتِهِ عَنْ فِكْرِ الْمُتَوَهِّمِينَ الْعَالَمِ بِلَا اِكْتِسَابٍ وَلَا اِزْدِيَادٍ وَلَا عِلْمٍ مُسَدِّ تَفَادِ الْمُقَدَّرِ لِجَمِيعِ الْأُمُورِ بِلَا رَوِيهِ وَلَا صَدِّ حَيْرِ الذِّي لَا تَغْشَاءُ الظُّلْمُ وَلَا يَسْتَضِيءُ بِالْأَنْوَارِ وَلَا يَرْهَقُهُ لَيْلٌ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ نَهَارٌ لَيْسَ إِدْرَاكُهُ بِالْإِبْصَارِ وَلَا عِلْمُهُ بِالْإِحْبَارِ» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 213)؛ «سپاس خداوندی را سزااست که از شباهت داشتن به پدیده ها برتر، و از تعریف وصف کنندگان والاتر است. با تدبیر شگفتی آورش بر همه بینندگان آشکار، و با بزرگی عزتتش، بر همه فکرهای اندیشمندان پنهان است. داناست، نه آن که آگاهی او از جایی گرفته شده یا در حال فزونی باشد و یا از

کسی فراگیرد. اداره کننده سراسر نظام آفرینش است، بی آن که نیازی به فکر کردن یا اندیشه درونی داشته باشد. خدایی که تاریکی ها او را پنهان نسازد و از نورها روشنی نگیرد. شب او را نپوشاند و روز بر او نمی گذرد. نه بینایی او از راه دیدگان، و نه علم او از راه اطلاعات و اخبار است».

نمونه دوم: در این فراز، به تسبیح در صفات الهی می پردازد و مخاطب را متوجه تفاوت صفات مخلوق و خالق کرده، یکتایی خدا را در این صفات شهادت می دهد؛ یعنی با پرداختن به صفات خدا، توجه به یکتایی او و نیاز وجودی مخلوقین به اتصال و ارتباط با خدا، به سمیع، بصیر، علیم و قدیر بودن خدا اشاره می نماید که در ارتباط وجودی خدا و انسان، مفهومی کلیدی به شمار می رود. با درک یکتایی خدا، تمرکز قدرت و سلطنت در الله، شهادت به پاکی خدا و اظهار خضوع در برابر این عظمت بی کران نموده، به حمد او روی می آورد. این نمونه آمیختگی و پیوستگی تسبیح و حمد را به خوبی نشان می دهد. در این فراز، همراهی تسبیح و صفات الهی، بر ترک غیر خدا و تنها خدا را دیدن، دلالت دارد که از مراتب بالای تسبیح و در نتیجه، از مراتب بالای حمد، پرستش و محبت الهی است:

«كُلُّ شَيْءٍ خَاضِعٌ لَهُ وَكُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ غَنَى كُلِّ فَقِيرٍ وَعِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ وَقُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَمَفْرَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ وَ مَنْ مَاتَ فَالِيهِ مُنْقَلَبُهُ لَمْ تَرَكَ الْعُيُونَ فَتُخْبِرُ عَنْكَ بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لِيُوحِشِهِ وَلَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِيُنْفَعَهُ وَلَا يَسْتَبْقِكَ مَنْ طَلَبْتَ وَلَا يَفْلِتُكَ مَنْ أَخَذْتَ وَلَا يَنْقُصُ سُلْطَانِكَ مِنْ عَصَاكَ وَلَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ وَلَا يَرُدُّ أَمْرَكَ مَنْ سَخِطَ قَضَاءَكَ وَلَا يَسْتَتَغِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ وَكُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ وَأَنْتَ الْمُنتَهَى فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ وَأَنْتَ الْمَوْعِدُ فَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ بِيَدِكَ نَاصِيَةٌ كُلُّ دَابَّةٍ وَإِلَيْكَ مَصِيرٌ كُلُّ نَسَمَةٍ سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَمَا أَصْغَرَ عِزَّهُ فِي جَنبِ قُدْرَتِكَ وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِي مَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ وَأَسْبَغَ نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا وَمَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ» (شريف رضى، نهج البلاغه، خطبه 109)؛ «همه چیز برابر خدا خاشع، و همه چیز با یاری او بر جای مانده است. خدا بی نیاز کننده هر نیازمند، و

عزت بخش هر خوار و ذلیل، نیروی هر ناتوان، و پناهگاه هر مصیبت زده است. هر کس سخن گوید، می شنود، و هر که ساکت باشد، اسرار درویش را می داند.

روزی زندگان بر اوست و هر که بمیرد به سوی او باز می گردد. خدایا! چشم ها تو را ندیده تا از تو خبر دهند، که پیش از توصیف کنندگان از موجودات، بوده ای. آفرینش برای ترس از وحشت تنهایی نبود، و برای سودجویی آنها را نیافریدی. کسی از قدرت تو نتواند بگریزد، و هر کس را بگیری، از قدرت تو نتواند خارج گردد. گناه کاران از عظمت تو نگاهند و اطاعت کنندگان بر قدرت تو نیفزایند. آن کس که از قضای تو به خشم آید، نتواند فرمانت را برگرداند و هر کس که به فرمان تو پشت کند، از تویی نیاز نگردهد. هر سزای نزد تو آشکار و هر پنهانی نزد تو هویداست. تو خدای همیشه ای و بی پایان، و تو پایان هر چیزی، که گریزی از آن نیست. وعده گاه همه، محضر توست، و رهایی از تو جز به تو ممکن نیست، و زمام هر جنبنده ای به دست توست، و به سوی تو بازگشت هر آفریده ای است. پاک و منزهی ای خدا، چقدر بزرگ و والاست قدر و عظمت تو، و چه بزرگ است آنچه را که از خلقت تو می نگرم و چه کوچک است هر بزرگی در برابر قدرت تو، و چه باعظمت است آنچه را که از ملکوت تو مشاهده می کنم، و چه ناچیز است برابر آنچه بر ما نهان است از سلطنت تو، و چه فراگیر است در این جهان نعمت های تو، و چه کوچک است نعمت های فراوان دنیا در برابر نعمت های آخرت».

در بخش دیگری از همین خطبه، به تسییحی والاتر اشاره می کند که از ترک غیرخدا سخن می گوید. شهادت به پاکی و تنزه خدا داده، تنها او را لایق پرستش و ارتباط وجودی می خواند. او را از هر چه ناشایست است، منزّه دانسته، با وصف حال فریفتگان دنیا و آنان که از هدف خلقت و ارتباط وجودی با خدا غفلت کردند و به دام وابستگی های پست دنیا افتاده اند، می پردازد:

«لَسْتُ بِحَانِكَ خَالِقًا وَ مَعْبُودًا بِحُسْنِ بِلَايِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَارًا وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَادِبَةً مَشْرَبًا وَ مَطْعَمًا وَ اَزْوَاجًا وَ خَدَمًا وَ قُصُورًا وَ اَنْهَارًا وَ زُرُوعًا وَ ثِمَارًا ثُمَّ اَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو اِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ اَجَابُوا وَلَا فِيمَا

رَغَبْتَ إِلَيْهِ رَغْبُوا وَلَا إِلَىٰ مَا شَوَّقْتَ إِلَيْهِ اللَّهُ تَأَقَّبُوا أَقْبَلُوا عَلَىٰ جَيْفِهِ قَدِ افْتَصَّ حُوا بِأَكْلِهَا وَاصَّ طَلَحُوا عَلَىٰ حُبِّهَا وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَىٰ بَصَرَهُ وَ
 أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَدِّحِيحِهِ وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَدِّجِيحِهِ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَلَّهَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهُ فَهُوَ عَبْدٌ
 لَهَا وَلِمَنْ فِي يَدِهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَتْ رَأَىٰ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَلَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ وَهُوَ يَرَى الْمَأْخُودِينَ
 عَلَى الْغُرَّةِ حَيْثُ لَا إِقَالَه لَهُمْ وَلَا رَجَعَهُ كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ وَجَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمَنُونَ وَقَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا
 يُوَعِدُونَ» (همان)؛ «پاک می دانم تو را که آفریدگار و شایسته پرستشی، از هر چه ناشایست است. برای نیک آزمودن آفریدگانت سرایی را
 آفریدی و خوانی در آن گسترانیدی؛ نوشیدنی و خوراکی و همسرانی و خدمت گزارانی و کوشک های بلند و جوی های روانی و کشتزارها و
 میوه های (فراوانی که همه آنها را در آن جا فراهم ساختی)، سپس فراخوانی فرستاده ای که به سوی آن سرا فراخواند؛ پس نه خواندن فراخوان
 را پذیرفتند و نه در آنچه به رغبت انداختی، گرویدند و نه به سوی چیزهایی که شیفته گردانیدی، با آرزومندی شتافتند. بر سرمرداری روی
 آورده، با خوردنش رسوا گردیده اند و بر دوستی آن مردار به سازش گراییده اند و هرکس شیفته و شیدای چیزی شد، آن چیز دیده اش را تیره
 و تار و دلش را بیمار گرداند؛ پس او به چشمی ناخوش می نگردد و با گوش هایی ناشنوا می شنود؛ خواسته های تن، پرده خرد او را دریده و
 دوستی این جهان، دلش را میرانده و جانش را بر آنها شیفته گردانیده است؛ پس او بنده این جهان و بنده کسی است که چیزی از این جهان
 را در دست دارد. به هر سو گردید، به همان سو گراید و به هر کجا روی نهاد، به همان جا روی نهد، نه (از نافرمانی های) خدا با بازداشتن
 بازدارنده ای دست بردارد و نه با پند دهنده ای به پندهای خدایی پند پذیرد. حال آن که فریفتگان دستگیر شده را در جایگاهی می بیند که
 نه راه برهم زدن پیمان به روی آنان باز است و نه بازگشت بدین (جهان). می بیند که چگونه چیزی بر آنان فرود آمد که نمی شناختند و جدا
 شدن از این جهان، از جایی بر سرشان درآمد که آن جا را امن می پنداشتند و بر چیزی از جهان پسین درآمدند که بدان بیمشان می دادند».

تسبیح در این سخن امام، از آن جهت تسبیح و جودی است که با شهادت به پاکی خدا، او را تنها پرستیدنی معرفی می کند و به کالبدشکافی حرکت رو به زوال آنان که از ارتباط و جودی، توحید و جودی و پرستش عاشقانه او غفلت کرده، در محاسبات خود به خطا رفته اند و عشق به دنیا را برگزیدند، پرداخته است تا به ترک و انقطاع از غیر خدا ترغیب نماید.

(و مراتب تسبیح و جودی

تسبیح و جودی، تسبیحی است که منجر به ارتباط و جودی با خدا، رسیدن به این معنا که او تنها خالق و ربّ بی همتاست، برای ورود به مرحله تحمید و توحید و جودی در چهار مرحله از زبان به فکر و سپس قلب جاری شده، جوانح و جوارح را فرامی گیرد. مراحلی که ذکر خواهیم کرد، مقدمه و بطن همان مراتب پنج گانه توحید است که در خطبه اول نهج البلاغه آمده است؛ یعنی مراتب معرفت، تصدیق، توحید، اخلاص و نفی صفات؛ به این بیان که تسبیح به همراه تحمید، یکی از ارکان معرفت و جودی است که به تصدیق می انجامد. تسبیح مقدمه توحید صفاتی و ذاتی بوده، مرتبه اتم آن، یعنی تقدیس که تنزیه خدا از توحیدات ثلاثه قبلی است، والاترین مرتبه توحید و جودی است. بنابراین تسبیح، پایه و مقدمه موحد شدن و ارتباط بر اساس محبت با خداوند و انقطاع از ماسوی الله است.

شواهد و ادله قرآنی مراحل تسبیح عبارتند از:

1. تسبیح زبانی (تسبیح اسم خدا): {سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى} به هنگام نام بردن از خدا، نام آلهه، شرکا و شفعا را بر زبان نیاوریم. شئون ربوبیت را به غیر خدا نسبت ندهیم. (خلقت، ایجاد، احیا، اماته، رزق و...) اموری که سزاوار ساحت قدس خدا نیست، به او نسبت ندهیم (عجز، جهل، ظلم، غفلت و...) (طباطبائی، المیزان، ج 20، ص 441).

2. تسبیح ذهنی و فکری (اصلاح تصورات ذهنی در مورد خدا): پیرایش اندیشه و عقاید پیرامون ذات، صفات و افعال خدا، اثبات، دفاع و ردّ مخالفین و معاندین است که شرک جلی را نفی نموده، لازمه توحید کامل است. شرک جلی درست عکس توحید است و

شخص مشرک نه تنها خدای تعالی را منزله از نواقص مذکور نمی داند، بلکه از شنیدن نام خدا به تنهایی ناراحت می شود و دو آیه زیر بر این معنا ناطق است:

{وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ، وَإِذَا ذُكِرَتْ رَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا} (زمر/45)؛ «هنگامی که خدا به یگانگی یاد شود، دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، متنفر می شود، و هنگامی که غیر خدا یاد شود، خوشحال می شوند، و زمانی که پروردگارت در قرآن به وحدانیت یاد شود، با تنفر پشت می کنند».

3. تسبیح قلبی (تسبیح صفات و ذات): تفکر و سیر در پاکی خدا و عقاید خالص توحیدی و القای آن ها به قلب، توحید را در قلب مستقر نموده، انگیزه های خالص توحیدی را در بندگی خداوند و اجرای احکام او یا همان تسبیح جوارحی تقویت می کند؛ بدین معنا که تسبیح، تنها ذکر زبانی نیست. آن گاه که خرد از اندیشه های باطل پیراسته شد، با دیده تیزبین، پاکی خدا را از نقایص ذاتی، صفاتی و افعالی دید و اقرار کرد به وحدانیت و ربوبیت الله، تعظیم او قلب را فرا می گیرد. القای این عظمت، با تفکر و توجه دائمی و ماندن در محدوده شریعت، نسبت دادن همه ستایش ها به خدا و تنها برگزیدن او برای حمد، ستایش، بندگی و ارتباط عاشقانه است و این هدف غایی تسبیح و پاک شمردن خداست که مفهومی وجودی به شمار می آید.

در متون توحیدی نهج البلاغه گاه با ماده «سبح» و «یسبح» و گاه با مفهوم «تسبیح» به این مرتبه توحیدی اشاره شده است. برای نمونه در خطبه آغازین، آنچه شارحان به عنوان تخلیه عقاید نادرست، خرافی و مشرکانه جهت تحلیله به توحید ناب ذکر می کنند (ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ج 1، ذیل شرح خطبه اول)، همان «تسبیح» است که در شروح به آوردن براهین بسنده کردند و ارتباط تسبیح با تحمید، تسبیح با عبارات بعدی و اهداف آن دنبال نشده است. به همین دلیل متون مرتبط توحیدی به گونه ای تفسیر فلسفی شده، به دشواری های فهم آن افزوده و از جنبه کاربردی آن در ارتباط با خدا و توحید وجودی غفلت شده است.

تسبیح، شهادت به پاکی خدا از عیوب و نقایص و «قدوس» مبالغه در قدس، نزهت و پاکی است و همه موجودات آسمان ها و زمین به زبان حال و مقال، به این پاکی شهادت می دهند. چنان که اشاره شد، این شهادت دادن، چند هدف را دنبال می کند. علاوه بر این که تعریض به مشرکین است، ذهن و فکر را نیز از اوساخ و پلیدی اندیشه های باطل می زداید. ایمان بخش و معرفت ساز است. نه تنها «تولید ایمان» می کند، بلکه «معرفت» را بالا برده بر قلب سیطره می یابد و سبب «حمد» می شود؛ به این معنا که وقتی تخلیه از عقاید باطل در خصوص «الله» انجام شد، تخلیه و دریافت عقاید صحیح صورت می گیرد. دیده حقیقت بین بینا شده، همه خیرها، خوبی ها، حمدها، ستایش ها و نعمات را به خدا نسبت می دهد و به طور طبیعی او را برای دل بستن، پرستیدن و بندگی برمی گزیند. تسبیح یکی از ارکان معرفت و جودی و صحیح نسبت به «الله»، مقدمه تحمید است. تسبیح و تحمید و جودی یا همان معرفت و جودی، نوعی مواجهه حضوری با خدا و شناخت اوست که به تصدیق رسیده، ورود به ارتباط و جودی و توحید و جودی است: {وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ} (اسراء/44)؛ «هیچ چیزی نیست، مگر آن که با ستایش از کمالات او را تسبیح می کند».

همه موجودات تسبیح می کنند تا «حمد» به خدا نسبت داده شود. «تسبیح موجودات» طریقی برای «حمد» و تعلیم و ازدیاد ایمان و معرفت است (ابن عاشور، التحریر و التنویر، ج 28، ص 233). تمام موجودات، به دلالت حال، خداوند را تسبیح و تمجید می کنند (مراغی، تفسیر المراغی، ج 28، ص 33؛ تهرانی، البلاغ، ص 551).

نسبت دادن تمام ثناها و حمدها به خداوند، مستلزم معرفتی است که با «تسبیح» محقق می شود (قشیری، لطائف الإشارات، ج 3، ص 530).

«التسبیح التقدیس والتنزیه ویکون بمعنی سباحه الأسرار فی بحار الإجلال، فیظفرون بجواهر التوحید وینظمونها فی عقود الإیمان ویرصعونها فی أطواق الوصله... یسجدون لله طوعا وکرها؛...»

تسبیح علامه ودلاله... ویدلّ علی الصانع وعلی إثبات جلاله وعلی استحقاقه لنعوت کبریائه» (همان، ص 531). { یَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ } (تغابن/1)؛ «آنچه در آسمان ها و زمین است، خدای را تسبیح می گویند. فرمان نافذ و حکومت بر همه هستی از آن اوست و ستایش تنها او را سزد و او بر همه چیز تواناست».

تفکر در این معنا، دو نتیجه دارد: «لَهُ الْمُلْكُ» و «وَلَهُ الْحَمْدُ». سلطنت و حکم از آن خداست. هیچ حکمی جز حکم او نافذ نیست. تنها اراده او حاکم است و تمام حمدها به خدا باز می گردد. قدرت بی قید و شرط هستی تنها اوست. (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج 19، ص 496). عباراتی از امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه آمده که دلالت بر تسبیح وجودی ذاتی، یعنی بالاترین مرتبه توحید دارد و به سبب توالی درهم تنیده تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر، این نمونه شاهی بر این چهار رکن در مقام ذات و خالص توحید وجودی دارد که پس از تبیین تحمید، تهلیل و تکبیر وجودی، معنای تسبیح وجودی ذاتی نیز روشن خواهد شد. خطبه ای که در ادامه خواهد آمد، نمونه ای از مرتبه اتم تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر وجودی ذاتی است:

«لَمْ يُولَدْ سَبْحَانَهُ فَيَكُونُ فِي الْعِزِّ مُشَارِكاً وَلَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْزُوئاً هَالِكاً وَلَمْ يَتَّخِذْ لَهُ وَقْتٌ وَلَا زَمَانٌ وَلَمْ يَتَعَاوَزْهُ زِيَادَةٌ وَلَا تَقْصَانٌ بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَادَ مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَّقِنِ وَالْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ مُوْطَدَاتٍ بِلَا عَمَدٍ قَائِمَاتٍ بِلَا سِدِّ دَعَاهُنَّ فَأَجْبَنَ طَائِعَاتٍ مُدْعِنَاتٍ غَيْرِ مُتَلَكِّنَاتٍ وَلَا مُبْطِنَاتٍ وَلَوْ لَا إِفْرَارُهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَإِذْعَانُهُنَّ بِالطَّوَاعِيَةِ لَمَا جَعَلَهُنَّ مَوْضِعاً لِعَرْشِهِ وَلَا مَسَّةً كُنَّا لِمَلَائِكَتِهِ وَلَا مَصَّةً عِدّاً لِلِكَلِمِ الطَّيِّبِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ نُجُومَهَا أَعْلَاماً يَسْتَدِلُّ بِهَا الْحَيْرَانُ فِي مُخْتَلَفِ فِجَاجِ الْأَقْطَارِ لَمْ يَمْنَعْ ضَوْءُ نُورِهَا اذْلِهَمَامُ سُدُجِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَلَا اسْتِطَاعَتْ جَلَابِيبُ سَوَادِ الْحَنَادِسِ أَنْ تَرُدَّ مَا شَاعَ فِي السَّمَاوَاتِ مِنْ تَلَالُؤِ نُورِ الْقَمَرِ فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ سَوَادُ عَسَقِ دَاجٍ وَلَا لَيْلِ سَنَاجٍ فِي بَقَاعِ الْأَرْضِينَ الْمُتَطَاطِنَاتِ وَلَا فِي يَفَاعِ الشُّفَعِ الْمُتَجَاوِرَاتِ وَمَا يَتَجَلَّجَلُ بِهِ الرَّعْدُ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَمَا تَلَاشَتْ عَنْهُ بُرُوقُ الْعَمَامِ وَمَا تَسَقَطُ مِنْ وَرَقِهِ تُرْيَلُهَا عَنْ مَسِّ قَطْعِهَا عَوَاصِفُ الْأَنْوَاءِ وَأَنْهَطَالُ السَّمَاءِ وَيَعْلَمُ مَسَّ قَطْعِ الْقَطَرِ وَمَقَرَّهَا وَمَسْحَبَ الذَّرَّةِ وَمَجْرَهَا وَمَا يَكْفِي الْبُعُوضَةَ مِنْ قُوَّتِهَا وَمَا تَحْمِلُ [مِنْ] الْأَثْنَى فِي بَطْنِهَا» (شريف

رضی، نهج البلاغه، خطبه 182)؛ «خدا از کسی متولد نشد تا در عزت و توانایی دارای شریک باشد؛ فرزندی ندارد تا وارث او باشد؛ وقت و زمان از او پیشی نگرفت و زیادی و نقصان در او راه ندارد. خدا با نشانه های تدبیر استوار، و خواسته های حکیمانه در خلق نظام احسن، در برابر غفلت ها آشکارا جلوه کرده است. از نشانه های آفرینش او، خلقت آسمان های پابرجا بدون ستون و تکیه گاه است. آسمان ها را به اطاعت خویش دعوت و آنها بدون درنگ اجابت کردند. اگر اقرار آسمان ها به پروردگاری او و اعترافشان در اطاعت و فرمان برداری از او نبود، هرگز آسمان ها را محل عرش خویش و جایگاه فرشتگان، و بالا رفتن سخنان پاک و اعمال نیک و صالح بندگانش قرار نمی داد. ستارگان را نشانه های هدایتگر بیابان ماندگان سرگردان قرار داد تا به وسیله آنها راهنمایی شوند؛ ستارگانی که پرده های تاریک شب مانع نورافشانی آنها نمی گردد و نمی تواند از نورافشانی و تالافز ماه در دل آسمان جلوگیری کند. پس پاک است خدایی که پوشیده نیست بر او سیاهی تیره و تاری بر روی ناهمواری های زمین، و قلّه های کوتاه و بلند کوه ها، و نه غرّش رعد در کرانه آسمان، و نه درخشش برق در لابه لای ابرها، و نه وزش بادهای تند و طوفان، و نه ریزش برگ ها بر اثر بارش باران، و نه محل سقوط قطرات باران، و نه مسیر کشیده شدن دانه ها به وسیله مورچگان، و نه غذاهای کوچک نادیدنی پشه ها، و نه آنچه در شکم حیوانات ماده در حال رشد است (خدا به همه آنها آگاه است)».

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيُّ أَوْ عَرْشُ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ أَرْضٌ أَوْ جَانٌّ أَوْ إِنْسٌ لَا يَدْرِكُ بِهِمْ وَلَا يَقْدَرُ بِهِمْ وَلَا يَشْغَلُهُ سَائِلٌ وَلَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ وَلَا يَنْظُرُ بَعِينٌ وَلَا يَحْدُ بِأَيْنٍ وَلَا يوصفُ بِالْأَزْوَاجِ وَلَا يَخْلُقُ بِعِلاجٍ وَلَا يَدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يَقَاسُ بِالنَّاسِ الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا وَأَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا بَلَا جَوَارِحٍ وَلَا أَدْوَاتٍ وَلَا نُطْقٍ وَلَا لَهَوَاتٍ بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ لِيُوصِفِ رَبِّكَ فَصِيفِ جَبْرِيْلَ وَمِيكَائِيْلَ وَجُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فِي حُجْرَاتِ الْقُدْسِ مُرَجِحِينَ مُتَوَلِّهَةً عُقُولُهُمْ أَنْ يَحْدُوا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ فَإِنَّمَا يَدْرِكُ بِالصِّفَاتِ ذُووُ الْهَيْئَاتِ وَالْأَدْوَاتِ وَمَنْ يَنْقُصِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَنَاءِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ وَأَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ» (همان)؛ «حمد و سپاس خداوندی را سزااست که همواره وجود داشت،

پیش از آن که کرسی یا عرش، آسمان یا زمین، جنّ یا انس پدید آیند. خداوندی که ذات او را فکرها و عقل های ژرف اندیش نتوانند بشناسند، و با نیروی اندیشه، اندازه ای برای او نتوانند تصوّر کنند. هیچ سؤال کننده ای او را به خود مشغول نسازد، و فراوانی عطا و بخشش، از دارایی او نکاهد. برای دیدن، به چشم مادی نیاز ندارد و در مکانی محدود نمی شود. همسر و همتایی ندارد و با تمرین و تجربه نمی آفریند و با حواس درک نشود و با مردم مقایسه نگردد؛ خدایی که بدون اعضا و جوارح و زبان و کام با حضرت موسی (علیه السلام) سخن گفت و آیات بزرگش را به او شناساند. ای کسی که برای توصیف کردن پروردگارت به زحمت افتاده ای، اگر راست می گویی، جبرئیل و میکائیل و لشکرهاى فرشتگان مقرب را وصف کن، که در بارگاه قدس الهی سر فرود آورده اند، و عقل های شان در درک خدا، سرگردان و درمانده است. تو چیزی را می توانی با صفات آن درک کنی که دارای شکل و اعضا و جوارح و دارای عمر محدود و أجل معین باشد. پس جز الله خدایی نیست که هر تاریکی را به نور خود روشن کرد، و هر چه را که جز به نور او روشن بود، به تاریکی کشاند».

نتیجه

«تسبیح» در فرهنگ وحی به چهار معنای صلاه، استثناء، نور و تنزیه است که بیشتر در معنای چهارم اصطلاح شده و به «اقرار به نزاهت و پاکی خداوند» معنا می شود. برای تسبیح چهار مقام تفریق، نفی، ترک و رفض را برشمرده اند که هر کدام با مراتب چهارگانه تخلیه فکر، قلب، جوارح و زبان، آمادگی برای تحمید خدا را ایجاد می کنند و بر این اساس تحمید، مقام تحلیله و آراستگی فکر، قلب، جوارح و زبان بر یکتایی، پرستش و محبت خداوند خواهد بود. آنچه از سخنان امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه با «الحمد لله» آغاز شده و پس از آن هر کدام از مقامات تسبیح (تفریق، نفی، ترک و رفض) آمده، دلالت بر حمدی می کند که برخاسته از آن نوع تسبیح است.

- قرآن کریم، ترجمه دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید جامعه المصطفی، قم: انتشارات المصطفی، 1388 ش.
- نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه محمد دشتی، قم: نشر مشهور، 1379 ش.
16. ابن ابی طالب مکی، ابومحمد، الهدایه إلى بلوغ النهایه فی علم المعانی القرآن و تفسیره و احکامه، تحقیق: جماعه من المحققین، کلیه الدراسات العليا و البحث العلمی، جامعه الشارقه، چاپ 1، 1429 ق.
17. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، 1421 ق.
18. ابن عربی، محمد بن علی، تفسیر ابن عربی، مترجم و محقق: رباب سمیر مصطفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ 1، 1422 ق.
19. ابن قتیبه دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم، غریب القرآن و تفسیره، شارح: ابراهیم محمد رمضان، بیروت، دارمکتب الهلال، چاپ 1، 1411 ق.
20. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش های اسلامی، چاپ 1، 1408 ق.
21. بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، دارالتفسیر، 1417 ق.
22. بیضاوی، عبدالله بن عمر شیرازی شافعی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر بیضاوی)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ 1، 1418 ق.
23. تهرانی، محمدصادق، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم، مکتبه محمد الصادق الطهرانی، چاپ 1، 1377 ش.
24. ثعلبی، احمد بن محمد، الکشف و البیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ 1، 1422 ق.
25. حسن زاده آملی، حسن، دروس شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا (نمط نهم: مقامات العارفین)، قم، انتشارات اشراق، چاپ 2، 1388 ش.
26. _____، ممدّالهمم در شرح فصوص الحکم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: سازمان چاپ و انتشارات، چاپ 3، 1385 ش.
27. الزمخشری، جارالله محمود بن عمر، کشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأفاویل فی وجوه التأویل، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ 1، 1414 ق.

28. طباطبائي، سيّد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، مترجم: سيد محمد باقر موسوي همداني، قم، دفتر انتشارات اسلامي، چاپ 24، 1386 ش.
29. _____ رساله الولايه، شرح: محمد حسين رحيمي، تهران، نشر ستاره قطبي، 1390 ش.
30. الطبراني، ابوالقاسم سليمان ابن احمد بن يوسف، التفسير الكبير: تفسير القرآن العظيم، تحقيق و تصحيح: هشام بن عبدالكريم بدراني موصلي، اردن، دارالكتاب الثقافي، چاپ 1، 2008 م.
31. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن الحسن، تفسير جوامع الجامع، مصحح: ابوالقاسم گرجي، قم، مركز مديريت حوزه علميه، 1412 ق.
32. _____ مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران، كتاب فروشي اسلامي، چاپ 2، 1379 ش.
33. الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير، جامع البيان في تفسير القرآن، بيروت، دارالمعرفه، 1406 ق.
34. القشيري، عبدالكريم بن هوازن، لطائف الإشارات، محقق: ابراهيم بسيوني، قاهره، الهيئه المصريه العامه للكتاب، 2000 م.
35. مراغي، احمد مصطفى، تفسير المراغي، بيروت، داراحياء التراث العربي، 1985 م.
36. مغنيه، محمد جواد، التفسير الكاشف، قم، دارالكتاب الإسلامي، 1424 ق.
37. واحدي، علي بن احمد، الوسيط في تفسير القرآن المجيد، محقق: محمد حسن ابوالعزم زفيتي، قاهره، وزاره الاوقاف، لجنه إحياء التراث الاسلامي، 1416 ق.

محمد حسین کاکویی نژاد(1)، مشیم ناظمی(2)

ص: 103

1- . دانش پژوه سطح 3 قرآن و مستشرقان، مرکز تخصصی علی بن ابی طالب(علیه السلام)؛

2- . دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث؛

تفکر در خلقت و شناخت روزافزون آفرینش هستی از منظر قرآن و نهج البلاغه، می تواند در نگاه و بینش هر انسانی افق های جدید بگشاید و در مسیر زندگی او را به سوی هدف آفرینش یعنی کمال و تقرب الی الله رهنمون گردد و او را از آسیب ها و خطراتی که در این مسیر وجود دارد، نجات بخشد. در قرآن و نهج البلاغه به گونه های مختلفی خداوند و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) آفرینش هستی در ابعاد مختلف آن را به تصویر کشیده و معرفی می نمایند. به راستی آفرینش هستی در قرآن و نهج البلاغه چگونه معرفی شده است و شناخت دیدگاه قرآن و نهج البلاغه چه ضرورتی دارد؟ این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی به بررسی آفرینش هستی از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه می پردازد. نتایج تحقیق نشان می دهد انسان ها می بایست در امر آفرینش هستی تفکر و تدبر کنند، چراکه سرآغاز خداشناسی، خودشناسی و جهان شناسی به معنای واقعی کلمه است و شگفتی آفرینش پدیده ها با تفکر در خلقت آسمان ها و زمین، خلقت گیاهان، حیوانات و همه موجودات حاصل می شود و در نهایت خلقت دنیا مقدمه ای برای آخرت است که دار ابدی است.

کلیدواژه ها: قرآن، نهج البلاغه، امام علی (علیه السلام)، آفرینش، هستی.

مقدمه

آفرینش هستی در قرآن و بیانات ارزشمند امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شناخت آفرینش هستی، بیانگر نعمتی از نعمات بیکران الهی با گسترش فرهنگ تعقل و تفکر در انسان هاست، تا سطح آگاهی انسان ها در آفرینش خود و جهان پیرامون خود بالا برود و از طریق شناخت

هستی، به شناخت خود و خدای هستی آفرین پردازند و از طرفی به عظمت پروردگار و کوچکی و ضعف خود دست یابند.

1. پیشینه

در قرآن درباره آفرینش هستی پیش از نهج البلاغه اشاره شده است و به تبع آن در تفاسیر قرآن پیرامون آفرینش هستی ذیل آیات مرتبط، مطالبی بیان شده است. از جمله در تفسیر موضوعی قرآن کریم آیت الله جوادی آملی و هم چنین تفسیر المیزان علامه طباطبایی که از منابع غنی می باشند. پس از قرآن در نهج البلاغه در کلام امرالمؤمنین (علیه السلام) نیز مباحثی درباره آفرینش هستی مطرح شده است.

در زمانه حاضر مقالات و کتب فراوانی در باب آفرینش هستی منتشر شده است.

در ضرورت شناخت، گفتار مولای متقیان به کمیل بسیار قابل توجه است، امام (علیه السلام) می فرماید: «يَا كَمِيلُ مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَأَنْتَ مُتَحَاجٌّ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ؛ ای کمیل! هیچ حرکتی وجود ندارد مگر آن که تو در آن به معرفت نیاز داری.» (مجلسی، بحارالانوار، ج 77، ص 269).

در مبحث چگونگی آفرینش هستی، آیت الله جوادی آملی در پاسخ این سؤال که: «هدف خدا از آفرینش چیست؟» می فرمایند: «... این سؤال صحیح نیست، چون خدا خود هدف است، نه این که هدف داشته باشد. هرکسی کاری را انجام می دهد، برای آن است که نقص خود را با آن کار برطرف کند. احتیاجی دارد و می خواهد آن احتیاج را برطرف کند تا به کمال برسد.» (جوادی آملی، پرسش ها و پاسخ ها، دفتر بیستم، ص 128).

2. روش شناسی تحقیق

در نوشتار حاضر به روش تحلیلی - توصیفی به تبیین این موضوع می پردازیم.

3. یافته ها

الف) خدانشناسی سرآغاز هستی شناسی

آن چه در سفارشات موکد از سوی ائمه اطهار (علیه السلام) به ویژه امام علی (علیه السلام) مطرح شده است،

این است که خداشناسی سرآغاز هستی شناسی است. مولای متقیان امیرالمومنین (علیه السلام) در تعبیر زیبایی می فرمایند: «سپاس خداوندی را، که بی آن که دیده شود شناخته شده، و بی آن که اندیشه ای به کار گیرد آفریننده است، خدایی که همیشه بوده و تا ابد خواهد بود، آن جاکه نه از آسمان دارای برج های زیبا خبری بود، و نه از پرده های فرو افتاده اثری به چشم می خورد، نه شبی تاریک و نه دریایی آرام، نه کوهی با راه های گشوده، نه درّه ای پر پیچ و خم، نه زمین گسترده، و نه آفریده های پراکنده وجود داشت.

خدا پدیدآورنده پدیده ها و وارث همگان است، خدای آنان و روزی دهنده ایشان است، آفتاب و ماه به رضایت او می گردند که هر تازه ای را کهنه، و هر دوری را نزدیک می گردانند، خدا روزی مخلوقات را تقسیم کرد، و کردار و رفتارشان را برشمرد، از نفس ها که می زنند، و نگاه های دزدیده که دارند، و رازهایی که در سینه ها پنهان کردند. و جایگاه پدیده ها را در شکم مادران و پشت پدران تا روز تولد و سر آمد زندگی و مرگ، همه را می داند.» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 153، خطبه 90). این تعبیرات جامع و کامل حضرت، بیان کننده این است که سرآغاز شناخت هستی، می بایست با شناخت خداوند متعال باشد.

با همین مبنا اگر در کلام الهی متمحّز شویم، آشکار می شود دعوت به تفکر و تأمل در شناخت هستی، همانند آیه 190 سوره آل عمران: (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ) که صاحبان خرد در توجه به خلقت جهان هستی تأمل و تفکر می کنند.

(ب) جهان شناسی دلیل خداشناسی

جهان شناسی و آفرینش هستی، یکی از راه ها برای شناخت خداوند متعال است و از طریق شناخت انواع شاهکارها و موجودات مرئی و نامرئی و خلائق ریز و درشتی وجود دارد که همه در یک سیستم هدفمند و متصل به هم زندگی می کنند، به شناخت هستی می رسیم. در آیه 45 سوره اعراف چنین آمده: (إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي

سِتَّةَ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ)؛ در واقع پروردگار شما، خدایی است که آسمان ها و زمین را در شش روز [و دوره] آفرید؛ سپس بر تخت (جهاننداری و تدبیر هستی) تسلط یافت؛ و روز را به شب می پوشاند، در حالی که شتابان آن را می طلبد؛ و خورشید و ماه و ستارگان را (آفرید)، در حالی که به فرمان (و تدبیر) او رام شده اند. آگاه باشید که آفرینش و فرمان (تدبیر جهان)، تنها برای اوست؛ خجسته (و پایدار) است خدایی که پروردگار جهانیان است».

کلمه «عرش» به معنای سقف یا شیء سقف دار است و به تخت های بلند مانند تخت های سلاطین نیز گفته می شود؛ ولی این کلمه در آیه مذکور به معنای قدرت به کار رفته است؛ چنان که واژه تخت نیز در فارسی به معنای قدرت به کار می رود. کلمه «عرش» گاهی نیز به معنای مجموعه جهان هستی است، زیرا تخت قدرت خداوند تمام جهان را فرامی گیرد. راغب اصفهانی می گوید: کلمه «استوی» وقتی با «الی» متعددی شود، به معنای استیلاء و تسلط است (راغب اصفهانی، المفردات لالفاظ القرآن الکریم، ص 341) کلمه «ماء» به معنای آب است و گاهی نیز به هر شیء مایع «ماء» گفته می شود.

بنابراین، از معانی واژه «عرش» و «ماء» چنین بر می آید که در آغاز آفرینش، جهان هستی به صورت مواد مذابی بوده (یا گازهای فوق العاده فشرده که شکل مواد مذاب و مایع را داشت) سپس در این توده آب گونه حرکات شدید و انفجارهای عظیمی رخ داد و قسمت هایی از سطح آن پی در پی به خارج پرتاب شد، این اتصال و به هم پیوستگی به انفصال و جدایی گرایید و سیارات و ستارگان یکی بعد از دیگری شکل یافتند. در برخی آیات، قرآن کریم اشاره دارد که آسمان و زمین و به طور کلی تمام هستی و خلقت بدون نیاز به وجود ماده قبلی، توسط خداوند متعال و به وسیله قدرت نامتناهی و بی پایان او خلق شده اند (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 6، ص 203).

درباره خلقت عالم در کلام گهربار حضرت علی (علیه السلام) این چنین آمده: «أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً وَ

اِبْتِدَاءُ اِبْتِدَاءٍ بِلَا رَوِيٍّ اَجَالَهَا وَلَا تَجْرِبِهِ اَسَدٌ تَفَادَهَا وَلَا حَرَكَهٖ اَحَدَتْهَا وَلَا هَمَامَهٗ نَفْسٍ اَصَدَّ طَرَبَ فِيهَا اَحَالَ اَلْاَشْيَاءَ لِاَوْقَاتِهَا وَ [لَاءَمَ] لَا مَ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا وَ غَرَزَ غَرَاظَهَا وَ اَلَزَمَهَا اَسَدٌ بِاِحْهَا عَالِمًا بِهَا قَبْلَ اِبْتِدَائِهَا مُحِيطًا بِحُدُودِهَا وَ اَنْتَهَائِهَا عَارِفًا بِقَرَانِهَا وَ اَحْنَانِهَا ثُمَّ اَنْشَأَ سَدٌ بِحَاثَةِ فَتَقِ الْأَجْوَاءِ وَ شَقَّ الْأَرْجَاءِ وَ سَكَايِكَ اَلْهَوَاءِ فَاجْرَى فِيهَا مَاءً مُتَلَاطِمًا تَيَّازُهُ مُتْرَاكِمًا زَخَّازُهُ؛ خلقت را آغاز کرد، و موجودات را بیافرید، بدون نیاز به فکر و اندیشه ای، یا استفاده از تجربه ای، بی آن که حرکتی ایجاد کند، و یا تصمیمی مضطرب در او راه داشته باشد. برای پدید آمدن موجودات، وقت مناسبی قرار داد، و موجودات گوناگون را هماهنگ کرد، و در هر کدام، غریزه خاص خود را قرار داد، و غرائز را همراه آنان گردانید. خدا پیش از آن که موجودات را بیافریند، از تمام جزئیات و جوانب آنها آگاهی داشت، و حدود و پایان آنها را می دانست، و از اسرار درون و بیرون پدیده ها، آشنا بود. سپس خدای سبحان طبقات فضا را شکافت، و اطراف آن را باز کرد، و هوای به آسمان و زمین راه یافته را آفرید، و در آن آبی روان ساخت، آبی که امواج متلاطم آن شکننده بود، که یکی بر دیگری می نشست.» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 33، خطبه 1 و 3) امام (علیه السلام) در این گفتار علمی به مراحل دقیق آفرینش اشاره کرده که خداوند بزرگ ابتدا هوا و سپس آب و آن گاه دیگر پدیده ها را آفرید. امروزه همه دانشمندان این حقیقت را قبول دارند که آب از اکسیژن و هیدروژن پدید آمده و آغاز آفرینش از هوا و توده بخار بوده است.

ج) شگفتی آفرینش پدیده ها

در خلقت تمام موجودات هستی نوعی تعجب و شگفتی انگیزی وجود دارد که همگان را به وجد آورده، چنان که با تعبیری رسا در کلام مولایمان امیرالمومنین (علیه السلام) بیان شده:

«از نشانه های توانایی و عظمت خدا، و شگفتی ظرافت های صنعت او آن است که از آب دریای موج زننده، و امواج فراوان شکننده، خشکی آفرید، و به طبقاتی تقسیم کرد، سپس طبقه ها را از هم گشود، و هفت آسمان را آفرید، که به فرمان او برقرار ماندند، و در اندازه های معین استوار شدند.»

و زمین را آفرید که دریایی سبز رنگ و روان آن را بر دوش می کشد، زمین در برابر فرمان خدا فروتن، و در برابر شکوه پروردگاری تسلیم است، و آب روان از ترس او ایستاد، سپس صخره ها، تپه ها، و کوه های بزرگ را آفرید، آن ها را در جایگاه خود ثابت نگاه داشت، و در قرارگاهشان استقرار بخشید. پس کوه ها در هوا و ریشه های آن در آب رسوخ کرد، کوه ها از جاهای پست و هموار سر بیرون کشیده و کم کم ارتفاع یافتند، و ریشه آن در دل زمین ریشه دوانید، قلّه ها سر به سوی آسمان برافراشت، و نوک آن ها را طولانی ساخت تا تکیه گاه زمین، و میخ های نگهدارنده آن باشد، سپس زمین با حرکات شدیدی که داشت آرام گرفت، تا ساکنان خود را نلرزاند، و آن چه بر پشت زمین است سقوط نکند، یا از جای خویش منتقل نگردد.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 211).

در این سخنرانی و خطبه های دیگر، امام (علیه السلام) به حرکت زمین، صدها سال قبل از کشف این حقیقت توسط دانشمندان رشته ژئوفیزیک (علم اوضاع بیرونی و طبیعی) و ژئولوژی (زمین شناسی) آشکارا اشاره فرمود.

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى) (نازعات/26)؛ توجه به این شگفتی ها درس عبرتی است برای کسی که بترسد. اگر کسی در مورد آینده خود تفکر کند و از عذاب خدا بیم ناک باشد، از مطالعه تاریخ عبرت می آموزد، ولی کسی که اهل اندیشه و هراس از عذاب الهی نیست و در غفلت به سر می برد، از وقایع پندآموز تاریخ هستی و بشریت درس عبرت نمی گیرد و هدف از آفرینش به این شگفت انگیزی برایش محدود به این زندگانی فانی و زودگذر می شود.

(د) محورهای توجه به آفرینش هستی

یک. توجه به آفرینش انسان قرآن کریم به مسئله آفرینش انسان، عنایت ویژه و فوق العاده ای داشته و از انسان ها می خواهد که پیرامون چگونگی پیدایش انسان و مراحل رشد و تکامل جسمی و روحی بشر، بیشتر بررسی و مطالعه نمایند، زیرا دقت و تفکر در خلقت پیچیده جسم و روح انسان در تربیت و پرورش نیروی عقلانی انسان نقش مؤثری دارد.

وجود انسان با پیچیدگی شگفت انگیزش همواره نظر کاوشگران را به خود معطوف داشته، به ویژه در بُعد روانی که دانشمندان از درک حقیقت آن به عجز خویش اعتراف کرده و انسان را موجودی ناشناخته نامیده اند. با این حال مطالعات دانشمندان و فلاسفه در جسم و روح انسان دستاورد ارزشمندی داشته است. قرآن نیز با اشاره به این مطلب که انسان مخلوق اعجاب انگیز الهی است و روح او از عالم «امر» می باشد که بر این بدن خاکی افاضه گردیده، (ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ) (سجده/2)؛ سپس (اندام) او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید».

انسان را به ارائه آیات خود در نفوس و آفاق نوید می دهد و از سوی دیگر درک شگفتی ها، خلقت و اسرار وجود انسان را نشانه ای بر حقانیت آفریدگار حکیم می داند: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَافَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ) (فصلت/53)؛ به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانیشان به آن ها نشان می دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است، آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟».

و کسانی را که به اسرار وجود خویش نمی اندیشند، مورد نکوهش قرار می دهد: (وَفِي اَنْفُسِكُمْ اَفَلَا تُبْصِرُونَ) (ذاریات/21)؛ و در وجود خود شما (نیز آیاتی است) آیا نمی بینید؟! در برخی از آیات می فرماید که انسان باید به دقت بنگرد که از چه چیزی خلق شده است و این نظرکردن در پرورش و تربیت عقل و خرد او موثر است (رضایی اصفهانی، تفسیر قرآن مهر، ج 22، ص 156).

قرآن کریم توجه انسان را به منشأ آفرینش خود جلب کرده، با اشاره به امکان معاد و آشکار شدن اسرار در آن روز می فرماید: (فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ اِنَّهٗ عَلٰى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ) (طارق/5-10)؛ «پس انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است! از آبی جهنده آفریده شده است؛ آبی که از میان پشت و سینه ها خارج می شود! و به راستی تفکر در خلقت موجودات جهان به ویژه انسان باعث پرورش خرد و هدایت انسان به راه راست می شود».

چنان که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «ولو فکروا فی عظیم القدره وجسیم النعمه لرجعوا الی الطریق؛ اگر بیندیشند در عظمت توانایی و بزرگی نعمت خدا، هر آینه به راه بازگردند.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 185).

«ای انسان! ای آفریده راست قامت، ای پدیده نگهداری شده در تاریکی های رحم های مادران، و قرارداد شده در پرده های تو در تو! آغاز آفرینش تو از گل و لای بود، و سپس در جایگاه آرامی نهاده شدی تا زمانی مشخص و سرآمدی تعیین شده، و آن گاه که در شکم مادرت حرکت می کردی، نه دعوتی را می توانستی پاسخ دهی، و نه صدایی را می شنیدی. سپس تو را از قرارگاهت بیرون کردند و به خانه ای آوردند که آن را ندیده بودی و راه های سودش را نمی دانستی، پس چه کسی تو را در مکیدن شیر، از پستان مادر هدایت کرد؟ و به هنگام نیاز جایگاه های طلب کردن و خواستن را به تو شناساند؟ هرگز، آن که در توصیف پدیده ای با شکل و اندازه و ابزار مشخص در مانده باشد، بدون تردید از وصف پروردگارش ناتوان تر، و از شناخت خدا با حدّ و مرز پدیده ها دورتر است.» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 307، خطبه 163).

حضرت از نیستی به هستی وجود انسان را چنین شیوا و دقیق آشکار می کند تا گویا تأملی بیشتر در آیات تکوینی الهی داشته باشیم و دنبال کشف حقیقت و رسیدن به کمال الهی باشیم.

دو. تفکر در خلقت آسمان ها و زمین قرآن کریم به نشانه های خدا در گستره آسمان و زمین اشاره کرده و با جلب توجه خردمندان به آن ها می فرماید:

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصَوَّرَ رِيفَ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) (بقره/164)؛
(قطعاً در

آفرینش آسمان ها و زمین، و پی در پی آمدن شب و روز، و کشتی هایی که در دریا روانند، با آن چه به مردم سود می رساند، و آبی که خدا از آسمان فرودستاده، و با آن، زمین را پس از مردنش، زنده نموده و از هرگونه جنبه ای در آن پراکنده کرده، و (هم چنین در) دگرگونی بادها و ابرهایی که میان آسمان و زمین مستخر است، نشانه هایی هست، برای گروهی که خردورزی می کنند». این ها همه جزو نشانه هایی از نظم و مدیریت است که پروردگار عالمین در کنترل آفرینش هستی در این آیه اشاره نموده که هر قدر در این آیات ژرف نگری داشته باشیم، به قدرت لا یزال الهی بیشتر پی می بریم.

واضح است نشانه هایی که خداوند متعال در این آیه شریفه برای خداشناسی مطرح نموده، از باب نمونه است، نه این که آیات الهی منحصر به این ها باشد، زیرا آیات حق و آثار قدرت او بیش از این است که بتوان اشاره کرد، مانند قول شاعر:

«وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ

تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ وَاحِدٌ!»

که تدبر و تفکر حق جویان را می طلبد.

و از این روست که امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ؛ در این جهان هر چه را مشاهده می کنم، خدا نیز همراه آن، بعد از آن و قبل از آن تجلی می کند.» و تنها تفکر و رشد عقلی لازم است که انسان در هر چیز آیات حق را مشاهده کند.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

هم چنان که اشاره شد، قرآن به مطالعه آفاق و انفس و آیات و نشانه های خداوند در پهنه هستی توصیه می کند و آن را طریقی به سوی شناخت مبدأ و معاد و عواملی در مسئولیت شناسی انسان می خواند: (أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَرَيَّانَهَا) (ق/6)؛ آیا آنان به آسمان بالای سرشان نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده ایم، و چگونه آن را (به وسیله ستارگان) زینت بخشیده ایم.» هم چنین می فرماید: (فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) (روم/50)؛ «به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند.»

و آن جاکه از خردمندان یاد می کند، آنان را بدین گونه می ستاید: (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ) (آل عمران/190-191)؛ «مسلماً در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه های (روشنی) برای خردمندان است. همان ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آن گاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند و در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند (و می گویند:) بار الها! این ها را بیهوده نیافریده ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار!».

این آیه کریمه از تفکر در آیات خلقت آسمان و زمین آغاز گشته و به تعبد مشتاقانه توأم با خوف و رجای مؤمنان در برابر جلال و جمال حق پیوند خورده و با هدفداری آفرینش و جهان ابدی پایان پذیرفته است.

علاوه بر مواردی که ذکر شد، در برخی دیگر از آیات این کتاب آسمانی می بینیم که قرآن دعوت به تفکر در خلقت آسمان ها و زمین نموده است و از آن جاکه قرآن کتاب هدایت و علم و اندیشه است و تفکر در آیات روشن گرش رهایی بخش انسان از جهل و گمراهی و فساد در عمل و اعتقاد است، هدفی را دنبال می کند که همانا سعادت ابدی برای انسان است. چراکه اگر عقل انسان شکوفا شود و گرد و غبار هواهای نفسانی و تمایلات حیوانی روی آن نشینند، می تواند راهنمای خوبی برای او باشد و راه حق را به وی نشان دهد.

سه. خلقت گیاهان قرآن کریم در جهت تربیت عقلانی و پرورش نیروی خرد و تفکر در انسان، نه تنها افراد را به شناخت و تفکر در ویژگی های جسمی و روحی انسان و دقت و تفکر در پیچیدگی های خلقت آسمان ها و زمین فرامی خواند، بلکه آنان را به تحقیق و دقت نظر پیرامون گیاهان نیز تشویق می کند و از آنان می خواهد که با بررسی در مورد پدیده های طبیعی، حقانیت معارف الهی را باور و از روی آگاهی ایمان بیاورند.

قرآن کریم در آیات نوزدهم و بیستم سوره عنکبوت با سفارش به جهان گردی، انسان ها

را متوجه آغاز و انجام آفرینش می کند و می فرماید: (أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)؛ «و آیا اطلاع نیافته اند که خدا چگونه آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را بازمی گرداند؟! [چرا] که آن (کار) بر خدا آسان است. بگو: «در زمین گردش کنید و بنگرید که چگونه (خدا) آفرینش را آغاز کرد؛ سپس خدا پدیده آخرت را پدید می آورد؛ [چرا] که خدا بر هر چیزی تواناست».

قرآن کریم در آیات بیست و چهارم تا سی و دوم سوره عبس با یادآوری نعمت های الهی در صحنه زمین و آفرینش گیاهان و میوه ها، انسان را به دقت در این امور فرامی خواند و می فرماید: (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعَنْبًا وَقَضَبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ)؛ «و انسان باید به غذایش نظر کند؛ که ما آب را با بارشی فروریختیم؛ سپس زمین را کاملاً شکافتیم؛ و در آن دانه (ها) رویاندیم؛ و (نیز) انگور و سبزی و زیتون و درخت خرما و باغ های انبوه و میوه و گیاهان چراگاه.» (رضایی اصفهانی، تفسیر قرآن مهر، ج 22، ص 78).

حکمت آفرینش گیاهان و درختان در توحید مفضل چنین آمده: «در آفرینش درختان و گیاهان نظاره کن، از آن جاکه درخت نیز بسان حیوان همواره به غذا محتاج است، از طرفی مانند حیوان دهان و حرکت ندارد که غذا را بگیرد، ریشه های آن در دل زمین فرورفته تا غذا را [گاه از اعماق زمین] بگیرد و به شاخ و برگ و میوه رساند. پس «زمین» مانند مادر پرورش دهنده آن است و «ریشه ها» چون دهان آن است که با آن ها غذا را از زمین می گیرد، چنان که حیوانات، کودکان خود را شیر می دهند. نمی نگری که چگونه پایه ها و ستون های خیمه از هرسو با طناب بسته شده تا بر پای ایستد، نقش زمین نگردد و یا کج نباشد. گیاه نیز چنین است، تمام آن ها ریشه های خود را در دل زمین به هر جانی دوانیده اند تا آن را پایدار و استوار و ایستاده نگاه دارند. اگر ریشه نبود چگونه یک نخل تنومند و بلند و صنوبر و چنار بزرگ و تناور در توفان های سهمگین بر پای می ایستادند؟

به حکمت آفرینش گر جلّ و علا بنگر که چگونه بر حکمت کار مردم پیشی گرفته و اینان در پایداری خیمه ها از آن بهره گرفتند، در حالی که این حکمت و چاره پیش از آنان در آفرینش درخت جاری شده است؛ زیرا آفرینش درخت پیش از بپاداشتن خیمه است. نمی بینی که پایه و ستون خیمه ها از چوب درختان است، پس صناعت مردم از کار آفرینش گرفته شده است» (مجلسی، توحید مفضل، ص 143).

و در کتاب شریف نهج البلاغه درباره زیبایی زمین چنین تعبیر شده «پس زمین به وسیله باغ های زیبا، همگان را به سرور و شادی دعوت کرده، با لباس نازک گل برگ ها که بر خود پوشید، هر بیننده ای را به شگفتی واداشت. و با زینت و زیوری که از گلوبند گل های گوناگون، فخرکنان خود را آراست، هر بیننده ای را به وجد آورد، که فرآورده های نباتی را، توشه و غذای انسان، و روزی حیوانات قرار داد. در گوشه و کنار آن درّه های عمیق آفرید، و راه ها و نشانه ها برای آنان که بخواهند از جاده های وسیع آن عبور کنند، تعیین کرد.» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 169، خطبه 91). چنین دقتی در این شگفتی ها، ما را به شناخت بیشتر آفرینش هستی و آفریننده توانای هستی سوق می دهد.

چهار. خلقت حیوانات قرآن کریم در موارد زیادی به تفکر در مورد حیوانات نیز دستور داده است و از انسان ها خواسته شده که درباره آن ها بیندیشند و بدانند که آن ها خود به خود به وجود نیامده، بلکه آفریدگاری آن ها را آفریده است، قرآن مجید می فرماید: (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) (غاشیه/17)؛ «آیا آنان به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟».

آیت الله مکارم شیرازی در ذیل آیه می نویسد: «در این آیه سخن از ... معرفت الهی است ... این حیوان ویژگی های عجیبی دارد که او را از دیگر حیوانات ممتاز می کند و به حق آیتی است از آیات خدا ... و دقت در آفرینش او انسان را متوجه خالق بزرگی می کند که آفریننده چنین موجودی است. آری این گمشدگان وادی غفلت به اسرار شگفت انگیز این

موجود اندیشه نمی کنند، تا راهی به حق یافته و از بی راهه بازگردند.» (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 26، ص 429).

برخی از مفسرین معتقدند که «أفلا ينظرون» در آیه ذکر شده، نیز نگاه کردن عادی نیست، بلکه نگاهی است توأم با تفکر و اندیشه.

علامه طباطبایی نیز پس از بحث مفصلی که پیرامون آیه انجام داده است، می نویسد: «آیا هیچ انسان عاقلی به خود اجازه می دهد که احتمال معقول بدهد که شتر و این فوائدش به خودی خود به وجود آمده باشد و در خلقت او برای انسان هیچ غرضی در کار نبوده است و انسان در برابر آن و سایر نعمت ها هیچ مسئولیتی ندارد؟» (طباطبایی، تفسیر المیزان، ج 20، ذیل آیه).

سپس خداوند متعال در سوره مبارکه نحل، انسان را به زنبور و خلقت او و فوائد و ثمراتش توجه داده و می فرماید: (وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (نحل/69)؛ «و پروردگار تو به زنبور عسل «وحی» (و الهام غریزی) نمود که: «از کوه ها و درختان و داربست هایی که مردم می سازند، خانه هایی برگزین! سپس از تمام ثمرات (و شیره گل ها) بخور و راه هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است، به راحتی بیما! «از درون شکم آن ها، نوشیدنی با رنگ های مختلف خارج می شود که در آن، شفا برای مردم است به یقین در این امر، نشانه روشنی است برای جمعیتی که می اندیشند».

علامه طباطبایی در خصوص جمله «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» در آیه می نویسد: «خدای تعالی آیه مورد بحث را با جمله «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» ختم فرموده و در آیات مورد بحث این تعبیر به صورت های مختلفی تکرار شده. آیه ای که مربوط به زنده کردن زمین بعد از موتش بود، با جمله «لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ» ختم گردیده و آیه مربوط به ثمرات نخیل و اعناب با جمله «لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» و آیه مورد بحث که مربوط به نحل است با جمله «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» و

شاید علتش این باشد که توجه به مسئله مرگ و زندگی، طبعاً برای انسان پند و عبرت آور است و لذا تعبیر سمع با این مقام مناسب تر است و توجه انسان به میوه های درختان از جهت این که مفید و مورد استفاده است، یک نظر برهانی و استدلالی است که بیانگر پیوستگی تدبیر و ارتباط نظام های جزئی به یکدیگر می باشد و این نظر با تعقل مناسب تر است و آن جاکه سخن از زنبور عسل و زندگی آن، که سراسر عجایب و دقایق است به میان آمد و آن اسرار و دقایق برای انسان ها کشف نمی شود مگر با تفکر، پس زندگی زنبور عسل آیتی است برای مردمی که تفکر کنند.» (طباطبایی، المیزان، ج 12، ص 425).

اشاره ای زیبا به نوع آفرینش الهی و قدرت لایزال خداوند متعال در بیان امیرالمومنین (علیه السلام) آمده که می فرمایند: «آیا به مخلوقات کوچک خدا نمی نگرند؟ که چگونه آفرینش آن را استحکام بخشید؟ و ترکیب اندام آن را برقرار، و گوش و چشم برای آن پدید آورد، و استخوان و پوست متناسب خلق کرد؟ به مورچه و کوچکی جثه آن بنگرید، که چگونه لطافت خلقت او با چشم و اندیشه انسان درک نمی شود، نگاه کنید چگونه روی زمین راه می رود، و برای به دست آوردن روزی خود تلاش می کند؟ دانه ها را به لانه خود منتقل می سازد، و در جایگاه مخصوص نگه می دارد، در فصل گرما برای زمستان تلاش کرده، و به هنگام درون رفتن، بیرون آمدن را فراموش نمی کند! روزی مورچه تضمین گردیده، و غذاهای متناسب با طبعش آفریده شده است. خداوند مٔان از او غفلت نمی کند، و پروردگار پاداش دهنده محرومش نمی سازد، گرچه در دل سنگی سخت و صاف یا در میان صخره ای خشک باشد. اگر در مجاری خوراک و قسمت های بالا و پایین دستگاه گوارش و آن چه در درون شکم او از غضروف های آویخته به دنده و شکم، و آن چه در سر اوست از چشم و گوش، اندیشه نمایی، از آفرینش مورچه دچار شگفتی شده و از وصف او به زحمت خواهی افتاد. پس بزرگ است خدایی که مورچه را بر روی دست و پایش برپا داشت، و پیکره وجودش را با استحکام نگاه داشت، و در آفرینش آن هیچ قدرتی او را یاری نداد، و هیچ آفریننده ای کمکش نکرد. اگر اندیشه ات را به کار گیری تا به راز آفرینش پی برده باشی،

دلایل روشن به تو خواهند گفت که آفریننده مورچه کوچک همان آفریدگار درخت بزرگ خراماست، به جهت دقتی که جدا جدا در آفرینش هر چیزی به کار رفته، و اختلافات و تفاوت های پیچیده ای که در خلقت هر پدیده حیاتی نهفته است؛ همه موجودات سنگین و سبک، بزرگ و کوچک، نیرومند و ضعیف، در اصول حیات و هستی یکسانند» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 359، خطبه 185).

در نتیجه اگر مردم در عظمت قدرت خدا، و بزرگی نعمت های او می اندیشیدند، به راه راست باز می گشتند، و از وعده آتش سوزان می ترسیدند، اما دل های بیمار، و چشم های معیوب مانع از قبول و شناخت این حقیقت می شوند و بر آن چه ادعا و انکار می کنند، دلیل و حجتی ندارند.

پنج. هدف مندی آفرینش هستی خداوند متعال به عنوان نخستین خالق جهان هستی، باید غایت و هدفی برای موجوداتی که خلق کرده داشته باشد؛ اما چون ذات مقدس خداوند مبرا از ماده ذاتاً و فعلاً است، غایت و فاعلیت در او متحد است، به همین دلیل بدیهی است که به عنوان خالق کل موجودات جهان، برای کارش هدفی داشته باشد، به تعبیر حکیمان «العالی لا یلتفت الی السافل» موجود عالی و برتر به واسطه موجود پست تر از خود استکمال نمی یابد، همانند آیه مبارکه: (أَفَحَسِبَ بُنْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ * فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ) (مؤمنون/115 و 116)؛ آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و این که شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید. پس والاست خدا، فرمانروای برحق، خدایی جز او نیست، [اوست] پروردگار عرش گران مایه».

وجود تمام این نعمات الهی، از نخستین روز خلقت هستی تا اکنون که در اختیار و استفاده بشریت قرار گرفته، از حیثه شمارش و بیان خارج اند، (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا) (ابراهیم/34)؛ و اگر نعمت های خدا را بشمارید، نمی توانید آن [ها] را شمارش کنید».

نعمت های مادی و معنوی خدا، سراپای انسان و محیط او را فراگرفته است. در بدن انسان میلیاردها سلول وجود دارد که هرکدام یک واحد فعال بدن هستند و هزاران نوع گیاه و حیوان و عناصر طبیعت در اختیار بشر هستند، که نمی توانیم همه آن ها را دقیقاً شناسایی و شماره گذاری کنیم و حتی از برخی از آن ها آگاهی نداریم و از این روست که در این آیه می فرماید: «نعمت های الهی به شماره در نمی آیند.» نعمتت بارخدا یا ز عدد بیرون است شکر انعام تو هرگز نکند شکرگزار (سعدی) حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) در فرازی از خطبه 186 نهج البلاغه می فرماید: «نابودی جهان پس از پدید آمدن، شگفت آورتر از آفرینش آغازین آن نیست... آفرینش چیزی برای خدا رنج آور نبوده و در آفرینش موجودات دچار فرسودگی و ناتوانی نشده است. موجودات را برای استحکام حکومتش نیافریده، و برای ترس از کمبود و نقصان پدید نیآورده است. آفرینش مخلوقات نه برای یاری خواستن در برابر همتایی بود که ممکن است بر او غلبه یابد، و نه برای پرهیز از دشمنی بود که به او هجوم آورد، و نه برای طولانی شدن دوران حکومت، و نه برای پیروزشدن بر شریک و همتائی مخالف، و نه برای رفع تنهایی. سپس همه موجودات را نابود می کند، نه برای خستگی از اداره آن ها، و نه برای آسایش و استراحت، و نه به خاطر رنج و سنگینی که برای او داشتند، و نه برای طولانی شدن ملال آور زندگیشان، بلکه خداوند با لطف خود موجودات را اداره می فرماید، و با فرمان خود همه را بر پا می دارد، و با قدرت خود همه را استوار می کند. سپس بدون آن که نیازی داشته باشد، بار دیگر همه را بازمی گرداند، نه برای این که از آن ها کمکی بگیرد، و نه برای رهاشدن از تنهایی تا با آن ها مأنوس شود، و نه آن که تجربه ای به دست آورد، و نه برای آن که از فقر و نیاز به توانگری رسد و یا از ذلت و خواری به عزت و قدرت راه یابد».

شش. خلقت دنیا برای آخرت «الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا؛ دنیا برای رسیدن به آخرت آفریده شد، نه برای رسیدن به خودش (شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت 463).

نقل کرده‌اند که امام (علیه السلام) کمتر بر منبری می‌نشست که پیش از سخن این عبارت را نگوید: «ای مردم! از خدا بترسید، هیچ کس بیهوده آفریده نشد تا به بازی پردازد، و او را به حال خود وانگذاشته‌اند تا خود را سرگرم کارهای بی‌ارزش نماید، و دنیایی که در دیده‌ها زیباست، جایگزین آخرتی نشود که آن را زشت می‌انگارند، و مغروری که در دنیا به بالاترین مقام رسیده، چون کسی نیست که در آخرت به کمترین نصیبی رسیده است.

هدف انسان در کارهایش، رسیدن به کمال یا رفع نقص است؛ برای مثال غذا می‌خورد تا رفع گرسنگی و نیاز بدن کند؛ اما خداوند، هیچ نقصی ندارد تا با افعالش، آن را برطرف سازد و کمالی را فاقد نیست، تا برای رسیدن به آن بکوشد.» با توجه به بیانات گهرباری که حضرت برای آفرینش بیان کرد و مطالعه آیاتی از شناخت آفاق هستی، بر هر فطرت سلیمی ضروری است که بداند چنین آفرینشی بدون غایت و هدف نبوده و از افکار دنیازدگانی که خلقت دنیا را فقط برای خوشگذرانی و بیهوده‌گرایی می‌پندارند به دور است و مورد سؤال قرار می‌گیرد از اعمال خویش، بعد از دنیای فانی، در جهان آخرت، میعادگاه الهی در برابر تمام اعمالی که انجام داده است.

نتیجه

توجه به آفرینش هستی در دیدگاه قرآن و نهج البلاغه که بیانگر دیدگاه حضرت علی (علیه السلام) است، ما را به این نکات رهنمون می‌گردد که انسان‌ها می‌بایست در این امر تفکر و تدبیر کنند، چراکه سرآغاز خداشناسی، خودشناسی و جهان‌شناسی به معنای واقعی کلمه است و شگفتی آفرینش پدیده‌ها با تفکر در خلقت آسمان‌ها و زمین، خلقت گیاهان، حیوانات و همه موجودات حاصل می‌شود و در نهایت خلقت دنیا مقدمه‌ای برای آخرت است که دار ابدی است.

قرآن کریم، ترجمه: محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید قرآن پژوه جامعه المصطفی، قم: انتشارات المصطفی، 1388ش.

شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم: نشر مشهور، 1379ش.

1. راغب اصفهانی، المفردات لألفاظ القرآن الکریم، قاهره، دارالکاتب العربی، 1392ق.

2. رضایی اصفهانی، محمدعلی، تفسیر قرآن مهر، قم، انتشارات پژوهش های تفسیر و علوم قرآن، 1387ش.

3. صادقی، محمود، نسیم اندیشه: پرسش ها و پاسخ ها از حکیم فرزانه آیت الله جوادی آملی، دفتر بیستم، قم، اسراء، 1385ش.

4. طباطبائی، سیدمحمدحسین، تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.

5. مجلسی، محمدباقر، ترجمه توحید المفضل، قم، بی تا.

6. مجلسی، محمدتقی، بحار الانوار، المکتبه الاسلامیه، تهران، 1385ش.

7. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیه، 1374ش.

نهج البلاغه در حقیقت بیان گر قدرت علمی، معنوی و جایگاه والای امام علی (علیه السلام) است که سید رضی در سال 400 هجری آن را گردآوری نمود. در این مجموعه ارزشمند اشارات علمی به منظور نشان دادن آثار قدرت پروردگار متعال آمده است. توجه به پدیده های طبیعی از جمله شگفتی های علمی امام علی (علیه السلام) است که مردم را به تفکر و تعقل در آفریده های خدا فرا خوانده است. در این مقاله با روش تحلیلی - توصیفی و ابزار کتابخانه ای به صورت تحقیقات میان رشته ای و بررسی روایی سعی شده اشارات علمی امام علی (علیه السلام) در کتاب شریف نهج البلاغه درباره پدیده های طبیعی مثل زمین و آسمان بررسی شود و تناسب آنها با کشفیات دانشمندان علوم طبیعی به اثبات برسد. از مهمترین نتایج تحقیق می توان به وجود گزاره هایی در نهج البلاغه پی برد که نشان از شگفتی های علمی در این کتاب عظیم دارد. اشاره به آغاز خلقت جهان، خلقت موجودات زنده، متحرک بودن زمین، حرکت وضعی زمین، اشاره به جو در اطراف زمین، تعادل دمای زمین، تکیه گاه نداشتن اجرام آسمانی و فاصله زیاد آنها با یکدیگر، نیروی جاذبه کهکشان ها و بسیاری دیگر از نکات علمی که امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه به آن اشاره کرده است.

کلیدواژه ها: امام علی (علیه السلام)، شگفتی های علمی، پدیده های طبیعی، نهج البلاغه.

آدمی از دیرباز همیشه به طبیعت اطرافش توجه نموده و درباره خلقت آن ها و چگونگی

کارکردشان سؤالات بسیاری در ذهن داشته است. بعدها با گذشت زمان و پیشرفت های علمی بشر برخی از این حقایق بر انسان آشکار گشت و او را با دنیای خویشتن آشنا تر کرد و آدمی پی برد که در پدیده های عالم خلقت نظمی حیرت انگیز حاکم است.

بخش قابل توجهی از سخنان گهربار امام علی (علیه السلام) در «نهج البلاغه» جمع آوری شده است و جاودانگی و عظمت نهج البلاغه برخاسته از عظمت و جاودانگی آفریننده آن است که از نفحه و الهام قدسی الهی برخوردار بوده و از خورشید نبوی کسب نور می کرده است تا آب شار دانش و آگاهی از بلندای وجودش سرازیر شده و در طول تاریخ جاری گشته و هم چنان چشمه های فکر و علم از آن جوشیده است. تا آن جا که آن حضرت بدون نیاز به مطالعه و مشورت و مسیری که نویسندگان و گویندگان بشری دارند می گفته و می نوشته است.

در میان مطالب نهج البلاغه سخنانی وجود دارد که به مطالب علمی، به منظور نشان دادن آثار قدرت پروردگار متعال پرداخته است. از جمله این که امام علی (علیه السلام) در سخنان خود به چگونگی آفرینش حرکت زمین، به وجود آمدن موجودات در زمین و... بیان نموده و در طی آن علاوه بر ذکر مطالب علمی مردم را به تفکر و تعقل در آفریده های خدا فراخوانده است.

بسیاری از مطالب علمی امام علی (علیه السلام) در کتاب بی نظیر نهج البلاغه بعدها و با توجه به گذشت زمان و به تناسب پیشرفت های علمی بشر حقیقت و معنا و مفهوم آن ها معلوم شده است و یا ایشان درباره برخی افراد و برخی شهرها پیش گویی هایی کرده اند که درستی آن ها با گذشت زمان به اثبات رسیده است و این نشان از قدرت معنوی امام (علیه السلام) و حقیقت روح بزرگ و الهی ایشان دارد. در این نوشتار سعی شده پدیده های طبیعی مثل زمین و آسمان در بیانات امام علی (علیه السلام) بررسی شود و شگفتی علمی بیانات آن حضرت درباره عوامل طبیعی مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

شگفتی های علمی امام علی (علیه السلام)

در گوشه و کنار بیانات امام علی (علیه السلام) در مجموعه گران سنگ نهج البلاغه سخنان شگفت انگیزی درباره پدیده های طبیعی وجود دارد. اینک به برخی از آن ها اشاره می شود:

اشاره به آغاز خلقت جهان و ماده اولیه آن

حضرت علی (علیه السلام) در سخنان ارزشمند خود به ماده اولیه خلقت جهان اشاره کرده و می فرماید: «بِأَعْمَالِ خَلْقِهِ حُزُونَهُ مِعْرَاجِهَا وَنَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ مُّبِينٌ فَالْتَحَمَتْ عُرَى أَشْدِّ رَاجِحَهَا وَفَتَقَ بَعْدَ الْإِرْتِاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا وَأَقَامَ رَصْدًا مِنَ الشُّهُبِ الثَّوَاقِبِ عَلَى نِقَابِهَا وَأَمْسَكَ كَهَا مِنْ أَنْ تُمَوَّرَ فِي خَرْقِ الْهَوَاءِ بِأَيْدِيهِ وَأَمَرَهَا أَنْ تَقِفَ مُسْتَسِدَّةً لِمَمَّةٍ لِأَمْرِه...» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 91)؛ «و در حالی که آسمان ها به صورت دود و بخار بود؛ به آن فرمان داد. پس رابطه های آن ها را برقرار ساخت (و با نیروی جاذبه هر کدام یک دیگر را جذب کردند). سپس (آسمان ها) را از هم جدا نمود (و با نیروی گریز از مرکز) بین آن ها فاصله انداخت و بر هر راهی از آن ها نگهبانی از شهاب ها گماشت و با دست قدرت خود آن ها را از حرکات ناموزون در میان فضا نگاه داشت. به آن ها دستور داد که در برابر فرمانش تسلیم باشند...» امروزه علم هیئت ثابت کرده است که در ابتدای خلقت، کرات آسمانی به صورت گاز به هم چسبیده و متصل بودند و بعدها به مرور زمان بر اثر فشردگی و تراکم شدید گازها تبدیل به جسم شدند. این واقعیت علمی اولین بار توسط «لاپلاس» ریاضی دان و منجم مشهور فرانسوی، در حدود دو قرن پیش اظهار گردید و اینک نجوم جدید با دستاوردهای جدید صحت فرضیه علمی لاپلاس را ثابت کرده است» (نجمی، مطالب شگفت انگیز قرآن، ص 19).

امام علی (علیه السلام) هم چنین درباره آغاز خلقت جهان می فرماید: «وَنَظَّمَ بِلَا تَعْلِيْقٍ رَهَوَاتِ فُرْجِهَا وَلَا حَمَّ صَدُّوعِ انْفِرَاجِهَا وَوَشَّجَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ أَرْوَاجِهَا... حُزُونَهُ مِعْرَاجِهَا وَنَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ فَالْتَحَمَتْ عُرَى أَشْدِّ رَاجِحَهَا وَفَتَقَ بَعْدَ الْإِرْتِاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا وَأَقَامَ رَصْدًا مِنَ الشُّهُبِ الثَّوَاقِبِ عَلَى نِقَابِهَا وَأَمْسَكَ كَهَا مِنْ أَنْ تُمَوَّرَ فِي خَرْقِ الْهَوَاءِ بِأَيْدِيهِ وَأَمَرَهَا أَنْ تَقِفَ مُسْتَسِدَّةً لِمَمَّةٍ لِأَمْرِه» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 91)؛ «فضای باز و پستی و بلندی و فاصله های وسیع آسمان ها را بدون

این که بر چیزی تکیه کند نظام بخشید و شکاف های آن را به هم آورد و هر یک را با آن چه که تناسب داشت و جفت بود، پیوند داد... در حالی که آسمان به صورت دود و بخار بود، به آن فرمان داد پس رابطه های آن را برقرار ساخت، سپس آن ها را از هم جدا کرد و بین آن ها فاصله انداخت و بر هر راهی و شکافی از آسمان، نگهبانی از شهاب های روشن گماشت و با دست قدرت آن ها را از حرکت ناموزون در فضا نگه داشت و دستور فرمود تا برابر فرمانش تسلیم باشند».

«آخرین فرضیه علمای فیزیک در قرن بیستم این است که جهان حدود 10 تا 20 میلیارد سال قبل با یک انفجار عظیم به نام Big Bang و حرارت فوق العاده آفریده شد و از آن، ماده و ضد ماده حاصل گردید و بلافاصله شروع به چرخش کرد. فرض این است که اولین عنصر خلق شده، هیدروژن سنگین یا آیزا Deuterium است که به صورت گاز بوده و از ذوب و تراکم آن (که در علم فیزیک به نام Fusion نامیده می شود) سایر عناصر تشکیل دهنده جهان اعم از انواع عناصر فلزی و شبه فلزی (که تعدادشان حدود 103 نوع است) به وجود آمد و از این عناصر کرات و سیارات مختلف درست شد که کره زمین هم جزء آن ها است. بدین ترتیب انفجار عظیم ابتدا موجب یک حرکت دورانی شد و توده ای از گازهای عناصر مختلف به صورت دودی عظیم به چرخش درآمد و کم کم از حرارت آن انفجار عظیم کاسته شد و عناصری که به صورت گاز بودند به تدریج سرد شده، جامد گشته، به هم پیوسته و اجرام و کرات آسمانی را تشکیل دادند و یا به عبارت قرآن مجید: «آسمان و زمین شدند» (پویا و نیازمند، تفسیر قرآن و علوم جدید، ص 23).

امام علی (علیه السلام) درباره خلقت خشکی های زمین پس از خلقت دریاها و از دل آب ها می فرماید: «... فَمَضَتْ رُؤُسَهَا فِي الْهَوَاءِ وَ رَسَتْ أَصُولُهَا فِي الْمَاءِ، فَأَنْهَدَ جِبَالَهَا عَنْ سُدِّ هُولِهَا وَ أَسَاخَ قَوَاعِدَهَا فِي مَتُونِ أَقْطَارِهَا وَ مَوَاضِعَ أَنْصَابِهَا فَأُشِّقَ قَلَائِهَا وَ أَطَالَ أَنْشَارُهَا وَ جَعَلَهَا لِلْأَرْضِ عِمَاداً وَ أَرَزَّهَا فِيهَا أَوْ تَاداً فَسَدَّ كَنْتَ عَلَى حَرَكَتِهَا مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا أَوْ تَسِيحَ بِحِمْلِهَا أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا. فَسُبْحَانَ مَنْ أَمْسَكَهَا بَعْدَ مَوْجَانِ مِيَاهِهَا وَ أَجْمَدَهَا بَعْدَ رُؤُوبِهَا أَكْنَافِهَا فَجَعَلَهَا لِخَلْقِهِ مِهَاداً وَ بَسَطَهَا لَهُمْ فِرَاشاً فَوْقَ بَحْرِ

لَجِي رَاكِدٍ لَا يَجْرِي وَ قَائِمٍ لَا يَسْرِي تُكْرِكِرَةُ الرِّيَاحِ الْعَوَاصِفُ وَ تَمُخَّصُهُ الْعَمَامُ الدَّوَارِفُ...» (شريف رضى، نهج البلاغه، خطبه 211)؛ «... قله های کوه ها در هوا پیش می رفت و ریشه آن ها در آب رسوخ می نمود. کوه ها از جاهای پست و صاف برآمدگی پیدا می نمودند و کم کم ارتفاع یافتند و بُن آن ها در درون و اعماق زمین ریشه دوانید. قلّه های آن ها را به سوی آسمان کشید و نوک آن ها را طولانی ساخت. خداوند این کوه ها را تکیه گاه زمین و میخ های نگه دارنده آن گردانید. پس آنگاه در عین متحرک بودن آرام گرفت. نکند اهل خویش را در سقوط و اضطراب قرار دهد و یا آن چه را که حمل کرده فرواندازد و یا آن را از جای خویش زایل سازد. منزه است آن کس که زمین را در میان آن همه امواج ناآرام ثابت نگه داشت».

آن چه که در تحقیقات سه دانشمند آمریکایی به نام جمیز هال Gimzhoul بین سال های 1811 تا 1898، جان وسلی پاول Ganveslipavel بین سال های 1834 تا 1902 و دوتون Dotoon بین سالهای 1841 تا 1912 درباره آغاز پیدایش سطح زمین می باشد همین دیدگاه امام علی (علیه السلام) را در باره پیدایش زمین را تأیید می کند.

هال که آثاری عظیم در 13 جلد تحت عنوان پالئونتالوژی یعنی مطالعه دوران های زمین شناسی گذشته را از روی فسیل های باقی مانده را منتشر نمود اولین کسی است که نظر داد که وزن حاصل از رسوبات انباشته شده در ساحل اقیانوس ها فرورفتگی هایی را در سطح زمین ایجاد می کند و این فرورفتگی ها پیش در آمد ایجاد کوه ها در نقاط دیگر بوده اند. ایجاد کوه ها در نظر هال نتیجه به خودی خود نیستند بلکه آن ها در نتیجه حرکت سطح فلات ها به وجود آمده اند (هورلی، پیدایش و تکامل زمین، ص 24). نتیجه مطالعات دوتون Dotoon آمریکایی نیز همین موضوع را در پیدایش کوه ها اثبات می کند. او می گوید: «اگر زمین از مواد یکسانی تشکیل شده بود، در آن صورت مولکول ها یک اندازه و یک نوع مواد شیمایی به هم بستگی پیدا می نمود. حال آن که در قسمت هایی که درجه تراکم کمتر است؛ کوه ها و دشت ها در سطح زمین برآمده و بلندی ها را تولید نموده است. در صورتی که در مناطقی که فشرده تر بوده سطح زمین فرورفته و تولید پستی ها را نموده است. وقتی از قسمت های

بالایی کوه ها در اثر سایش و فرسایش کاسته می شود و سبک تر می گردد چون توازن پوسته ای قسمت پایه کوه به هم می خورد به همان نسبت در نواحی فوقانی زمین بالا می آیند. بنابراین ریشه کوه ها به محض رسیدن به 35 کیلومتری دیگر بالا نمی آید. از این رو به علت وجود اقیانوس ها می توانیم توده های ثابت مانند قاره ها را در سطح زمین داشته باشیم (همان).

به نظر می رسد که خداوند کریم بعد از این که زمین را گسترش داد بلافاصله به آفرینش کوه ها اشاره فرمود و آن به این دلیل بود که زمین را گسترش و پهن نمود و اگر این اتفاق نمی افتاد آن وقت همه جای زمین را کوه ها تشکیل می داد و به دلیل سفت بودن آن، محل زندگی حیوانات و کلاً موجودات و نباتات نمی توانست شکل بگیرد و این خود شاهد بر این اصل است که گسترش زمین پراکندگی رزق در سطح زمین، سکونت و استراحت مخلوقات و ایجاد نظم در سطح جهان آفرینش را به دنبال دارد و جاری شدن نهرها و غیره راه را برای پیدایش گیاهان و رنگ های متفاوت آن هموار ساخت و سایر مسایل حیات موجودات در پی آن حاصل گردیده است (حسنی، زمین و آسمان در قرآن و نهج البلاغه، ص 60).

ممکن است حرکات ناموزونی که کوه ها مانع از بروز آن هستند معلول جاذبه نیرومند ماه باشد که می تواند در پوسته زمین جزر و مدی مانند جزر و مد دریاها به وجود آورد و همواره در حرکت و اضطراب باشد ولی مانع از بروز این نوع حرکات ناموزون کوه هاست. زیرا کوه ها در حقیقت حکم یک زره محکم فولادین را دارند که دور تا دور زمین را احاطه کرده و با توجه به ارتباط پیوندی که از زیر به هم دارند یک شبکه نیرومند سرتاسری را تشکیل می دهند.

اگر این ذره محکم و این شبکه نیرومند کره زمین را نپوشانده بود و پوسته روی زمین از یک قشر نرم و لطیفی هم چون خاک و شن تشکیل یافته بود مسلماً به آسانی تحت تأثیر جاذبه نیرومند ماه واقع می شد و حرکات ناموزونی مانند جزر و مد دریاها در آن به وجود

می آورد. ولی با اینکه قشر محکمی پوسته زمین را پوشانیده باز حرکات خفیف و جزر و مد در آن پیدا می شود و هر باری حدود سی سانتی متر پوسته زمین تدریجاً بالا و پایین می رود (عباسی نژاد، تاریخ پیدایش جهان، ص 185).

اشاره به خلقت موجودات زنده

زمان آغاز خلقت موجودات زنده به دقیق قابل تخمین نیست ولی مطالعات دانشمندان با توجه به رسوبات متعلق به 5/3 میلیارد سال پیش نشان می دهد که حیات در آن دوران وجود داشته است (زارع مایوان، زیست شناسی عمومی، ص 51).

حضرت علی (علیه السلام) در سخنان گهربار خود توصیف هایی زیبا از آفریده های خداوند در زمین و دلایل خلقت آن ها ارائه داده است: «زمین به وسیله باغ های زیبا همگان را به سرور و شادی دعوت کرد و با لباس نازک گلبرگ ها که بر خود پوشیده هر بیننده ای را به شگفتی واداشت. با زینت و زیوری از گلوبند گل های گوناگون خود را آراست و هر بیننده ای را به وجد آورد. فرآورده های نباتی را توشه و غذای انسان و روزی حیوانات قرار داد. در گوشه و کنار آن درّه های عمیق آفرید و راه ها و نشانه ها را برای آنان که بخواهند از جاده های وسیع آن عبور کنند، قرار داد ... بین زمین و جو فاصله افکند و وزش بادها را برای ساکنان آن آماده ساخت. تمام نیازمندی ها و وسایل زندگی را برای اهل زمین استخراج و مهیا فرمود.

آن گاه ابرها را آفرید تا قسمت های مرده آن احیا شود و گیاهان رنگارنگ بروید و در این راه هیچ بلندی از بلندای زمین را وا نگذاشت. قطعات بزرگ و پراکنده ابرها را به هم پیوست تا سخت به حرکت در آمدند و با به هم خوردن ابرها برق ها درخشیدن گرفت و از درخشندگی ابرهای کوه پیکر و متراکم چیزی کاسته نشد. ابرها را پی در پی فرستاد تا زمین را احاطه کنند و بادها شیر باران را از ابرها دوشیدند و به شدت به زمین فروریختند و در بخش های بی گیاه زمین انواع گیاهان رویدند و در دامنه کوه ها سبزه ها پدید آمدند» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 91).

امام در این سخنان به خلق موجودات اشاره می نماید که خداوند به واسطه آن ها نیازهای مادی بشر را رفع می نماید اما پس از آن به بیان خلقت زیبایی های آفریده ها می پردازد که مقصود از آن ها را رفع نیازهای روحی بشر عنوان می نماید که اسباب لذت بصری و شادی دل های آنان را فراهم می نماید (دستی، نهج البلاغه، ص 117-139).

حدود پنج میلیارد سال پیش، وقتی زمین به صورت قطعه ای از خورشید جدا شد، پس از سرد شدن سطح آن باران های شدید بارید که همه سطح زمین را پوشیده بود و نخستین موجودات تک سلولی پدید آمد. بشر هنوز نمی داند که بر اثر چه مکانیسمی این تک سلولی ها در آب و از آب پدید آمدند. این مدت سیصد و سی میلیون سال طول کشید. در این مدت موجودات زنده روی زمین جانورانی بودند که فقط در داخل آب ها به سر می بردند. این دوران در زمین شناسی را دوران پاله ازوئیک نامیده اند. پس از این دوران به تدریج خشکی هایی سر از آب در آوردند که با گذشت سال های بسیار طولانی جنبندگانی غیر آبی هم از تکامل جنبندگان آبی به وجود آمدند (عباسی نژاد، تاریخ پیدایش جهان، ص 242).

بیان شگفتی های زمین

متحرک بودن زمین حضرت علی (علیه السلام) درباره حرکت موجودات می فرماید: «آن چه را آفرید با اندازه گیری دقیق استوار کرد و نظم بخشید. هر پدیده را برای همان جهت که آفریده شد، به حرکت درآورد. چنان که از حدّ خود تجاوز ننماید» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 91). با توجه بدین مطلب که کره زمین نیز از آفریده های پروردگار یکتاست از قاعده حرکت منظم و در حدود معین مستثنی نمی باشد.

آن حضرت در جای دیگر می فرماید: «... وَ جَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا وَقَمَرَهَا آيَةً مَمْنُوحَةً مِنْ لَيْلِهَا وَأَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلٍ مَجْرَاهُمَا وَ قَدَّرَ مَسِيرَهُمَا فِي مَدَارِجٍ دَرَجِهِمَا لِيَمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِهِمَا وَيُعَلِّمَ عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا»؛ «خورشید را نشانه روشنی بخش روز در تمام ایام و ماه را نوری کم رنگ برای (زدودن شدت تیرگی) شب ها قرار داد و آن دورا در مجرای خودشان

به جریان انداخت و مراحلی را که باید بیمایند، اندازه گیری نمود تا میان شب و روز تفاوت حاصل شود و با رفت و آمد آن ها شماره سال ها و حساب آن را بتوان فهمید...» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 91).

مدارج خورشید و ماه با توجه به آن چه تجربه ها نشان می دهد و دانشمندان فلکی با دقت حساب کرده اند معلوم است. در نظر ما زمینیان چنان به نظر می رسد که خورشید به دور زمین می گردد در حالی که در واقع خورشید در مرکز قرار گرفته و زمین به دور آن می چرخد که حرکت زمین به دور خود سبب پیدایش شب و روز است و 24 ساعت کامل می شود (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 4، ص 91).

برای درک حرکت مدار همه سیارات منظومه شمسی، می توان میز گردی را در نظر آورد که خورشید در وسط آن بوده و زمین بر لبه آن حرکت می کند و همه سیارات در یک جهت دور خورشید می گردند و اگر از بالای قطب شمال به آن ها نگاه کنیم، می بینیم که این حرکت بر خلاف جهت گردش عقربه های ساعت خواهد بود (برانکلی، زمین سیاره شماره سه، ص 45).

حرکت وضعی زمین حرکت زمین به دور خود را حرکت وضعی گویند که اثرات بسیاری را تولید می کند. مثلاً جهت بادهای و جریان اقیانوس ها را تحت تاثیر قرار می دهد. اگر زمین در فضای بی حرکت بود، بادهای و جریانات اقیانوسی موجود، نسبت به خط استوا در جهت گوشه های راست آن حرکت می کردند و در نتیجه توازن آن ها به هم می خورد. در حالی که عملاً بادهای و جریان ها در مسیرهای کاملاً مخالف حرکت می کنند یعنی در نیم کره شمالی به طرف راست و در جنوب خط استوا به طرف چپ در حرکت می باشند (همان، ص 78).

امام علی (علیه السلام) درباره حرکات زمین می فرماید: «وَأَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمَسَ كَهَا مِنْ غَيْرِ اسْتِغَالٍ وَأَرَسَاها عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ»؛ «زمین را آفرید و آن را بر پا ننگه داشت بدون آن که مشغولش سازد و در حرکت و بی قراری آن را نظم و اعتدال بخشید» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 186).

«وَوَدَّ بِالصُّخُورِ مَيْدَانَ أَرْضِهِ»؛ «و به وسیله کوه ها اضطراب و لرزش زمین را به آرامش تبدیل کرد» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 1). لازمه این سخن این است که اگر خداوند کوه ها و صخره ها را در روی زمین قرار نمی داد؛ حرکات زمین برای حیات و دیگر حقایق مجال نمی داد (جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 16، ص 25). «وَعَدَّلَ حَرَكَاتِهَا بِالرَّسِيَّاتِ مِنَ جَلَامِيدِهَا»؛ «و حرکات زمین را به وسیله کوه ها و اجسام سنگین تعدیل نمود (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 90). ظاهر این کلام این است که کوه های سنگین و سنگ های سخت سبب شده که زمین به واسطه حرکات گوناگون مضطرب نشود و نیز در اثر تعارض جاذبه و دافعه ها تعادل خود را از دست ندهد» (دشتی، نهج البلاغه، ص 334).

حرکت انتقالی زمین زمین دارای حرکت دیگری است که به دور خورشید در چرخش می باشد. تحقیقات انجام شده این عقیده را تأیید می کنند که زمین با سرعت حدود 30 کیلومتر در ثانیه، یعنی یک ده هزارم سرعت نور به دور خورشید حرکت می کند (همان، ص 94). در همان حال که زمین به دور خود می چرخد، به دور خورشید نیز در حال چرخش است. زمین طی 365 روز و 6 ساعت و 9 دقیقه و 10 ثانیه یک بار خورشید را دور می زند و نسبت به ستاره های دور دست دوباره به همان موقعیت باز می گردد. به این مدت سال نجومی گویند (گروه نویسندگان، اختر شناسی، ص 116).

حضرت علی (علیه السلام) در ارتباط با حرکت انتقالی می فرماید: «وَجَعَلَهَا لِلأَرْضِ عِمَاداً وَأَرْزَاقاً فِيهَا أَوْ تَاداً فَسَكَنَتْ عَلَيَّ حَرَكَاتِهَا مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا أَوْ تَسِيخَ بِحِمْلِهَا أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا»؛ «سپس زمین را با حرکات شدیدی که داشت؛ آرام گرفت تا ساکنان خود را نلرزاند و آن چه بر پشت زمین است، سقوط نکند. یا از جای خویش منتقل نگردد» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 211). این دو جمله از خطبه دو دلیل روشن هستند بر حرکت انتقالی زمین در صورتی که لفظ «علی» به معنای «مع» باشد و معنای او تَسِيخَ بِحِمْلِهَا این است که وجود کوه های سنگین روی زمین سبب شده تا زمین اهل خود را فرو نبرد. و در تفسیر او تَزُولَ عَنْ

مَوَاضِعُ عِجْهَا آمَدَه زَمِينِ دَارَايِ حَرَكَاتِي اسْتِ دَر مَدَارِ خُود؛ زِيْرَا زَمِينِ بِنَا بَرِ اَنْ چِه كِه مَتَاخِرِيْنَ قَائِلِنْدِ دَارَايِ مَوَاضِعِ بِي شِمَارِي اسْتِ كِه هَمِه دَر مَدَارِ مَعِيْنِ دَر مَقَابِلِ بَرَجِ هَايِ دَوَازْدِه گَانِه اسْتِ. مَنظُورِ اَزِ عَلَيِّ حَرَكَتِهَا حَرَكَتِ اِنْتِقَالِي سَالِيَانِه زَمِينِ اسْتِ وَ رِيْشِه كُوهِ هَا حَافِظِ هَيْئَتِ اِجْزَاءِ وَ مَانِعِ تَفْرُقِ وَ اِضْطِرَابِ زَمِينِ هَسْتِنْدِ. اَنْ حَضْرَتِ بَرَايِ زَمِينِ مَوَاضِعِي مَعْرِفِي نَمُودِه اسْتِ وَ مَطَابِقِ بَا هَيْئَتِ قَدِيْمِ كِه قَائِلِ بِه مَرْكَزِيْتِ وَ سَكُوْنِ زَمِينِ بُوْدِنْدِ، اَيْنِ فَرْمَايِشِ حَكْمَتِ اَمِيْزِ هَرْگِزِ مَعْنَايِ صَادِقِي نِدَاشْتِ زِيْرَا چِيْزِي كِه سَاكِنِ بَاشْدِ فِقْطِ يَكِ مَوْضِعِ دَارْدِ (دَشْتِي، نَهْجِ الْبَلَاغِه، ص 333_334). بِنَابَرَايِنِ اَنْ چِه رَا كِه عِلْمِ زَمِينِ شِنَاسِي بِه عِنْوَانِ حَقَائِقِ قَطْعِي وَ ثَابِتِ شُدِه دَر بَارِه مَتَحْرِكِ بُوْدِنِ زَمِينِ بِه اَنْ دَسْتِ يَافْتِه اسْتِ دَر سَخْنَانِ اِمَامِ عَلِي (عَلِيْهِ السَّلَام) دَر نَهْجِ الْبَلَاغِه مَوْرِدِ اِشَارِه قَرَارِ گَرْفْتِه اسْتِ.

اِشَارِه بِه جُو دَر اَطْرَافِ زَمِينِ حَضْرَتِ عَلِي (عَلِيْهِ السَّلَام) بِه جُو اَطْرَافِ زَمِينِ اِشَارِه نَمُودِه وَ اَنْ رَا اَسْبَابِي بَرَايِ رَاْحَتِي بَشَرِ مَعْرِفِي مِي نَمَايِنْدِ: «وَفَسَّحَ بَيْنَ الْجَوِّ وَ بَيْنَهَا وَ اَعَدَّ الْهَوَاءَ مُتَنَسِّمًا لِسَاكِنِهَا وَ اَخْرَجَ اِلَيْهَا اَهْلَهَا عَلَيَّ تَمَامَ مَرَاْفِقِهَا» (شَرِيْفِ رَضِي، نَهْجِ الْبَلَاغِه، خُطْبَه 91)؛ «دَر اَفْرِيْشِ بَيْنِ زَمِينِ وَ جُو فَاصِلِه اَفْكَنْدِ وَ وَرْشِ بَادِهَا رَا بَرَايِ سَاكِنَانِ اَنْ اَمَادِه سَاخْتِ. تَمَامِ نِيَازْمَنْدِي هَا وَ وَسَائِلِ زَنْدِگِي رَا بَرَايِ اَهْلِ زَمِينِ اسْتِخْرَاجِ وَ مَهْيَا فَرْمُودِ».

مَعْنِي جُو (اِتْمَسْفَر) جُو تَمَامِ هَوَايِ اَطْرَافِ زَمِينِ اسْتِ كِه 78 درصدِ اَنْ نِيْتروژِنِ، 21 درصدِ اَنْ اَكْسِيژِنِ وَ 1 درصدِ ديْگَرِ اَنْ رَاگازِ هَايِ ديْگَرِ اَزِ جَمْلِه بِنَخَارِ اَبِ وَ دِي اَكْسِيْدِ كَرْبِنِ تَشْكِيلِ دَادِه اسْتِ (گَرُوِه نُوِيْسِنْدِگَانِ، اِخْتِرِ شِنَاسِي، ص 115). جُو طَبَقَاتِ مَافُوقِ هَوَا اسْتِ مَآنِنْدِ لَآيِه اَزِنِ كِه اِگَرِ اَيْنِ لَآيِه زَمِينِ مِي بُوْدِ نِيَازِ هَايِ تَنْفَسِي اِنْسَانِ دِچَارِ مَشْكَلِ مِي شُدِ (مَكَارْمِ شِيْرَازِي، تَفْسِيْرِ نَمُونِه، ص 149).

فَوَايِدِ جُو دَر اَطْرَافِ كَرِه زَمِينِ قَشْرِ مَحْكَمِي بِه نَامِ جُو زَمِينِ وَ جُوْدِ دَارْدِ كِه اَزِ رَاگازِ هَايِ مَخْتَلَفِي

مانند اکسیژن، نیتروژن، دی اکسیدکربن و گازهای دیگری تشکیل شده و فواید بسیاری برای زمین و ساکنین آن دارد. که بدون وجود آن تقریباً حیات برای اهل زمین غیر ممکن می نمود. برخی آزمایش‌های جو اطراف زمین که در کلام امام علی (علیه السلام) به آن اشاره شده و امروزه در کشفیات علمی به اثبات رسیده است عبارتند از:

الف) تعادل دمای زمین هنگامی که علی (علیه السلام) خواست که به جنگ صفین رود این دعا را مشتمل بر چگونگی آفرینش آسمان و زمین انشاء فرمود: «اللَّهُمَّ رَبِّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَالْجَوِّ الْمَكْفُوفِ الَّذِي جَعَلْتَهُ مُغِيضاً لَّيْلِ وَالنَّهَارِ...» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 171)؛ «بار خدایا! ای پروردگار این سقف بر افراشته و مرتفع و این جو نادانی و باز دارنده! آن‌ها را قرارشان دادی که فروکش کننده و باز دارنده اثرات شب و روز باشند». منظور از الْجَوِّ الْمَكْفُوفِ این است که جو با آن که به خودی خود اقتضای پراکندگی و انتشار دارد، از آثار قدرت خدای تواناست که آن را در جای معینی نگه داری نموده است. کلمه «مغیض» به معنای جایی است که آب را می مکد و آن را به خود جذب می کند. گویا آن حضرت به استعاره، شب و روز را به معنای نور و تاریکی قرار داده و چنین فرموده: «خدایا! تو نور و ظلمت را در جو فرو برده ای و در اثر فرو رفتن نور در جو، شب به وجود آمده و در اثر فرو رفتن تاریکی در جو روز پدیدار گشته است. آن حضرت چنین بیان نموده که هوا، نور و ظلمت را مکیده و بلع می نماید و هم اکنون بعد از گذشتن قرن‌های زیاد دانشمندان علم هیئت پی برده اند که جو بر اثر اقتضاء و احتیاجش مقداری از نور را می مکد و بقیه اش را برای ما بر می گرداند (دشتی، نهج البلاغه، ص 331-332).

در کتاب شگفتی‌های آفرینش در کلام اهل بیت (علیهم السلام) می خوانیم: مراد از سقف بلند و مرتفع، جو زمین است. جوّی که برای زمین کارهای مهمی انجام می دهد و فواید آن استمرار حیات تمامی موجودات روی آن است. و در توضیح این سه جمله و معانی برخاسته از آن، مسایل ریز بسیاری هست که برای درک بیشتر اهمیت آن‌ها باید چندی از

موارد مربوط به آن ذکر شود. می دانیم هنگام شب آسمانی که حاصل آن سرمای شدید و هولناک است و هنگام روز، تابش زیاد نور خورشید که حاصل آن گرمای طاقت فرسا و اشعه زیاد است. هر دو برای کره زمین و حیات آن زیان بار است. با چنین اوضاعی حضرت علی (علیه السلام) در آن زمان به فروکش کردن آثار زیان بار حاصل از سرمای شب و گرمای روز توسط جو اشاره داشته و آن را برای مردم تبیین نموده است (کوشاری، شگفتی های آفرینش در کلام اهل بیت علیهم السلام، ص 134).

امروزه علم میکروکلیماتولوژی _ مطالعه آثار متقابل جو و سطح زمین _ (کاویانی، میکروکلیماتولوژی، ص 7) ثابت کرده است که نوعی مبادله انرژی و جرم در سطح زمین و جو صورت می گیرد. اقلیم شناسی کلاسیک که تا نیمه قرن بیستم رواج داشت؛ به توزیع زمانی و مکانی عوامل اصلی اقلیم یعنی دما و رطوبت می پرداخت. اما امروزه دانشمندان پی برده اند که با گردش عمده انرژی و آب در سیستم زمین و جو پیوند نزدیکی وجود دارد و مطالعه این گردش اساس اقلیم شناسی جدید است که مشتمل بر فرآیند هایی است که به وسیله آن ها انرژی و جرم در سیستم زمین منتقل، تبدیل و ذخیره می شود (کاویانی، میکروکلیماتولوژی، ص 14).

از همه اجسامی که به علت جاذبه زمین در مدار آن قرار گرفته اند، زمین تنها سیاره ای است که جرمش درست آن اندازه ای است که بتواند مقدار کافی اکسیژن و نیتروژن را در اتمسفر خود حفظ کند و فاصله اش نیز از خورشید به مقداری است که حرارت متوسط آن تقریباً به 57 درجه فارنهایت می رسد و ظاهراً این درجه حرارت برای زندگی مناسب است.

اگر گاز دی اکسید کربن در جو زمین وجود نمی داشت؛ سیاره ما به پهنه ای از یخ تبدیل می شد. دی اکسید کربن در حالی که به نور خورشید اجازه ورود می دهد، به بخش هایی از گرمای بازتاب شده از سطح زمین اجازه خروج نمی دهد. اما اگر دی اکسید کربن بیش از حد زیاد شود، برای زمین وضعیت هولناکی پدید می آید و زمین به برهوتی از جهنم تبدیل می شد (گروه نویسندگان، اختر شناسی، ص 115).

ب) دفع تشعشعات مضر به وسیله ی ازن ازن لایه بسیار رقیق و پراکنده ای از جو زمین است که مقدار بسیار اندکی از گاز موجود در جو بالای زمین را شامل می شود و از سه اتم اکسیژن تشکیل شده است که در ارتفاعات بالای جو به وجود می آید. مولکول های ازن زمین را در برابر پرتوهای مرگ بار اشعه فرابنفش خورشید محافظت می کنند. اگر میزانی از این پرتوها به زمین برسد سبب سرطان پوست، آسیب های بینایی، از دست رفتن مصونیت بدن و دیگر آسیب های جدی می شود. این پرتوها هم چنین به محصولات کشاورزی و آبزیان صدمات جدی وارد می کنند (گروه نویسندگان، اختر شناسی، ص 115).

امام علی (علیه السلام) معتقد است جو زمین وسایل راحتی زندگی بشر را فراهم نموده است. «وَفَسَخَ بَيْنَ الْجَوِّ وَبَيْنَهَا وَأَعَدَّ الْهَوَاءَ مُتَّسِمًا لِسَاكِنِهَا وَأَخْرَجَ إِلَيْهَا أَهْلَهَا عَلَى تَمَامِ مَرَافِقِهَا...»؛ «بین زمین و جو فاصله افکند و وزش بادها را برای ساکنین آن ها آماده ساخت. تمام نیازمندی ها و وسایل زندگی را برای اهل زمین استخراج و مهیا نمود» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 91).

ج) جلوگیری از سقوط شهاب سنگ ها به زمین «ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوْ فَلَكِهَا وَ نَاطَ بِهَا زِينَتَهَا مِنْ خَفِيَّاتِ دَرَارِيْهَا وَمَصَابِيْحِ كَوَاكِبِهَا وَ رَمَى مُسْتَرْقِي السَّمْعِ بِثَوَاقِبِ شُهُبِهَا...»؛ «پس در فضای هر آسمان فلک آن را آفرید و با زینتی از گوه های تابنده و ستارگان درخشنده بیاراست و آنان را که خواستند اسرار آسمان ها را دزدانه دریابند با شهاب های سوزان تیرباران کرد و تمامی ستارگان از ثابت و استوار و گردنده و بی قرار فرود آینده و بالا رونده و نگران کننده و شادی آفرین را تسلیم اوامر خود فرمود: «أَقَامَ رَصْدًا مِنَ الشُّهُبِ الثَّوَابِقِ عَلَى نِقَابِهَا وَأَمَسَ كَهَا مِنْ أَنْ تُمَوَّرَ فِي خَرْقِ الْهَوَاءِ بِأَيْدِيهِ» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 91)؛ «سپس آن ها را از هم جدا کرد و بین آن ها فاصله انداخت و بر هر راهی و شکافی از آسمان نگهبانی از شهاب های روشن گماشت و با دست قدرت آن ها را از حرکت ناموزون در فضا نگه داشت. این سخن امام علی (علیه السلام) اشاره به علم مترولوژی (برانکلی، علم

شناخت پدیده های جوی، ص 18) و شناسایی ویژگی های پدیده های جوی دارد. در علم ستاره شناسی شهاب سنگ به قطعات سنگی معلق در فضا گفته می شود که روزانه تعداد زیادی از این شهاب سنگ ها با جو زمین برخورد می کنند و در اثر حرارت آن آتش می گیرند. اگر جو زمین وجود نداشت قطعات سنگی که از آسمان فرود می آمدند، مستقیم به زمین اثابت می کردند. ولی به واسطه وجود جو قبل از برخورد به زمین می سوزند و خطری برای ساکنان زمین ایجاد نمی کنند (دشتی، امام علی (علیه السلام) و علم و هنر، ص 207).

این قشر هوا که هم چون قشری بلورین اطراف ما را احاطه کرده است در عین این که مانع از تابش نور خورشید نیست، به قدری محکم و مقاوم است که از یک سد پولادین که چندین متر ضخامت داشته باشد، محکم تر است. اگر این سقف نبود زمین دائماً در معرض رگبار سنگ های پراکنده آسمان بود و عملاً آرامش از مردم جهان سلب می شد. ولی این قشر فشرده چند صد کیلومتری تقریباً تمام سنگ های آسمان را قبل از سقوط به سطح زمین می سوزاند و نابود می کند و تنها تعداد بسیار کمی می توانند از آن عبور کرده و به عنوان زنگ خطری برای زمینیان به گوشه ای پرتاب می شوند و این تعداد کم هرگز نتوانسته است آرامش مردم را بر هم بزند (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ص 156).

خلقت آسمان ها

«فتق» که عبارت از فاصله میان دو چیز و شکافتن می باشد (راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص 623). «أَنْشَأَ سُبْحَانَہُ فَتَقَّ الْأَجْوَاءَ وَشَقَّ الْأَرْجَاءَ وَسَدَّ كَائِكَ الْهَوَاءِ»؛ «سپس خدا طبقات فضا را شکافت و اطراف آن را باز کرد و هوای به آسمان و زمین راه یافته را آفرید» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 1). از این کلام برخی مفسرین نتیجه گرفته اند که نخستین آفرینش در جهان ماده، آفرینش فضای جهان باید بوده باشد؛ فضایی که کرات آسمانی و منظومه ها و کهکشان ها را در بر می گیرد (مکارم شیرازی، پیام امام، ج 1، ص 126). خدا عالم بالا را از این کرات یعنی خورشید و ماه و ستاره منظم فرمود و هر کدام

را در جای خود قرار داد در حالی که آسمان دود بود یعنی بخارات زمین بود که به بالا- متصاعد گردیده و مثال دود می نمود (بانوی اصفهانی، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج 11، ص 315). با توجه به برخی دیدگاه‌ها که بیان کرده‌اند کلام حضرت علی (علیه السلام) در حقیقت اشاره به آفرینش جدید دارد و منظور از «فتق الاجواء» فعل و انفعالاتی است که در اجزاء و مواد واقع در فضا صورت گرفته است نه در خود فضا، تا آفرینش جدیدی صورت گیرد. از طرف دیگر «فتق الاجواء» نشان می‌دهد که جهان یک پارچه و در یک جا جمع شده بود چون در این صورت است که شکافتن و گسترش دادن معنی پیدا می‌کند. تا چیزی در یک جا جمع نباشد نیازی به سخن گفتن از شکافتن و گشودن نیست و چیزی که از وضع سابق به وضع جدید در می‌آید، آن وضع دومی را انشاء و ایجاد گویند. به عبارت دیگر مواد و اجزاء پراکنده در فضا که با فاصله‌های زیاد جاهای وسیعی را اشغال کرده بود از آن جای وسیع به جا و مکان کوچک تر منتقل شدند و این مواد که بر اثر فشار از مرکز متراکم شدند، شکاف برداشتند و فاصله‌هایی در آن‌ها ایجاد گردید که از آن به شق الارحاء تعبیر شده است و بر اثر این فشار و شکاف در جاهای دور و کرانه‌های نهایی آن بزرگراه‌ها به وجود آمدند (دین پرور، منشور جاویدانه، ج 1، ص 70). و از الهواء من تحتها فتیق والماء من فوقها ذفیق فهمیده می‌شود که مکان‌ها و جایگاهایی در زیر آن آب وجود دارد و باد را فرمان داده است؛ آب را حفظ کند تا به آن مکان‌ها برسد (ابن هیثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 298).

تکیه‌گاه نداشتن اجرام آسمانی و فاصله‌های زیاد آن‌ها با یکدیگر امام علی (علیه السلام) در سخنان گهربار خود به این موضوع اشاره کرده‌اند که فاصله میان اجرام آسمان بسیار زیاد است و آن‌ها هیچ تکیه‌گاهی که بر آن تکیه کنند، ندارند و به قدرت جاذبه عمومی بر پا ایستاده- اند: «وَنَظْمَ بِلَا تَعْلِيقِ رَهْوَاتِ فُرَجِّهَا وَ لَا حَمَّ صَدُوعِ انْفِرَاجِهَا وَ وَشَّجَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ اَزْوَاجِهَا... حُزُونَهُ مِعْرَاجِهَا وَ نَادَاها بَعْدَ اِذْ هِيَ دُخَانٌ فَالْتَحَمَتْ عُرَى اَشْدِّ رَاجِهَا وَ فَتَقَّ بَعْدَ الْاِزْتِمَاقِ صَوَامِتَ اَبْوَابِهَا وَ اَقَامَ رَصْدًا مِنَ الشُّهْبِ التَّوَابِ عَلٰى نِقَابِهَا وَ اَمَسَّ كَهَا مِنْ اَنْ تُمَوَّرَ فِي خَرْقِ الْهَوَاءِ بِاَيْدِيهِ وَ اَمَرَهَا اَنْ

تَقِفْ مُسْتَسْلِمَةً لِأَمْرِهِ» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 91)؛ «فضای باز و پستی و بلندی و فاصله های وسیع آسمان ها را بدون اینکه بر چیزی تکیه کنند نظام بخشید و شکاف های آن را به هم آورد و هر یک را با آن چه که تناسب داشت و جفت بود، پیوند داد... در حالی که آسمان را به صورت دود و بخار بود، به آن فرمان داد. پس رابطه های آن را برقرار ساخت. سپس آن ها را از هم جدا کرد و بین آن ها فاصله انداخت و بر هر راهی و شکافی از آسمان نگهبانی از شهاب های روشن گماشت و با دست قدرت آن ها را از حرکت ناموزون در فضا نگه داشت و دستور فرمود تا برابر فرمانش تسلیم باشند». این که خداوند نگاه دارنده آسمان ها و زمین است مانع از آن نیست که یک رشته عوامل طبیعی به فرمان خدا در حفاظت آن ها موثر باشد. امیرمؤمنان می فرماید: «أَرْسَاهَا عَلَىٰ غَيْرِ قَرَارٍ وَأَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ وَرَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 228).

نیروی جاذبه کهکشانی ها کهکشانی عبارت از مجموعه عظیمی از ستارگان، گازها و غبارهاست که به جهت نیروی جاذبه متقابل در کنار هم جمع شده اند (دالکی، زمین در فضا، ص 11). «زمین را بدون تکیه گاه استوار ساخت و آن را بدون پایه به پا داشت و بدون ستون برافراشت» ستارگان آسمان و منظومه ها و مجموعه های آن تحت تأثیر نیروی جاذبه که متناسب با جرم آن ها است و نیروی دافعه که بر اثر حرکت و نیروی گریز از مرکز در آن ها پیدا می شود، در مدارهای خود در حرکتند بی آنکه تکیه بر جایی داشته باشند و کمترین انحرافی از مدار خود پیدا کنند (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 4، ص 86).

تمام اجسام حالتی دارند که یکدیگر را جذب می کنند و هیچ موجودی از جاندار و غیره از این قانون مستثنی نیست. نیروی جاذبه با فاصله دو جسم نسبت معکوس دارد. یعنی هر چه اجسام به یک دیگر نزدیک تر باشند نیروی جاذبه آن ها بیشتر می شود و اگر تنها قانون جاذبه بر جهان حکومت می کرد اجرام آسمانی به هم خورده و انتظام از بین می رفت. ولی قانون نیروی گریز از مرکز موجب برقراری تعادل در میان اجسام گردیده است و این قوه در

همه اجسامی که حرکت دورانی دارند موجود است. هنگامی که آتش گردان را می چرخانیم احساس می کنیم دست ما را می کشد و این همان قانون گریز از مرکز است. در سایه این دو قانون میلیون ها موجود در فضا معلق است و بدون ستون، به حرکت خود ادامه داده و کوچک ترین اصطکاک و سقوطی در آن ها رخ نمی دهد (سبحانی، اسرار آفرینش، ص 42).

فاصله زیاد اجرام آسمانی در خصوص فاصله زیاد منظومه شمسی از یک دیگر و این که آن ها در یک مدار منظم و بدون تکیه هیچ کدام از آن ها بر دیگری قرار گرفته اند. به گونه ای که خورشید در مرکز این منظومه و کره ای از گاز های سوزان است و در فاصله ی 149 کیلومتری زمین واقع شده است. عطارد به عنوان نزدیک ترین سیاره به آن و در 9/57 میلیون کیلومتری از خورشید فاصله دارد. فاصله زمین با خورشید نیز 149 میلیون کیلومتر است. این در حالی است که فاصله دورترین سیاره از خورشید 5914300000 کیلومتر می باشد. بدین ترتیب هر کدام از این مجموعه منظم در فاصله ای بسیار زیاد از یک دیگر قرار گرفته اند اما با نظم خاصی و بدون تکیه بر چیز دیگری در گردشند (سعیدیان، اطلاعات عمومی (علم و زندگی)، ص 554).

نزدیک ترین کهکشان به زمین در فاصله بیش از 150000 سال نوری قرار دارد ولی متوسط فاصله کهکشان ها از یک دیگر 2000000 سال نوری برآورد شده است و اگر بتوان یکی از آن ها را با چشم غیر مسلح دید، آن کهکشان به صورت لکه بسیار ضعیف و کوچکی به نظر می رسد (دالکی، زمین در فضا، ص 12).

نتیجه

امام علی (علیه السلام) با قدرت معنوی خود به اسرار جهان آفرینش را به خوبی دریافته است. ایشان در پایان هر بخش از سخنان خود که به نظام خلقت اشاره می کند خداوند را می ستاید و بدین وسیله از روش توجه به علم برای تقویت ایمان مردم عصر خود و دیگر

عصرها بهره می جوید. در نهج البلاغه به شگفتی های خلقت مانند چگونگی خلقت آسمان و زمین و ویژگی های این دو پدیده شگفت اشاره شده است. زیرا همواره آسمان برای انسان ها محل توجه بوده و زمین و ظاهر آن نیز همیشه کنجکاوای بشر را به دنبال داشته است. امام علی (علیه السلام) با داشتن علم لدنی به اذن خداوند لب به سخن گفتن از پدیده های شگفت خلقت گشوده و بدین وسیله علم سرشار خود را که همواره مردم را به پرسیدن دعوت می نمود. مطالعه در بسیاری از آثار علمی دانشمندان بزرگ در حوزه های مختلف علمی از قبیل فیزیک، زمین شناسی، ستاره شناسی و... که به مطالعه پدیده های طبیعی و مخلوقات خداوند پرداخته اند و به کشفیات تازه ای از اسرار خلقت الهی دست یافته اند؛ بسیاری از مطالب علمی و شگفتی هایی را که امام علی (علیه السلام) به آن ها اشاره کرده است به خوبی به اثبات رسانده و نمایان است.

ص: 143

نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه محمد دشتی، قم: نشر مشهور، 1379 ش.

1. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ترجمه قربان علی محمدی مقدم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ سوم، 1385.
2. بانوی اصفهانی، سیده نصرت امین، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان، 1361.
3. برانکلی، فرانکلین. ام، زمین سیاره ی شماره سه، ترجمه عباس نجارزاده اکبرآبادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1357.
4. پویا، حسن و نیازمند، رضا، تفسیر قرآن و علوم جدید، تهران: انتشارات باز، 1380.
5. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1386.
38. حسنی، علی اشرف، زمین و آسمان در قرآن و نهج البلاغه، تهران: انتشارات امیری، 1380.
7. دالکی، احمد، زمین در فضا، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، 1389.
8. دشتی، محمد، امام علی علیه السلام و علم و هنر، قم: مؤسسه فرهنگی و تحقیقاتی امیرالمؤمنین، 1382.
9. دین پرور، جمال الدین، منشور جاویدانه، تهران: بنیاد نهج البلاغه، 1390.
10. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، قم: طلیعه النور 1426.
11. زارع مایوان، حسن، زیست شناسی عمومی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها، چاپ پنجم، 1381.
12. سبحانی، جعفر، اسرار آفرینش، قم: بوستان کتاب، 1380.
13. سعیدیان، عبدالحسین، اطلاعات عمومی (علم و زندگی)، تهران: نشر هزار عرفان، 1390.
14. عباسی نژاد، مهدی، تاریخ پیدایش جهان، تهران: انتشارات روزبهان، 1384.
15. کاویانی، محمدرضا، میکروکلیماتولوژی، قم: مهر، چاپ چهارم، 1389.
16. کوشاری، رضا، شگفتی های آفرینش در کلام اهل بیت علیهم السلام، قم: انتشارات صبح پیروزی، 1385.
17. گروه نویسندگان، اختر شناسی، ترجمه بابک امین تفرشی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران: 1385.
18. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ ششم، 1390.
19. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب اسلامیه، 1374.

20. نجفی، گودرز، مطالب شگفت انگیز قرآن، تهران: انتشارات سبحان، 1377.

21. هورلی، پاتریک.م، پیدایش و تکامل زمین، ترجمه کاظم شهرین، تهران: انتشارات آبان، 1355.

ص: 144

روش تشویق و تنبیه به عنوان یکی از مباحث مهم و مؤثر به ویژه در عرصه تعلیم و تربیت برای مدیران، معلمان، مربیان، دست اندرکاران، والدین و دانش آموزان از دیرباز مطرح بوده و هم چنان به عنوان یک پدیده چندوجهی اثرگذار و مهم از دیدگاه های مختلف در محافل آموزشی و تربیتی مورد بحث است. این پژوهش از نوع تحقیقات بنیادی و به شیوه توصیفی-تحلیلی بوده و برای جمع آوری اطلاعات از شیوه کتابخانه ای و بررسی منبع استنادی (استناد به کتاب نهج البلاغه) استفاده شده است. طبق استخراج و استنتاج پژوهشگر حاضر، از شخصیت و آموزه های حضرت امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه باید گفت: در تشویق و تنبیه باید به انتخاب، اجرا، اثرات و بازخوردها دقت کرد. هم چنین مشخص شد که ویژگی ها و نقش تشویق عبارتند از: ایجاد تقویت و انگیزه درونی در دانش آموزان برای تغییر، اصلاح و تثبیت رفتار مثبت، دیدن جزای عمل، تداوم به انجام اعمال نیک، نداشتن ارفاق و تبعیض در کاربرد و رعایت اعتدال و میانه روی و در تنبیه هم عبارتند از: جلوگیری از شیوع اعمال و رفتارهای خطا و بد، دیدن سزای عمل، نداشتن اغراض و تبعیض در کاربرد، پرهیز از تندروی، تعصب، پیش داوری، عیب جویی و عدم استفاده از تنبیه بدنی تا حد امکان و به عنوان آخرین راه حل و اقدام با حفظ تمامی شرایط و مقتضیات و استفاده از اخطارها و تهدیدهای متناسب کلامی و غیر کلامی. هم چنین نکاتی که هم در تشویق و هم در تنبیه باید توجه نمود شامل: کاربرد بجا و به موقع، اقناع نفسی، همسانی با ویژگی های مختلف جسمی و روحی، حفظ کرامت و شخصیت انسان، تناسب

داشتن با عمل و در نهایت تعلق به رفتار فرد. در پایان، پیشنهادات و راهکارهای عملی ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها: تعلیم و تربیت، تشویق و تنبیه، حضرت امام علی (علیه السلام)، نهج البلاغه.

مقدمه و بیان مسئله

دین اسلام و مکتب تشیع به عنوان تنها راه سعادت بشری مطرح است. منبع غنی و پربار نهج البلاغه به عنوان یکی از منابع اصلی دین اسلام و به ویژه تشیع بوده و در سیره عملی، شخصیتی، تعلیمی و تربیتی مولای متقیان حضرت امام علی (علیه السلام) به عنوان یک الگوی کامل بشری در همه زمینه های عملی، تعلیمی و تربیتی مطرح بوده و راه را برای همگان به ویژه تلاشگران عرصه تعلیم و تربیت [Education] یعنی مدیران [Principle]، معلمان [Teachers] و مربیان [Trainers] در کاربرد صحیح و به موقع روش های تعلیمی و تربیتی نظیر: تشویق [Encourage] و تنبیه [Punishment] باز کرده است.

تشویق در لغتنامه دهخدا به معنای آرزومند کردن، به شوق افکندن و راغب ساختن است و تنبیه در لغت به معنای آگاهانیدن، بیدار کردن، واقف گردانیدن به چیزی و آگاه و هوشیار کردن است.

با مطالعه و بررسی مقدماتی ابعاد شخصیتی و تربیتی حضرت امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می توان دریافت: پند و موعظه، الگوبرداری و پیش گیری، تذکر و یادآوری، محبت و مدارا، عبرت آموزی، بصیرت آفرینی، عفو، تغافل، تشویق و تنبیه از مهم ترین روش های تعلیمی و تربیتی بوده که متناسب با نیازهای تربیتی، عاطفی، روانی، فردی، اجتماعی و فطری فرد مربی و متربی هستند، که در این مقاله به بررسی روش های تشویق و تنبیه پرداخته شده است.

حضرت امام علی (علیه السلام) در آموزه های نهج البلاغه تأکید زیادی بر روش تربیتی الگومحوری (أسوه مداری) کرده است و کاربرد عملی این روش تربیتی را در موضوعات مهم دیگری همچون: تشویق و تنبیه، محبت، یادآوری، غفلت، امر به معروف به کار برده

است و مبنای کار را بر پیروی از طبیعت وجود (هستی) انسان، اهداف محسوس وجود محوری انسان، یادگیری از طریق مشاهده مستقیم، یادگیری سریع، استمرار و تداوم، تسهیل‌گری، اعتماد به نفس، آموزش مستقیم که مبتنی بر ارائه دو الگوی خودشناسی و الگوی پیروی از دیگران (دیگر پیروی) نظیر: پیامبر اسلام، مالک اشتر و سلمان فارسی می باشد، بنیان نهاده است.

یک معلم و یا مربی آگاه و آشنا با مسائل تربیتی با توسل به تشویق و تنبیه مقتضی می تواند محیطی سازنده و سرشار از تحرک و نشاط را در حد متعادل ایجاد نماید و نقش بشیر و نذیر را بازی کند.

در ضرورت و اهمیت تشویق طبق آموزه های نهج البلاغه، هدف تنها قدردانی نیست، بلکه بیش تر ایجاد انگیزه و تحول درونی و به عنوان اسوه بودن فرد برای سایرین مطرح است که در خطبه 319 به آن اشاره شده است. هم چنین هدف از تنبیه هم انتقام جویی و شرارت نیست، بلکه هدف مبارزه با پلیدی ها، رفتارهای نامناسب و تناسب کیفر و مجازات و دوری از گناه و خطاها می باشد که در خطبه 332 به آن اشاره شده است.

در کاربرد ضرورت و اهمیت تشویق و تنبیه باید به شرایط محیطی، روش تربیت، روابط اجتماعی، اعتدال، آرامش، محبت، رشد همه جانبه، محیط دوستان و همسالان و شخصیت دانش آموزان توجه نمود که در غیر این صورت مشکلات عاطفی، هیجانی و شخصیتی ایجاد می شود.

با توجه به نکات فوق، باید گفت: تشویق و تنبیه به عنوان روش تعلیمی و تربیتی مؤثر از نظر دین اسلام و نهج البلاغه مطرح بوده و از نقش و اهمیت فراوانی در تغییر، اصلاح و تثبیت رفتار مثبت و مطلوب و جلوگیری از شیوع رفتار منفی برخوردار هستند.

مروری بر پیشینه پژوهش

در سال 1387، پژوهشی در خصوص انواع روش های تربیتی در نهج البلاغه توسط

سلطانی رنایی صورت گرفت. در این پژوهش مشخص شد که تشویق و تنبیه به عنوان یکی از روش های اثرگذار به منظور تربیت انسان ها، نیاز عاطفی و مقتضای فطرت انسان هاست و باید در تشویق و تنبیه، حفظ شأن و روح کرامت انسان ها، تعدیل در برخوردها و رأفت اسلامی را در پیش گرفت.

پژوهشی در سال 1393، توسط فرمehنی فراهانی و عسکری کچوسنگی در مورد نقش تشویق در تربیت کودک با نگاهی به نهج البلاغه صورت گرفت. در پایان مشخص شد که تشویق سبب رسیدن کودک به کمال، رغبت و شوق به کار، شکوفایی استعدادها، ایجاد اعتماد به نفس، تکرار و تداوم عمل، جهت دهی اعمال و کردار کودکان است.

غفوری چرخابی و زارعی در سال 1396، پژوهشی در خصوص معیارهای تشویق و تنبیه در خصوص کارگزاران در سیره حکومتی امام علی (علیه السلام) انجام دادند. در پایان، نتایج نشان داد که تشویق و تنبیه جنبه تربیتی داشته و برای تربیت بهتر نیروی انسانی و افزایش کیفیت و کارایی مهم بوده و در حقیقت تشویق و تنبیه در مدیریت اسلامی از پیامبران و برگزیدگان الهی اقتباس شده است.

در سال 2019، پژوهشی توسط جوانی و همکارانش در مورد بررسی تطبیقی دیدگاه های حضرت امام علی (علیه السلام) و کنفوسیوس [Confucius] انجام دادند. نتایج نشان داد که هر دو دیدگاه بر حق تعلیم و تربیت عموم مردم، تأکید بر ظرفیت انسانی، تحقق عدالت آموزشی، توجه به ارزش های انسانی و جاودانه و بالا-خره تربیت از طریق به کارگیری روش های تربیتی نظیر: تشویق و تنبیه عادلانه، به موقع و ضروری، متناسب با نوع عمل فرد برای تداوم و استمرار و یا اصلاح و تغییر رفتار فرد تأکید داشته اند.

با مطالعه و تطبیق نتایج پیشینه ها با هم دیگر، مشخص شد که تشویق جنبه تقویتی و باعث رشد و انگیزه درونی شده و تنبیه هم جنبه هشداردهنده و بازدارندگی در قبال شیوع رفتارهای خطا را دارد.

این پژوهش از نوع تحقیقات بنیادی [Fundamental Research's] و به شیوه توصیفی _ تحلیلی [Descriptive - Analysis] [Research's] بوده و برای جمع‌آوری اطلاعات از روش مطالعه منابع کتابخانه‌ای [Study Methods] و از منبع استنادی (کتاب نهج البلاغه) استفاده شده است.

بحث و بررسی

مسئله تشویق همواره به عنوان عامل بازدارنده تخلف مطرح بوده و این امر از طرف خداوند به بندگان خاص خود اشاره دارد و سعادت و لذت بردن از زندگی دنیوی و اخروی و دیدن جزای خوب اعمال فرد، از پی‌آمدهای تشویق می‌باشد. مسئله تنبیه هم به عنوان جلوگیری از راه نفوذ بدکاران در دیگران و به عنوان آخرین شیوه درمانی و باعث تشویق به نیکوکاری شده و باعث دلگرمی فرد نیکوکار و مقایسه خود نسبت به فرد بدکار می‌باشد.

می‌توان تشویق‌ها را به انواعی نظیر: کلامی (گفتاری)، غیر کلامی (غیرگفتاری) که شامل اشاره‌ای، نقدی و غیر نقدی (جنسی) تقسیم نمود. هم‌چنین می‌توان تنبیه‌ها را به انواعی نظیر: کلامی (گفتاری)، غیر کلامی (غیرگفتاری) که شامل اشاره‌ای، بدنی و روحی تقسیم بندی کرد. از طرفی در تقسیم‌بندی دیگر از انواع تشویق‌ها شامل: نسبی ثابت، نسبی متغیر، فاصله‌ای ثابت و فاصله‌ای متغیر دانست که بهترین نوع تشویق، نسبی متغیر است که در آن اولاً نسبی بوده و مورد سوء استفاده یادگیرندگان (دانش‌آموزان) نمی‌باشد و متغیر بوده و یادگیرنده (دانش‌آموز) می‌فهمد که تشویق برای کدام کار یا کارهای او بوده و نتیجه آن هم بهبود عمل کرد و افزایش میزان انگیزه و یادگیری او خواهد بود.

در نهج البلاغه که به دلیل محتوای غنی و هم‌چنین بلاغتش به (أخ القرآن: برادر قرآن) نام‌گذاری شده است، مسائل تشویق و تنبیه بیش‌تر اشاره به ابعاد رفتاری و گفتاری دارد. بُعد رفتاری تشویق و تنبیه مربوط به اعمال و رفتارهای موافق و مخالف با عرف، شرع و قانون حکومت اسلامی دارد و باید در حد اندازه و متناسب با عمل صورت گیرد. بُعد گفتاری هم

مربوط به مدح و ستایش و یا توبیخ و سرزنش می باشد (ر.ک: مردانی، جایگاه تشویق و تنبیه در مدیریت علوی (علیه السلام) با تأکید بر نهج البلاغه، ص 153_172).

پایه تربیت دینی بر تشویق و پاداش است و تنبیه و مجازات، امری تبعی و عرضی است و نباید به صورت امری اصلی در تعلیم و تربیت مورد استفاده قرار گیرد. چنان چه امیر مؤمنان حضرت امام علی (علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر او را متوجه این امر تربیتی کرده و او را فرمان داده است که با تأمین کافی کارکنانش، زمینه خطا و جرم را بکاهد و فقط در صورتی به تنبیه و مجازات دست یازد که چاره ای جز آن نباشد و شخص خطاکار و مجرم، در عین تأمین کافی، دست به خیانت گشوده باشد (اکبری، نقش تنبیه در تربیت از دیدگاه امام علی (علیه السلام)، مجله پیام زن، شماره هفدهم، پیاپی 199).

تشویق و تنبیه به عنوان دو بال پرنده تعلیم و تربیت مطرح بوده و هر دو طبق آموزه های نهج البلاغه در مکان و زمان خود باید اجرا شوند و در بحث تشویق، باید از دانش آموزان سخت کوش و ایثارگر قدردانی کرد. اهداف را برای اصلاح از قبل تعیین نمود. از ثناگویی و تملق جلوگیری کرد و به میزان استحقاق دانش آموزان باشد. دانش آموز نیکوکار و بدکار یکسان نباشند. در تنبیه، پشداوری و عجله نکرد و به عیب پوشی دانش آموزان پرداخت و آن را علنی نکرد. کرامت و شخصیت انسانی را رعایت نمود. در مرحله اول، در تنبیه از رأفت و کرامت اسلامی در مورد خطاکار استفاده کرد و باید بر اساس روح غیرت، جوان مردی، احترام و کرامت انسانی عمل نمود.

تشویق و تنبیه دو روش تربیتی اند که برای رعایت مقررات و انضباط باید در مدارس مدنظر قرار گیرند. باید توجه داشت که اثر مثبت و مطلوب مسئله تشویق بیش از تنبیه است و عوارض خوشایندی دارد که یکی از آن ها افزایش میزان انگیزه برای یادگیری است که باید دقت نمود که بجا و متناسب باشد. اما مسئله تنبیه زمانی به کار می رود که رفتار دانش آموز یا دانش آموزان ناپسند و برخلاف مقررات پذیرفته شده فرد و غیر دلخواه باشد و هدف هم خاموشی و یا تضعیف رفتار منفی و نامطلوب باشد و تنبیه اصولاً یک روش بازدارنده است

و در موارد نادر و فقط به عنوان مکمل روش های جهت دهنده به کار گرفته می شود و باید توجه نمود که تنبیه بدنی تأثیر بسیار اندکی نسبت به سایر تنبیه های دیگر همچون: گفتاری و اشاره ای دارد. در کل، تنبیه باید بجا و صحیح و با حفظ مقررات صورت گیرد و متناسب با سن، جنسیت و میزان خطا و کار ناشایست بوده و دلیل آن هم روشن شود که باعث بدبینی، کژاندیشی، تحقیر و ایجاد عقده روانی در فرد تنبیه شونده نشود و هم چنین موجب قدرت طلبی و سوء استفاده فرد تنبیه کننده هم نشود.

تحلیل یافته ها

داشتن زبان و لحن تشویق آمیز، موهبتی خدایی است که باعث نشاط و کمال روحی و علاقه انسان ها می شود که باید تناسب را رعایت نمود و بر اساس کار نیک، پاداش مادی و معنوی داد. در طرفی دیگر، تنبیه به عنوان عامل بازدارنده از کار خطا محسوب شده و باید به حد تعادل رسید و وجه و تناسب عمل را رعایت نمود. نهج البلاغه در این زمینه ضمن تأکید به تناسب و جلوگیری از جنبه های افراط و تفریط، ریشه عدم فهم و کاربرد صحیح تشویق و تنبیه را در آن می داند، که جا دارد به این امر مهم توجه نمود.

تحلیل یافته ها نشان می دهد که تشویق، یکی از ابزارهای مهم تربیت است که معلم می تواند با به کار بردن آن، دانش آموزان را به کارهای نیک علاقه مند کند و از بسیاری از خواسته های دانش آموزان بکاهد تا قدم در راه معلم بردارند و آنان را امیدوار، ناسازگاری ها را اصلاح و اهداف را دست یافتنی تر کند. اما زمانی که رفتار خلاف کودک با پند و اندرز اصلاح نمی شود و در شیوه های رفتاری غلط و خطاهای خود تغییر ندهد، باید از روش های متنوع تنبیه با توجه به زمان جرم و با هدف بازداشتن از خطا صورت گیرد و او را ملامت نمود که این ملامت هم در حد مناسب و متناسب باشد. بر اساس مستندات و کلام ائمه معصومین (علیهم السلام)، اهمیت تنبیه بدنی به عنوان یک عامل هشداردهنده و بازدارنده _ در صورت عدم کارایی دیگر ابزار تربیتی _ به حساب می آید و چندان سازنده نیست و به عنوان آخرین اقدام با رعایت تمامی شرایط می باشد. حضرت امام علی (علیه السلام) می فرمایند: «إِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَطَّ

بِالْأَدَبِ وَ الْبَهَائِمِ لَا يَتَعَطَّ إِلَّا بِالصَّوْبِ»؛ «خردمند، با ادب پند می آموزد و حیوانات با کتک و زدن تربیت می شوند». هم چنین پاداش دادن را اولویت می داند و می فرماید: «أَزْجِرَ الْمَسِيءُ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ»؛ «خطاکار را به وسیله پاداش دادن به نیکوکار، تنبیه کن». او حکمت تنبیه را بیداری، هشیاری و بازدارندگی می داند و می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ سَدَّ بَحَائِهِ قَدَّ وَضَعَ الْعِقَابُ عَلَى مُعَاصِيهِ ذِيَاهُ لِعِبَادِهِ عَنِ نَقْمَتِهِ»؛ «همانا خدای سبحان، کیفر را بر معاصی خود قرار داده است تا بندگان را از عذاب خویش باز دارد». حضرت امام علی (علیه السلام)، تنبیه را امری سنجیده و حساب شده و دقیق می داند و می فرماید: «الْأَفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشَبُّ تَارَ اللَّجَاجِ»؛ «زیاده روی در سرزنش کردن، میزان لجاجت را افزون تر می کند. این امام همام هم چنین اجرای تنبیه را از آسان به سخت می داند و می فرماید: «رُبَّ جُرْمٍ أَغْنَى عَنِ الْإِعْتِذَارِ عَنِ الْإِقْرَارِ بِهِ»؛ «بسا گناهی که اقرار به آن از عذرخواهی از آن بی نیاز سازد. حضرت امام صادق (علیه السلام) بر شیوه ملایم قهر نمودن به عنوان تنبیه اشاره دارد و می فرماید: «لَا تَضْرِبْهُ وَ أَهْجِرْهُ وَ لَا تَطْلُهُ»؛ «او (فرزند) را نزن، با او قهر کن ولی این قهر را طولانی نکن». در تحلیل نکات تربیتی در این پژوهش می توان دریافت که انواع تشویق همواره به عنوان یک ابزار خوشایند، مطلوب و مثبت مطرح بوده و مورد تأکید دین اسلام و نهج البلاغه می باشد و انواع تنبیه هم باید بر حسب شرایط و مقتضیات خود و میزان خطا و جرم با هدف هشداردهندگی، بازدارندگی و تغییر و اصلاح رفتار غلط صورت گیرد. هم چنین تحلیل یافته ها نشان داد که هم خوانی نسبی، بین نتایج پیشینه پژوهش و یافته های این پژوهش وجود داشته است.

سیره، حکمت، خطبه، معرفت و کلام حضرت امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه که منبع خدادادی بود، در کنار منبع غنی و وحی الهی یعنی قرآن و منبع پُر بار دیگر، یعنی پیامبر مکرم اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) از مهم ترین منابع بشری هستند و در این بین کتاب نهج البلاغه پُر از نکات در مورد سبک زندگی، حکومت داری، سیاست، فرهنگ، اقتصاد، اجتماع و البته تعلیم و تربیت است که می تواند ارائه کننده انواع روش ها و اصول تعلیم و تربیت اسلامی از جمله روش تشویق و تنبیه باشد و برای مدیران، معلمان و مربیان راه گشا و سرلوحه کار تعلیمی و تربیتی آنان باشد.

با توجه به مطالب گفته شده، می توان دریافت که تشویق و تنبیه به عنوان روش های مؤثر برای تربیت دانش آموزان مطرح هست که البته بسیاری از مکاتب علمی، به ویژه علم روان شناسی که برگرفته از اندیشه های غرب هست، بر ظاهر موضوع توجه دارند و اکثر بر رفتار فردی، ظاهری، محرک و پاسخ تأکید داشته و به روح، باطن، اثرات معنوی و اثرات جمعی در تشویق و تنبیه توجهی نکرده اند. اما مکتب اسلام و منبع غنی تشیع یعنی نهج البلاغه که سرشار از محتوای غنی و بلاغت کامل است، در زمینه تشویق و تنبیه، ضمن برخورداری از مبانی نظری قوی، دارای مبانی کاربردی برای اجرای صحیح و اصولی تشویق و تنبیه متناسب با شرایط و مقتضیات محیط، معلم و دانش آموز و بر پایه معنویت فردی و جمعی و جلوگیری از رفتارهای منفی و نامطلوب و تبدیل به رفتارهای مثبت و مطلوب در جهت تغییر، اصلاح و تثبیت رفتار می باشد.

شکل (1) نتایج تعلیمی و تربیتی حاصل از نقش و ویژگی های تشویق و تنبیه در نهج البلاغه

□

ص: 155

این شکل که حاصل استخراج و استنتاج پژوهشگر حاضر از نقش و ویژگی های تشویق و تنبیه طبق آموزه های تعلیمی و تربیتی حضرت امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه است، نشان می دهد که نقش در کنار ویژگی های تشویق و تنبیه، از غنای قوی و متناسب با فطرت، طبع و خوی انسانی و شرایط و مقتضیات فردی، اجتماعی، شخصیتی و روانی انسان ها و تعلیم و تربیت دانش آموزان برخوردار است.

پیشنهادها و راهکارهای عملی

با توجه به اهمیت تشویق و تنبیه برای مدیران، معلمان، مربیان، والدین، دست اندرکاران تعلیم و تربیت و بهبود عمل کرد دانش آموزان، اینک به ارائه پیشنهادات و راهکارهای گویا و کاربردی زیر اشاره می شود:

1. باید توجه نمود که چگونگی تطبیق شرایط و مقتضیات جسمی و روحی دانش آموزان، متناسب با اجرای تشویق و تنبیه باشد.
2. در کاربرد تشویق و تنبیه، حتماً به مسئله کرامت و حفظ شخصیت دانش آموزان توجه نمود و تعدیل در برخوردها در تنبیه را اعمال کرد.
3. تشویق باید همراه با درک، تشخیص و کشف استعدادها و رشد همه جانبه دانش آموزان به ویژه رشد معنوی (و نه صرفاً دادن جایزه و پاداش مادی) باشد.
4. در تشویق، ارزش (خوبی) کار نیک و در تنبیه، قبح (بدی) کار شرّ برای دانش آموزان مشخص شود.
5. تشویق، رشوه به حساب نیاید و تنبیه، انتقام جویی نباشد.
6. در کاربرد تشویق و تنبیه، ابتدا باید توجیه و تبیین عمل صورت گیرد و هم چنین فقط از تشویق های مادی استفاده نگردد، بلکه از تشویق های معنوی هم استفاده شود.
7. تشویق و تنبیه همراه با هم و توأم با عمل دانش آموزان باشد و فاصله در کار نباشد.
8. بهتر است تشویق در حضور جمع و به ویژه والدین و در مراسمات مختلف صورت گیرد و تنبیه به دور از جمع و تا حدی که جا دارد به صورت بدنی و یا پرخاشگری نباشد.

9. با توجه به این که از نظر روانشناسی تربیتی اثبات شده است که در تشویق ها باید دقت نمود که برای هر کاری به دانش آموزان جایزه و پاداش نداد، چون این امر موجب می شود که دانش آموزان فقط برای کسب جایزه و پاداش تلاش کنند و نفس کار از بین می رود. لذا بهتر است تشویق ها (دادن جوایز و پاداش ها) به صورت متغیر، متناوب و با ذکر علت و معلول صورت گیرد.
10. بهتر است تشویق ها متناسب با علاقه دانش آموزان باشد و از جوایزی نظیر: لوازم التحریر و انواع کتاب ها، به ویژه کتب علمی و دینی برای افزایش مطالعه و آگاهی های دانش آموزان استفاده شود.
11. بهتر است در انتخاب تشویق ها (جوایز و پاداش ها) والدین و دیگر اعضای خانواده هم مشارکت کنند، چون آن ها با علایق، سلیقه و شرایط دانش آموزان آشنا تر هستند.
12. با توجه به ماندگاری اثرات تشویق و تنبیه، به ویژه تنبیه بر روی روح و روان دانش آموزان در آینده و هم چنین وضعیت تربیتی آنان، باید به حد و اندازه و نحوه تنبیه و اثرات آن توجه کامل نمود.
13. در استفاده از تنبیه به طور متعادل، اصولی و علمی، اگر مؤثر واقع نشد، بهتر است موارد را به مراکز مشاوره ای، درمانی و متخصصین ارجاع داد و پیگیری های مداوم صورت گیرد.
14. پیشنهاد می شود برای آگاهی بخشی به مدیران و معلمان در خصوص تشویق و تنبیه، اقدام به برگزاری کارگاه ها و کلاس های ضمن خدمت نمود.
15. تنبیه بدنی باعث می شود، یادگیرندگان دچار ترس، افسردگی، خودآزاری و دیگرآزاری، لجبازی، گوشه گیری، اندوهگینی، کندذهنی، بی ارادگی، بی تفاوتی، یأس و ناامیدی، شرارت، سرپیچی، عبوسی، پرخاشگری، بی شهامتی و بی غروری (غرور مثبت) شوند. لذا تا حد امکان اصلاً نباید مورد استفاده قرار گیرد و از نظر اسلام و نهج البلاغه هم آخرین راه حل بوده و برای بازداري از خطا و کار اشتباه خطاکار و عدم ادامه دادن آن و کشیدن به جامعه بوده و باید به حفظ تمام شرایط و موقعیت ها توجه نمود.

16. در صورت تنبیه مقتضی، باید به شرایط قبل از تنبیه، حین تنبیه و بعد از تنبیه دقت نمود.
17. هرگز از تنبیه مضاعف (تنبیه به وسیله چند نفر همراه با آزار جسمی و روانی) استفاده نشود.
18. قبل از تنبیه مقتضی، متناسب و مناسب، حتماً از اخطارها و تهدیدهای کلامی و غیر کلامی بدون استفاده از زور و خشونت استفاده شود.
19. دانش آموزان را از اثرات و عواقب تنبیه برای جلوگیری از شکل گیری و شیوع بیش تر رفتارهای خطا، آگاه سازید.
20. قبل از هر اقدامی، اهداف خود را از تشویق و تنبیه برای دانش آموزان و والدین معین کنید و به اطلاع آنان برسانید.
21. از هم فکری، و هم کاری والدین و سایر همکاران فرهنگی در استفاده مطلوب و صحیح از تشویق و تنبیه استفاده کنید.
22. هرگز از فناوری های جدید نظیر: تلفن های هوشمند و یا شبکه های اجتماعی مجازی برای اشاعه نحوه تنبیه دانش آموزان استفاده نکنید، که در غیر این صورت، این امر موجب تحقیر، بدبینی و حس انتقام جویی در دانش آموزان می شود.
23. بعد از این که انواع تنبیه ها برای بازداری از رفتارهای خطا صورت گرفت و اثرات مثبت خود را نشان داد، باید بلافاصله تعدیل در تنبیه ها را اعمال و تشویق ها را شروع کرد.
24. در انجام انواع تشویق ها و تنبیه ها حتماً بازخوردهای آنی، به موقع و مطلوب صورت گیرد.

نتیجه

مهم ترین نتایج این تحقیق این است که در تشویق و تنبیه باید به انتخاب، اجرا، اثرات و بازخوردها دقت کرد. ویژگی ها و نقش تشویق از منظر نهج البلاغه عبارتند از: ایجاد تقویت و انگیزه درونی در دانش آموزان برای تغییر، اصلاح و تثبیت رفتار مثبت، دیدن جزای عمل، تداوم به انجام اعمال نیک، نداشتن ارفاق و تبعیض در کاربرد و رعایت اعتدال و میانه روی.

ویژگی‌ها و نقش تنبیه از منظر نهج البلاغه عبارتند از: جلوگیری از شیوع اعمال و رفتارهای خطا و بد، دیدن سزای عمل، نداشتن اغراض و تبعیض در کاربرد، پرهیز از تندروی، تعصب، پیش داوری، عیب جویی و عدم استفاده از تنبیه بدنی تا حد امکان و به عنوان آخرین راه حل و اقدام با حفظ تمامی شرایط و مقتضیات و استفاده از اخطارها و تهدیدهای متناسب کلامی و غیر کلامی.

هم چنین نکاتی که هم در تشویق و هم در تنبیه باید توجه نمود شامل: کاربرد بجا و به موقع، اقناع نفسی، همسانی با ویژگی‌های مختلف جسمی و روحی، حفظ کرامت و شخصیت انسان، تناسب داشتن با عمل و در نهایت تعلق به رفتار فرد.

قرآن کریم، ترجمه دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید جامعه المصطفی، قم: انتشارات المصطفی، 1388 ش.

سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، نشر مشهور، قم، 1379 ش.

1. اکبری، مهرانوش، نقش تنبیه در تربیت از دیدگاه امام علی x، مجله پیام زن، شماره 17، پیاپی 199، [بی جا]، 1387.
2. پور منصف، صدف، چناری، علیرضا، تشویق و تنبیه از دیدگاه اسلام، دومین کنفرانس بین المللی علوم انسانی با رویکرد بومی- اسلامی و با تأکید بر پژوهش های نوین، 1395.
3. دشتی، فاطمه، جمالی زاده، آزاده، نقش تشویق و تنبیه در تعلیم و تربیت اسلامی، اولین کنفرانس ملی توسعه پایدار در علوم تربیتی و روان شناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگی، 1393.
4. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، انتشارات سازمان برنامه و بودجه، [بی جا]، 1341.
5. سلطانی رنانی، سیدمهدی، روش های تربیتی در پرتو نهج البلاغه، مجله فرهنگ کوثر، شماره 75، 1387.
6. غفوری چرخابی، حسین، زارعی، احمدرضا، معیارهای تشویق و تنبیه کارگزاران در سیره حکومتی امام علی x، پایگاه داده های علمی تمام متن: 1396، www.tpbin.com.
7. فرمهبینی فراهانی، محسن، عسکری کچوسنگی، راضیه، نقش تشویق در تربیت کودک با نگاهی به نهج البلاغه، مجله پژوهش های معنوی (با نگاهی به معنویت گرایی جدید، تربیت دینی و سبک زندگی اسلامی)، 1393.
8. کبیری، زهرا سادات، اصفهانی، حمیده، تشویق و تنبیه و نقش تربیتی آن در نهج البلاغه، سومین کنفرانس بین المللی روان شناسی، علوم تربیتی و سبک زندگی، 1395.
9. مردانی، مهدی، جایگاه تشویق و تنبیه در مدیریت علوی x با تأکید بر نهج البلاغه، پژوهش های نهج البلاغه، تابستان 1390 - شماره 31.
10. سایت راسخون www.raskhon.net.

1. Hasan zadeh, H. Jazaeri, S.L(2016), Model-based Educational Method according to

Imam Ali(AS) in Nahjul Balaghah, International Journal of Humanities and Cultural Studies, Special Issue.

.Pages: 681– 700

Javani, H. et al (2019), A Comparative Study View Points of Imam Ali and Confucius on Education, .2

.Journal of Awareness, Volume 4, Issue 3, PP: 409– 418

Mojaz, B et al (2016), Mixed De-familiarization (Priority and Tardiness) in the Sermons of Nahjal-balagha.

.Quarterly of Arabic Language Literature, Volume 11, Number 4: Page(s) 655 To 671

ص: 161

زهرا کمالی (1)، زیبا طاهری (2)

ص: 163

1- . دانشجوی سطح 3 رشته تفسیر و علوم حدیث؛ r.azamramezani@gmail.com

2- . دانشجوی سطح 3 رشته تفسیر و علوم حدیث؛ s.malakoti@chmail.ir

امام علی ابن ابیطالب (علیه السلام) گوهری است که در شخصیت آن امام بزرگ و ابرمرد تاریخ، تاکنون هزارها کتاب به نگارش درآمده است. نویسندگان مسلمان، مسیحی، و گاه یهودی در تبیین چهره آن امام قلم زده اند و اهل سنت نیز برای معرفی مولی الموحدين امام علی (علیه السلام) قلم به دست شده اند اما هنوز چهره حقیقی علی (علیه السلام) به جهانیان معرفی نشده است. سخن گفتن درباره ویژگی های فردی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بسیار مشکل است مانند قطره ای از دریا. در این نوشتار به بیان این مسئله پرداخته است که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه ویژگی های خود را چگونه تبیین نموده است. چون شخصیت ایشان مانند شخصیت انسان های دیگر تک بعدی نیست و کتابش نهج البلاغه را هم به عنوان کتابی که یک شخصیت معمولی از خود به یادگار گذاشته است نمی توانیم تلقی کنیم چون ایشان هدف اعلائی برای زندگی داشت. در حقیقت، نهج البلاغه، شخصیت خطی و رسمی امیرالمؤمنین است، یعنی علی (علیه السلام) خود، نهج البلاغه مجسم است و این یکی از خصوصیات ایشان است که به آن چه می گوید عمل می کند و آن چه را که می خواهد در زندگی خود پیاده می کند. بنابراین با تمسک به نهج البلاغه، به تبیین ویژگی های فردی ایشان پرداخته شد. در این تحقیق با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتاب خانه ای و نرم افزارها و اینترنت به بررسی ویژگی های فردی امام علی (علیه السلام) پرداختم. از جمله یافته های این تحقیق عبارت است از این که ایمان و تقوا، زهد و دنیا گریزی، ایمان راسخ و یقین کامل، نخستین نمازگذار، عشق به شهادت از جمله ویژگی های فردی ایشان به شمار می رود.

کلیدواژه ها: امام علی (علیه السلام)، نهج البلاغه، ویژگی های فردی.

نهج البلاغه کتابی است گران بها، که بعد از کلام خدا و پیغمبر خدا هیچ کتابی تا این اندازه جذاب و با حلاوت و در عین حال لطیف نیست. این نشان از شخصیت، افکار و روحیات و طرز تفکر و اخلاق نویسنده آن است، حضرت علی (علیه السلام) هرگاه در هر موضوعی در نهج البلاغه سخن می گوید، سخن او در نهایت کمال است. در واقع نهج البلاغه هم چون شخصیت علی (علیه السلام) چند بعدی است. حال اگر به ویژگی های فردی حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه بنگریم، بیشتر با شخصیت درخشان ایشان آشنا خواهیم شد.

از جانب دیگر درباره امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سخن گفتن و اوصاف و ویژگی های او را بیان نمودن، کاری است بس دشوار، که پیامبر اکرم در این زمینه می فرماید: «لو انّ الرّیاض اقلامٌ والبحر مدادٌ والجنّ حسابٌ والانس کتابٌ ما حصوا فضایل علی بن ابی طالبٍ»؛ «اگر همه درختان باغ ها قلم شوند و تمام دریاها مرکب و جوهر، و جن ها حساب گر و انسان ها نویسنده گردند، نمی توانند فضایل و ویژگی های علی (علیه السلام) را شماره کنند.» هم چنین ایشان فرمودند: «خداوند برای برادرم علی (علیه السلام) فضائلی قرار داده که از شماره بیرون است. هر کس یکی از فضائل او را بیان و بدان معترف باشد، خداوند گناهان گذشته و آینده اش را خواهد بخشید و کسی که فضیلتی را از او بنویسد تا وقتی که از آن نوشته اثری باقی است فرشته ها برایش طلب آمرزش می کنند و آن که به فضائل علی (علیه السلام) گوش بسپارد، خداوند گناهانی را که به وسیله گوش دادن مرتکب شده می بخشد، هر کس نوشته ای در فضیلت علی (علیه السلام) نگاه کند گناهانی را که به وسیله چشم انجام داده است مورد آمرزش قرار می دهد.» بنابراین به خاطر عمل به این روایات شریفه بر آن شدم که به تفحص برخی ویژگی های فردی ایشان از زبان خودشان در نهج البلاغه بپردازم. در حالی که ایشان همه اوصاف شخصیتی و فضائل و مناقب خویش را بیان فرموده اند. ایشان دارای چنان کلامی است که

تنها بخشی از آن تحت عنوان نهج البلاغه، عقول را متحیر و آشنا و غریب را مجذوب خویش ساخته است، کتابی که در حقیقت کتاب معرفی علی (علیه السلام) است و جوه مختلف این کلام معرف ابعاد مختلف و متنوع روح ایشان است.

این پژوهش با استعانت از خدای متعال و امام علی (علیه السلام) برای رسیدن به این ویژگی های کامل به فرمایشات علی (علیه السلام) در نهج البلاغه تمسک نموده است. از جمله یافته های این پژوهش عبارت است از تقوی و پرهیزگاری، زهد و دنیا گریزی، ایمان راسخ و یقین کامل، نخستین نمازگذار، عشق به شهادت.

عظمت و قداست حضرت علی (علیه السلام) آن چنان بلند و دست نیافتنی است که بررسی ابعاد گوناگون زندگانی و کنکاش در فضائل و مناقب آن حضرت، از سوی مسلمانان و غیر مسلمانان هر چند به فراوانی صورت گرفته، اما هم چنان حق توصیف و تعریف همه جانبه فراگیر ادا نشده و باید اعتراف کنیم که شخصیت تو را کسی جز خدا و پیامبر نشناخت زیرا در طول تاریخ حیات بشر هیچ گاه مردی بدین مرتبه ظهور نکرده است که مجمع عالی ترین صفات و فضایل باشد.

1. ایمان و تقوا

امیر مومنان (علیه السلام) در این مورد می فرماید:

«إِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَسَبَّحْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْهِجْرَةِ»؛ (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 57) «من بر فطرت توحید تولد یافته ام و در ایمان و هجرت از همه پیش قدم تر بوده ام.» در دوره پس از بعثت، حضرت علی (علیه السلام) افتخاراتی نصیب خود کرد که جز او کسی به آن ها دست نیافت، یکی از آن ها، پیشگامی در پذیرش و اظهار اسلام دیرینه خویش بود. در آن روزگار (آغاز بعثت) اولین پذیرنده مکتب اسلام، امتیاز خاص و بی نظیری را خواهد داشت، که با هیچ امتیازی نمی توان آن را برابر دانست. (هیأت تحریریه بنیاد نهج البلاغه، از علی آموز درس های شناخت، ص 302) حضرت امیر خود در این باره می فرماید:

ص: 167

«پیامبر چند ماه از سال را در غار حرا می گذرانند، تنها من او را مشاهده می کردم، کسی جز من او را نمی دید، در آن روزها، در هیچ خانه اسلام راه نیافت جز خانه رسول خدا که خدیجه هم در آن بود و من سومین آنان بودم. من نور وحی و رسالت را می دیدم، و بوی نبوت را می بوییدم من هنگامی که وحی به پیامبر اسلام فرود می آمد ناله شیطان را شنیدم.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 192). (این علی و تنها علی بود که در اولین دعوت صریح پیامبر در جمع گروهی از قریش پاسخ مثبت داد و گفتند:

«رسول خدا من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آوردم و نخستین فردی هستم که اقرار می کنم.» (همان). (ایمان اگر حقیقت داشته باشد و در اعماق قلوب آدمی رسوخ کرده باشد همانند خرد، انسان را رهبری می کند (حکیم، الهام از گفتار علی (علیه السلام)، ص 46).

ایمان ایشان در حدی بود که از نخستین نمازگزاران شد:

«خدایا من نخستین کسی هستم که به تو روی آورد، و دعوت تو را شنید و اجابت کرد، در نماز کسی از من جز رسول خدا پیشی نگرفت.» (همان، خطبه 131).

حال علی (علیه السلام) به هنگام نماز چنان بود که در یکی از جنگ ها تیری به پای آن حضرت اصابت کرد و هرچه کردند نتوانستند آن را درآورند، چون خبر به پیغمبر دادند فرمود بگذارید علی مشغول نماز شود سپس تیر را از پای او در آورید زیرا علی (علیه السلام) در آن هنگام، چنان محو تماشای جمال حق است که کاملاً از خود بی خود می شود. چنین کردند و تیر را از پای امام در آوردند و او متوجه نشد، و زمانی به خود آمد که از نماز فراغت یافته بود، و آن گاه در خود احساس درد کرد (قمی، منتهی الامال، ج 1، ص 110). از همه جالب تر این است که در شب 21 ماه مبارک رمضان، لحظه ای پیش از آن که جان به جان آفرین تسلیم کند ضمن وصیت تاریخی خود به فرزندان گرامیش می فرماید:

«وَاللّٰهُ اللّٰهُ فِي الصَّلَاةِ، فَإِنَّهَا خَيْرُ الْعَمَلِ وَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 978)؛ «خدا را خدا را که برپا داشتن نماز را از یاد نبرید، زیرا نماز ستون دین است.»

می دانیم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این جا به سخن پیامبر اسلام (صلی الله علیه واله) نظر داشته که فرموده اند: «نماز ستون دین است که اگر پذیرفته شد، سایر اعمال نیز به تبع آن پذیرفته می شود و اگر مقبول نیافتاد سایر اعمال دیگر بندگان هم مردود شناخته می شود.» (دوانی، راز نماز در نهج البلاغه، ص 7).

2. نگرش توحیدی

دین اسلام دین معرفت، خداشناسی، توحید و پرستش خدای یگانه است (لطف الله صافی گلپایگانی، الهیات در نهج البلاغه، ص 20) علی (علیه السلام) معلم نمونه و برجسته مکتب خداشناسی اسلام، شاگرد اول پیغمبر و نخستین خداشناس مکتب اسلام بود. در اسلام خداشناسی از علی روشن تر، آگاه تر، باسابقه تر و مومن تر به شهادت تاریخ و به شهادت همین خطبه های نهج البلاغه نداریم. سخنان توحیدی و عرفانی علی جلوه مقام عرفان و تجلی روح الهیات مکتب قرآن و وحی اسلام است که برای هیچ جمله ای از آن نمی توان ارزش معین کرد (همان، ص 23).

امام علی (علیه السلام) می فرمایند:

«سپاس خداوندی را که سخن وران از ستودن او عاجزند و حساب گران از شمارش نعمت های او ناتوان و تلاش گران از ادای حق او درمانده اند. خدایی که افکار ژرف اندیش ذات او را درک نمی کنند و دست غواصان دریای علوم به او نخواهد رسید و برای صفات او حد و مرزی وجود ندارد.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 1).

علی اولین رجل الهی و موحد واقعی مکتب اسلام است که تماس، ارتباط و اتصالش با پیغمبر اسلام آن معلم عالیقدر مدرسه الهیات محکم و استوار بود که تردیدی نیست که او آینه تمام نمای رسول خدا و تجسم کامل تعالیم اسلام است. آن مکتب تربیت و تعلیم که شخص اول عالم امکان محمد را به دنیا تحویل داد با مکتبی که علی را پروراند یکی بود و در آن مکتبی که معلم شدید القوای الهی حضرت خاتم الانبیاء را تعلیم می داد علی نیز حضور داشت و آن تعلیمات را می شنید و وحی بر او منکشف می گشت. با این تفاوت

که پیغمبر مخاطب و مأمور به تبلیغ و رسالت بود و علی مستمع و پیغمبر علی را از آنچه بدون واسطه جبرئیل تلقی می کرد آگاه می فرمود تا علی (علیه السلام) نسخه ای مطابق اصل شد (لطف الله صافی گلپایگانی، الهیات در نهج البلاغه، ص 23).

«هیچ کاری خدا را از کار دیگر باز نمی دارد و گذشت زمان در او دگرگونی ایجاد نمی کند... و شهادت می دهم که جز الله، خدایی نیست، همتایی نداشته و شک و تردیدی در او راه ندارد. دین او را انکار نمی کنم و به آفریدگاری او اعتقاد دارم، شهادت کسی که نیت او راست، درون او پاک، یقین او خالص و میزان عمل او گران سنگ است و شهادت می دهم که محمد بنده و فرستاده و برگزیده او از میان انسان هاست. پیامبر برای تشریح حقایق آیین الهی انتخاب و به ارزش های ویژه اخلاقی گرامی داشته شد. او را برای رساندن رسالت های کریمانه اش، برگزید نشانه های هدایت به وسیله او آشکار و تاریکی های جهل و گمراهی با نور هدایت او از میان رفت.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 178).

امیر مومنان علی (علیه السلام) می فرماید:

«ستایش خداوندی را سزاست که سرانجام خلقت، و پایان کارها به او باز می گردد، خدا را بر احسان بزرگش، و برهان آشکار، و فراوانی فضل و آنچه بدان بر ما منت نهاده است می ستاییم، ستایشی که حق او را اداء کند، و شکر شایسته او را به جا آورد، به ثواب الهی ما را نزدیک گرداند، و موجب فراوانی نیکی و احسان او گردد. از خدا یاری می طلبم.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 182).

علامه در شرح این خطبه می فرماید:

«آن هنگام که یک بنده خداوند عظمت احسان او را درک می کند، می فهمد که لازمه آن احساس این است که او مورد توجه الطاف و مراحم الهی قرار گرفته باشد. پس در هر احسانی دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمتی، حمدی واجب است. لذا کاری که از دست بنده خدا برمی آید این است که به اجمال بگوید: خداوند! نیت من حمد و ستایش توست آن چنان که حق تو را ادا کند و شکر تو را به جای آورد. اگرچه خود این حالت روحانی و ذکر آن نیز نعمتی است.» (جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ص 262 و 248).

علی (علیه السلام) نه تنها خدا را پرستش می کرد و به آن یگانه عشق می ورزید و شب و روزش با یاد حق می گذشت (عرفان عملی)، بلکه می توانست با تفکر عقلی، یافته های قلبی خویش را در مورد خدا و صفات و اسماء او، به درستی تبیین کند (عرفان نظری) (ناظم زاده قمی، علی (علیه السلام) آینه عرفان اسلامی، ص 11).

«یعنی هر چیزی که نگاه می کنم پیش از آن و بعد از آن و همراه با آن خدا را می بینم.» (کلینی، درخشان پرتوی از اصول کافی، ج 6، ص 53).

اولین امتیاز حضرت علی (علیه السلام) این بود که همواره در همه جا خدا را در نظر داشت، کردارش، رفتارش و حتی سکوتش برای خدا بود. خدا در رگ و پوست و گوشت علی نفوذ کرده بود و او فانی در خدا بود.

3. خلوت با خدا

امیرالمؤمنین (علیه السلام) با همه عظمت و بزرگی، به درگاه خدا رو می آورد و با او خلوت و زمزمه می کرد. و چنین با خدا می گفت:

«خدایا، گناهی را از من بیامرز که تواز من بدان داناتری. پس اگر بازگشتم، تو هم با آمرزش بر من بازگرد. خدایا، گناهی را از من بیامرز که از درونم وعده کردم و بدان وفا کردنی در نزد من برایش نیافته ای. خدایا، گناهی را از من بیامرز که به زبانم خواسته ام به سوی تو تقرّب بجویم، سپس قلبم با آن مخالفت کرده است. خدایا به گوشه چشم اشاره کردن ها و سخنان بیهوده گفتن ها و خواسته های ناروای دل و لغزش های زبان را از من بیامرز.» (شریف الرضی، نهج البلاغه، خطبه 78).

کراهت و ناخشنودی امام در بیان سجایای اخلاقی و مقامات معنوی خویش نسبت به سایر زمینه ها نمود بیشتری دارد، به ویژه در عرصه ارتباط عبودیت با خداوند.

در این عرصه کمتر سخنی به چشم می خورد که نشانگر مرتبه عبودیت و مقام بندگی و میزان عبادت های آشکار و پنهان ایشان باشد. مراتب عبودیت امام به گونه ای بود که امام سجاد (علیه السلام) که خود در کثرت عبادت به «سیدالساجدین» و «زین العابدین» ملقب شد، در

برابر عبادت علی (علیه السلام) اظهار عجز و ناتوانی می کند (کلینی، کافی، ج 8، ص 163_131). آری ناچیز دانستن عبادت در برابر عظمت و نعمت های خداوند، شعار اولیای الهی است؛ « وما عبدناک حَقَّ عبادتک » (مفید، الاختصاص، ص 353).

حقیقت عبادت تعظیم و طاعت خدا و چشم پوشی از غیر اوست. علی (علیه السلام) با عشق تمام عبادت می کرد عبادت او برای رفع تکلیف نبود، بلکه او عاشق حقیقی بود و جز جمال دل ربای حقیقت چیزی در نظرش جلوه گر نمی شد. علی هنگامی که مناجات می کرد یا نماز می خواند، گوشش نمی شنید و چشمش نمی دید، زمین و آسمان، دنیا و مافی ها از نظرش فراموش می شد و با چشمان حقیقت بین خود جز جلوه ی جمال ابدیت چیزی مشاهده نمی کرد (عبدالمقصود، افضلیت علی (علیه السلام)، ص 16).

چه شب زنده داری هایی که امام داشت و نافله می خواند! دائم الذکر بود. برای نزدیکی به خدا غرق در تسبیح و حمد و ثنای الهی بود. خدا در رگ و پوست و گوشت علی نفوذ کرده و او فانی در خدا بود. امیرالمؤمنین با همه عظمت و بزرگی، به درگاه خدا رو می آورد و با او خلوت و زمزمه می کرد و چنین با خدا می گفت:

«خدایا، گناهی را از من بیامرز که تو از من بدان داناتری. پس اگر بازگشتم، تو هم با آمرزش بر من بازگرد. خدایا، گناهی را از من بیامرز که از درونم وعده کردم و بدان وفا کردنی در نزد من برایش نیافته ای. خدایا، گناهی را از من بیامرز که به زبانم خواسته ام به سوی تو تقرّب بجویم، سپس قلبم با آن مخالفت کرده است. خدایا به گوشه چشم اشاره کردن ها و سخنان بیهوده گفتن ها و خواسته های ناروای دل و لغزش های زبان را از من بیامرز.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 78).

مقصود از آمرزش بنده به وسیله خداوند با این است که حضرت حق در قیامت گناهت را ببوشاند تا به هلاکت اخروی دچار نشود و یا گناهان شان را برای مردم فاش نکند تا رسوا نشود مغفرت به هر دو معنی، نتیجه اش یک چیز است و آن توفیق دست یافتن به سعادت اخروی و دوری از پیروی شیطان بر انجام گناه است.

مغفرت خواستن آن حضرت بر فرض وقوع است. یعنی اگر چنین گناہانی از امام صادر شود خداوند آنها را ببخشد. و این که امام برای تربیت افراد امت، و آموزش دادن چگونگی آموزش خواهی از گناہان آورده اند (بحرانی، حلیہ الابرار، خطبہ 77، ص 461).

حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند: «یک بار از پیامبر خدا خواستم تا از خدا برای من طلب مغفرت کند، فرمود: چنین خواهی کرد. سپس برخاست و نماز گزارد. آنگاه دست هایش را به دعا گشود و من به دعای او گوش می کردم. شنیدم که گفت: «پروردگارا! تو را به مقام قرب و منزلت «علی» سوگند می دهم که «علی» را مشمول عفو و غفران خود سازی!» گفتم: ای فرستاده خدا! این چه دعایی است؟ فرمود: «مگر کسی هم گرامی تر از تو در پیشگاه الهی هست تا او را شفیع درگاهش نمایم.» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغہ لابن ابی الحدید، ج 20، ص 316).

حضرت علی (علیه السلام) همواره با این کلمات خدا را می خواند:

«ستایش خداوندی را سزاست که شبم را به صبح آورد بی آن که مرده یا بیمار باشم، نه دردی بر رگ های تنم باقی گذارد، و نه به کیفر بدترین کردارم گرفتار کرد، نه بی فرزند و خاندان مانده، و نه از دین خدا روی گردانم، نه منکر پروردگار، نه ایمانم دگرگون، و نه عقلم آشفته، و نه به عذاب امت های گذشته گرفتارم. در حالی که صبح کردم که بنده ای بی اختیار و بر نفس خود ستم کارم.» (شریف رضی، نهج البلاغہ، خطبہ 215).

4. زهد و دنیا گریزی

حضرت علی (علیه السلام) در این زمینه فرمودند: «ای دنیا، ای دنیا، از من دوری شو، خود را به من عرضه می کنی؟ یا می خواهی مرا به شوق آوری؟ هرگز! آن زمان که تو در من نفوذ کنی، فرا نرسد. از من دور شو و دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم، تو را سه طلاقه کرده ام که رجوعی در آن نیست.» (شریف رضی، نهج البلاغہ، ص 480).

در جایی دیگر فرموده اند: «وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِی عَيْنِي مِنْ عِرَاقِ خَنْزِيرٍ فِی يَدِ مَجْدُومٍ»؛ (همان، ص 510) «به خدا سوگند! دنیای شما در نظر من از استخوان خوک (در دست

شخص جزامی) پست تر است».

امام باقر(علیه السلام) می فرمایند: «علی(علیه السلام) در پنج سال حکومت خود نه خانه ای ساخت و نه زمینی را به خود اختصاص داد و نه ثروتی (از طلا و نقره) به ارث گذاشت.» (مجلسی، بحارالانوار، ج 40، ص 322).

شهید مطهری می فرماید: «شخص علی(علیه السلام) از آن جهت زاهد است که نه تنها دل به دنیا نداشت بلکه عملاً نیز از تمتع و لذت گرایی ابا داشت و به اصطلاح تارک دنیا بود. حقیقت این است که زهد اسلامی غیر از رهبانیت است، رهبانیت، بریدن از مردم و روی آوردن به عبادت است.» (مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص 216_214).

انسان با دست یابی به این حالت روحانی و معنوی است که از قید اسارت ها و بردگی های درونی رها می شود و به آزادی می رسد (مطهری، مجموعه آثار، ج 16، ص 573_567).

اما امیرمؤمنان با نشستن بر کرسی خلافت و برخورداری از همه امتیازات زمام داری بر سرزمین گسترده اسلامی آن روز، خلافت را با صرف نظر از آثار مثبت آن تا فرتوتترین حد متصور، فرد ناچیز ساخت، تا بدان جا که آن را از نعلین پینه زده خود که به نظر ابن عباس فاقد قیمت بود (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 33) یا از عطسه زدن بز، پست تر شمرد (همان، خطبه 3) در حالی که می توانست از لذت های دنیا بهره بگیرد؛ چنان که خود فرمود: «اگر می خواستم، می توانستم به این عسل مصفی و مغز گندم و بافته های ابریشم راه ببرم و از آن ها بهره بگیرم.» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 418_417).

امام در دوران خلافت، به دو جامعه فرسوده و دو قرص نان بسنده کرد. تازه با این زهد شگفت آورش، که به تصریح خود، دیگران توان انجام دادن آن را ندارند، در ادامه همین نامه آورده است که می خواهد نفس خود را بیش از این با تقوا ریاضت دهد و کار زهد و دنیاگریزی را به جایی برساند که به لقمه ای نان با اندکی نمک دم ساز باشد: «سوگند به خدا! جز مشیت الهی را استثنا کنم، نفس خود را چنان ریاضت دهم که اگر گرده نانی برای خوردن

ص: 174

یافتیم شاد شود، و از نان خورش به نمک خرسند گردد، و چشم خانه را چنان واگذارم تا همانند چشمه ساری که از آب تھی شده باشد، همه اشکش روان گردد.» (همان).

در فرازی دیگر دنیا را در خطابی آتشین چنین خطاب می سازد: «ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو، با خود نمایی جلوراهم آمده ای؟ یا شیفته ام شده ای؟ زمان تو فرا نرسیده است. هرگز! غیر من برای فریب من به تو نیازی نیست. من تو را سه طلاقه کرده ام که در آن بازگشتی نیست.» (همان، ص 480، خطبه 77).

دنیا از نگاه امام علی (علیه السلام) گاه به مار سمی ماند که ظاهرش بس نرم و لطیف است، اما در باطن سم مهلک دارد (همان، ص 458، نامه 68) و گاه بسان استخوان مردار خوکی در دست شخص جذامی (همان، ص 510، حکمت 236) و گاه بسان برگی خرد در دهان ملخ (همان، خطبه 224).

چنین به نظر می رسد که زهد حضرت علی (علیه السلام) خود سرّ این شدت زهد، را الگو بودن پیشوایان برای عامه مردم می داند؛ چنان که وقتی بنا به درخواست یکی از یاران نزدیک خود، به نام صعصعه بن صوحان، برادر او علاء را، که یک باره از دنیا بریده بود، به حضور طلبید، او را دشمن خود خطاب کرد. علاء پرسید: اگر دنیا گریزی ناپسند است، پس چرا چنین زهد می ورزید؟ امام در پاسخ فرمود: «وای بر تو من مانند تو نیستم. خدای تعالی بر امامان واجب فرموده است که نفس خود را با مردم ضعیف قیاس کنند تا رنج فقر، فقیر را به هیجان در نیاورد و هلاک نسازد.» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 32، خطبه 209).

5. عشق به شهادت

«وَإِنْ أَحَبَّ مَا أَنَا لَأَقِي إِلَى الْمَوْتِ»؛ (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 259، خطبه 179) «دوست ترین چیزی که میل دارم ملاقات کنم مرگ است.» یکی از ویژگی ها و نشانه های اهل ایمان، مودت و عشق ورزی آن ها به حضرت حق می باشد چنان چه خداوند در قرآن کریم می فرماید: {وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ}؛ (بقره/165) و کسانی که به خدا ایمان آورده اند عشق شان به خدا سخت تر و شدیدتر است.»

ص: 175

اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن یکه تاز راه عشق که در اوج معرفه الله و منتهی درجه عشق بازی با خدا، چنان غرق در معشوق و محبوب بود و قلبش فارغ از هر آن چه جزا بود، او که از شوق وصال محبوب مدهوش بر زمین می افتاد و از خوف فراق او به خود می پیچید و ضجه ها می زد. او که تنها وسیله وصال را مرگ می دانست، لذا به روی مرگ خندید و با علاقه آن را به آغوش کشید (مطهری، جاذبه و دافعه علی (علیه السلام)، ص 251).

این جاست که دیگر این عشق و محبت در قلب حبس نیست و شخص قدرت کتمان و پنهان کردن آن را ندارد، بلکه آثار آن چون پرتو خورشید در جزء، جزء وجود او آشکار می گردد؛ در گفتار، آه و نفس، در اشک چشم و... دیگر جز محبوب نمی بیند زبانش جز به ذکر او گویا نیست، گوشش جز در برابر خواست معشوق شنوا نیست (همان، ص 580).

این جاست که امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «إِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌ وَحُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ»؛ (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج 17، ص 225)؛ «همانا من به ملاقات پروردگار مشتاق و به پاداش نیکوی او امیدوارم.» و چون پسر ملجم او را ضربت زد گفت: «فُزْتُ وَرَبِّ الْكُعْبَةِ»؛ (همان، ج 9، ص 207) «به خدای کعبه رستگار شدم.» و آخرین سخن او این آیه بود {فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ} (زلزله/8-7).

او از دیرباز خواهان شهادت بود و می گفت: «خدایا بهتر از اینان را نصیب من دار و بدتر از مرا بر اینان بگمار!»

6. تعقل همراه با تدبیر

عقل یکی از مواهب بزرگ جهان است که به انسان عطا شده، عقل راه خیر و صلاح را به آدمی نشان داده و او را وادار می کند که در آن راه وارد شود. عقل دل آدمی را روشن می کند، عقل تردید و تحیر را از بین برده و به انسان تصمیم قطعی می دهد (جمعی از نویسندگان، پژوهشی در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، 11/2/1393، <http://www.tebyan.net>). توجه

امام به تعقل و تدبیر در زندگی فردی ایشان نیز حائز اهمیت بود به گونه ای که از خدای متعال برای نخفتن عقل از خداوند استمداد می جست و به او پناه می برد:

«به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمان هاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوی را از مورچه ای به ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد! ... به خدا پناه می بریم از خفتن عقل و زشتی لغزش ها، و از او یاری می جوئیم.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 224).

حضرت علی (علیه السلام) از تاریکی عقل و بی خردی که نتیجه آن دل خوش کردن به لذت های مادی و میل به پیروی از نفس سرکش و هوس های دنیاست و نیز از زشتی لغزش از انحراف از راه خدا و در نتیجه، سقوط در دره های هلاکت است، به خدا پناه برده و از او درخواست کرده که وی را در دوری کردن از این امور کمک فرماید (ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 154). حضرت علی (علیه السلام) از خوش فکرتین و درست ترین مردم در رأی و اندیشه به شمار می رفت (که نتیجه تعقل و تدبیر ایشان بود) (امین، سیره معصومان، ج 3، ص 52).

7. مطالعه پیوسته

بی تردید اگر قرار باشد فردی بتواند در مسائل مختلف صاحب نظر و نقاد باشد، باید درباره آن مسائل اطلاعات علمی تازه تری نسبت به دیگران داشته باشد. اساساً همان گونه که بدن انسان برای فعالیت های مختلف به انرژی و تغذیه کافی نیازمند است، عقل و اندیشه آدمی نیز برای تدبیر عمیق و نقادانه در کارهای مختلف به حکمت های تازه و روش های نوین نیاز دارد. امام علی (علیه السلام) درباره یکی از زمینه های تفکر در افراد، مطالعه در دانش های جدید و نظریات تازه پیشنهاد می کند و می فرماید: «إِنَّ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَأَبْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ»؛ (مجلسی، بحار الانوار، ج 67، ص 61) «دل ها مانند پیکرها به ستوه آیند؛ پس برای آن ها حکمت های تازه بخواهید.» امیرالمؤمنین نیز مصداق عینی اسلام و قول و فعل او جلوه معارف و احکام الهی است. از این رو آن گاه که معاویه به پیشنهاد عمر و عاص دستور داد قرآن ها را بر سر نیزه کنند و

خواست افراد خام و ساده لوح را بفریید علی (علیه السلام) فرمود: «قرآن ناطق منم و کتاب خدا قرآن صامت.» (عبدالمحمدی، مقاله سیره امام علی (علیه السلام) و تساهل و تسامح، مجله معرفت، اردیبهشت 1380، normags.com).

در تمام دوران حیات پیامبر کتابت وحی و تنظیم بسیاری از اسناد تاریخی و سیاسی و نوشتن نامه های تبلیغی یکی از کارهای حساس علی (علیه السلام) بود اساساً آن حضرت نخستین دبیر اسلام به شمار می رود، ایشان هم چنین سخنان رسول خدا را درباره احکام و فرائض و آداب و سنن و اخبار غیبی همگی ضبط کرده و به صورت شش کتاب از خود به یادگار گذاشت که پس از شهادت او در نزد فرزندان آن حضرت نگه داری می شد و می شود (سیحانی، فروغ ولایت، ص 62). چنان چه امام می فرمایند: «برای فهمیدن پیرس، نه برای ابراز دادن؛ که نادان آموزش گیرنده، همانند داناست، همانا دانای بی انصاف چون نادان بهانه جو است.» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ص 531).

8. توان جسمی بالا

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«من در کودکی، بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخه های بلند درخت قبیله ربیع و مضر را درهم شکستم.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 192).

امام علی (علیه السلام) فرزند ابی طالب مچ هایی نیرومند داشت. علی (علیه السلام) پهلوانی بود بی نظیر و در وادی غیرت بی همتا. در کودکی با هر یک از همسالان خود که کشتی می گرفت آن ها را بر زمین می کوبید، پیاده چنان سریع می دوید که در حال دویدن به اسبان تندر و می رسید و بر آن ها سوار می شد (قمی، سفینه البحار، ماده قوا). درب بزرگ ورودی خیبر که ده ها نفر آن را باز و بسته می کرد با دست یدالهی خود از جای کند و فرمودند:

«والله ما قلعت باب خیبر و دکدکت حصن یهود بقوه جسمانیه بل بقوه إلهیه»؛ «من در بزرگ خیبر و حصار یهود را با دست مادی از جای نکندم و درهم نکوبیدم، بلکه با قدرت الهی موفق گردیدم.» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج 20، ص 316 و 626).

ص: 178

ابن ابی الحدید در این باره می گوید: «زور بازوی علی هم ضرب المثل است ایشان از قول ابن قتیبه می گوید: با احدی در نیفتاد مگر آن که در او غلبه یافت! و اوست که در خیبر را از جا کند در صورتی که گروهی از مردم جمع شدند تا آن را برکنند نتوانستند و اوست که بت هبل را که از سنگی بزرگ تراشیده بودند از بالای کعبه کند و بر زمین افکند و اوست که در ایام خلافت خود صخره بزرگی را که روی چشمه ای قرار داشت و سپاهیان حضرتش نتوانستند آن را بردارند از جای برکنند و آب از زیر آن بیرون جست.» (طیبیان، امام علی (علیه السلام) از دیدگاه ابن ابی الحدید معتزلی، ص 36).

او کسی بود دشمن به دلاوری او اقرار می کرد امام (علیه السلام) می فرمایند:

«قریش می گوید: پسر ابوطالب دلیر است، اما علم جنگ نمی داند. خدا پدرانشان را مزد دهد. کدام یک از آنان پیش تر از من در میدان جنگ بوده و بیشتر از من نبرد دلیران را آزموده؟ هنوز بیست سال نداشتم که پا در معرکه گذاشتم.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 27).

ابن ابی الحدید می گوید:

«زور بازوی علی هم ضرب المثل است. ایشان از قول ابن قتیبه در المعارف می گوید: با احدی در نیفتاد مگر آن که در او غلبه یافت! و اوست که در خیبر را از جا کند و گروهی از مردم خواستند که آن را برگردانند نتوانستند و اوست که بت هبل را بسیار بزرگ بود در بالای کعبه کند و به زیر افکند و اوست که در آغاز خلافتش تخته سنگ بزرگی را که لشگر از کندنش عاجز بودند از جا کند و از زیرش آب جاری شد.» (طیبیان، امام علی (علیه السلام) از دیدگاه ابن ابی الحدید معتزلی، ص 36).

9. فصاحت و بلاغت

حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

«ما فرمانروایان سخنیم، درخت سخن در ما ریشه دوانده و شاخه هایش بر سر ما سایه افکنده است.» (انصاریان، ترجمه نهج البلاغه، ص 507).

ص: 179

امام در این عبارت زیبا سخن گفتن را به درخت تنومندی تشبیه کرده که دارای ریشه‌ها و شاخه‌ها است و اضافه می‌کند که این درخت به بار در سرزمین ما ریشه دوانده و شاخه‌های پربارش بر سر ما سایه افکنده و به همین دلیل خاندان وحی را «امیران کلام» نامیده‌اند. و این ادعا نیست، واقعیتی است که دوست و دشمن به آن معترف‌اند پیامبر اکرم از فصیح‌ترین افراد عرب زبان بود؛ چگونه فصیح نباشد در حالی که کلام خدا که فصاحتش در حد اعجاز است به زبان او جاری شده و فصاحت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) زبان زد خاص و عام است و خطبه‌های آن در نهج البلاغه دست به دست می‌گردد و در گذشته، استادان سخن به شاگردان خود توصیه می‌کردند، اگر می‌خواهند سخن گفتن آمیخته با فصاحت و بلاغت را فراگیرند خطبه‌های نهج البلاغه را حفظ کنند. (مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین، ج 8، ص 524). یکی از محققین بیگانه در مورد امام علی (علیه السلام) می‌گوید:

«اگر هیچ برهانی و دلیلی که ما را به عظمت علی و برجستگی او را بر سایر بزرگان اسلام (به جزء رسول اکرم) رهبری نماید نداشته باشیم و صبر و گذشت او را به نظر نیاوریم و خویشاوندی او را بر حضرت محمد (صلی الله علیه واله) در مد نظر ندهیم کافی است که کتاب نهج البلاغه را مطالعه کنیم و مقام علی را از کلماتی که با منتهای فصاحت و بلاغت بدون سابقه و فکر و تأمل همه روزه با موضوعات مختلف حکمت علی و شئون سیاسی و اجتماعی و روحی و اخلاقی القا می‌نموده است تشخیص دهیم.» (عمادزاده، مجموعه زندگانی چهارده معصوم، ص 428).

مرحوم شیخ محمد عبده شارح نهج البلاغه معتقد است که در کلمات علی نه فقط روح بلاغت، فصاحت، حکمت و فضیلت را حساً می‌توان مشاهده کرد بلکه واقعاً اعجاز را به حقیقت خود می‌توان دید، آن بزرگوار گاهی با کلمات خود انسان را به ملکوت اعلی سیر می‌دهد و زمانی متوجه اوضاع مادی جهان می‌سازد، شجاعت و صلابت را به نحوی مجسم می‌کند که پشت مردان بی‌باک را به لرزه می‌آورد و رحم و شفقت را در مقابل به گونه‌ای شرح می‌دهد که قلب سخت هر مخلوق سنگ دلی را متأثر می‌کند. (عبده، المنار شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 2).

و سید رضی امیرالمؤمنین را آبشخور فصاحت و ریشه و زادگاه بلاغت می داند که اسرار مستور بلاغت از وجود او ظاهر گشته و قوانین آن از او اقتباس شده است (مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص 11). ابن ابی الحدید در جلد چهارم کتاب خود در شرح نامه امام به عبدالله ابن عباس پس از فتح مصر به دست سپاهیان معاویه و شهادت محمد بن ابی بکر که امام خبر این فاجعه را برای عبدالله به بصره می نویسد و نامه این گونه آغاز می شود:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مِصْرَ رَقَدِ افْتِتِحَتْ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدْ اسْتَشِدَّ هِد...» (جعفر شهیدی، ترجمه نهج البلاغه، ص 523). فصاحت و بلاغت امام را در نامه این گونه بیان می کند: «فصاحت را بین که چگونه افسار خود را به دست این سوء داده و مهار خود را به او سپرده است، نظم عجیب الفاظ را تماشا کن، یکی پس از دیگری می آیند و در اختیار او قرار می گیرند مانند چشمه ای که خود به خود بدون زحمت از زمین بجوشد، سبحان الله جوانی از عرب در شهری مانند مکه بزرگ می شود، با هیچ حکیمی برخورد نکرده است اما سخنانش در حکمت نظری بالا- دست سخنان افلاطون و ارسطو قرار گرفته است، با اهل حکمت عملی معاشرت نکرده است اما از سقراط بالا تر رفته است، میان شجاعان و دلاوران تربیت نشده است، زیرا مردم مکه تاجر پیشه بودند و اهل جنگ نبودند، اما شجاع ترین بشری، از کار درآمد که بر روی زمین راه رفته است. از خلیل بن احمد پرسیدند: علی (علیه السلام) شجاع تر است یا عنبسه و سبطام؟ گفت عنبسه و سبطام را با افراد بشر باید مقایسه کرد، علی مافوق افراد بشر است.» این مرد فصیح تر از سبحان بن وائل و قس بن ساعده از کار درآمده و حال آن که قریش که قبیله او بودند افصح عرب نبودند، افصح عرب (جرهم) است هرچند زیرکی زیادی ندارند...» بلاغت و سخنوری در عین شجاعت و رزم جویی بود ابن ابی الحدید در این رابطه می گوید:

«من در شگفتم از مردی که گفتارش در جنگ نشان آن است که که خوی و طبع شیر و پلنگ است و در همان موقف معین گفتاری در پند و اندرز دارد که نشان آن است که خوی وی طبع راهب تارک دنیا است که اصلاً خونی نریخته است.» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج 1، ص 50).

افرادی که ادیب و سخنور هستند، فاقد صفت رزمجویی می باشند و مناسب صحنه کارزار نیستند، این گونه افراد از لطافت روحی خاصی برخوردار بوده که در کلامشان کاملاً مشهود است. حضرت علی (علیه السلام) در جنگ احزاب، در رویارویی با عمرو بن عبدود، زمانی که عمرو برای شروع جنگ با امیرالمؤمنین شروع به شعر و رجز خوانی نمود، حضرت فی البداهه با همان آهنگ و وزن و قافیه عمرو، اشعاری در پاسخ او سرود. اشعاری که اگرچه از لحاظ وزن و قافیه شبیه عمرو بود ولی به لحاظ فصاحت و بلاغت و مضامین عالی چنان بود که انگار شاعری زبردست آن ها را در کنار چشمه ای و یا زیر درختی نشسته و سروده است. (اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج 1، ص 203).

نتیجه

بررسی ویژگی های فردی امام علی (علیه السلام) به معنای، تحلیل و بررسی سیره و سنت و رهنمودهای امام علی (علیه السلام) است که موجب کشف شیوه زندگی و عملکرد این انسان کامل و الگوگیری در همه ابعاد و زمینه ها (فرهنگی، اجتماعی و سیاسی) می شود. بهره گیری از نهج البلاغه به عنوان کار سازترین شیوه و روش جهت آشکار نمودن ویژگی های فردی آن امام است. در حالی که ایشان همه اوصاف شخصیتی و فضائل و مناقب خویش را بیان فرموده اند. ایشان دارای چنان کلامی است که تنها بخشی از آن تحت عنوان نهج البلاغه، عقول را متحیر و آشنا و غریب را مجذوب خویش ساخته است، کتابی که در حقیقت کتاب معرفی شخصیت علی (علیه السلام) است و جوه مختلف این کلام معرف ابعاد مختلف و متنوع روح ایشان است.

از جمله یافته های این پژوهش با تمسک به نهج البلاغه عبارت است از ویژگیهای ایشان به دو قسم فردی و اجتماعی؛ تقوی و پرهیزکاری، زهد و دنیا گریزی، ایمان راسخ و یقین کامل، نخستین نمازگذار، عشق به شهادت از جمله ویژگی های فردی ایشان به شمار می رود.

- کتاب قرآن کریم، ترجمه دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید جامعه المصطفی، قم: انتشارات المصطفی، 1388 ش.
- نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه محمد دشتی، قم: نشر مشهور، 1379 ش.
1. امین اصفهانی، نصرت، روش خوشبختی، چاپ یازدهم، اصفهان: انتشارات گلبهار، 1386.
 2. دوانی، علی، راز نماز در نهج البلاغه، تهران: مطهر، 1376.
 3. جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ هشتم، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1383 ش.
 4. جعفری، محمد مهدی، شناخت نهج البلاغه (تلخیص و مباحثی از نهج البلاغه امام علی*) تهران: موسسه فرهنگی اهل قلم، 1381.
 5. حکیم، محمد تقی، الهام از گفتار علی*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1392.
 6. سبحانی، جعفر، فروغ ولایت، قم: موسسه امام صادق*، 1368.
 7. طیبیان، حسین، امام علی* از دیدگاه ابن ابی الحدید معتزلی، چاپ دوم، قم: کعبه دل، 1390.
 8. عماد زاده، حسین، مجموعه زندگانی چهارده معصوم، تهران: نشر طلوع، 1375 ش.
 9. کلینی، محمد بن یعقوب، درخشان پرتوی از اصول کافی، محمد حسینی همدانی نجفی، قم: چاپخانه علمیه قم، 1363 ش.
 10. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، چاپ هشتم، تهران: صدرا، 1361.
 11. مطهری، مرتضی، جاذبه و دافعه علی*، تهران: انتشارات صدرا، 1379.
 12. مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، چاپ دوم، تهران: صدرا، 1354.
 13. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین، تهران: دارالکتب اسلامی، 1383.
 14. ناظم زاده قمی، اصغر، علی* آینه عرفان اسلامی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، 1374.
 15. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، محقق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، 1404 ق.
 16. ابن میثم، کمال الدین، شرح نهج البلاغه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، 1362 ش.
 17. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، قم: انتشارات رضی، 1421 ق.

18. بحرانی، هاشم بن سلیمان، حلیه الابرار، قم: موسسه معارف اسلامی، 1411ق.
19. عبده، محمد، شرح نهج البلاغه، مترجم علی اصغر فقیهی، تهران، صبا، 1376.
20. قمی، عباس بن محمدرضا، منتهی الامال، قم: بوستان کتاب، 1360.
21. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیه، 1407 ق.
22. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، چاپ دوم، بیروت: الوفاء، 1403 ه.ق.
23. مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، محقق علی اکبر غفاری؛ محمود محرمی زرنندی، قم: المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، 1413ق.
24. هیات تحریریه بنیاد نهج البلاغه، از علی آموز درس های شناخت، تهران: بنیاد نهج البلاغه، 1372.
25. لطف الله صافی گلپایگانی، الهیات در نهج البلاغه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، 1386.
26. محسن امین، سیره معصومان، ترجمه علی حجتی کرمانی، تهران: سروش، 1376.
27. شهیدی، سید جعفر، ترجمه نهج البلاغه، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، 1374 ش.
28. قمی، عباس محمد رضا، سفینه البحار و مدینه الحکم والاثار، انتشارات فراهانی، ایران، 1363ق.
- سایت ها و فصلنامه ها 29. جمعی از نویسندگان، مقاله پژوهشی در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، 10 صبح، 11/2/1393،
 30. <http://www.tebyan.net> عبدالمحمدی، حسین، مقاله سیره امام علی* و تساهل و تسامح، مجله معرفت، 31. [normags.com](http://www.normags.com).
 32. <http://www> عبدالمقصود، عبدالفتاح، «افضلیت علی*»، در پایگاه بازار کتاب قائمیه، تاریخ دسترسی: 16 آبان 1395 ش.

تربیت در نهج البلاغه (با تأکید بر تربیت اجتماعی)

اشاره

محمد رضا شمشیری (1)

ص: 185

1- . استادیار دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان؛

تربیت انسان و چگونگی دست یابی او به کمال، از دیرباز همواره مورد علاقه اندیشمندان بوده است. یکی از ابعاد شخصیتی انسان، بعد اجتماعی اوست که بدون توجه به آن، تربیت و تکامل آدمی با وقفه و رکود مواجه خواهد شد. این نوشتار کوشیده است با روش توصیفی-تحلیلی به صورت کتابخانه ای و با استفاده از کلام مولای متقیان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه پاره ای از اصولی را طرح و تاکید نماید که حضرت در مناسبت های مختلف و در سیره عملی خود بدان ها توجه تام داشته و هر یک از آن ها را می توان به عنوان راهبردی عملی در تربیت اجتماعی متریبان مورد توجه و عمل قرار داد. یافته های تحقیق نشان می دهد که اصول تربیت اجتماعی از منظر امام علی (علیه السلام) عبارت است از: اصل کرامت، اصل عزت، اصل اصلاح شرایط و روابط انسانی، اصل مسئولیت و ادای وظیفه، اصل آراستگی، اصل اتکا و توجه به سنت های اجتماعی و فرهنگی و گزینش آن ها، اصل عدالت ورزی، اصل اعتدال، اصل مدارا، اصل تعامل موثر اجتماعی و اصل مشارکت اجتماعی.

کلید واژه ها: امام علی (علیه السلام)، نهج البلاغه، تربیت اجتماعی، اصول تربیت، متریبان، سیره عملی.

انسان موجودی اجتماعی است که در اثر تربیت اجتماعی استعداد های اجتماعی و جمعی خویش را شکوفا و بارور می سازد. این موضوع در کلام مولای متقیان (علیه السلام)، و در نهج البلاغه، به گونه ای ترسیم شده است که انسان به عنوان فردی مجزای از اجتماع توصیف

نشده بلکه یکی از ابعاد اساسی هویت او، ارتباط با اجتماع است. به عبارت دیگر شکل گیری هویت فرد به نوع روابطی بستگی دارد که با خود، خالق و اطرافیان خود برقرار می کند.

سیر در نهج البلاغه گویای آنست که تعلیمات آن یک سره بر محور احساس مسئولیت در قبال خود و اجتماع قرار دارد. توجه و ارج گذاری به حیات اجتماعی مسلمین یکی از اساسی ترین بخش های نهج البلاغه است. حضرت علی (علیه السلام) در ابعاد مختلف و در موارد گوناگون به اهمیت حیات اجتماعی اشاره کرده و در قول و عمل بر این مسئله صحه گذاشته اند (مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، 27).

از دیدگاه نهج البلاغه محور کلیدی تربیت اجتماعی انسان، اصلاح رابطه با حق است و این اصلاح رابطه با دیگران را نیز در برداشته و به آن ها جهت خواهد داد. امام علی (علیه السلام) می فرماید: «کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد» (شریف رضی، نهج البلاغه، کلمات قصار 89).

در کلام مولا- در ارتباط با این که در جامعه اسلامی تبعیت از حق مطرح است نه نظر اکثریت، در خطبه 147 نهج البلاغه آمده است: قرآن و اهلش در آن روز بین مردم اند اما میان آن ها نیستند؛ با آن هایند ولی با آن ها نیستند، چه این که گمراهی با هدایت هماهنگ نشود گرچه کنار یک دیگر قرار گیرند.

ساختار اجتماعی و بافت جامعه و عدالت اجتماعی نقشی مهم در جهت مثبت یا منفی در تربیت دارد و می تواند به صورت مانع یا مقتضی تربیت عمل نماید. در جامعه ای که فاصله طبقاتی شدید برقرار است تربیت به شدت آسیب می بیند (ر.ک: دلشاد تهرانی، منظر مهر). مولای متقیان درباره تغییر ساختار جامعه و ظهور گروه های اجتماعی متضاد و نقش تربیتی آن بر مردم چنین فرموده است: ما در روزگاری بسر می بریم که بیشتر مردم آن بی وفایی و دغل کاری را زیرکی می دانند ... در جامعه ای که فریب کاران حاکم شوند در آن جامعه تربیت اجتماعی به خوبی نمی تواند صورت گیرد. ایشان درباره ساختارهای اجتماعی منحط که تربیت را به انحطاط می کشاند فرموده است: «در این هنگام است که

باطل بر جای خود استوار شود و نادانی بر مرکب هایش سوار و کار ستم گر بزرگ گردد و دعوت به حق، اندک و کم خریدار، روزگار چون درنده دیوانه حمله آورد... چون چنین شود فرزند با پدر کینه توزد و سرچشمه راستی خشک شود» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 108).

در ادامه با استفاده از کلام امیر مومنان علی (علیه السلام) به پاره ای از اصولی پرداخته شده است که در شکل گیری تربیت، به ویژه تربیت اجتماعی همواره باید مد نظر موالیان و متولیان تربیت اسلامی قرار گیرد.

پیشینه

در زمینه اصول تربیت اجتماعی در نهج البلاغه و سخنان امام علی (علیه السلام) آثار زیر به چاپ رسیده است:

– تربیت اجتماعی از منظر نهج البلاغه، مرزوقی، رحمت الله؛ اناری نژاد، عباس، مجله: تربیت اسلامی، بهار و تابستان 1386، شماره 4 (30 ISC صفحه، از 163_192).

– تبیین مبانی و اصول تربیت اجتماعی در نهج البلاغه، بهشتی، سعید؛ افخمی اردکانی، محمد علی، مجله: تربیت اسلامی، بهار و تابستان 1386، شماره 4 (34 ISC صفحه، از 7_40).

– تبیین روش های تربیت اجتماعی در نهج البلاغه، افخمی اردکانی، محمد علی، مجله: پژوهش های نهج البلاغه، بهمن 1386، شماره 21 و 22 (31 ISC صفحه، از 9_39).

– تربیت از دیدگاه نهج البلاغه، صلیبی، ژاسنت، مجله: نامه علوم انسانی، زمستان 1379 و بهار 1380، شماره 4 و 5 (27 صفحه، از 303_329).

– تربیت اجتماعی در نهج البلاغه؛ حفظ حقوق دیگران، عابدی، سمیه، مجله: پاسدار اسلام، دی و بهمن 1396، شماره 431 و 432 (2 صفحه، از 58_59).

اصول تربیت اجتماعی در نهج البلاغه

1. اصل کرامت

کرامت به معنای بزرگی و ارزشمندی وجود انسان است. در دیدگاه تربیتی، کرامت

یعنی دوری جستن از عوامل ذلت و درون مایگی انسان. «کرامت یعنی پاکی و دوری از پستی و فرومایگی و برخوردار شدن از اعتلای روحی» (جوادی آملی، کرامت در قرآن، 21) بنابراین در تمام ابعاد تربیتی خصوصا تربیت اجتماعی تلاش بر این است تا این ارزش و بزرگ واری انسانی حفظ و صیانت شود؛ اما کرامت، صرفا ذاتی نیست بلکه اکتسابی هم هست یعنی انسان علاوه بر کرامت ذاتی که دارد می تواند با برخی اعمال بر کرامت خود بیفزاید. آن چه در این میان ملاک کسب کرامت اکتسابی است انتخاب آگاهانه راه کمال و تقوا در زندگی است. «در این مسیر طبعا کسب همه انسان ها دارای ارزش مطلق و یکسان نخواهد بود بلکه اهل ایمان و عمل صالح دارای ارزش ها و فضای والایی هستند و به کرامت بیشتری می رسند» (فرهادیان، ص 192، به نقل از فرمهبینی فراهانی، تربیت در نهج البلاغه).

2. اصل عزت

«عزت در مورد انسان یعنی حفظ آبرو و شخصیت و عدم کرنش در برابر صاحبان زر و زور» (عبدوس، بیست و پنج اصل از اصول اخلاقی امامان، 178). به عبارتی، وجود عزت در انسان باعث حفظ آبرو و شخصیت و کرامت فرد می شود. در تربیت اجتماعی نیز بایستی متربی را به گونه ای تربیت نمود که عزت جو و حافظ عزت خود و دیگران باشد؛ چرا که هیچ دژی محکم تر از عزت، انسان را از وسوسه ها حفظ نمی کند و از تباهی دور نمی گرداند (افخمی اردکانی، تبیین روش های تربیت اجتماعی در نهج البلاغه) از آن جا که اصل عزت از آن خدا بوده و خداوند خود را رب العزه دانسته است هر کس راه بندگی پیماید به عزت حقیقی رسانده می شود. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند: «خداوند- که نام او بزرگ است- یاری کند هر که او را یاری کند و عزت بخشد هر کس که او را عزیز دارد» (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 53). پس تقوا و ایمان به خداوند معیار کسب عزت است. گرچه تقوا در بادی امر شخصی است اما از این طریق وارد جامعه نیز می شود؛ لذا در تربیت اجتماعی بایستی متربی را به گونه ای تربیت نمود که در سایه تقوای الهی عزت جو و حافظ عزت خود و دیگران باشد.

ص: 190

3. اصل اصلاح شرایط و روابط انسانی

اصل اصلاح شرایط بیانگر این نکته است که برای ایجاد برخی آداب، عادات و رفتارهای مطلوب در انسان و حتی برای حذف برخی عادات، رفتارها و افکار نادرست باید به دست کاری شرایط و اصلاح زمانی، مکانی و اجتماعی پرداخت. این تغییرها می‌تواند وضع مطلوب و دلخواه را در متریان ایجاد کند.

حضرت علی (علیه السلام) با تاکید بر اصلاح شرایط و عوامل اجتماعی می‌فرمایند: خدایا تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 131).

در ارتباط با دیگران و حفظ و برقراری رابطه مجدد با کسانی که قطع رابطه کرده‌اند چنین توصیه فرموده‌اند: چون برادرت از تو جدا گردد تو پیوند دوستی را برقرار کن، اگر روی برگرداند تو مهربانی کن و چون بخل ورزید تو بخشنده باش هنگامی که دوری می‌گزیند تو نزدیک شو و چون سخت می‌گیرد تو آسان گیر (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 31).

حضرتش در سخنی دیگر خطاب به کارگزاران حکومتی برای جلوگیری از خلط شدن حق و باطل سفارش می‌فرماید که کارگزاران حکومتی رابطه شان را با مردم به گونه‌ای قرار دهند که کاملاً از وضعیت مردم آگاه بوده و توقعات مردم را بشناسند و با این کار عملاً تربیتی را بر جامعه اعمال کنند که مردم را به خود و حکومت وفادار نگه دارند و مسئول و وظیفه شناس به بار آورند. «هیچ گاه خود را فراوان از مردم پنهان مدار که پنهان بودن رهبران از مردم نمونه‌ای از تنگ خویی و کم اطلاعاتی در امور جامعه است» (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 53).

حضرت در سخنی دیگر دستورهایی جهت بهبود روابط بین حاکم و رعیت ارائه می‌دهد که نتیجه آن موفقیت حکومت در کارها و رضایت مردم از حکومت است. «از رعیت، آنان را که عیب جوتر هستند از خود دور کن زیرا که مردم عیوبی دارند که رهبر امت

در پنهان داشتن آن از همه سزاوارتر است. پس مبدا آن چه بر تو پنهان است آشکارگردانی... بخیل را در مشورت کردن دخالت نده که تو را از نیکوکاری باز می دارد و از تنگ دستی می ترساند، ترسو را در مشورت کردن دخالت نده که حرص را با دست کاری در نظرت زینت می دهد... تا می توانی با پرهیزکاران و راست گویان بپیوند و آنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نستایند... ای مالک بدان! مردم از گروه های گوناگون می باشند که اصلاح هر یک از آن ها جز با اصلاح دیگری ممکن نیست» (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 53).

4. اصل مسئولیت و ادای وظیفه

اصل مسئولیت بیانگر این حقیقت است که بایستی مقاومت فرد را در قبال شرایط افزایش داد و او را آن چنان گردانید که به جای پیروی از فشارهای بیرونی از رهیافت های درونی خود تبعیت کند. این پیروی از رهیافت های درونی را احساس مسئولیت یا احساس تکلیف می نامیم که حس مسئولیت انسان را تحریک می کند و در نتیجه به جای آن که او از فشارهای بیرونی پیروی کند از رهیافت های درونی تبعیت می کند (افخمی اردکانی، تبیین روش های تربیت اجتماعی در نهج البلاغه).

حضرت علی خود را مسئول ترین افراد جامعه معرفی نموده و در راه ادای مسئولیت از بسیاری امور چشم پوشی می کند. «من اگر می خواستم می توانستم از غسل پاک و مغز گندم و بافته های ابریشم برای خود غذا و لباس فراهم کنم اما هیئات که هوای نفس بر من چیره گردد... در حالی که در حجاز و یمامه کسی باشد که به قرص نانی امید نداشته یا طعم سیری نچشیده باشد...». (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 45) همچنین حضرت، احساس وظیفه و مسئولیت را علت پذیرش خلافت مسلمین بیان می دارد: اگر حضور حاضران نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی کردند و خداوند از علما پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند مهار شتر خلافت را رها می کردم (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 3).

حضرتش در سخنی دیگر به امر مهم ادای مسئولیت رهبری در قبال وظایفش اشاره و

تاکید می فرماید که اگر مسئولیت رهبری به خوبی انجام شود و این تاثیرگذاری در حیطة مسئولیت باشد موجب توسعه و گسترش نعمت الهی می شود. «آگاه باشید حق شما این است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را پنهان ندارم و کاری را جز حکم شرع بدون مشورت انجام ندهم و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده و در وقت تعیین شده آن، حقتان را پردازم و با همه شما به گونه ای مساوی رفتار کنم. پس وقتی من مسئولیت های یاد شده را انجام دهم برخداست که نعمت های خود را بر شما ارزانی دارد» (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 50).

5. اصل آراستگی

اصل آراستگی گویای آن است که در جریان تربیت باید صورت هر آن چه را که عرضه می شود نیک آراست تا رغبت ها در مرتبی برانگیخته شود. البته در اصل آراستگی می توان از دو نوع آراستگی از بعد روانی-درونی و از بعد واقعیت موضوع تربیت بحث نمود.

حضرت علی (علیه السلام) در بیان تاثیر زیبایی و آراستگی درون بر آراستگی بیرون و بالعکس چنین می فرماید: «و بدان که هر ظاهری، باطن مناسب با خود دارد آن چه ظاهرش پاکیزه است باطنش هم پاکیزه است و آن چه ظاهرش پلید، باطن آن هم پلید است.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 154).

امر آراستگی به امور باطنی و ظاهری به قدری مهم است که حضرت در خطبه 193 داشتن آراستگی را از شروط و ویژگی های پرهیزکاران می داند. ایشان به ویژگی هایی چون دین داری، نرم خویی، ایمان، حریص بودن در دانش، میانه روی در عین توان گری، به دنبال کسب حلال بودن و... اشاره می فرمایند. حضرت درباره آراستن شخصیت به زیورهای ظاهری چنین می فرماید: دانش، میراثی گران بها است و آداب، زیورهای همیشه تازه و اندیشه آینه ای شفاف است (شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت 5).

بر همین اساس باید تا حد امکان آراستگی هایی را که در تعلیم و تربیت موثرند هم در مریبان و هم متریبان ایجاد نمود. این مهم در کلام مولا از وظایف حکومت و متصدیان امر

تربیت دانسته شده است. چنان که حضرت آراستن مردم به زیور علم و ادب را از اقدامات خود بیان می نماید: ای مردم! من شما را به اندرزهایی که پیامبران برای مردم خود گفتند پند دادم و وظیفه ای را که جانشینان پیامبران در حق مردم پس از ایشان به انجام رساندند درباره شما تحقق بخشیدم. به تازیانه ام ادبتان کردم... به اندرزه هشدارتان دادم... (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 182).

6. اصل اتکا و توجه به سنت های اجتماعی و فرهنگی و گزینش آن ها

رفتار، فرهنگ و روابط اجتماعی دامنه و بستری است که فرد را تحت تاثیر قرار می دهد. بر این اساس، تربیت اجتماعی به نحو اجتناب ناپذیری مستلزم آن است که فرد، جایگاه خود را در دامنه سنت های اجتماعی و در بستر فرهنگ و روابط اجتماعی باز یابد (ر.ک: باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی).

مولانا علی (علیه السلام) خود حکایت می کند که در کار تربیت فرزندش امام حسن (علیه السلام) چگونه بر خود لازم داشته است که در آثار و اخبار پیشینیان اندیشه کند و از آن میان آن چه را که سازنده تر و دل نشین تر است برگزیند و در اختیار وی قرار دهد. «ای فرزند، اگر چه من به اندازه پیشینیان عمر نکرده ام ولی در کارهایشان نگریسته ام و در سرگذشتشان اندیشیده ام و در آثارشان سیر کرده ام تا آنجا که گویی خود یکی از آنان شده ام... پس برای تواز هر عمل پاکیزه تر آن را برگزیدم و جمیل و پسندیده اش را اختیار کردم و آن چه را که مجهول و سبب سرگردانی تو شود به یک سو نهادم» (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 31).

7. اصل عدالت ورزی

از دیدگاه امام علی (علیه السلام) اداره بهتر اجتماع و توسعه امنیت و رفاه عموم مردمان مرهون تحقق عدالت و گسترش دادرزی در جامعه است. زیرا «در عدالت گشایش برای عموم است» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 15). امام علی (علیه السلام) مهم ترین اهداف تشکیل حکومت را برقراری عدالت در جامعه برشمرده و در عمل نیز تمام توجه خود را معطوف به گسترش عدالت نموده است. هم چنین امام، عدالت را برترین فضیلت دانسته اند و وقتی از

حضرت پرسیده شد که عدالت و سخاوت کدام یک برتر است حضرت پاسخ دادند که عدالت هر چیز را در جای خود قرار می دهد؛ اما سخاوت آن را از مسیرش خارج می سازد. عدالت قانونی فراگیر و همگانی است ولی سخاوت و بخشندگی جنبه خصوصی دارد. پس عدالت برتر از سخاوت است (شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت 437).

8. اصل اعتدال

زندگی اجتماعی زمانی به درستی سامان می یابد که بر روابطی معتدل استوار باشد زیرا هرگونه افراط و تفریط در روابط اجتماعی سبب تزلزل فرد و جامعه و سیر آن ها به سوی تباهی می شود. انسان خردمند و زیرک در اداره امور در مدیریت، در رهبری و در هر ارتباط اجتماعی رفتاری متعادل دارد و دیگران را بر اساس اعتدال حرکت می دهد (دلشاد تهرانی، سیری در تربیت اسلامی، ص 159، به نقل از فرمیپنی فراهانی، تربیت در نهج البلاغه). به تعبیر دیگر سلامت فرد و جامعه در گرو تربیتی متعادل است؛ زیرا هرگونه انحراف از اعتدال و افراط و تفریط در صفات و اعمال و رفتار، انحراف از حق است. امام علی (علیه السلام) فرموده است: هر کس که خواهان سلامت است باید میانه روی پیشه کند (آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، 266).

حضرتش در خصوص میانه روی در معاشرت با دیگران می فرمایند: به زودی دو گروه نسبت به من هلاک می گردند: دوستی که افراط کند و به غیر حق کشانده شود و دشمنی که در کینه توزی با من زیاده روی کرده روی به باطل درآید. بهترین مردم نسبت به من گروه میانه رو هستند (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 127).

9. اصل مدارا

منظور از مدارا، شفقت و مهربانی همراه با گذشت و عفو نسبت به مردم است که در رفتار و مناسبات انسانی مسلمانان با هم و با دیگر انسان ها در تربیت اجتماعی و سیاسی ضروری است. به عنوان مثال در مباحث سیاسی حضرت امیر (علیه السلام) در بسیاری از دستورهای حکومتی به والیان و کارگزاران دستور مدارا داده است؛ از جمله در نامه 53 خطاب به مالک

ص: 195

اشتر می فرماید: «دلت را از رحمت به رعیت پر کن و به آن ها لطف و محبت داشته باش...» هم چنین امام در بخش های دیگر این نامه «مالک» را به ذوق و مدارا و لطف و رافت نسبت به مردم دعوت می کند و از او می خواهد بال محبت خود را برای آن ها بگستراند. آن حضرت به حارث همدانی نیز می نویسد «در حکوکت مدارا کن تا آینده خوبی داشته باشی» (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 61).

حضرت در سیره عملی خود به صورت شفاف این اصل را رعایت کرده است؛ به عنوان مثال، امام در نقد رفتار سیاسی و اجتماعی مردم کوفه بیان می دارد «چقدر با شما مدارا کنم» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 96). این امر نشان می دهد مشی سیاسی حضرت بر مدارا بوده. مدارا از جنبه روانی یعنی رها شدن از خود مرکزی و در نظر گرفتن دیگران و آن ها را صاحب حق و حقوق دانستن (رک: حسنی، کاوشی در رهنمودهای تربیتی امام خمینی).

10. اصل تعامل موثر اجتماعی

با توجه به هویت جمعی آدمی، فرد، نه موجودیتی ذره ای و کاملاً مستقل از روابط اجتماعی دارد و نه مستحیل در جمع است بلکه می تواند چون موجودی مستقل اما در بستر روابط اجتماعی با دیگران در داد و ستد قرار گیرد. فرد بر حسب نوع روابط مذکور هویتی متناسب با آن خواهد یافت. اصل تعامل موثر اجتماعی، چون قاعده ای تجویزی حاکی از آن است که فعالیت های تربیتی را باید چنان سامان داد که فرد بتواند به کسب هویت جمعی مناسبی نائل شود. البته ذکر این نکته نیز لازم است که صرف حضور فرد در جمع به معنای وقوع تعامل نیست زیرا گاه افراد به صورت منفعل در جمع مستغرق اند (ر.ک: باقری، امکان، معنا و سازواری در اخلاق و تربیت اسلامی).

امام علی (علیه السلام) در نامه خود به حارث همدانی فرموده اند در شهرهای بزرگ سکونت کن که جایگاه فراهم آمدن مسلمانان است و پرهیز از جاهایی که در آن از یاد خدا غافل اند (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 69). و در جای دیگر می فرمایند: بیشترین صلاح و درستی در هم نشینی با خردمندان و عاقلان است (آمدی، غرر الحکم و دررالکلم، ج 2، ص 424).

بر اساس این اصل، انسان‌ها باید در امور اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خود مشارکت داشته باشند به تعبیر دیگر امور مردم باید با حضور مردم پیش رود. منظور از مشارکت فعال، حضور آگاهانه در عرصه سیاسی و اجتماعی است. ویژگی اساسی چنین حضوری، خیرخواهی همراه با تفکر و تعقل است؛ چرا که حضور ابلهانه چون حرکتی سیل آسا، ویرانگر و نابودکننده است. امام علی (علیه السلام) در خطبه 39 نهج البلاغه مردمی را که سر در گریبان بی توجهی فرو برده اند و راه لاقیدی را برگزیده اند نکوهش می کند و این صورت سلبی می تواند موید این نظر باشد که جامعه اسلامی به حضور فعال و آگاهانه مردم نیازمند است زیرا بدون آن حق برپا نمی شود و سعادت و آسایش جامعه مهیا نمی گردد (حسنی، کاوشی در رهنمودهای تربیتی امام خمینی، 446، به نقل از فرمehنی فراهانی، تربیت در نهج البلاغه).

مشارکت یکی از مهم ترین شاخص های توسعه اجتماعی و سیاسی است که مفهوم عام آن به معنای شرکت در فعالیتی و یا حضور در گروه یا سازمانی جهت تصمیم گیری و پذیرش نقش ها است. با توجه به مفهوم مشارکت اجتماعی می توان گفت: در مشارکت اجتماعی فقط حضور صرف افراد مطرح نیست بلکه این امر شامل آگاهی یافتن، کیفیت حضور، ارزشیابی، اشاعه، انتقاد، نوآوری در فعالیت ها نیز می باشد.

نتیجه

با بررسی کلمات امیرالمومنین در تربیت اجتماعی، یافته های تحقیق نشان می دهد که اصول تربیت اجتماعی از منظر امام علی (علیه السلام) عبارت است از: اصل کرامت، اصل عزت، اصل اصلاح شرایط و روابط انسانی، اصل مسئولیت و ادای وظیفه، اصل آراستگی، اصل اتکا و توجه به سنت های اجتماعی و فرهنگی و گزینش آن ها، اصل عدالت ورزی، اصل اعتدال، اصل مدارا، اصل تعامل موثر اجتماعی و اصل مشارکت اجتماعی.

شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: نشر مشهور، 1379 ش .

1. افخمی اردکانی، تبیین روش های تربیت اجتماعی در نهج البلاغه، پژوهش های نهج البلاغه، شماره 21 و 22، 1386.
2. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، م.ع.انصاری، 1372.
3. باقری، خ، امکان، معنا و سازواری در اخلاق و تربیت اسلامی، کتاب اول، مرکز مطالعات تربیت اسلامی، 1379.
4. باقری، خ، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران: انتشارات مدرسه، 1384.
5. جوادی آملی، کرامت در قرآن، قم: مرکز فرهنگی رجا.
6. حسینی، م ج، کاوشی در رهنمودهای تربیتی امام خمینی، قم: مرکز مطالعات تربیت اسلامی، 1379.
7. دلشاد تهرانی، م، منظر مهر، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1379.
8. دلشاد تهرانی، سیری در تربیت اسلامی، انتشارات دریا، چاپ پنجم، 1382.
9. عبدوس، اشتهاوردی، بیست و پنج اصل از اصول اخلاقی امامان، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ ششم، 1375.
10. فرمهینی فراهانی، تربیت در نهج البلاغه، تهران: انتشارات آیپژ، 1390.
11. مطهری، م، تعلیم و تربیت در اسلام، تهران: انتشارات صدرا، چاپ بیست، 1370.

در سیره ائمه اطهار (علیهم السلام) به عنوان رهبران دینی و سیاسی جامعه مسلمانان، چند اصل زیربنایی وجود دارد که به اندیشه و تفکرات آنان قوام بخشیده و عامل توسعه علمی - فرهنگی حکومت و جامعه اسلامی است. یکی از این اصول که در این پژوهش به آن پرداخته شده، اصل تعلیم و تربیت است. از آن جا که تعلیم و تربیت یکی از مسائل مهم در موفقیت ملت هاست، این مقاله در پی آن است که سبک زندگی انسان سازی را با توجه به متون و دستورات اسلامی ارائه دهد. روش پژوهشی در این مقاله، کیفی و بر اساس الگوی تحلیل محتوا بوده و هدف از آن، بررسی وجوب تربیت عقلانی انسان، با توجه به منابع کهن اسلامی و به خصوص شیعی و ارائه روش هایی کاربردی برای دستیابی به این امر مهم می باشد. نویسنده کوشیده است تا ارزش و اهمیت تربیت عقلانی و روش های رسیدن به این امر مهم را طبق دستورات و موازین دینی و سخنان امام علی (علیه السلام) مورد ارزیابی قرار دهد. از جمله روش های تربیت عقلانی می توان به روش الگویی، روش موعظه، روش استدلالی، روش مطالعه و علم آموزی و روش تشویق اشاره کرد.

کلیدواژه ها: اسلام، امام علی (علیه السلام)، تربیت عقلانی، روش های تربیت عقلانی، نهج البلاغه.

یک اصل اساسی در سیره و رفتار دینی، سیاسی و اجتماعی پیامبران و امامان شیعه (علیهم السلام)،

توجه آنها به تعلیم و تربیت مردم است. تعلیم و تربیت در اسلام، با نزول اولین آیات وحی بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) آغاز و با خطاب (قُرْأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (علق/3_5) منشأ و مشیت الهی به خود گرفت. در این آیات اولیه بر دو عنصر بنیادین تعلیم و تربیت، یعنی کسب علم و دانش از یک سو و تعالی روح و کمال انسانی از سوی دیگر تأکید می شود (صلیبی، «تربیت از دیدگاه نهج البلاغه» نامه علوم انسانی، ش 5). از دیدگاه حضرت امام خمینی، اسلام، قرآن، انبیا و ائمه (علیهم السلام) همگی در تربیت انسان نقش مهمی دارند. برای مثال: قرآن کتاب تربیت و انسان سازی است.

اسلام و مکتب توحیدی می تواند انسان را در همه ابعاد وجودی اش تربیت کند. انبیای خدا برای این مبعوث شدند که آدم تربیت کنند؛ انسان بسازند؛ بشر را از زشتی ها، پلیدی ها، فسادها و رذایل اخلاقی دور سازند و با فضایل و آداب حسنه آشنا کنند (خمینی، جهاد اکبر یا مبارزه با نفس، ص 24). حضرت امام خمینی پیرامون اهمیت تعلیم و تربیت بارها به این موضوع اشاره دارند که گرفتاری همه ما برای این است که تزکیه و تربیت نشده ایم. در اهمیت تربیت همین بس که ایشان غایت بعثت انبیا را تعلیم و تربیت انسان ها دانسته اند (همان، ص 391) در شیوه زندگی پیامبر و ائمه اطهار (علیهم السلام) نمونه های بسیاری هست که دلیل بر اهمیت تربیت و عقل است. قرآن کریم در آیه 22 سوره انفال بر اهمیّت این موضوع اشاره داشته و می فرماید: (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ)؛ بدترین موجودات آنهایی هستند که تعقل نمی کنند.

دین اسلام، فطری است و تمام قوا و نیروهای انسانی را محترم می شمارد و به میزان صحیح و دور از افراط و تفریط، آن ها را پرورش می دهد. به همین دلیل، نیروی عقل را با ارزش معرفی کرده و آن را در راه خیر و نیکی تربیت می کند (حجتی، اسلام و تعلیم و تربیت، ص 57).

پیشینه

در زمینه تعلیم و تربیت در اسلام و به ویژه تربیت عقلانی از منظر امام علی (علیه السلام) آثار زیر به چاپ رسیده است:

— مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام. انتشارات صدرا، تهران، 1385 ش.

— موگهی، عبدالرحیم، «روش های تربیت دینی»، مجله میان رشته ای منبر، سال اول، شماره 1، 1390 ش، ص 116-123.

— خیراللهی، احمد و خیراللهی، زهرا، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، چاپ اول، مؤسسه انتشارات طراحان هنر، اصفهان، 1388 ش.

— صلیبی، ژاست، «تربیت از دیدگاه نهج البلاغه»، مجله میان رشته ای نامه علوم انسانی، شماره 5، 1380 ش، ص 303-329.

— فرج بخش، فریده، «روش عقلانی در تربیت دینی از دیدگاه نهج البلاغه»، فصلنامه قرآنی کوثر. شماره 32، 1388 ش، ص 63-70.

— مرزوقی، رحمت الله و صفری، یحیی، «مبانی و روش های تربیت عقلانی از منظر متون اسلامی»، دو فصلنامه تربیت اسلامی، سال سوم، شماره 5، 1389 ش، ص 134-115.

— ملکی، حسین، «تربیت عقلانی در نهج البلاغه و دلالت های آموزشی آن»، مجله علوم تربیتی پژوهش های تربیت اسلامی، شماره 4، 1379 ش، ص 481-504.

— بهشتی، سعید، «روش های تربیت عقلانی در سخنان امام علی (علیه السلام)»، پژوهشنامه پژوهش های تربیت اسلامی، شماره 4، 1379 ش، ص 505-518.

— بهشتی، سعید؛ رشیدی، شیرین، «اصول تربیت عقلانی بر مبنای سخنان امام رضا (علیه السلام)»، فصلنامه پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، سال بیست و یکم، شماره 18، 1392 ش، ص 51-67.

— پور محسن، قاسم، «جایگاه عقل در تربیت دینی از دیدگاه علامه طباطبائی»، پژوهشنامه پژوهش دینی، شماره 22، 1390 ش، ص 90-65.

مفهوم تربیت عقلانی

تربیت عقلانی عبارت است از «ایجاد شرایط مناسب برای پرورش قوه تفکر انسان در

ص: 203

درون هستی» (ملکی، «تربیت عقلانی در نهج البلاغه»، علوم تربیتی، ش 4، ص 502). برخی تربیت عقلانی را مجموعه تدابیر و اعمالی می‌دانند که به طور منظم و سازمان یافته موجبات رشد و پرورش عقل را در دو جنبه نظری و عملی آن در جهت دستیابی به هدف‌های مطلوب فراهم می‌آورند (بهشتی، «روش‌های تربیت عقلانی در سخنان امام علی (علیه السلام)»، پژوهش‌های تربیت اسلامی، ش 4، ص 508) و هدف‌هایی را نیز برای این نوع تربیت برشمرده‌اند که از آن جمله می‌توان این موارد را برشمرد: پرورش قوه فهم آدمی نسبت به جایگاه خود در عالم هستی، تقویت قوه تحلیل برای شناخت رابطه انسان با سایر ابعاد خلقت، هدایت عقل به سوی تقویت ایمان در فرد و دستیابی به حالتی که عقل و ایمان منطبق بر یکدیگر باشند و تفهیم اسرار خلقت و نسبت آن با خالق هستی (ملکی، «تربیت عقلانی در نهج البلاغه»، علوم تربیتی، ش 4، ص 490). بدیهی است که در این راه هرچه جنبه‌های معنوی تقویت شود و فضای روانی مناسب در او به وجود آید و نفس و تمایلات نفسانی بیشتر تعدیل شود، عقل و فکر رشد کرده و بیشتر توسعه می‌یابد. (مرزوقی، «مبانی و روش‌های تربیت عقلانی از منظر متون اسلامی»، دوفصلنامه تربیت اسلامی، ش 5، ص 121).

ارزش و اهمیت تربیت عقلانی

امام رضا (علیه السلام) درباره اهمیت تعقل و تفکر چنین فرموده‌اند: «صَدِيقُ كُلِّ اِمْرٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُهُ»؛ دوست هر کس، عقل و خرد او، و دشمن هر کس، جهل و نادانی اوست. (حموی، مسند امام رضا (علیه السلام)، ج 1، ص 304) از این رو مسئله تربیت عقلانی از مهم‌ترین مسائل فرد و جامعه شمرده می‌شود. اگرچه تربیت در جنبه‌های دیگر نیز برای انسان لازم است، اما تربیت عقلانی یکی از بحث‌انگیزترین موضوعات حیات ملت ماست؛ امری است که سرنوشت زندگی امروز و فردای بشریت بدان وابسته است. بنای سعادت یا بدبختی هر فرد یا جامعه‌ای را از طریق تربیت عقلانی می‌توان بنیاد نهاد. از طریق تربیت عقلانی است که می‌شود قوای روحی انسان را به گونه‌ای شایسته پرورش داد و در سایه

تربیت عقلانی است که آدمی واقعیت خود را می یابد و از دیگر مخلوقات خداوندی مشخص و برتر می شود.

یکی از مزایای عقل انسان این است که قادر به انتزاع مفاهیم کلی است و از این حیث با عقل حیوانات فرق دارد. از زمان افلاطون تاکنون معقولات یعنی مفاهیم کلی در نزد حکما اهمیت بسیاری داشته و آن ها را اموری مجرد و عالی می دانسته اند که درک و استعمال آن ها به انسان شرافت خاصی می بخشد. در عالم انسان ها کسانی ممتازتر می شوند که از تربیتی سازنده برخوردار گردند و یکی از جنبه های تربیت انسان جنبه عقلانی است و منابع انسانی برای آن ارزش خاصی قائل است و این اهمیت و ارزش از آن جهت است که رهبران مذهبی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه از آن ساخته و پرورش داده می شوند. از این رو انبیاء که مریب جنبه های مختلف انسان هستند، برای پرورش جنبه عقلی نیز فرستاده شده اند و این خود اهمیت این گونه تربیت را نشان می دهد (خیراللهی، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، ص 56).

اسلام و تربیت عقلانی

یکی از ابعاد نظام فکری اسلام، دعوت به تعقل و تفکر است. دلیل اساسی این دعوت، ویژگی های عقلانی انسان می باشد. انسان خلیفه خدا در زمین است و از آن جا که کمال و زندگی سالم و بالنده او به میزان رشد اندیشه اش بستگی دارد، در تربیت دینی این موجود مکرم، روش عقلانی یکی از روش های اساسی تربیت دینی است. سعادت دنیوی و اخروی هر انسانی به مقدار عقل اوست. هر انسانی می تواند به عقل خویش بیفزاید و آن را کامل تر گرداند. اسلام به انسان ها توصیه می کند که در تکمیل عقل خویش بکوشند (فرج بخش، «روش عقلانی در تربیت دینی از دیدگاه نهج البلاغه»، فصلنامه قرآنی کوثر، ش 32، ص 63)؛ از این رو امام رضا(علیه السلام) می فرمایند: «خداوند عقل را در بنده اش به ودیعه گذاشت تا روزی با آن (از گمراهی) رهایی اش دهد (مروّجی طبسی، حکمت های رضوی، ص 30).

اسلام رکن اساسی خود را توحید قرار داده و آدمی را به تفکر در پایه های اصلی دین دعوت کرده است. تقلید در اصول دین باطل و رسیدن به یقین در آن واجب است. این موضوع نشان می دهد که گذرنامه ورود به اردوی موحدان، تحقیق و تفکر است و هر کس بدون گذرنامه به عرصه توحید وارد شود، هم خود زیان خواهد دید و هم به جامعه توحیدی خسارت خواهد زد (ملکی، «تربیت عقلانی در نهج البلاغه»، علوم تربیتی، ش 4، ص 482). یکی از نکات بسیار مهم در تربیت عقلانی از نگاه اسلام، آن است که اسلام موضوع تفکر را مطلق و مبهم نگذاشته، بلکه با تعیین موضوعات تفکر، به این سرمایه مهم انسان جهت داده است؛ از جمله توصیه به تفکر در عالم خلقت و پدیده های طبیعی نموده است. خداوند در آیه 164 سوره بقره می فرماید: «همانا در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتی ها که در دریا با آنچه انتفاع خلق در آن است در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان فرورستاد و با آن زمین را بعد از مردنش (و نابود شدن گیاهان) زنده کرد، و در آن انواع حیوانات را برانگیخت و در وزیدن بادهای هر طرف، و در خلقت ابری که میان زمین و آسمان مسخر است (در همه این امور که همه با نظم و از روی حکمت است) برای عاقلان ادله ای (واضح بر علم و قدرت آفریننده) وجود دارد».

یکی از نکات بسیار برجسته و ظریف تربیت عقلانی در اسلام، پیوند ذاتی و حکمت آمیز موضوع تفکر با پرورش تفکر است. در اسلام هر چیزی شایسته تفکر نیست؛ زیرا عقل با آن چه در مورد آن می اندیشد، تغذیه می شود و رشد می کند. بنابراین می توان گفت که بحث در مورد موضوعات تفکر، انسان را به روش های تفکر نیز رهبری می کند و شرایط مناسب را برای توسعه فکر فراهم می سازد. اسلام عقل را به تفکر و تأمل در حکمت و تدبیر باری تعالی در نظام اعجاب انگیز جهان هستی برمی انگیزد. این تفکر و تأمل، عقل را به فطرت الهی انسان متصل نگه می دارد. جهان هستی، دریای بی کرانی است که سزاوار است عقل در آن به شنا پرداخته و هر دم مروارید های غلطان به چنگ آورد. هدف غایی این اندیشه، اصلاح قلب بشر و ایجاد زندگی بر پایه عدل و حق و نظامی است که از روز

نخست در عالم نهفته بوده و در بنای زندگی وجود داشته است (ملکی، «تربیت عقلانی در نهج البلاغه»، علوم تربیتی، ش 4، ص 483).

روش های تربیت عقلانی

افراد بایستی به گونه ای ساخته و پرورده شوند که بتوانند از ثمره زندگی خود بهره نیکو ببرند و در این راستا پیشرفت و رشد چشم گیری داشته باشند. در شیوه و روش تربیت عقل، همیشه سعی و تلاش بر این است که افراد تحت تربیت را، اهل تفکر و تدبّر و دارای اندیشه مستقل تربیت کنند و تحول و دگرگونی در فکر و قوای عقلانی او به وجود آورند؛ نه این که لباس او را تغییر دهند یا طریق راه رفتن و نوشتن به او بیاموزند. در طریق تربیت عقلانی، اصرار بر این نیست که بر اساس آداب و عادات مرسوم، تربیت صورت گیرد؛ بلکه کوشش بر این است که راه حق و درست و به کار بستن نیرو و استعداد عقل را بشناسیم. یکی از ویژگی های نظام تربیتی اسلام، تنوع روش های تربیتی آن است. قرآن و نهج البلاغه از این روش ها استفاده کرده اند و برای مریبان نیز این روش ها را بیان می کنند. از میان روش های تربیتی عقلانی که در اسلام مطرح است، می توان به روش الگویی، روش موعظه، روش استدلالی، روش مطالعه و علم آموزی و روش تشویق اشاره کرد (خیراللهی، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، ص 94).

روش الگویی در تربیت عقلانی از ویژگی های انسان، فضیلت خواهی و کمال گرایی اوست. هرگاه فضیلت و کمالی را در الگوهایی مانند شخصیت های دینی، سیاسی، اجتماعی، هنری و ورزشی می بیند، در پی الگوبرداری از آنان در زندگی فردی و اجتماعی خویش برمی آید. بنابراین یکی از روش های مؤثر در تعلیم و تربیت فراگیران، روش الگویی است. قرآن و نهج البلاغه نیز از این روش استفاده کرده اند و در مسیر تربیت عقلانی ارائه الگو نموده اند. (خیراللهی، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، ص 95) قرآن، الگوی پسندیده مانند: پیامبر

خدا(صلی الله علیه واله) (احزاب/21) و حضرت ابراهیم و یاران او (ممتحنه/4) و همسر فرعون (تحریم/11) را معرفی می کند و هم الگوهای ناپسند مانند: همسران حضرت نوح و لوط (تحریم/10) را به همین منظور نشان می دهد (موگهی، «روش های تربیت دینی»، مجله میان رشته ای منبر، ش 1، ص 121). نهج البلاغه، پیامبر اکرم(صلی الله علیه واله) و سایر مریبان دلسوز که می توانند در جنبه های مختلف، نقش الگو را دارا باشند، معرفی می کند (خیراللهی، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، ص 95). حضرت علی(علیه السلام) نقش الگو در تربیت عقلانی را بسیار مؤثر دانسته است. زمانی که بر تأدیب و تربیت فرزند خود امام حسن مجتبی(علیه السلام) و سایر فرزندان و پیروان می نشیند، انتظار دارد او را به عنوان یک مربی دلسوز، آگاه، متفکر و محقق پذیرند و در جنبه های مختلف، او را سرمشق و الگوی خود قرار دهند. ایشان می فرمایند: «قبل از این که قلب و عقل شما آلوده شود، من مبادرت به تأدیب و تربیت شما نمودم. من با مطالعه دقیق زندگی گذشتگان و نظارت بر اعمال و رفتار آنان و تفکر و سیر در اخبار و آثار آن ها همت بر تربیت شما کردم». (خیراللهی، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، ص 97) بنابراین عملی ترین و پیروزمندانه ترین وسیله تربیت در جنبه عقلانی، تربیت کردن به وسیله روش الگویی می باشد.

روش موعظه در تربیت عقلانی

وعظ چنان که در قرآن و سایر منابع اسلامی آمده است، یکی از روش های سه گانه دعوت و تربیت است (حکمت، موعظه، مجادله به نحو احسن). موعظه برای بیداری و مبارزه با غفلت است. کار موعظه بدین صورت است که ذهن را برای بهره برداری از موجودی خود آماده می سازد (خیراللهی، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، ص 97) معصومین(علیهم السلام) در بحث تربیت از این ابزار استفاده کرده اند (فرمینی، «بررسی تربیت اخلاقی از منظر امام صادق(علیه السلام)، دوماهنامه دانشور رفتار، ش 39، ص 74). موعظه های امام علی(علیه السلام) در نهج البلاغه، علاوه بر مسائل اخلاقی همچون تقوا، توکل، صبر، زهد، پرهیز از دنیا و...، دعوت به عبرت از تاریخ، دعوت به تفکر و تذکر و تعقل نیز

هست. از این رو گفته شده که عناصر موعظه ای نهج البلاغه، مختلف و متنوع است. هم حرکت های عقلانی را در بردارد و هم توصیه و پند و اندرز بر رفتار و کردار که از تقوا سرچشمه می گیرد (خیراللهی، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، ص 97). نکته ای که باید مد نظر قرار گیرد، این است که در پذیرش موعظه باید دقت کرد که به هر سخنی نباید گوش فرا داد و به هر کوبنده ای نباید توجه کرد. عقل و روح انسان، حساس و تأثیر پذیر است. با شنیدن سخنی که باعث رشد عقلی است، متمایل به آن می شود و نشاط می گیرد و از شنیدن باطلی که مانع پرورش عقل است به آن میل پیدا می کند و مکدر می شود. حتی اگر گفتاری را قبول نداریم و می دانیم باطل است، باز تأثیر خود را دارد. زمانی که مجبور شدیم چنین کلامی را بشنویم، باید بلافاصله بعد از آن باید به سخنان حکیمانه انسانی موعظه گر و دلسوز گوش فرا دهیم تا اثرات منفی گفتار باطل در روح و جان و عقل خنثی شود (خیراللهی، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، ص 99).

روش استدلالی در تربیت عقلانی

یکی از روش های تربیت عقلانی انسان، روش استدلال است. یک بخش از بخش های اساسی نهج البلاغه مسائل مربوط به الهیات و ماوراءالطبیعه است. بخش های توحیدی نهج البلاغه را می توان اعجاب انگیزترین بحث های آن دانست و استدلال های حضرت علی (علیه السلام) نیز در این زمینه مختلف و متنوع است. قسمتی از این بحث ها از نوع مطالعه در مخلوقات و آثار صنع و حکمت الهی است. گاهی نظام کلی آسمان و زمین را مطرح می کند، گاهی درباره فرستادن رسولان و در مواردی موجود معینی مثل خفاش، طاووس، مورچه و... را مورد مطالعه قرار می دهد و آثار آفرینش یعنی دخالت تدبیر و توجه به هدف را در خلقت این موجودات ارائه می دهد (خیراللهی، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، ص 101) استفاده از روش عقلانی با تکیه بر استدلال و برهان در همه موارد، به غیر از دریافت های الهی، نظیر کاوش درباره آفرینش توصیه شده است؛ زیرا تفکر در باب آفرینش و وجود پروردگار با توجه به عظمت آن، عقل ها را متحیر می سازد و وسعت و دامنه

آن برای تفکر غیرممکن است و نمی توان برای آن ها مثالی فرض کرد و تشبیهی یافت (صلیبی، «تربیت از دیدگاه نهج البلاغه»)، نامه علوم انسانی، ش 5، ص 318). استدلال از هر قسمی که باشد (قیاسی، تمثیلی و استقرائی) باعث رشد عقلانی است. در حدود دوهزار سال قبل، ارسطو با تدوین اصول منطق خود، وظیفه ای مهم در مقابل انسان قرار داد. او در واقع انسان های آینده را موظف ساخت که در مقابل اشتباهاتی که ممکن است در استنتاج ها رخ دهد، خود را مسئول دانسته و حساس باشند، و این دو نتیجه دارد: یکی این که افراد پیشرفت فکری و عقلی پیدا می کنند و دیگر این که از بحث های دروغین و سفسطه آمیز مصون می شوند. بنابراین استدلال و پرسش و پاسخ و مباحث برهانی، یکی از روش های تربیتی است که در کتب دینی ما ارائه شده است (خیراللهی، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، ص 102).

روش مطالعه و علم آموزی در تربیت عقلانی

آدمی برای رسیدن به کمال و سعادت، نیازمند شناخت هدف و مسیر است و آن هم بدون علم و آگاهی حاصل نمی شود. آموختن علوم و معارف، یکی از روش های تربیت عقل است (بهشتی، «روش های تربیت عقلانی در سخنان امام علی (علیه السلام)»، پژوهش های تربیت اسلامی، ش 4، ص 511) و فراگرفتن علم، رشد عقل را به دنبال دارد. با توجه به آیه 43 سوره عنکبوت، یکی از پیش شرط های اساسی عقل ورزی، آگاهی و دانش است و شکوفایی عقل در بستر علم فراهم می شود و به فعلیت می رسد (پورمحسن، «جایگاه عقل در تربیت دینی از دیدگاه علامه طباطبائی»، پژوهش دینی، ش 22، ص 77). امام رضا (علیه السلام) فرموده اند: «دوست هرکس، عقل و خرد او و دشمن هرکس، جهل و نادانی اوست». از این روایت این گونه استنباط می شود که عقل و علم به یکدیگر نیاز دارند و باید همراه هم باشند. عقل برای اندیشیدن به علم نیاز دارد و علم برای رشد و توسعه به عقل نیازمند است. شرط تعقل، علم آموزی است. اگر انسان تفکر کند، ولی اطلاعاتش ضعیف باشد، مثل کارخانه ای است که ماده خام ندارد یا ماده خامش کم است، که قهرآً نمی تواند کار کند یا

محصول آن کم خواهد بود. تولید محصول، بستگی دارد به این که ماده خام برسد. اگر کارخانه ای ماده خام زیاد داشته باشد، ولی کار نکند، باز فلج است و محصولی نخواهد داشت (مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص 35). همراه بودن علم و عقل لازم است، ولی کافی نیست. علاوه بر تلازم باید تناسب نیز باشد. به عبارت دیگر: کارخانه عقل با هر ماده خامی کار نمی کند؛ بلکه باید با ماهیت عقل تناسب داشته باشد. یعنی دانستنی ها و معلومات باید درباره اموری باشد که دانستن آن برای رشد و کمال انسان ضروری باشد و باعث افزایش معرفت انسان بشود. از دیدگاه امام رضا(علیه السلام) برای کسب معرفت باید انسان سه عامل مقدس (عقل، علم و انصاف) را داشته باشد. عقل، عاملی برای بحث و گفت و گو و استدلال و تزکیه نفس است. فهم مبتنی بر علم آموزی و کسب تجربه است و انصاف نتیجه زهد و تزکیه نفس و خدامحوری است (بهشتی، «اصول تربیت عقلانی بر مبنای سخنان امام رضا(علیه السلام)»، فصلنامه پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، ش 18، ص 62). عقل در آغاز زندگی، قوه فراگیری معلومات نظری و عملی است. این قوه باید با شیوه های گوناگون، از جمله شیوه علم آموزی پرورش یابد و به کمالات شایسته خود برسد. (بهشتی، «روش های تربیت عقلانی در سخنان امام علی(علیه السلام)»، پژوهش های تربیت اسلامی، ش 4، ص 511). مطالعه و تحصیل علم به طرق گوناگون تحقق پیدا می کند: از طریق کتاب و مدرسه، از طریق رادیو و تلویزیون، از طریق سخنرانی و مباحث و گفت و گو در مجالس و

در هر صورت محور مطالعه و علم آموزی، تفکر و فعالیت های عقلی است. کودکان را در جهت تربیت و رشد استعداد عقلانی باید در اولین فرصت برای برنامه های آموزشی آماده کرد و دستگاه تفکر او را در جهت پرورش قرار داد. منتها حفظ مسائل علمی و تکرار مطالب درسی، به تنهایی نمی تواند عقل محصلین را به خوبی پرورش دهد و موجبات شکفتگی و فروغ خرد در آنان را فراهم آورد؛ بلکه باید عمق مطالب را به درستی بفهمند و با کمک مربیان خویش درباره تمام جزئیات آن ها تدبیر و مطالعه نمایند و عملاً آن ها را به کار بندند. این روش تحصیل، به رشد عقلی آنان کمک می کند. تحصیل علم در رشته های

مختلف، روش بسیار مؤثری در رشد عقل و تقویت هوش افراد است. چراغ فروزان علم، راه خوشبختی را در زندگی مادی و راه ایمان را به انسان نشان می دهد. با فراگرفتن علوم روانی و عقلی و تربیتی تا اندازه ای استعدادهای نهفته و تمایلات غریزی و طغیان و خطر خواسته های نفسانی معلوم می شود. (خیراللهی، ، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، ص 102) با مطالعه و سرگذشت انسان ها تجربه ها به دست می آید و با تعقل و تحلیل حوادث گذشته، شناخت راه و روش صحیح ممکن می شود. خلاصه، عالی ترین وسیله برای تربیت عقلانی انسان، تحصیل علم است.

روش تشویق در تربیت عقلانی

از مسائلی که در تربیت اهمیت و تأثیر بسزایی دارد، تشویق و توبیخ است. تنبیه همیشه روش تربیتی نیست و گاهی تنبیه پدر، مادر و مربیان آثار وخیم در روحیه و جنبه عقلانی افراد بر جای می گذارد. مری باید توجه داشته باشد که از یک سو باید عقل کودک را احیا کند و پرورش دهد و قوه تمیز و تشخیص او را به کار اندازد تا بتواند نیک و بد را با عقل خود از هم جدا سازد و تنها مقلد نباشد. از سوی دیگر، او را به نیکی وادارد و از بدی دور گرداند. تشویق، نیروهای مختلف فرد و استعدادهای نهفته محصل را به کار می اندازد و استقامت او را در کارها زیاد می کند؛ اما این نکته را باید متوجه بود که در تشویق نباید افراط و تفریط شود تا رنگ تملق به خود بگیرد. حضرت علی (علیه السلام) درباره این موضوع فرموده اند: «ستودن و تحصیل کردن شخص، بیش از حد شایستگی، مضر و تملق گوئی است» (خیراللهی، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، ص 104).

تشویق مراتبی دارد. کم ترین آن، یک لبخند رضایت آمیز است؛ اما برای آن حداکثر نمی توان معین کرد؛ زیرا قرآن پاداش گروهی را بهشت و جنتی که عرض آن آسمان و زمین است، قرار داده است. امام علی (علیه السلام) در ضمن بعضی از نامه های رسمی، از تشویق افراد شایسته سخن گفته و انجام وظیفه مؤثر تربیتی را به مأموران عالی رتبه دولت خود صریحاً خاطر نشان فرموده است. از آن جمله به مالک اشتر نوشته اند: «به افراد میدان بده و پی در

پی آنان را تشویق کن» (خیراللهی، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، ص 105). امام رضا(علیه السلام) به دعبیل خُزاعی شاعر معروف عرب که از دوستداران اهل بیت بود و سروده هایی در مدح ایشان داشت، برای تشویق و قدرشناسی از این شاعر پیراهن خود را هدیه دادند و فرمودند: «این پیراهن را نگه داری کن؛ زیرا با آن هزار شب نماز گزاردم و در هر شب هزار رکعت به جای آوردم و نیز با آن هزار بار قرآن را ختم نمودم» (مرّوجی طبسی، حکمت های رضوی، ص 95). در تشویق متربی لازم است از عوامل تشویق به طور صحیح استفاده شود. گاهی افراد از تعریف و تمجید نیرو می گیرند و تحریک می شوند؛ گاهی از جایزه، گاهی با روشن کردن ارزش کار آن ها ایجاد شوق می شود و گاهی نیز احساس تفاوت بین افراد فعال و نیکوکار و افراد راحت طلب و بدکار ایجاد انگیزه در فرد می کند. در هر حال، توجّه مربی بایستی بر این محور دور بزند که با تشویق، نحوه تفکر و اندیشه را به گونه ای پرورش دهد که حرکات افراد از حرکات تقلیدی و عاداتی، به حرکات ارادی و فعالیت های عقلی و خلاقیت تبدیل شود. (خیراللهی، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، ص 106).

نتیجه

یکی از ابعاد نظام فکری اسلام، دعوت به تعقل و تفکر است. دلیل اساسی این دعوت، ویژگی های عقلانی انسان می باشد. از طریق تربیت عقلانی است که می توان قوای روحی انسان را به گونه ای شایسته پرورش داد و در سایه تربیت عقلانی است که آدمی واقعیت خود را پیدا می کند و از دیگر مخلوقات خداوندی مشخص و برتر می شود. اسلام در مجموع یک مکتب تربیتی است. این مکتب ویژگی های خاص و هدف های معینی دارد و روش هایی در تربیت عقلانی افراد مطرح کرده است. یکی از ویژگی های نظام تربیتی اسلام، تنوع روش های تربیتی آن است. در این نوشتار از سخنان گهربار قرآن، نهج البلاغه و روایات اهل بیت(علیهم السلام) به ویژه امام علی(علیه السلام)، استفاده شد و تعدادی از این روش ها به طور مختصر بیان گردید. از میان روش های تربیتی عقلانی که در اسلام مطرح است، می توان

به روش الگویی، روش موعظه، روش استدلالی، روش مطالعه و علم آموزی و روش تشویق اشاره کرد که هرکدام از این روش ها می تواند روش تفکر و اندیشه را به گونه ای پرورش دهد که حرکات افراد، از حرکات تقلیدی و عاداتی، به حرکات ارادی و فعالیت های عقلی و خلاقیت تبدیل شود.

ص: 214

- قرآن کریم، ترجمه محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید جامعه المصطفی، قم، انتشارات المصطفی، 1388 ش.
- شریف رضی، نهج-البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، تهران، پیام عدالت، 1388 ش.
1. بهشتی، سعید، «روش های تربیت عقلانی در سخنان امام علی»، پژوهشنامه پژوهش های تربیت اسلامی، شماره 4، 1379 ش.
 2. بهشتی، سعید؛ رشیدی، شیرین، «اصول تربیت عقلانی بر مبنای سخنان امام رضا»، فصلنامه پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، سال بیست و یکم، شماره 18، 1392 ش.
 3. پورمحسن، قاسم، «جایگاه عقل در تربیت دینی از دیدگاه علامه طباطبائی»، پژوهشنامه پژوهش دینی، شماره 22، 1390 ش.
 4. حجتی، محمدباقر، اسلام و تعلیم و تربیت، دفتر نشر فرهنگ اسلام، تهران، 1357 ش.
 5. حموی جوینی، ابراهیم، مسندالامام الرضا، جلد 1، ترجمه: عزیزالله عطاردی، کتابخانه صدر، تهران، 1379 ش.
 6. خمینی، روح الله، جهاد اکبر یا مبارزه با نفس، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم، 1378 ش.
 7. خمینی، روح الله، صحیفه امام، جلد 14، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، 1378 ش.
- لا-هخیراللهی، احمد و خیراللهی، زهرا، تربیت عقلانی و اخلاقی انسان از نهج البلاغه، چاپ اول، مؤسسه انتشارات طراحان هنر، اصفهان، 1388 ش.
9. صلیبی، ژاست، «تربیت از دیدگاه نهج البلاغه»، مجله میان رشته ای نامه علوم انسانی، شماره 5، 1380 ش.
 10. عطاران، محمد، «دورویکرد در تربیت دینی»، مجموعه مقالات همایش آسیب شناسی تربیت دینی، 1380 ش.
 11. فرج بخش، فریده، «روش عقلانی در تربیت دینی از دیدگاه نهج البلاغه»، فصلنامه قرآنی کوثر. شماره 32، 1388 ش.
 12. فرمهبینی فراهانی، محسن و میرزا محمدی، حسن و امیرسالاری، علی، «بررسی تربیت اخلاقی از منظر امام صادق»، مبانی، اصول، روش های تربیتی»، دوماهنامه علمی پژوهشی دانشور رفتار، سال شانزدهم، شماره 39، 1388 ش.
 13. محسن پور، بهرام و توسلی، طیبه، «تمایز و تشابه در دو فرآیند تعلیم و تربیت»، پژوهشنامه تعلیم و

تربیت، شماره 45، 1375 ش.

14. مرزوقی، رحمت الله و صفری، یحیی، «مبانی و روش های تربیت عقلانی از منظر متون اسلامی»، دوفصلنامه تربیت اسلامی، سال سوم، شماره 5، 1389 ش.

15. مرّوجی طبسی، محمدجواد، حکمت های رضوی، ترجمه: عباس پورعبادی، انتشارات معروف، قم، 1393 ش.

16. مطهری، مرتضی، حکمت ها و اندرزها، جلد 2، چاپ دوم، انتشارات صدرا، اصفهان، 1386 ش.

17. مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، انتشارات صدرا، تهران، 1385 ش.

18. ملکی، حسین، «تربیت عقلانی در نهج البلاغه و دلالت های آموزشی آن»، مجله علوم تربیتی پژوهش های تربیت اسلامی، شماره 4، 1379 ش.

19. موگهی، عبدالرحیم، «روش های تربیت دینی»، مجله میان رشته ای منبر، سال اول، شماره 1، 1390 ش.

ص: 216

امام علی در نهج البلاغه راهکارهایی برای مقابله با شیطان بیان نموده اند. عمل به این راهکارها برای پیش گیری از انحراف و دست یابی به مسیر هدایت، ضروری است. با بهره گیری از تحلیل گزاره های مرتبط با شیطان که در نهج البلاغه بیان گردیده، راهکارهای مقابله با شیطان معین می گردد. نوشتار حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به دنبال شناسایی روش هایی برای مقابله با شیطان از کتاب شریف «نهج البلاغه» است. پرسش نگاشته پیش رو این است که امام علی (علیه السلام) چه راه ها و ابزارهایی برای مواجهه با شیطان در نهج البلاغه معرفی کرده اند؟ از نتایج تحقیق می توان به موارد زیر اشاره کرد: راهکارهای ضد شیطانی در نهج البلاغه علاوه بر حیطه فکری-قلبی، در حیطه عمل نیز می باشد. بیداری، افزایش شناخت و محبت خدا از راهکارهای فکری-قلبی انسان در مقابل شیطان است که در نهج البلاغه به آن اشاره شده است. تمسک به قرآن، تقوا، دعا، عبادت و امر زبردستان به سرپیچی از شیطان نیز تلاش هایی است در حوزه عمل که می توان برای دفع شیطان انجام داد.

کلیدواژه ها: امام علی (علیه السلام)، نهج البلاغه، راهکار تربیتی، شیطان شناسی، دشمن شناسی.

«نهج البلاغه» به عنوان یکی از غنی ترین منابع اخلاقی-تربیتی، مباحث مفیدی در راهکارهای مقابله با شیطان دارد. شناخت این راهکارها و عمل به آن برای پیش گیری از گرفتاری بندگان در دام شیطان و رسیدن به هدایت، ضرورت داشته و باعث تقویت روح شیطان ستیزی است.

همواره تعلیم و تربیت، نیازمند شناخت الگوی مثبت و منفی است، دو شیوه ای که هر دو مؤثر و کارساز بوده و به تعلیم و تربیت شتاب و ژرفای بیش تر می بخشند. پیامبران خدا و اولیای دین نیز در تربیت افراد بشر از هر دو شیوه بهره می گرفتند. حضرت علی (علیه السلام) در حدود بیست خطبه از نهج البلاغه، از صفات فردی و رفتارهای اجتماعی پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) سخن گفته اند و با این کار الگوی مثبت ارائه داده اند و در مواردی هم به شیوه شناساندن الگوی منفی، از شیطان و یا از منافقان و کفار سخن راندند تا افراد جامعه خویش و تمام پیروانش بیدار شوند و از آن الگوی منفی فاصله بگیرند.

شیطان که به عنوان پدیده ای از مخلوقات الهی که به علت نافرمانی از امر خداوند متعال در سجده به آدم، از بارگاه قرب الهی طرد گشته و با درخواست فرصت از خداوند بر ریشه کنی انسان تأکید ورزیده است، لازم است به خوبی مورد شناسایی انسان قرار گیرد تا از گزند آفات او در امان مانده و مسیر کمالی خود را به سلامت طی کند. لکن به لحاظ ماورائی بودن شیطان و نامحسوس بودن حيله گری های او، کم تر به آن توجه می شود. نوع و حوزه تصرف شیطان و هم چنین هجوم او در انسان، درک ترفندها و حيله های او را برای انسان آسان می کند و قدرت انسان را در مقابله با حيله های شیطان می افزاید.

هدف نگارنده از این پژوهش، ارائه جامع راهکارهای مقابله با شیطان با بهره گیری از تحلیل گزاره های مرتبط با آن در نهج البلاغه است. بررسی راهکارهای مقابله با شیطان در نهج البلاغه علاوه بر شناسایی نقاط ضعف انسان، در بحث دشمن شناسی نیز کاربرد دارد. گزاره های مرتبط برای مقابله با شیطان در نهج البلاغه در دو دسته قابل بهره گیری است.

دسته اول، بیان اغراض پلید شیطان، شناختن روش ها و ترفندهای او (تأثیرات شیطان بر انسان) به ضمیمه معرفی جنود او و محدودیت های شیطان است.

دسته دوم، پی آمدهای ولایت پذیری از شیطان و هم چنین راه حل های مقابله با اوست که محور اصلی این مقاله را تشکیل داده است.

نگارش هایی درباره شیطان شناسی در نهج البلاغه مانند مقاله «بررسی و تحلیل عوامل و موانع مؤثر در تربیت دینی بر مبنای سخنان حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه» (اکبر صالحی و رحیمه السادات تهامی، دوفصلنامه علمی- پژوهشی تربیت اسلامی، سال 4، ص 75 - 94، پاییز و زمستان 88) به رشته تحریر درآمده اما ویژگی نوشته حاضر گزارش تمامی فرازهای مربوط به موضوع راهکارهای مقابله با شیطان در «نهج البلاغه» و ارائه آن ها در ساختاری نو است.

1. واژه شناسی

معنای لغوی شیطان: دور شده، متمرد.

معنای اصطلاحی شیطان: «شیطان به معنی هر متمرد و طاغی است اعم از آن که جن باشد یا انس یا جنبنندگان. شیطان وصف است، نه اسم خاص آن روح شر، و به مناسبت دوری از خیر و از رحمت حق تعالی وصف شیطان بر او اطلاق شده است» (قرشی، قاموس قرآن، ج 4، ص 33)، واژه شیطان به صورت مفرد شصت بار و به صورت جمع (شیاطین) پانزده بار در قرآن به کار رفته است. در این که لغت شیطان از چه کلمه ای مشتق شده و ریشه آن کدام است، میان اهل لغت و مفسران اختلاف نظر وجود دارد.

اصلی بودن یا زائد بودن «نون» در واژه «شیطان» ریشه اختلاف در معنای این لغت است. بر مبنای اصلی بودن «نون» در واژه «شیطان» به نظر می رسد موارد کاربرد آن با ذات شیطان و ویژگی های شخصیتی و رفتاری او مناسبت بیش تری داشته باشد؛ زیرا اصلی ترین معنای آن همان «دور شده از خیر و رحمت خدا» است که بر اساس آیات قرآن و روایات دینی درباره شیطان صادق است: «قَالَ فَأَخْرَجَ مِنْهَا فَايَاتِكَ رَجِيمًا» (حجر/34)؛ گفت: از آن جا بیرون شو که رانده شده هستی». معانی دیگر نیز هرکدام با ویژگی و مکاید شیطان مرتبط است؛ مانند «مخالفت کردن» که به سرکشی او از امر خداوند اشاره دارد. قرآن کریم در

این باره می فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره/34)؛ «و به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همه سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد و برتری جست؛ و او از کافران بود». یا معنای «هلاک شده» که از مخالفت او از امر سجده بر آدم برمی آید که مورد طرد پروردگار قرار گرفته و از قرب رحمت او دور شده است. به طور کلی می توان چنین گفت که شیطان، یعنی موجودی خبیث و پست و متمرد که هم شامل جن و هم شامل سایر جنبنندگان _ که به گونه ای در این صفات با شیطان جَنّی شریک اند _ می شود؛ بنابراین، شیطان اسم عام است که بر هر موجود موذی و منحرف کننده انسان اطلاق می گردد، چنان چه در قرآن کریم و لسان امامان نیز شیطان به موجود خاصی اطلاق نشده است؛ بلکه به انسان های شرور و حتی بر اخلاق ناپسند، مانند حسد هم شیطان اطلاق شده است (راغب اصفهانی، المفردات، ص 261).

2. راهکارهای تربیتی مقابله با شیطان در نهج البلاغه

اشاره

با توجه به کلام امام علی (علیه السلام) دو نوع راه حل برای مقابله با شیطان در «نهج البلاغه» به نظر می رسد. گونه نخست مربوط به فکر و قلب انسان بوده و بخش اول مقاله پیش رو با عنوان راهکارهای فکری-قلبی به این دسته اختصاص یافته است. گونه دیگر مربوط به عمل است. با جاری کردن این راهکارها در زندگی، مقابله عملی با شیطان صورت می پذیرد. این دسته نیز با عنوان راهکارهای عملی، بخش دوم مقاله را تشکیل می دهد. فکر، مقدمه عمل بوده و عمل بدون اعتقاد، بی فایده است؛ به همین جهت راهکارهای فکری-قلبی بر راهکار عملی مقدم شده است.

الف. راهکار فکری _ قلبی

اشاره

راهکار فکری _ قلبی فعالیتی مربوط به اعتقاد انسان است. اهمیت این دسته بیش تر از فعالیت عملی است. راهکارهای فکری-قلبی در واقع جهان بینی فرد نسبت به شیطان بوده و مقدمه ای برای هر فعالیت ضد شیطانی است. وقتی انسان اطلاعات خود را نسبت به

شیطان افزایش دهد؛ قلبش از تنفر دشمن پُر شده و نسبت به مقابله با او مصمم می‌گردد. در ادامه راهکارهای فکری-قلبی مقابله با شیطان از نگاه نهج البلاغه به تفصیل بیان می‌شود.

یک. افزایش شناخت

افزایش شناخت برای جلوگیری از حيله های شیطان مؤثر است. قرآن در سوره حج از مردمی یاد می‌کند که بدون شناخت، با خدا مجادله کرده و از شیطان تبعیت می‌کنند (حج/3). کیفیت و افزایش این شناخت، باعث معرفی حقیقت باطل شیطان و ابزارهای مقابله با او می‌گردد.

مولا-علی (علیه السلام) می‌فرماید: «وَاجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَافْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه 1)؛ و شیاطین آن‌ها را از معرفت خدا باز داشته و از عبادات و اطاعتش آن‌ها را جدا کردند».

شیطان سعی دارد تا با تزئین مسیر باطل، انسان را گمراه نماید (ر.ک: ابن منظور، لسان العرب، ج 3، ص 350)، اما افزایش شناخت می‌تواند انسان را از این گمراهی نجات بخشد.

اول. اولین راه افزایش شناخت در برابر شیطان، آگاهی از دعوت‌های باطل این دشمن است. در روایات اشاره شده که هر کس شیطانی مخصوص به خود دارد که او را به معصیت دعوت می‌کند (ر.ک: الکافی، ج 3، ص 263).

مولا علی (علیه السلام) می‌فرماید: «وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه 7)؛ و امور فاسد را در دیدگانشان جلوه داد».

دوم. انسان با شناخت دشمن و بدون نیروی پشتیبانی، قدرت حفاظت از خود را ندارد. درخواست از خدا برای محفوظ ماندن از شیطان به عنوان پشتوانه بسیار مهم است.

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: خدای را می‌ستایم و در راندن شیطان و دور ساختن و نجات پیدا کردن از دام‌ها و فریب‌های آن، از خدا یاری می‌طلبم (همان، خطبه 151).

سوم. شناخت راه و روش شیطان در القاء نیرنگ‌ها سومین بصیرتی است که بندگان به

آن نیازمند هستند. شناخت انواع تأثیرات شیطان بر انسان می تواند در تشخیص دعوت های باطل او نقش مهمی ایفا کند.

مولا علی (علیه السلام) می فرماید: و شما را پرهیز داد از دشمنی شیطانی که پنهان در سینه ها راه می یابد و آهسته در گوش ها راز می گوید، گمراه و پست است، وعده های دروغین داده و در آرزوی آن ها به انتظار می گذارد، زشتی های گناهان را زینت می دهد، گناهان بزرگ را کوچک می شمارد و آرام آرام دوستان خود را فریب داده، راه رستگاری را بر روی دربندشدگان می بندد و در روز قیامت آن چه را که زینت داده انکار می کند و آن چه را که آسان کرده، بزرگ می شمارد و از آن چه پیروان خود را ایمن داشته بود سخت می ترساند (همان، خطبه/83).

چهارم. وقتی افراد به درستی شیطان را شناخته و از خداوند کمک گرفتند؛ نوبت به یادگیری نحوه مبارزه با شیطان می رسد. شناخت راهکارهای ضد شیطانی آخرین مرحله بصیرت در برابر شیطان است. افزایش شناخت یکی از راهکارهای فکری-قلبی است که در مقابل با شیطان کاربرد دارد.

مولا علی (علیه السلام) می فرماید: مبادا هرگز دچار خودپسندی گردی! و به خوبی های خود اطمینان کنی و ستایش را دوست داشته باشی، که این ها همه از بهترین فرصت های شیطان برای هجوم آوردن به توست و کردار نیک، نیکوکاران را نابود سازد (همان، نامه 54).

دو. بیداری

غفلت، از عوامل سقوط انسان در انحطاط است. شیطان یکی از علت های ایجاد غفلت در بندگان است. آیات قرآن شیطان را باعث فراموشی بندگان و غفلت می دانند؛ از جمله: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (انعام/68)؛ «هرگاه کسانی را دیدی که ما را استهزا می کنند، از آن ها روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند! و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین.»

غفلت باعث بی توجهی بنده به خدا شده و راه را برای نفوذ شیطان هموار می سازد. مسخره کردن آیات الهی، فراموشی شیطان و هم نشینی با ستمگران از نتایج غفلت است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ حَيْلَهُ وَرَجَلَهُ، وَإِنَّ مَعِيَ لِبَصِيرَتِي، مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي وَلَا لُبْسَ عَلَيَّ (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه 10)؛ بدانید شیطان حزبش را گرد آورده و سوار و پیاده اش را (در جَمَل) فرا خوانده، بصیرتم به حقایق همراه من است، نه حق را بر خویش مشتبه کرده و نه کسی بر من مشتبه نموده».

مولا- علی (علیه السلام) می فرماید: شیطان بزرگ ترین مانع برای دینداری و زیان بارترین و آتش افروزترین فرد برای دنیای شماست! شیطان از کسانی که دشمن سرسخت شما هستند و برای درهم شکستن شان کمر بسته اید خطرناک تر است. مردم! آتش خشم خود را بر ضد شیطان به کارگیرید و ارتباط خود را با او قطع کنید. به خدا سوگند، شیطان بر اصل و ریشه شما فخر فروخت و بر حسب و نسب شما طعنه زد و عیب گرفت و با سپاهیان سواره خود به شما هجوم آورد و با لشکر پیاده راه شما را بست، که هرکجا شما را بیابند شکار می کنند و دست و پای شما را قطع می کنند، نه می توانید با حيله و نقشه آن ها را بپراکنید و نه با سوگندها قادرید از سر راهتان دور کنید (همان، خطبه 192).

بیداری، یکی از تفاوت ها و نقاط قوت شیطان نسبت به انسان است. بشر با غفلت، شیطان را فراموش می کند اما او هرگز انسان را فراموش نمی کند. امام علی (علیه السلام) به همگان می آموزد تا همواره به دنبال راهی برای شناخت و خنثی نمودن مکر شیطان بوده و لحظه ای غافل نگردند. کسی که دشمن را بشناسد و به حيله گری او پی ببرد، هرگز غافل نخواهد شد.

سه. محبت خدا

دوستی خدا یکی از نشانه های مؤمنان است که قرآن بر آن تأکید دارد: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره/165)؛ «برخی از مردم چیزهایی را شریک خدا گرفته اند و آنان را مانند خدا دوست دارند اما مؤمنان خدا را بسیار دوست دارند».

مولا علی (علیه السلام) نیز می فرمایند: به خدا سوگند هرگز ملتی از ناز و نعمت زندگی گرفته نشدند مگر به کیفر گناہانی که انجام داده اند؛ زیرا خداوند بر بندگان خود ستم روا نمی دارد، اگر مردم به هنگام نزول بلاها و گرفته شدن نعمت ها، با درستی نیت در پیشگاه خدا زاری کنند و با قلب های پر از محبت از خداوند درخواست عفو نمایند، آن چه از دستشان رفته باز خواهد گشت و هرگونه فسادی اصلاح خواهد شد (همان، خطبه/178).

دوستی محبوب با داشتن محبت دشمن او جمع نمی شود. قرآن شیطان را جریانی در مقابل خداوند نشان داده (ر.ک: زخرف/36؛ اعراف/30)، لذا دوستی شیطان هم با محبت خداوند در یک دل جای نمی گیرد. دوستی خداوند می تواند باعث دور شدن شیطان از انسان شده و پشتوانه او را برای فریب انسان قطع نماید. حرکت در راه جلب محبت خداوند باعث خوار شدن شیطان می شود. محبت خداوند نیز شیطان را خوار کرده و مانند کسی که صورتش به خاک مالیده شده، ذلیل می نماید. ابلیس سوگند خورده تا بندگان را منحرف سازد (ر.ک: الکافی، ج 4، ص 62)، ولی حب خدا شدیدتر بوده و انسان با یاری دوستی خداوند، او را پست می نماید.

ب) راهکارهای عملی

اشاره

گونه دوم از راهکارها مربوط به عمل انسان بوده و در مقابله بیرونی با شیطان مفید فایده است. وقتی انسان در عقیده به درک کافی رسید، در عمل نیز به ابزاری قوی نیاز دارد. در ادامه راهکارهای عملی به تفصیل بیان می شود.

یک. تقوا

تقوا حالتی نفسانی-عقلانی است که بشر را از لغزنده ترین دام های ابلیس نگاه می دارد. ریشه «ت ق ی» برای دفع چیزی از چیز دیگر به واسطه شیء دیگر است. تقوا نیز دفع گناه از جانب انسان به واسطه نگهداری و حفظ نفس است (ر.ک: ابن فارس، معجم المقاییس اللغه، ج 1، ص 132)، جلوه تقوا در عمل کاربرد دارد و به همین خاطر تقوا جزء راهکارهای

ص: 226

عملی محسوب می شود. [تقوای فکری نیز نوعی تقواست. فرق تقوای عملی و تقوای فکری در این است که تقوای عملی به طور کلی واجب است ولی تقوای فکری در بعضی موارد مثل سوءظن، واجب بوده و درجایی که زمینه گناه نباشد واجب نیست. به همین خاطر تقوای عملی کاربرد بیش تری دارد.] قرآن، تقوا را معیار ارزش آدمی به شمار آورده و به عنوان لباس معرفی کرده است (ر.ک: اعراف/26-27). لباس تقوا بدی های انسان را می پوشاند. شیطان سعی بر زدودن این لباس و بی آبرویی بندگان دارد. هر میزان تقوا بالاتر باشد، زینت انسان بیش تر و سعی بر زدودن این لباس افزایش می یابد. تقوا در آیات قرآن باعث بیداری پرهیزکاران در برابر شیطان معرفی شده است: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (اعراف/201)؛ پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) ناگهان بینا می گردند. تقوای پیشگان هنگام مواجهه با انحراف شیطان با قوه تقوای خویش به یاد خدا افتاده و خود را از گرداب هلاکت نجات می دهند».

مولا علی (علیه السلام) می فرماید: «عِبَادَ اللَّهِ أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَالْمُوجِبَةُ عَلَى اللَّهِ حَقِّكُمْ وَأَنْ تَسْتَعِينُوا عَلَيْهِ بِاللَّهِ وَتَسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحَرِّ وَالْجَنَّةِ وَفِي غَدِ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ مَسْ لِكُهَا وَاصِحٌّ وَ سَالِكُهَا رَابِحٌ وَ مَسْ تَوَدُّعُهَا حَافِظٌ...» (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه 191)؛ ای بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری سفارش می کنم، که حق خداوند بر شماست و نیز موجب حق شما بر پروردگار است. از خدا برای پرهیزکاری یاری بخواهید و برای انجام دستورات خدا از تقوا یاری جوئید؛ زیرا تقوا، امروز سپر بلا و فردا راه رسیدن به بهشت است، راه تقوا روشن و رونده آن بهره مند و امانت دارش خدا، که حافظ آن خواهد بود. تقوا همواره خود را بر امت های گذشته (و حال) عرضه کرده و بر آینده نیز عرضه می کند؛ زیرا فردای قیامت، همه به آن نیازمندند. آن گاه که در قیامت آفریده ها را گرد می آورد و آن چه باز داده است باز پس می گیرد و درباره همه نعمت ها می پرسد، پس چه اندک اند آنان که تقوا را برگزیدند و بار آن را به درستی بر دوش کشیدند آری پرهیزکاران

تعدادشان اندک است و شایسته ستایش خداوند سبحان که فرمود «بندگان سپاس گزار من اندک اند» پس گوش جان را به ندای تقوا بسپارید و برای به دست آوردن آن تلاش کنید. تقوا را به جای آن چه از دست رفته به دست آورید و عوض هر کار مخالفی که مرتکب شده اید انتخاب کنید، با تقوا خواب خود را به بیداری تبدیل و روزتان را با آن سپری کنید، دل های خود را با تقوا زنده کنید و گناهان خود را با آن شست و شو دهید. بیماری های روان و جان خود را با تقوا درمان و خود را آماده سفر آخرت گردانید، از تباه کنندگان تقوا عبرت بگیرید و خود عبرت پرهیزکاران نشوید. آگاه باشید! تقوا را حفظ کنید و خویشتان را با تقوا حفظ نمایید». تقوا را می توان راه حلی بازدارنده در برابر شیطان و راهکاری پیش برنده در مسیر خداوند دانست.

دو. تمسک به قرآن

قرآن منبعی است که عموم مردم از آن بهره می برند. قرائت، تفکر و تدبر در قرآن راهی سریع و صحیح است که انسان را از حمله شیطان حفظ می کند. آیات تأکید دارند که هنگام قرائت قرآن، از شر او به خداوند پناه برده شود «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (نحل/98؛ ر.ک: فرقان/29_30)؛ هنگامی که قرآن می خوانی، از شر شیطان مطرود، به خدا پناه بر!».

تمسک به قرآن در هنگام انحراف شیطان می تواند همانند سدی جلوی او را گرفته و قدرت نفوذش را متوقف سازد. علاوه بر تلاوت قرآن، تفکر در آیات مربوط به سرگذشت شیطان باعث عبرت و دوری گزینی بندگان خواهد شد. روایات فراوان، تأکید بر تدبر در قرآن داشته و آن را باعث هدایت بشر به سوی کمال می داند (ر.ک: کلینی، الکافی، ج 2، ص 596).

مولا علی (علیه السلام) می فرمایند: «به دامن قرآن پناه برده سنت های خدا و رسولش را زنده می کنند، نه تکبر و خودپسندی دارند و نه بر کسی برتری می جویند، نه خیانت کارند و نه در زمین فساد می کنند، قلب هایشان در بهشت و پیکرهایشان سرگرم اعمال پسندیده است» (سید رضی، خطبه 193).

هدایت در سایه عبادت، اساس خلقت بشریت است. قرآن کریم در سوره بقره به صراحت بر مسئله عبادت تأکید دارد (ر.ک: بقره/21). در سوره یس نیز به عهدی محکم اشاره شده است: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ. وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (یس/60-61)؛ آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید که او برای شما دشمن آشکاری است؟! و این که مرا پرستید که راه مستقیم این است؟».

قرآن یادآور می شود که بندگان نباید در عبادتشان مسیر را گم کرده و به جای عبادت الهی، شیطان را ستایش کنند. عبادت دارای فواید مادی و معنوی است (ر.ک: احمدپناهی، آرامش در پرتو نیایش، ص 157؛ جیمز، دین و روان، ص 178) سلامت جسم و روح از آثار مادی عبادت (ر.ک: سیولی، نیروی امید، ص 381) و مقابله با شیطان یکی از فواید معنوی آن است.

در آیات و روایات، مصادیقی همچون نماز، عامل جلوگیری از اعمال ناپسند دانسته شده است. عبادت نوعی راهکار و ارتباط عملی با خداوند است و می تواند انسان را از مسیر شیطانی به مسیر الهی دعوت نماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (عنکبوت/45).

چهار. دعا

آیات (ر.ک: اعراف/205؛ بقره/45) و روایات (ر.ک: برقی، محاسن، ج 1، ص 53؛ صدوق، ثواب الاعمال، ص 161) بر دعا و تضرع در برابر خداوند تأکید دارند. قرآن کریم وعده اجابت دعای انسان ها را داده است «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (بقره/186). دعا در روح و جسم تأثیر گذاشته و احساسات اخلاقی و عرفانی انسان را تقویت می کند (ر.ک: احمدپناهی، آرامش در پرتو نیایش، ص 160). کسانی که به نیایش می پردازند، حس وظیفه شناسی، کمی شرارت و حس خیرخواهی بیش تری دارند (همان، ص 120).

در دعای کمیل مولا علی (علیه السلام) می فرمایند: «إِغْفِرْ لِمَنْ لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدَّعَا» و یا می فرمایند: خدای را می ستایم و در راندن شیطان و دور ساختن و نجات پیدا کردن از دام ها و فریب های آن، از خدا یاری می طلبم (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه 151).

حضرت، بخش قابل توجهی از راه حل های ضد شیطانی را به دعا و پناه بردن به خدا اختصاص داده اند؛ چون تنها خدا نیرنگ واقعی شیطان را می داند و قادر بر دفع آن است. از این رو پناه بردن به خدا، بهترین راه برای در امان ماندن از گزند شیطان است. کثرت دعا برای دور بودن شیطان، رهایی از بند او و دعا برای از بین رفتن قدرت شیطان و... نشان از اهمیت آن در مقابله با دشمن دارد.

پنج. امر به زیردستان برای سرپیچی از شیطان

مبارزه با دشمن، نه تنها برای نجات خود، بلکه نزدیکان، آشنایان و زیردستان بسیار مهم است. گاه شیطان از جانب ایشان به سمت فرد نفوذ کرده و او را منحرف می سازد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: ای بندگان خدا! از دشمن خدا پرهیز کنید، مبادا شما را به بیماری خود مبتلا سازد و با ندای خود شما را به حرکت در آورد و با لشکرهای پیاده و سواره خود بر شما بتازد! به جانم سوگند، شیطان تیر خطرناکی برای شکار شما بر چله کمان گذارده و تا حد توان کشیده و از نزدیک ترین مکان شما را هدف قرار داده است و خطاب به خدا گفته: «پروردگارا! به سبب آن که مرا دور کردی، دنیا را در چشم هایشان جلوه می دهم و همه را گمراه خواهم کرد» اما تیری در تاریکی ها و سنگی بدون نشانه روی رها ساخت، گرچه فرزندان خودپسندی و برادران تعصب و خودخواهی و سواران مرکب جهالت و خودپرستی، او را تصدیق کردند. افراد سرکش شما تسلیم شیطان شدند و طمع ورزی او در شما کارگر افتاد و این حقیقت بر همه آشکار گردید و حکومت شیطان بر شما استوار شد و با لشکر خویش به شما یورش برد و شما را به ذلت سقوط کشانید و شما را به مرز کشتار و خون ریزی کشاند و شما را با فروکردن نیزه در چشم ها، بریدن گلوها، کوبیدن مغزها پایمال کرد تا شما را به سوی آتشی بکشاند که از پیش مهیا گردید (همان، خطبه 192).

چنانچه ذکر شد پرهیز، موعظه و تذکر درباره عواقب کار است و موجب نرمی قلب انسان می شود و برای ترساندن افراد نیز به کار رفته است (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج6، ص126). سیره ائمه نیز پرهیز دادن و بر حذر داشتن و ترساندن جامعه از شیطان است. امام علی (علیه السلام) در این فراز پرهیز و ترساندن از شیطان را به جامعه تذکر می دهد. از فایده های این کار، پاک شدن جامعه از معصیت است؛ چون همه سرپرستی دارند که می تواند آن ها را از معصیت نهی کند. نهادینه شدن فرهنگ دشمن شناسی و پیش گیری از انحراف های شیطان از دیگر فواید این کار است. امر زیردستان به سرپیچی از شیطان، نهی از منکر نیز بوده و واجب می باشد. و «تقوا» راهکاری عملی و ضد شیطانی است که کارکردی بازدارنده در برابر انحراف شیطان دارد، از طرفی «تمسک به قرآن» نیز راهکاری عملی می باشد، هم چنین «عبادت» موضوعی است که در قرآن و روایات بر آن تأکید شده و راهکاری عملی در برابر شیطان محسوب می شود. در این میان «دعا» مبحثی مهم است که علاوه بر راهکاری عملی در برابر شیطان، زمینه برای قبولی سایر عبادات است. آخرین راهکار عملی در برابر شیطان، «امر زیر دستان برای سرپیچی از شیطان» است. مبارزه با دشمن نه تنها برای نجات خود بلکه نزدیکان و آشنایان و زیر دستان مهم بوده و مورد تأیید نهج البلاغه است.

نتیجه

به لحاظ ماورائی و نامحسوس بودن حيله گری های شیطان، کم تر به آن توجه شده، او به عنوان پدیده ای از مخلوقات الهی به علت نافرمانی از امر خداوند متعال در سجده آدم، از بارگاه قرب الهی طرد گشته و با درخواست فرصت از خداوند، بر ریشه کنی انسان تأکید ورزیده است، بنابراین لازم است به خوبی مورد شناسایی انسان قرار گیرد تا از گزند آفاتش در امان مانده و مسیر کمالی خود را با لطف پروردگار به سلامت طی کنیم.

با بهره گیری از تحلیل گزاره های مرتبط با شیطان در «نهج البلاغه» به عنوان یکی از

غنی ترین منابع اخلاقی – تربیتی، راهکارهای مقابله با شیطان مشخص می شود، شناخت این راهکارها و عمل به آن برای پیش گیری از گرفتاری بندگان در دام شیطان و رسیدن به هدایت، ضرورت داشته و باعث تقویت روح شیطان ستیزی می گردد.

راهکارهای ضد شیطانی در نهج البلاغه علاوه بر حیطه فکری-قلبی، در حیطه عمل نیز می باشد. بیداری، افزایش شناخت و محبت خدا از راهکارهای فکری-قلبی انسان در مقابل شیطان است که در نهج البلاغه به آن اشاره شده است. تمسک به قرآن، تقوا، دعا، عبادت و امر زیردستان به سرپیچی از شیطان نیز تلاش هایی است که در حوزه عمل می توان برای دفع شیطان انجام داد.

ص: 232

- قرآن کریم، ترجمه: محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید جامعه المصطفی، قم، انتشارات المصطفی، 1388 ش.
- نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه: محمد دشتی، قم، نشر مشهور، 1379 ش.
1. احمد پناهی، علی، آرامش در پرتو نیایش، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، 1384 ش.
 2. جیمز، ویلیام، دین و روان، ترجمه: مهدی قائنی، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1964.
 3. سیولی، آنتونی، نیروی امید، ترجمه: مریم مقدسی، تهران، ققنوس، 1396.
 4. احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، تحقیق: جلال الدین محدث، قم، دار الکتب الإسلامیه، 1371.
 5. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1367 ق.
 6. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، 1414 ق.
 7. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، دمشق، 1412 ق.
 8. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، دارالشریف الرضی بالنشر، چاپ دوم، 1406 ق.
 9. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، 1404 ق.
 10. صاحب بن عباد، اسماعیل، المحيط فی اللغه، تحقیق: محمدحسین آل یاسین، بیروت، عالم الکتب، 1414.
 11. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ ششم، 1371 ش.

تغییرات نسلی، از جمله مباحث مطرح در جامعه‌شناسی است که برخی جامعه‌شناسان در باب آن قلم فرسایی نموده‌اند. این مقوله از آن جهت مهم است که در صورت عدم برنامه‌ریزی صحیح، این تغییرات به تضاد و سپس به گسست و انقطاع نسلی می‌انجامد. در این میان نگاه دینی به تغییر نسلی و آثار آن، تنها توسط معدودی از جامعه‌شناسان مسلمان و البته تنها با شاخصه‌های جامعه‌شناسی مطرح شده است. حال سؤال اساسی این جاست که آیا در متون اصیل اسلامی چنین مسئله‌ای مطرح شده؟ و اگر مطرح شده چگونه بررسی شده است؟ در این تحقیق با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی با رویکرد میان‌رشته‌ای به بررسی روایات وارد شده، در این مسئله از زبان امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می‌کنیم. نتایج تحقیق این است که در کلام امام علی (علیه السلام) خصوصاً نامه 31، به این بحث پرداخته شده است و عللی چون ویژگی‌های روحی و روانی جوانان، کم‌کاری متصدیان تربیتی جامعه و عملکرد غیرحکیمانه حاکمان و آثاری هم چون اختلاف فرزندان با پدر و مادر و از بین رفتن سنت‌ها برای آن شمرده شده است. هم‌چنین راهکارهایی چون تربیت صحیح و به موقع، معرفی صحیح سنت‌ها، ایجاد زمینه تفکر و تدبیر برای جوانان و برخورد پژوهش‌محور با سنت‌ها در بیان امام آمده است. در این تحقیق، مبانی و مفاهیم از دیدگاه جامعه‌شناسان بیان گردیده و سپس از متن نهج البلاغه جهت تبیین مسئله، استخراج و مورد تحلیل قرار گرفته است و در مواردی به تفاوت مبانی امام و جامعه‌شناسان اشاره و اثر این تفاوت دیدگاه بررسی شده است.

جامعه‌امروزی ما در ایران با شاخصه‌هایی چون دین و وطن، سنت و مدرنیسم و انقلاب و طاغوت‌سنجیده می‌شود. این‌سنجش‌گاه با سنجه‌های علمی و دقیق و گاه با سنجه‌های احساسی و حدسی توسط کارشناسان علوم اجتماعی، کارشناسان مذهبی، اندیشمندان و فرهیختگان صاحب‌نظر در علوم مختلف و حتی مردم‌کوچه و بازار صورت می‌پذیرد. از جمله مسائل مطروحه در بین جامعه‌شناسان و کارشناسان مذهبی که گاه براساس خواست و سؤال توده‌های مردم و گاه براساس دغدغه‌فکری اندیشمندی متعهد طرح و بررسی شده است، مسئله تغییر، تراحم و شکاف نسلی است.

این مسئله از طرف جامعه‌شناسان با دیدگاه جامعه‌شناسی و با به‌کاربردن عناوین علمی و رایج در رشته جامعه‌شناسی هم‌چون شکاف، گسست، انقطاع و تغییر نسلی و از طرف کارشناسان مذهبی با به‌کاربردن عناوینی نوعاً مذهبی و رایج بین توده‌های مردم هم‌چون خانواده و مشکلات نسل جوان بررسی شده است. به‌هرحال آن‌چه مسئله ماست، کم‌اهمیت شدن سهم و جایگاه خانواده در نظام اجتماعی و به‌تبع آن معرفی ارزش‌ها و شکل‌دادن‌هنجارها در جامعه است که طبیعتاً تفاوت رفتاری را در بین پدران و مادران و فرزندان آن‌ها ایجاد نموده است. ارزش‌های نسل قدیم کم‌کم به‌بوته فراموشی سپرده شده‌اند و ارزش‌های جدیدی جایگزین آن خواهد شد.

به‌طور مثال نگرش‌ها درباره حضور زنان در محیط خانواده و عرصه‌های اجتماعی که خود نوع حضور آنان را عینیت بخشیده است، از جمله این تفاوت‌ها و نیز در مواردی از جمله شکاف نسلی محسوب می‌شود. با نگاهی به جامعه امروز، شاهد حضور زنان در محیط‌های اجتماعی هم‌چون دانشگاه محیط کار اداری و خصوصی و مراکز تولید ثروت هستیم که به‌تبع آن تغییراتی مانند افزایش سن ازدواج و برهم خوردن نظام تقسیم کار در

خانواده، تولید نسل، تعداد فرزندان یا فاصله سنی فرزندان با پدر و مادر، تغییر شکلی ازدواج و ده ها مسئله دیگر اجتماعی، رخ خواهد داد. این تغییرات قطعاً با ارزشی شدن حضور زن در همه عرصه های اجتماعی و کم ارزش شدن وظایف همسری و مادری همراه بوده است.

در بررسی و حلّ این رخداد و صدها رخداد دیگر اجتماعی، استراتژی های مختلفی وجود دارد. در غالب موارد امروزه از شیوه مسئله محوری استفاده شده است. به طور مثال؛ به مسئله روابط دختر و پسر که گوشه ای از تغییر شکلی ازدواج است، می توان اشاره کرد. در حلّ این مسئله نوعاً شاهد برگزاری جلسه های نمادین در دانشگاه ها و مراکز حضور جوانان یا رسانه ملی، آن هم با رویکرد مسئله محور و بدون ریشه یابی هستیم. اما گاهی این مسایل به صورت ریشه ای مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. در این صورت بحث از تغییرات نسلی و چگونگی برخورد با آن پیش آمده است. سؤالاتی مانند این که آیا لزوماً بایستی نسل ها توافق کاملی در ارزش ها، هنجارها و رفتارها و به طور کلی سنت داشته باشند یا خیر؟ در صورت قبول تغییر، تا چه حدی باید تغییرات را پذیرفت؟ شاخصه های انقطاع یا گسست نسلی چیست؟ در این دیدگاه پاسخ داده شده، که در واقع ریشه همه آن ها تغییرات ارزشی و به تبع آن رفتاری پاسخ داده می شود.

آن چه ما را به تنظیم این نوشتار راغب نمود، این است که اساساً در علوم انسانی تلفیق نگاه علمی به معنای رایج کلاسیک آن، همراه با رجوع به منابع اصیل اسلامی و توجه ساختاری به آن ها می تواند راه گشای خوبی برای حل معضلات این علوم باشد. از این رو در این مقال سعی بر پیدا کردن پاسخ هایی برای مباحث تغییرات نسلی از افکار و اندیشه های امام علی (علیه السلام) با توجه به نهج البلاغه خواهیم داشت. اساسی ترین سؤالات ما این است که آیا تغییر نسلی در افکار و اندیشه های امام علی (علیه السلام) جایگاهی دارد یا خیر؟ علل و ریشه های چنین تغییری چیست؟ آثار چنین تغییراتی چیست؟ آیا این تغییرات نیاز به درمان دارد یا خیر؟ اگر نیاز به درمان دارد، چگونه باید آن را درمان کرد؟ و چه ساختارهای اجتماعی باید

در این درمان فعال شوند؟ با رجوع به نهج البلاغه انتظار می رود پذیرفتن تغییرات نسلی از جانب امام را شاهد بوده و ریشه و عامل چنین تغییراتی را در عوارض جوانی، عملکرد حکومت ها، جایگاه روابط اجتماعی و اهمیت آن و جایگاه سنت های اجتماعی دانست و در درمان آن نیز باید از گسترش پژوهش آزادانه و معرفی صحیح سنت ها و استفاده از شیوه های صحیح آموزشی استفاده نمود.

1. پیشینه

در زمینه تغییر نسلی، آثار اندکی در میان کتاب ها و مقالات به چشم می خورد؛ اما بررسی این مسئله در نهج البلاغه و سخنان امام علی (علیه السلام) فاقد پیشینه است، در ادامه به مهم ترین آثاری که به صورت عمومی در مورد این مسئله نوشته شده است، اشاره می شود:

— «فرآیند تغییر نسلی بررسی فراتحلیلی در ایران»، تقی آزاد ارمکی، جوانان و مناسبات نسلی، ش 1، بهار و تابستان 1386: ص 41 — 68.

— «تغییر خانواده و روابط بین نسلی آن در ایران.» [جزوه] تقی آزاد ارمکی؛ به کوشش: کمیته علمی همایش روز جهانی خانواده، [تهران]: پژوهشکده خانواده، سازمان مرکزی انجمن اولیا و مربیان، بی تا.

— «بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر تغییر ارزش ها با تاکید بر شکاف نسلی، مطالعه موردی: جوانان 18 تا 35 سال و والدین آنان در بخش خفر»، مجتبی طالبی، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: علیرضا خدای، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد جهرم.

2. مفهوم شناسی

الف) نسل

نسل در حوزه تعریف دارای دگرگونی های زیادی است، چراکه اندیشمندان علوم اجتماعی هرکدام آن را به گونه ای تعریف نموده اند. برخی آن را فاصله بین والدین و فرزندان

ص: 240

دانسته و برخی مانند کارل مانهایم تعریف آن را وابسته به ابعاد سه گانه ای چون جایگاه نسل، نسل به مانند یک واقعیت و واحد نسلی دانسته اند و نسل را به عنوان یک واقعیت اجتماعی شامل افرادی که به لحاظ تاریخی هم دوره اند تعریف کرده اند.

دیوید وایت نیز معتقد است نسل به واسطه: 1. وقایع و حوادثی چون مصیبت های طبیعی، 2. عوامل سیاسی و فرهنگی که بیانگر واقعه فراموش نشدنی باشند، 3. تغییرات ناگهانی در ساختار جمعیت که زمینه ساز توزیع مجدد منابع جامعه شود، 4. شکل گیری فاصله طبقاتی، 5. ایجاد فضای مقدس که موجب پایداری حافظه جمعی از امر مقدس ایده آلی شود، 6. فراهم شدن فرصت مناسب، ولی موقت که توأم با خوشحالی کم برای گروهی خاص باشد، شکل می گیرد. (1) با نگاهی به این تعاریف و تعاریف دیگر، شاهد چند ملاک برای تعریف نسل خواهیم بود: 1. ملاک سن و همسالان، 2. تجارب مشترک جامعه پذیری، 3. وقایع مهم تاریخی، 4. تجربه های نسلی (چیت ساز قومی، بازشناسی مفاهیم نسل و شکاف نسلی، جوانان و مناسبات نسلی، ص 88-92).

با آن چه در تعاریف فوق آمده، می توان گفت: نسل عبارت است از گروه همسالانی که تجارب مشترک جامعه پذیری و هم چنین تجارب مشترک در وقایع مهم تاریخی در خانواده در دوره مشترک زمانی دارند. (2)

(ب) تغییر نسلی

بنابر آن چه در تعریف نسل آمده، یکی از مهم ترین شاخصه های نسل جامعه پذیری مشترک است.

در این ارتباط باید گفت گاهی جوانان براساس رویدادهای فرهنگی، سیاسی، تاریخی و حتی اقتصادی، ممکن است به دنبال ایجاد تحولاتی در حوزه سنت ها و

ص: 241

1- . سازمان ملی جوانان، جوانان و روابط خانوادگی و نسلی، پاییز 1387 صفحه 56.

2- . همان، چنین شاخصه هایی را از زبان گیدنز و لنسکی آورده است.

ارزش‌ها یا هنجارها و رفتارها باشند. در چنین حالتی تغییر نسلی معنی پیدا می‌کند. در این حال نسل جوان در کنار میان سالان و پیران طیفی از رابطه‌های تعاملی تا تراحمی را ایجاد می‌کند (آزاد ارمکی، جامعه‌شناسی فرهنگ، ص 139). البته برخی این تغییر را طبیعی و در حوزه باورها، ارزش‌ها و هنجارها دانسته‌اند (ساروخانی و صداقتی فرد، شکاف نسلی در خانواده ایرانی، دیدگاه‌ها، بینش‌ها، ص 8).

ج) شکاف نسلی

درباره شکاف نسلی تعاریف گوناگونی وجود دارد. برخی آن را شکاف بنیادی به لحاظ فرهنگی به معنای عدم توافق معنایی و شناختی، و به لحاظ اجتماعی به معنی عدم وفاق در ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی دانسته‌اند (چیت ساز قمی، بازشناسی مفاهیم نسل و شکاف نسلی، جوانان و مناسبات نسلی، همان). برخی نیز آن را به معنای وجود تفاوت‌های دانشی، گرایشی و رفتاری مابین دو نسل، با وجود پیوستگی‌های کلان، متأثر از ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و تاریخی آورده‌اند (شعاع کاظمی و مؤمنی جاوید، آسیب‌های اجتماعی نو پدید، ص 249). در این میان برخی نیز از عباراتی چون: انقطاع نسلی، تضاد نسلی، تعارض نسلی، کشمکش نسلی، تراحم نسلی و گسست نسلی استفاده کرده‌اند و آن را در حوزه شکاف نسلی توضیح دادند.

به نظر می‌رسد همه این واژه‌ها بیان‌گر درجاتی از شکاف نسلی باشد، به گونه‌ای که در صورت بروز تغییرات نسلی و نرسیدن به توافق نسلی، در مرحله اول کشمکش نسلی پیش می‌آید. کشمکش نسلی را چنین تعریف نموده‌اند: موقعیتی که بین موقعیت‌های متفاوت نسلی به جای تعامل، تعارض بروز می‌کند (آزاد ارمکی، جامعه‌شناسی فرهنگ، ص 142). این مرحله را برخی تراحم نسلی نامیده‌اند (چیت ساز قمی، بازشناسی مفاهیم نسل و شکاف نسلی، جوانان و مناسبات نسلی، ص 87).

پس از این مرحله و در صورت حل نشدن تعارضات، این عدم تعامل رنگ جدی‌تری به خود گرفته و جامعه جوان در این وضعیت هویت خود را در نفی و تعارض با گذشتگان

می بیند. در این حالت تحولاتی روینایی در حوزه های اجتماعی و سیاسی پدید می آید، نه تحول فکری و اندیشه ای که این تحولات روینایی را تضاد یا تعارض نسلی نامیده اند (شعاع کاظمی و مؤمنی جاوید، آسیب های اجتماعی نو پدید، ص 248).

پس از این مرحله، گسست نسلی معنی پیدا می کند، البته این مرحله نیز در دو سطح رخ خواهد داد، گاهی گسست عرضی است که همه جریان در درون یک فرهنگ رخ خواهد داد (معاونت مطالعات و تحقیقات سازمان ملی جوانان، جوانان و روابط خانوادگی و نسلی، ص 53).

در این صورت ما تفاوت های دانشی، گرایشی و رفتاری را مابین دو نسل با وجود پیوستگی های کلان متأثر از ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و تاریخی شاهد خواهیم بود (شعاع کاظمی و مؤمنی جاوید، آسیب های اجتماعی نو پدید، ص 249) و گاهی نیز ممکن است گسست ذاتی و ماهوی باشد (معاونت مطالعات و تحقیقات سازمان ملی جوانان، جوانان و روابط خانوادگی و نسلی) در این صورت شکافی بنیادی شکل خواهد گرفت که به لحاظ فرهنگی دو نسل به عدم توافق معنایی و شناختی خواهند رسید و به لحاظ اجتماعی نیز دچار عدم وفاق در ارزش ها و هنجارهای اجتماعی می گردند (چیت ساز قمی، بازشناسی مفاهیم نسل و شکاف نسلی، جوانان و مناسبات نسلی).

شاید باید این مرحله را انقطاع نسلی نامید. لذا با توجه به آن چه گفته آمد، شکاف نسلی به صورت زیر حاصل می شود:

شکاف--گسست--تزاخم--تغییر--تفاوت

د) سنت

از آن جا که از اساسی ترین شاخصه های گسست نسلی، عدم پذیرش سنت توسط نسل جدید است، واژه سنت یکی از مهم ترین عناصر بحث ما خواهد بود، زیرا تفاوت مفهومی در متون دینی ما و متون جامعه شناسی به واسطه اختلاف زبانی موجود در آن ها، باعث خلط

ص: 243

برخی مباحث شده است. چنانچه برخی از محققین عصر حاضر هم اثبات نموده اند،⁽¹⁾ در این واژه به نوعی دچار اشتراک لفظی شده ایم. از این رو باید گفت سنتی که در متون جامعه شناسی درباره پذیرش یا عدم پذیرش آن بحث شده است، غیر از آن چیزی است که در متون دینی ما از آن تعبیر به سنت شده است، به همین دلیل در جامعه ما آن گاه که از گسست نسلی و عدم پذیرش سنت ها توسط نسل جدید سخن به میان می آید، ملاحظات دیگری نیز باید در آن لحاظ شود.

واژه سنت در فارسی به معنی روش، طریقه سیرت و سرشت، طبیعت و شریعت (عمید، فرهنگ عمید، ج 2، ص 1233) و رسوم، آداب و میراث گذشته (مهدوی، سنجش سنت، ص 56؛ به نقل از فرهنگ معین) آمده است. این واژه در عربی نیز قریب به همین معانی را دارا می باشد، چنانچه آن را رسم واجب، راه و روش پسندیده، کار برخاسته از عادت و همراه استمرار، قانون و امر الهی ترجمه نموده اند (طریحی، مجمع البحرین، ج 6، ص 268 و ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج 3، ص 61 و مهدوی، سنجش سنت، ص 58).

اما در زبان انگلیسی از واژه ((tradition استفاده شده است که به معنای واگذاری، انتقال و تحویل دادن به کار رفته است. (مهدوی، سنجش سنت، ص 60). گرچه سنت در بین دین مداران و دین باوران مسیحی در قرون وسطی که معتقد بودند کتاب مقدس منبع کامل آموزه های مسیحیت است و برای ایمان مسیحی نیازی به فراتر از کتاب مقدس نیست، معنایی جز شیوه سنتی تفسیر کتاب مقدس نداشت. البته در قرون چهاردهم و پانزدهم معنای دیگری از سنت بین دین باوران مسیحی و اصلاح گران عرصه دین مداری وجود داشت که براساس آن سنت منبع جداگانه ای از کتاب مقدس برای وحی و افزون بر آن محسوب می شد (گراث آلیستر، مقدمه ای بر تفکر نهضت اصلاح دینی، ص 295).

اما واژه سنت در متون مذهبی ما فراوان تکرار شده است. در قرآن کریم نیز به سنت و مشتقات آن برمی خوریم که معمولاً به قواعدی عملی در نظام هستی و تاریخ اشاره دارد.

ص: 244

1- . دکتر منصور مهدوی، بحث جامعی را در این باره در کتاب «سنجش سنت» از ص 56 تا 99 آورده است.

به طور مثال در آیه 62 سوره احزاب آمده است: (وَلَنْ تَجِدَ لِسِنَّهِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) که براساس آن سنت های الهی بدون تغییر خواهند بود.

در کتب روایی ما هم چون نهج البلاغه نیز به واژه سنت برمی خوریم. در این گونه روایات منظور از سنت، گاهی سنت الهی و گاهی نیز نفس قول، فعل و تقریر معصوم است (نقیسی، درایه الحدیث، ص 35). در این میان، آن چه مهم است حجیت سنت الهی است که به واسطه اثبات پایه های دین و ارکان آن هم چون خدا و حدود اختیارات او توسط عقل در مرحله اول و بنای عقلا و نقل نیز در مراحل بعدی بوده و حجیت سنت معصوم نیز توسط عقل و نقل و از راه اثبات دین می باشد. بنابر آن چه گفته آمد، مشخص می شود که عقل نقشی اساسی در اثبات حجیت سنن الهی و سنن معصومین (علیهم السلام) دارد. از سنت های اجتماعی نیز گاهی در متون روایی سخن به میان آمده است. چنان چه در نامه 31 امام علی (علیه السلام) خطاب به فرزند خویش می فرماید: «اعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ وَ ذَكْرَهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ سِرُّ فِي دِيَارِهِمْ وَ آثَارِهِمْ فَأَنْظُرْ فِيْمَا فَعَلُوا وَ عَمَّا انْتَقَلُوا وَأَيْنَ حَلُّوا وَ نَزَلُوا فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدْ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَجِبَةِ وَ حَلُّوا دِيَارَ الْعُرْبَةِ وَ كَأَنَّكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ.» (1) امام (علیه السلام) در ادامه همین نامه می فرماید: «وَالْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَ الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَنْظُرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ وَ فَكَّرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ.» (2) در این عبارت آن چه مشخص است، این است که صرف سنت اجتماعی بودن چیزی پذیرفته نیست، بلکه معیار پذیرش سنت، خردمندانه و منتج بودن به نتایج نیکوست و صرف انتقال از نسلی به نسل دیگر، نمی تواند معیار پذیرش صحیحی باشد.

ص: 245

- 1- . تاریخ گذشتگان را بر او بنما، و آن چه که بر سر پیشینیان آمده است به یادش آور. در دیار و آثار ویران رفتگان گردش کن، و بیندیش که آن ها چه کردند از کجا کوچ کرده، و در کجا فرود آمدند، از جمع دوستان جدا شده و به دیار غربت سفر کردند، گویا زمانی نمی گذرد که تو هم یکی از آنانی.
- 2- . پسرم بدان آن چه بیشتر از به کارگیری وصیت دوست دارم ترس از خدا، و انجام واجبات، و پیمودن راهی است که پدران، و صالحان خاندانت پیموده اند. زیرا آنان آن گونه که تو در امور خویشتن نظر می کنی در امور خویش نظر داشتند و همان گونه که تو درباره خویشتن می اندیشی، نسبت به خودشان می اندیشیدند، و تلاش آنان در این بود که آن چه را شناختند انتخاب کنند، و بر آن چه تکلیف ندارند روی گردانند.

اما سنت در علوم و فلسفه غربی معنای دیگری دارد، در مبنای اینان از نظر فلسفی و علمی اساساً استمرار و تکرار است که سنت را می‌سازد، چنانچه برخی اندیشمندان غربی هم چون ماکس وبر، سنت را احساسات و باورهایی دانستند که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌گردد و آن را ملاک صحت اعمال در جوامع ماقبل صنعتی معرفی نموده‌اند. به عبارتی آن‌ها معتقدند جوامع ماقبل صنعتی ملاک معقول و صحیح بودن اعمال خود را براساس طولانی بودن زمانی ارزیابی می‌کنند که آن اعمال جامعه پذیر بوده‌اند (مهدوی، سنجش سنت، ص 90). هم‌چنین مارتین هایدگر نیز سنت را هر چیزی که از گذشتگان به انسان منتقل می‌شود و بر او غالب است معرفی نموده است (مهدوی، سنجش سنت، ص 92). گادامر نیز در عصر کنونی معتقد است، سنت در برابر ما نیست، بلکه در آن قرار داریم و از طریق آن وجود داریم (مهدوی، سنجش سنت، ص 98).

از آن‌چه گفته آمد، مشخص می‌شود اساساً در اسلام ما سنت را شیوه و روش می‌دانیم و معیار صحت آن را عقل و نقل قرار می‌دهیم. در حالی که غربیان و خصوصاً جامعه‌شناسان سنت را میراث گذشته دانسته و معیار صحت آن را تکرار و استمرار می‌دانند. از این رو در مباحث پیش رو باید توجه داشت آن‌چه از تقابل سنت و مدرنیته یا ارزش‌ها و هنجارهای نسل قبل و بعد در متون جامعه‌شناسی وجود دارد، دارای معیار صحت اعمال گذشتگان براساس تکرار و استمرار و جامعه‌پذیری سنت‌ها است و تعقل و تفکر در آن راه ندارد. از این رو با متون دینی ما یکسان نمی‌باشد. لذا به نظر می‌رسد کشمکش، تعارض، گسست و شکاف نسلی و شاید حتی تقابل سنت و مدرنیته به معنای کاملاً جامعه‌شناسی آن تا حد زیادی معقول است! (1)

ص: 246

1- . دکتر تقی آزاد ارمکی در کتاب جامعه‌شناسی فرهنگی صفحه 33 می‌نویسد: «یکی دیگر از نتایج بی‌توجهی جامعه‌شناسی به مسائل جاری، شکل نگرفتن جریان بومی تفکر اجتماعی است.» با آن‌چه درباره معنای سنت گفته شد، به نظر این جمله ایشان کاملاً صحیح است و مطالعات اجتماعی در امت اسلامی باید به جریانی بومی و با واژه‌های همین فرهنگ تبدیل شود.

اجتماع (communiti) و جامعه (society) نیز از واژه های کلیدی بحث ما می باشد. در تعریف اجتماع گفته شده «زندگی گروهی که در یک منطقه جغرافیایی مشترک سکوتی نسبتاً با دوام دارند» لذا معیار در بررسی اجتماع، تنها سکونت بادوام و اشتراک در آن است. در صورتی که در تعریف جامعه آمده است «افرادی که گردهم آمده و مناسبات و روابطی در میان آن ها به وجود آمده و این روابط به وسیله مقررات، مؤسسات یا نهادهای اجتماعی مستحکم شده و برای اجرای این مناسبات و حفظ این روابط مکافات با ضمانت اجرایی وجود دارد» از این رو می توان گفت در جامعه وجود مناسبات و روابط و قانون علاوه بر حضور در یک منطقه جغرافیایی شرط شده است.

و) خانواده

دقت در تعریف خانواده نیز به موضوع تحقیق ما کمک فراوانی می کند. برگس و لاک خانواده را گروهی متشکل از افرادی که از طریق پیوند زناشویی، هم خونی و با پذیرش به عنوان فرزند با یکدیگر به عنوان زن، مادر، پدر، برادر و خواهر در ارتباط متقابلند و فرهنگ مشترکی پدید آورده و در واحد خاصی زندگی می کنند (ساروخانی، مقدمه ای بر جامعه شناسی خانواده، ص 159)، هم چنین لوی خانواده را پیوندی می داند که با نهاد ازدواج یعنی صورتی از روابط جنسی که مورد تصویر جامعه قرار گرفته است مرتبط است (ساروخانی، مقدمه ای بر جامعه شناسی خانواده، ص 160). براساس این تعاریف، معیار رسمیت خانواده از نظر جامعه شناسان غربی تصویب جامعه است. از این رو در غرب امروزه شکل های جدیدی از خانواده رسمیت پیدا کرده که حتی ازدواج دو هم جنس را نیز در بر می گیرد. این در حالی است که خانواده در اسلام تنها با ازدواج شرعی دو غیر هم جنس، آن هم با محدودیت هایی در زمینه ازدواج با محارم رسمیت دارد. اما جامعه شناسان از دیدگاه های مختلف به تقسیم خانواده پرداخته اند که بسیاری از آن ها در جامعه امروزین ما نیز قابل رؤیت است، مانند: خانواده گسترده، هسته ای و ستاکی (ساروخانی، مقدمه ای بر جامعه شناسی خانواده، ص 161-168).

خویشاوندی را نظامی از هنجارهای مربوط به برخی از موضوعات بسیار بنیادین، مانند حمایت زیستی، اجتماعی شدن، حمایت اجتماعی و جای دهی اجتماعی تعریف نموده اند (ترنر، مفاهیم و کاربردهای جامعه شناسی، ص 263) این نظام در اثر ازدواج های رسمی ایجاد شده و رسمیت آن بستگی به معیارهای مشروعیت ازدواج در همان جامعه دارد. روابط خویشاوندی از اساسی ترین مفاهیم تحقیق ما خواهد بود.

3. عوامل تغییر نسلی

الف) عوامل تغییر نسلی از دیدگاه جامعه شناسان

درباره تغییر نسلی و عوامل آن جامعه شناسان نکات مختلفی را ذکر نموده اند: بسیاری از جامعه شناسان غربی تغییر در سبک زندگی ناشی از صنعتی شدن جوامع را عامل این تغییر می دانند. با نگاهی به نگاشته های برخی از اندیشمندان علوم اجتماعی می توان چنین برداشتی را به وضوح در بین کلمات ایشان از علت تغییر نسلی استفاده نمود. اینگلهارت صنعتی شدن جوامع را عامل تاثیرگذار بر حوزه اجتماعی و فرهنگی دانسته و اثر آن را پررنگ شدن ارزش های مادی و دگرگونی در ارزش ها معرفی می کند. امیل دورکیم پیچیدگی جامعه را در اثر رشد جمعیت و تغییر در تقسیم کارها و نهایتاً کم رنگ شدن نقش خانواده، عامل این تغییرات دانسته است. کارل مانهایم نیز تغییر ماهیت اجتماعی نسل ها را در جهان صنعتی به عنوان دلیل معرفی کرده است.

در این میان مارکس با توجه به مبانی خود، تغییر نیازهای اقتصادی را عامل اثرگذار در ساخت های اجتماعی می داند (شعاع کاظمی و مؤمنی جاوید، آسیب های اجتماعی نو پدید، ص 256-250)، اما آنتونی گیدنز مسئله را از قول پارسونز این گونه مطرح می سازد که تکامل اجتماعی بشر در امتداد تکامل زیستی اوست (گیرنز، جامعه شناسی، ص 691). این تکامل فرایندی فزاینده در نهادهای اجتماعی ایجاد کرده و آن ها را به شکل های پیچیده

تبدیل می سازد و عواملی چون عوامل فیزیکی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی باعث تغییر در شیوه زندگی می گردد (گیرنز، جامعه شناسی، ص 688-698). این تغییر شیوه زندگی در جوامع صنعتی همان چیزی است که آلون تافلر نیز در نوشته های خود بدان اشاره نموده و آن را باعث شکل گیری خانواده گسسته دانسته است (تافلر، شوک آینده، ص 239-261). البته به همه آن چه که نقل شد می توان عدم اثرگذاری تقویتی منابع هویت نسلی بر یکدیگر را نیز اضافه نمود (شعاع کاظمی و مؤمنی جاوید، آسیب های اجتماعی نوپدید، ص 248).

در کتاب شریف نهج البلاغه نیز در نامه 31 به انتقال سنن اجتماعی از نسلی به نسل دیگر توجه شده است. امام (علیه السلام) به فرزند خویش می فرماید: «اعلم یا بنی ان احب ما انت اخذ به الی من وصیته تقوی الله والاقصبار علی ما فرضه الله علیک و الاخذ بما مصی علیه الا ولون من ابائک و الصالحون من اهل بیتک فانهم لم يدعوا ان نظروا لانفسهم کما انت ناظر و فکرؤا کما انت مفکر ثم رددهم اخر ذلک الی الاخذ بما عرفوا و الإمساک عما لم یکلّفوا» (1) هم چنین امام (علیه السلام) در قسمت دیگری از همین نامه می فرماید: «أحی قلبک بالموعظه و أمته بالزهد و قوه بالیقین و نوره بالحکمه و ذلله بذکر الموت و قرزه بالفناء و بصره فجائع الدنیا و حدزه صوله الدهر و فحش تقلب اللالی و الأيام و اعرض علیه اخبار الماضین و ذکره بما أصاب من کان قبلك من الأولین و سر فی دیارهم و آثارهم فانظر فیما فعلوا و عما انتقلوا و این حلوا و نزلوا فانک تجدهم قد انتقلوا عن الأجبه و حلوا دیار الغزبه و کانک عن قلیل قد صرت کأحدهم» (2) از دو عبارت فوق می توان چند نکته را استنتاج نمود:

ص: 249

1- . پسرم بدان آن چه بیشتر از به کارگیری وصیتم دوست دارم، ترس از خدا، و انجام واجبات، و پیمودن راهی است که پدرانت، و صالحان خاندانت پیموده اند. زیرا آنان آن گونه که تو در امور خویشان نظر می کنی در امور خویش نظر داشتند و همان گونه که تو درباره خویشان می اندیشی، نسبت به خودشان می اندیشیدند، و تلاش آنان در این بود که آن چه را شناختند انتخاب کنند، و بر آن چه تکلیف ندارند روی گردانند.

2- . دلت را با اندرز نیکو زنده کن، هوای نفس را با بی اعتنایی به حرام بمیران، جان را با یقین نیرومند کن، و با نور حکمت روشنائی بخش، و با یاد مرگ آرام کن، به نابودی از او اعتراف گیر، و با بررسی تحولات ناگوار دنیا به او آگاهی بخش، و از دگرگونی روزگار، و زشتی های گردش شب و روز او را بترسان، تاریخ گذشتگان را بر او بنما، و آن چه که بر سر پیشینیان آمده است به یادش آور. در دیار و آثار ویران رفتگان گردش کن، و ببیندیش که آن ها چه کردند از کجا کوچ کرده، و در کجا فرود آمدند، از جمع دوستان جدا شده و به دیار غربت سفر کردند، گویا زمانی نمی گذرد که تو هم یکی از آنانی .

یک. در انتقال سنن محورهایی وجود دارد، به عنوان اولین محور باید به سرآغاز انتقال پرداخت (مهدوی، سنجش سنت، ص 61). گاهی سرآغاز انتقال خدا، پیامبر و حکیم است، یعنی سنتی الهی یا نبوی یا حکمی بناست انتقال یابد. در بحث ما سخن از سنت های اجتماعی است. آن چه در غرب بدان پرداخته شده، این است که سنت های اجتماعی به صرف تکرار پذیرش دارند و معیار صحت سنت فقط استمرار و تکرار و انتقال است. در حالی که در عبارت فوق، امام(علیه السلام) اخذ هر سنتی را جایز نمی دانند، بلکه از منظر امام، سنت های اجتماعی اگر از انسان های صالحی که اهل تفکر و برنامه ریزی هستند صادر شده باشد، قابلیت اخذ و عمل پیدا می کند.

دو. محور دوم محتوای انتقال است که چنان چه قبلاً گفته شد، غریبان هر سنتی را با معیارهای فوق قابل انتقال می دانند، حال آن که امام علی(علیه السلام) سنت هایی را مناسب انتقال می دانند که در جوامع گذشته نیز منتج به نتیجه بوده است و گذشتگان نیز با شناخت به آن عمل نموده اند. چنان چه امام(علیه السلام) به مالک اشتر می فرمایند: «وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلُفَّةُ وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ وَلَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةً تَصَدَّرُ بِسُنَّتِي ۚ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا.» (1) سه. محور سوم شیوه و فرایند انتقال است. در نهج البلاغه امام(علیه السلام) این شیوه و فرایند را همراه با بررسی، مطالعه، تفکر، تعقل و اندازه گیری آن با معیار توحیدباوری می پذیرد. حال آن که در غرب چنین معیارهایی اساساً بی معنا بوده و صرفاً کارکردهای دنیوی معیار ارزش گذاری دارد. لذا در جامعه کنونی غرب که حداقل به طرف عقل ابزاری حرکت کرده است، شاهد تقابل نسل ها هستیم.

ص: 250

1- . اگر در این راه آن چه را دوست می داری فراهم نشد، و آسودگی فکر و اندیشه نیافتی، بدان که راهی را که ایمن نیستی می پیمایی، و در تاریکی ره می سپاری، زیرا طالب دین نه اشتباه می کند، و نه در تردید و سرگردانی است، که در چنین حالتی خودداری بهتر است.

چهار. امام علی (علیه السلام) در محور چهارم یعنی عامل انتقال، انسانی را تصویر می کنند که دارای دستگاہ معرفتی و دریافتی زنده ای است همانند گذشتگان خود اهل تفکر و برنامه ریزی بوده اند. حال آن که اساساً چنین معیارهایی برای عامل انتقال سنت در غرب وجود ندارد.

پنج. در غرب به عنوان محور پنجم یعنی مقصد انتقال، تنها به تکرار سنت ها توسط نسل جدید اشاره شده است. (1) در حالی که در کلام امام علی (علیه السلام) در مقصد انتقال، درس گرفتن از گذشتگان و سنت های اجتماعی آن ها لحاظ شده است.

حال با توجه به آن چه گفته آمد، می توان گفت در فرآیند انتقال سنن، نیازمند بستری فرهنگی برای انتقال هستیم. بستری که باعث بازتولید شاخصه های هویت فرهنگی در انتقال سنن از نسلی به نسل دیگر شود. چنان چه گفته شد، مهم ترین شاخصه چنین بستر فرهنگی، تعقل و تفکر و صالح بودن افراد سنت ساز و هم چنین منتج بودن سنت های منتقله است. گرچه با چنین شاخصه هایی باید منتظر توافق نسلی بود، اما اولاً- چنین توافقی کامل نیست، چراکه در عمل و تجربه ثابت است که همه سنت های اجتماعی شاخصه های فوق را دارا نمی باشد. و ثانیاً این که امام (علیه السلام) خود در ادامه این سخنان می فرماید: «فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا.» (2) عدم پذیرش سنت ها توسط نسل جوان، در این جمله با توجه به آن چه قبلاً آمده، نشان از محتمل بودن تغییرات نسلی است.

از این رو می توان گفت امام علی (علیه السلام) نیز وجود تفاوت و در نتیجه تغییر نسلی را می پذیرند. چنان چه امام (علیه السلام) در ابتدای نامه 31 نهج البلاغه که نامه پدری به فرزند خویش است، (3) با معرفی پدر با این اوصاف: «مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمَقَرِّ لِلزَّمَانِ، الْمُدْبِرِ الْعُمُرِ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا،

ص: 251

- 1- . کارکردگرایان معتقدند بقای هر چیزی به کارکردها و آثار آن بستگی دارد. اگر عملی کارکرد مثبت داشت، باقی می ماند وگرنه از بین می رود.
- 2- . اگر نفس تو از پذیرفتن سرباز زند و خواهد چنان که آنان دانستند بدانند.
- 3- . امام علی (علیه السلام) در نامه های حکومتی خود مانند نامه 53 از اسم و عنوان و در نامه های شخصی خود، مانند نامه 47 از اسم استفاده می نمایند این نامه تنها نامه ای است که امام تنها از عنوان و آن هم عنوان حکومتی بلکه عنوان پدر و فرزند استفاده نموده اند. لذا این نامه در واقع نامه پدری به فرزند خویش است نه امام معصومی به امام معصوم دیگر.

السَّائِكِينَ مَسَاكِينَ الْمَوْتَى وَالظَّالِمِينَ عَنْهَا غَدًا» (1) و معرفی فرزند با اوصافی چون: «الْمَوْلُودِ الْمُؤْمَلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضِ الْأَسَّ قَامَ وَرَهِيْنَهُ الْأَيَّامَ وَرَمِيَهُ الْمَصَائِبِ وَعَبْدِ الدُّنْيَا وَتَاجِرِ الْعُرُورِ وَغَرِيمِ الْمَنَائِيَا وَأَسِيرِ الْمَوْتِ وَحَلِيفِ الْهُمُومِ وَفَرِينِ الْأَحْزَانِ وَنُصْبِ الْآفَاتِ وَصَرِيحِ الشَّهَوَاتِ وَخَلِيفِهِ الْأَمْوَاتِ» (2) تفاوت دیدگاه دو نسل را به تصویر می کشند.

ب) عوامل تغییر نسلی در نهج البلاغه

امام علی (علیه السلام) در ادامه سخنان خود درباره تغییر نسلی و عدم پذیرش سنت ها، اشاره ای به عوامل این تغییر می نماید. ایشان در سفارش به فرزند خود برای پذیرش سنت ها، بستر پذیرش سنت ها را چنین معرفی می نماید: «وَأَبْدَأُ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ بِالِاسْتِعَانَةِ بِالْهَكَ وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيْقِكَ وَتَرْكِ كُلِّ شَائِيَةٍ أَوْلَجْتِكَ فِي شُبُهَةٍ أَوْ أَسَدَ لَمَتَّكَ إِلَى ضَلَالَةٍ» (3) پاک شدن زمینه شبهه و گمراهی همراه با توفیق و استعانت الهی، بستر لازم برای پذیرش سنت ها را آماده می سازد. نسل جوان با توجه به شرایط روحی اش، آمادگی فراوانی برای پرداختن به شبهات و تبعیت از هواهای نفسانی دارد. امام علی (علیه السلام) در نامه 31 خطاب به فرزند خویش می فرماید: «بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ وَ أَوْرَدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أَفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي أَوْ أَنْ أَنْقَصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصْتُ فِي جِسْمِي أَوْ يَسْبِقُنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَفَتَنِ الدُّنْيَا فَتَكُونُ كَالصَّعْبِ التُّقُورِ وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يُسْوَ قَلْبُكَ وَيَسْتَعْلِلُ لُبُّكَ» (4)

ص: 252

- 1- . از پدری فانی، اعتراف دارنده به گذشت زمان، زندگی را پشت سر نهاده _ که در سپری شدن دنیا چاره ای ندارد _ مسکن گزیده در جایگاه گذشتگان، و کوچ کننده فردا.
- 2- . به فرزند از مندی چیزی که به دست نمی آید، رونده راهی که به نیستی ختم می شود، در دنیا هدف بیماری ها، در گرو روزگار، و در تیررس مصائب، گرفتار دنیا، سوداکننده دنیای فریب کار، وام دار نابودی ها، اسیر مرگ، هم سوگند رنج ها، هم نشین اندوه ها، آماج بلاها، به خاک درافتاده خواهش ها، و جانشین گذشتگان است.
- 3- . قبل از پیمودن راه پاکان، از خداوند یاری بجوی، و در راه او با اشتیاق عمل کن تا پیروز شوی، و از هر کاری که تورا به شک و تردید اندازد، یا تسلیم گمراهی کند بپرهیز.
- 4- . پسرم هنگامی که دیدم سالیانی از من گذشت، و توانایی رو به کاستی رفت، به نوشتن وصیت برای تو شتاب کردم، و ارزش های اخلاقی را برای تو برشمردم. پیش از آن که اجل فرارسد و رازهای درونم را به تو منتقل نکرده باشم، و در نظرم کاهشی پدید آید چنان که در جسمم پدید آمد، و پیش از آن که خواهش ها و دگرگونی های دنیا به تو هجوم آورند، و پذیرش و اطاعت مشکل گردد، زیرا قلب نوجوان چونان زمین کاشته نشده، آماده پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود. پس در تربیت تو شتاب کردم، پیش از آن که دل تو سخت شود، و عقل تو به چیز دیگری مشغول گردد.

براین اساس می توان گفت تغییرات نسلی حاصل عدم توجه به شرایط روحی و روانی جوانان و عدم برنامه ریزی برای تربیت به موقع آنان است. امام(علیه السلام) حاصل تربیت صحیح و به موقع را چنین معرفی می نماید: «لَيْسَ تَقْبَلُ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَ تَجْرِبَتُهُ فَتَكُونُ قَدْ كُفَيْتَ مَثُونَةَ الطَّلَبِ وَ عَوْفِيَتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ وَ اسْتَبَانَ لَكَ مَا رَبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ.»⁽¹⁾ با دقتی مجدد می توان دریافت که امام(علیه السلام) در بیان خود درباره عدم پذیرش سنت ها یا تغییر نسلی تجربه مجدد توسط جوانان را در پرتو عدم پذیرش سنت ها ذکر نمودند و در این جا حاصل تربیت صحیح و به موقع را عدم نیاز به تجربه مجدد دانستند.

لذا می توان گفت با در نظرگرفتن شرایط روحی و روانی جوانان و تربیت به موقع و صحیح، اساساً تغییری نباید در اصول و سنت های معقول رخ دهد. ولی باید توجه داشت با این حال ممکن است ظواهری از سنت قابل تغییر باشد، چنان چه امام علی(علیه السلام) در حکمت 17 نهج البلاغه، در جواب کسی که درباره رنگ کردن مو در زمان پیامبر(صلی الله علیه واله) به عنوان یک سنت برای عدم تشابه به یهود سؤال کرد، فرمودند: «وَ سَبِيلَ (عَلِيهِ السَّلَام) عَنْ قَوْلِ الرَّسُولِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): غَيَّرُوا الشَّيْبَ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ، فَقَالَ (عَلِيهِ السَّلَام): إِنَّمَا قَالَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ذَلِكَ وَ الدِّينُ قُلٌّ فَأَمَّا الْآنَ وَ قَدْ اتَّسَعَ نِطَاقُهُ وَ ضَرَبَ بِجِرَانِهِ فَأَمْرٌ وَ مَا اخْتَارَ.»⁽²⁾

ص: 253

- 1- . تا به استقبال کارهایی بروی که صاحبان تجربه، زحمت آزمون آن را کشیده اند، و تو را از تلاش و یافتن بی نیاز ساخته اند، و آن چه از تجربیات آن ها نصیب ما شد، به تو هم رسیده، و برخی از تجربیاتی که بر ما پنهان مانده بود، برای شما روشن گردد.
- 2- . از امام پرسیدند که رسول خدا(صلی الله علیه واله) فرمود: موها را رنگ کنید، و خود را شبیه یهود نسازید، یعنی چه، فرمود: پیامبر(صلی الله علیه واله) این سخن را در روزگاری فرمود که پیروان اسلام اندک بودند، اما امروز که اسلام گسترش یافته، و نظام اسلامی استوار شده، هرکس آن چه را دوست دارد انجام دهد.

چنان که گذشت در صورتی که تغییر نسلی مدیریت نشود، به تراحم و کشمکش نسلی منتهی خواهد شد و در مراحل بعد تضاد و یا تعارض نسلی و گسست و نهایتاً به انقطاع نسلی خواهد رسید. این چرخه از علل و عوامل گوناگونی پیروی می کند که در صورت عدم کنترل متغیرهای آن ها از تراحم به طرف انقطاع حرکت خواهد نمود.

الف) عوامل شکاف نسلی از دیدگاه جامعه شناسان

برخی از کارشناسان علوم اجتماعی تقویت نشدن منابع هویت نسلی توسط یکدیگر را زمینه ساز ظهور و بروز تعارض نسلی می دانند. اینان معتقدند در چنین شرایطی اعضای جامعه هویت خود را در نفی و تعارض با گذشتگان خود می بینند، لذا جامعه دچار تحولاتی روینایی در عرصه اجتماعی و سیاسی خواهد شد (شعاع کاظمی و مؤمنی جاوید، آسیب های اجتماعی نوپدید، ص 249). در چنین حالتی بعضی عناصر فرهنگ نظیر زیرساخت یا فنون و ابزارهای مادی، زودتر از اندیشه ها و عقائد یا سازمان های اجتماعی دگرگون می شود و به اصطلاح جامعه شناسان فرهنگ، تاخر فرهنگی رخ خواهد داد (آزاد ارمکی، جامعه شناسی فرهنگ، ص 241). این تحولات بنابر آموزه های جامعه شناسی فرهنگ، بحران هویتی و فرهنگی را بنا خواهد نمود.

هویت فرهنگی که مجموعه ای از ارزش ها، باورها و نشانه هاست و سبب شناخته شدن و تمایز فرد و جامعه از دیگر افراد و جوامع می شود، بر سه مدار پیوسته با یکدیگر که حول یک محور می چرخند، حرکت می کند: فرد، جماعت و ملت. در شکاف یا گسست نسلی از اولین مراحل یعنی تراحم یا گسست نسلی این هویت های سه گانه دچار اختلال خواهد شد. هانتینگتون این اختلال را معلول حرکت پرشتاب جامعه و تغییرات حاصل از آن می داند (آزاد ارمکی، جامعه شناسی فرهنگ، ص 244).

برخی نیز شکاف نسلی را ناشی از تکاثر اطلاعات و افزایش قدرت ذخیره سازی اطلاعات و دانش در بشر و نتیجتاً تغییر اجتماعی و پیشرفت در حوزه های تکنولوژیکی و

معرفتی دانسته اند (آزاد ارامکی، فرایند تغییر نسلی بررسی فراتحلیلی در ایران، جوانان و مناسبات نسلی، ص 52). از دیگر عوامل طرح شده در این باره خواست نسل گذشته برای انطباق کامل و انکار تفاوت نسلی است که عاملی تحریک کننده برای گسست نسلی است. هم چنین خصوصیات نسل جدید و شرایط و موقعیت های جدید، از قبیل انقلاب ارتباطاتی و مسائل جدید جهانی نیز از دیگر عوامل گسست نسلی شمرده شده است (آزاد ارامکی، فرایند تغییر نسلی بررسی فراتحلیلی در ایران، جوانان و مناسبات نسلی، ص 53) از آن چه گفته آمد، می توان نتیجه گرفت از دیدگاه جامعه شناسان تحولات سریع جهانی در عرصه صنعت و تکنولوژی و عدم همراهی زیرساخت های فرهنگی با این تحولات، بیماری های فرهنگی گوناگونی را به ارمغان آورد که از جمله می توان به تاخر فرهنگی اشاره نمود. این بیماری های فرهنگی به عدم بازتولید فرهنگی انجامید و کشمکش و تراحم، تعارض و گسست نسلی را به دنبال خواهد داشت.

ب) عوامل شکاف نسلی در نهج البلاغه

درباره شکاف نسلی می توان گفت، تشدید عوامل ایجاد تغییر نسلی، خود اولین عامل شکاف نسلی است. در نهج البلاغه علاوه بر این در خطبه 108 تصویری از حاکمیت بنی امیه با شاخصه های گسست نسلی، توسط امام علی (علیه السلام) ارائه گردیده، که همان تصویر جوامع فراصنعتی امروز است: «فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَآخِذَهُ وَرَكِبَ الْجَهْلُ مَرَآبَهُ وَعَظَمَتِ الطَّاعِيَةُ وَقَلَّتِ الدَّاعِيَةُ وَصَالَ الدَّهْرُ صِيَالًا السَّعِ الْعُقُورِ وَهَدَرَ فَنِيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومٍ وَتَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ وَتَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ وَتَحَابُّوا عَلَى الْكُذِبِ وَتَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَنِيًّا وَالْمَطْرُ قَيْظًا وَتَفِيضُ اللَّئَامِ فَيْضًا وَتَغِيضُ الْكِرَامِ غَيْضًا وَكَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذُنَابًا وَسَلَاطِينُهُ سِبَاعًا وَأَوْسَاطُهُ أَكَاكِلًا وَفُقْرَاؤُهُ أَمْوَاتًا وَعَارَ الصِّدْقُ وَقَاصِ الْكُذِبِ وَاسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ وَتَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ وَصَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا وَالْعَفَافُ عَجَبًا وَلَبَسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفُرِّ وَمَقْلُوبًا.» (1) اولین تافلر نیز

ص: 255

1- . پس در آن هنگام که امویان بر شما تسلط یابند، باطل بر جای خود استوار شود، و جهل و نادانی بر مرکب ها سوار، و طاغوت زمان عظمت یافته، و دعوت کنندگان به حق اندک و بی مشتری خواهند شد. روزگار چونان درنده خطرناکی حمله ور شده، و باطل پس از مدت ها سکوت، نعره می کشد، مردم در شکستن قوانین خدا دست در دست هم می گذارند، و در جدانشدن از دین متحد می گردند، و در دروغ پردازی با هم دوست و در راستگویی دشمن یکدیگرند. و چون چنین روزگاری می رسد، فرزند با پدر دشمنی ورزد، و باران خنک کننده، گرمی و سوزش آورد، پست فطرتان همه جا را پر می کنند، نیکان و بزرگواران کمیاب می شوند، مردم آن روزگار چون گرگان، و پادشاهان چون درندگان، تهیدستان طعمه آنان، و مستمندان چونان مردگان خواهند بود، راستی از میانشان رخت بر می بندد، و دروغ فراوان می شود. با زبان تظاهر به دوستی دارند، اما در دل دشمن هستند، به گناه افتخار می کنند، و از پاکدامنی به شگفت می آیند، و اسلام را چون پوستینی واژگونه می پوشند.

چنین تصویری را از جامعه فراصنعتی ارائه می دهد. به طور مثال او درباره دوستی ها در چنین جامعه ای اولین شاخصه را ناپایداری برشمرده و علت آن را دوستی کردن براساس منافع شخصی برمی شمرد. روابطی دروغین و بی اساس که فقط بر اثر منافع مشترک شکل گرفته و بر اثر منفعت شخصی به هم می خورد (تافلر، شوک آینده، ص 96). در واقع بیماری های جوامع فرامدرن امروزی، همان بیماری های جامعه تحت کنترل بنی امیه است. در مثال دیگری می توان به روابط نسل ها اشاره نمود، چنان چه در متن فوق آمده است، امام علی (علیه السلام) فرمودند: «فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيْظًا» با مراجعه مجدد به گفته های تافلر در کتاب «شوک آینده» همین تصویر را برای جامعه فراصنعتی خواهیم دید (تافلر، همان، فصل یازدهم).

براساس آن چه گفته آمد، گسست نسلی بیماری مشترک این دو نوع جامعه است. لذا می توان گفت یکی از عوامل گسست نسلی شیوه حکومتی است که جامعه را مدیریت می کند. امام علی (علیه السلام) چنین حکومتی را این گونه توصیف می نماید: «لَمْ يَسْتَصْنِيئُوا بِأَصْوَاءِ الْحِكْمَةِ وَلَمْ يَقْدَحُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ الثَّقَابَةِ فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ وَالصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ»⁽¹⁾ از این رو می توان گفت رخت برستن علم و حکمت از جامعه، از دلایل مهم گسست نسلی است. به عبارتی نبود تعقل، تفکر و تدبیر، ریشه حکمت را خشکانده و بنابر تعبیر امام (علیه السلام)، حاکمیت جهل و باطل را به دنبال خواهد داشت. حاکمیت جهل و باطل، روند گسست

ص: 256

1- . بنی امیه، با نور حکمت، جان و دل خود را روشن نساخته، و با شعله های فروزان دانش، قلب خود را نورانی نکرده اند، چونان چهارپایان صحرايي و سنگ های سخت و نفوذناپذیرند.

نسلی را با تغییر در سبک زندگی که حاصل از تغییر آرمان ها و ارزش ها و مبانی معرفتی است، سریع تر خواهد نمود.

درباره نقش حاکمیت در از بین رفتن سنت ها امام علی (علیه السلام) در خطبه 216 نیز می فرماید: «فَإِذَا أَذَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَ أَدَى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَ اعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَرَتْ عَلَى أَدْلَالِهَا السُّنَنُ فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ يَسَسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَ لِيَهَا أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَ كَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ وَ تَرَكْتُ مَحَاجَّ السُّنَنِ فَعُمِلَ بِالْهَوَى.» (1) براین اساس رعایت حقوق مردم توسط حاکمان و هم چنین رعایت حقوق حاکمان توسط مردم، به احیاء سنت ها خواهد انجامید.

هم چنین امام (علیه السلام) حاکم اسلامی را امر به حفظ سنت های صالح گذشتگان می نمایند، چنان چه در نامه 53 به مالک اشتر می فرماید: «وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ اجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَ صَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ وَ لَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةً تُضَرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَ الْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا.» (2)

5. آثار تغییر و گسست نسلی

اشاره

تغییرات نسلی که از عدم پذیرش سنت ها شروع می شود و در صورت عدم درمان، تبدیل به انقطاع نسلی خواهد شد، آثاری را در پی دارد که مرحله به مرحله رو به شدت می گذارد.

ص: 257

- 1- آن گاه که مردم حق رهبری را اداء کنند، و زمام دار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد، و راه های دین پدیدار و نشانه های عدالت برقرار، و سنت پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت امیدوار و دشمن در آرزوهایش مأیوس می گردد. اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمام دار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می رود، نشانه های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد، و راه گسترده سنت متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماری های دل فراوان شود.
- 2- و آداب پسندیده ای را که بزرگان این امت به آن عمل کردند، و ملت اسلام با آن پیوند خورده، و رعیت با آن اصلاح شدند، برهم زن، و آدابی که به سنت های خوب گذشته زیان وارد می کند، پدید نیآور، که پاداش برای آورنده سنت، و کیفر آن برای تو باشد که آنها را در هم شکستی.

جامعه‌شناسان آثار گسست نسلی را چنین برمی‌شمردند: کاهش ارتباط کلامی، اختلاف در فرایند همانندسازی، کاهش فصل مشترک عاطفی، عدم تعهد به فرهنگ خودی، نابرداری نسل‌ها در برخورد با یکدیگر، عدم حضور نسل جوان در مشارکت‌های اجتماعی (آزاد ارمکی، فرایند تغییر نسلی بررسی فراتحلیلی در ایران، جوانان و مناسبات نسلی، ص 41-68)، تقلیل شبکه‌های خویشاوندی، تبدیل خانواده‌ها به خانواده‌های تک هسته‌ای و از دست رفتن تمام عملکردهای تولیدی، سیاسی و دینی خانواده (معاونت تدوین مطالعات و تحقیقات سازمان ملی جوانان، جوانان و روابط خانوادگی و نسلی، ص 55) به آن چه گفته آمد، می‌توان مواردی چون پررنگ شدن نهادهای اجتماعی، هم‌چون کلپ‌ها، باشگاه‌ها و رسانه‌هایی که برای گذراندن اوقات فراغت نسل‌های جوان به جای خانواده تشکیل شده‌اند و تشکیل مراکز مشاوره‌ای که به جای خانواده در تصمیم‌گیری‌های شخصی و خانوادگی و حمایت فکری و هم‌چنین تغییر مداوم مکان زندگی را نیز اضافه کرد که همگی از آثار کم‌رنگ شدن نقش خانواده و شبکه‌های خویشاوندی است (معاونت تدوین مطالعات و تحقیقات سازمان ملی جوانان، جوانان و روابط خانوادگی و نسلی، ص 56).

ب) آثار تغییر و گسست نسلی در نهج البلاغه

امام علی (علیه السلام) در نامه 31 به فرزندانش آن‌گاه که سفارش به پذیرش سنت‌های صالح‌انوار از گذشتگان را می‌نماید و پس از آن که از نپذیرفتن سنت‌ها توسط نسل جوان سخن به میان می‌آید، اثر چنین عدم‌پذیرشی را چنین ذکر می‌نماید: «وَإِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ وَفِرَاحِ نَظْرِكَ وَفِكْرِكَ فَأَعْلَمُ أَنَّكَ إِنَّمَا تَحْبِطُ الْعَشْوَاءَ وَتَتَوَرَّطُ الظُّلْمَاءَ وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ حَبِطَ أَوْ خَلَطَ وَالْإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي.»⁽¹⁾ عدم بصیرت و ظاهربینی، عدم

ص: 258

1- . اگر در این راه آن‌چه را دوست می‌داری فراهم نشد، و آسودگی فکر و اندیشه نیافتنی، بدان که راهی را که ایمن نیستی می‌پیمایی، و در تاریکی ره می‌سپاری، زیرا طالب دین نه اشتباه می‌کند، و نه در تردید و سرگردانی است، که در چنین حالتی خودداری بهتر است.

دین پژوهی، عدم دین طلبی و دین فهمی در این سخن امام از آثار عدم پذیرش این سنت ها اعلام گردیده و از آن جاکه امام قبل از این سخن فرمودند: «وَابْدَأُ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ بِالْإِسْتِعَانَةِ بِالْهَيْكَلِ وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيْقِكَ وَ تَرْكِ كُلِّ شَأْنِيهِ أَوْ لِحْتِكَ فِي شَيْءٍ بِهِ أَوْ أَسَدَ لِمَتِّكَ إِلَى ضَلَالِهِ فَإِنْ أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعَ وَ تَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ وَ كَانَ هُمُكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا فَانْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ.» (1) می توان گفت پذیرش سنت های مورد نظر امام (علیه السلام) بر مبنای دین باوری و دین فهمی است.

حال با توجه به این دو بخش سخن امام (علیه السلام) و تعلیق رجوع به وصیثشان، بر پذیرش سنت ها و هم چنین خروج از دین در صورت عدم پذیرش سنت ها، می توان استنباط کرد از منظر امام (علیه السلام) ارتباط دو نسل و مبناشدن افکار و نصایح نسل قبل برای نسل پس از خود، هم گرایی در سنت ها را نیاز دارد و در صورت عدم چنین هم گرایی، در واقع این دو نسل درکی از هم نداشته و بینشان گسست حاصل شده است. هم چنین امام علی (علیه السلام) در آخر همین نامه می فرماید: «وَ أَكْرِمُ عَشِيرَتِكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَ أَصَلُّكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَ يَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ.» (2) چنان چه گفته آمد، تقلیل شبکه خویشاوندی، از آثار مهم گسست نسلی است، حال امام در این سخن خود آثار روابط خویشاوندی را بی ریشه شدن و یار و یاور نداشتن بر می شمرد.

از این رو می توان گفت از آثار گسست نسلی، بی ریشه و بی یاور شدن است. سخنی که امام علی (علیه السلام) در خطبه 23 نیز به آن پرداخته اند: «إِيَّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَسْتَعْنِي الرَّجُلُ وَ إِنْ كَانَ ذَا مَالٍ عَنْ عَثْرَتِهِ وَ دَفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَلْسِنَتِهِمْ وَ هُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ وَ أَلْمَهُمْ لِسَعْتِهِ وَ أَعْظَفُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلِهِ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ وَ لِسَانُ الصِّدْقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ يَرِثُهُ غَيْرُهُ. أَلَا لَا يَعْدِلَنَّ

ص: 259

1- . و قبل از پیمودن راه پاکان، از خداوند یاری بجوی، و در راه او با اشتیاق عمل کن تا پیروز شوی، و از هر کاری که تو را به شک و تردید اندازد، یا تسلیم گمراهی کند بپرهیز. و چون یقین کردی دلت روشن و فروتن شد، و اندیشه ات گرد آمد و کامل گردید، و اراده ات به یک چیز متمرکز گشت، پس اندیشه کن در آنچه که برای تو تفسیر می کنم.

2- . خویشاوندانت را گرامی دار، زیرا آن ها پر و بال تو می باشند، که با آن پرواز می کنی، و ریشه تو هستند که به آن ها باز می گردی، و دست نیرومند تو می باشند که با آن حمله می کنی.

أَحَدِكُمْ عَنِ الْقَرَابَةِ يَرَى بِهَا الْخَصَاصَةَ أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِلَّا أَمْسَكُهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِلَّا أَهْلَكَهُ وَ مَنْ يَبْغِضُ يَدَهُ عَنِ عَشِيرَتِهِ فَإِنَّمَا تَقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ وَ تَقْبِضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيَّدٌ كَثِيرَةٌ وَ مَنْ تَلَّنَ حَاشِيَتَهُ يَسَدُ تَدِيمٌ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةُ» (1) از دیگر آثار گسست نسلی در باب روابط خویشاوندی، جایگزینی روابط دیگران با انسان است. پدیده ای که امروزه تحت عنوان روابط مجازی به شدت در حال گسترش است. این اثر از جمله آثاری است که علت را تشدید می نماید. به عبارتی گسترش فضای مجازی و روابط مجازی، گسست نسلی و آثار آن را تشدید می کند. امام علی (علیه السلام) در این باره در حکمت 14 می فرماید: «مَنْ صَبَّغَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ الْأَبْعَدُ» (2) در آثار یادشده از جامعه شناسان برای گسست نسلی آمده است که کاهش ارتباط کلامی از مهم ترین آثار این پدیده اجتماعی است. به نظر می رسد گسترش روابط مجازی، این اثر را نیز تقویت خواهد ساخت.

6. کیفیت برخورد با پدیده تغییر، تراجم، گسست و انقطاع نسلی

اشاره

از آن چه تاکنون گفته آمد، می توان نتیجه گرفت که پدیده اجتماعی تغییر و تفاوت نسلی، پدیده ای حتمی است. چنان چه امروزه نیز می توان این پدیده را در اقشار مختلف، حتی اقشار مذهبی به وضوح مشاهده نمود. اختلاف در کارکرد اجتماعی خانواده، سبک زندگی، تغذیه، روابط اجتماعی، سبک شادی و عزاداری، تقسیم کار و صدها پدیده اجتماعی دیگر، این تفاوت را آشکار می سازد. کیفیت برخورد با چنین پدیده اجتماعی، خود موضوع پژوهش بسیاری از جامعه شناسان، اندیشمندان و عالمان دین است.

ص: 260

- 1- ای مردم، انسان هر مقدار که ثروتمند باشد، باز از خویشاوندان خود بی نیاز نیست که از او با زبان و دست دفاع کنند. خویشاوندان انسان، بزرگ ترین گروهی هستند که از او حمایت می کنند و اضطراب و ناراحتی او را می زدایند، و در هنگام مصیبت ها نسبت به او، پر عاطفه ترین مردم می باشند. نام نیکی که خدا از شخصی در میان مردم رواج دهد، بهتر از میراثی است که دیگری بردارد. آگاه باشید، مبادا از بستگان تهیدست خود رویگردانید و از آنان چیزی را دریغ دارید، که نگاه داشتن مال دنیا، زیادی نیاورد و از بین رفتنش کمبودی ایجاد نکند. آن که دست دهنده خود را از بستگانش بازدارد، تنها یک دست را از آن ها گرفته، اما دست های فراوانی را از خویش دور کرده است، و کسی که پر و بال محبت را بگستراند، دوستی خویشاوندانش تداوم خواهد داشت.
- 2- کسی را که نزدیکانش واگذارند، بیگانه او را پذیرا می گردد.

برخی از جامعه شناسان فعال در حوزه خانواده و فرهنگ، در آثار خود سه رویکرد را درباره چنین پدیده ای ذکر نموده اند: 1. پذیرش گسست نسلی، 2. وفاق کامل نسلی، 3. تزاخم و تعامل توأمان (آزاد ارمکی، فرایند تغییر نسلی بررسی فراتحلیلی در ایران، جوانان و مناسبات نسلی، ص 50). پذیرندگان گسست نسلی تا مرز انقطاع نسلی پیش رفته و به نسل های گذشته نیز توصیه می کنند، خود را برای پذیرش چنین گسست و انقطاعی آماده سازند. چنان چه آلوین و هایدی تافلر سه کتاب را در این باره با عنوان های: «موج سوم»، «جابه جایی در قدرت» و «شوک آینده» به رشته تحریر در آورده اند. از نظر اینان زندگی هر نسلی بنابر شرایط همان زمانه شکل گرفته، از این رو از مبانی معرفتی تا سبک زندگی در هر نسلی، متفاوت از نسل گذشته است و در بهترین صورت، خانواده ماموریت دارد بستری برای جامعه پذیری کودکان آماده سازد و در صورت عدم توانمندی خانواده برای این کار، باید این مسئولیت را به نهادهای رسمی یا حتی خانواده های حرفه ای و سیال سپرد (تافلر، شوک آینده، ص 243). در مقابل این دسته، عده ای قائل به توافق نسلی اند و معتقدند آن چه به عنوان تفاوت معرفی می شود، قابل توجه و معنادار نیست (آزاد ارمکی، فرایند تغییر نسلی بررسی فراتحلیلی در ایران، جوانان و مناسبات نسلی، ص 50). ایشان به وحدت فضای فکری و یکسانی برداشت از زندگی نسل ها باور دارند. دو نظریه یادشده، هرکدام با اشکالات عمده ای مواجه هستند.

تقی آزاد ارمکی در مقاله خود تحت عنوان «فرایند تغییر نسلی، بررسی فراتحلیلی در ایران» نظریه گسست نسلی را دارای اشکالاتی هم چون: عدم وضوح بخش معنایی و عدم توانایی در تمایز انقطاع و گسست نسلی، بی توجهی به واقعیت بیرونی در جوامعی مذهبی، سنتی هم چون ایران، عدم توجه مبانی نظریه گسست نسلی و عدم وضوح معنایی در واژه نسل و هویت نسلی می داند (آزاد ارمکی، فرایند تغییر نسلی بررسی فراتحلیلی در ایران، جوانان و مناسبات نسلی، ص 54). ایشان هم چنین در نقد نظریه توافق نسلی، این نظریه را

دارای دو نتیجه معرفی می نماید: 1. بازگشت به جامعه سنتی که در آن کم ترین تغییر و ناسازگاری وجود دارد، 2. وقوع فروپاشی اجتماعی که ریشه در عدم انعطاف پذیری جامعه دارد. اما دسته سوم قائل به تفاوت و تعامل نسلی توأمان هستند. اینان معتقدند هویت نسلی را باید با توجه به هویت فرهنگی و اجتماعی درک کرد. از این رو حضور جوانان در نهادهای اجتماعی همزمان با نسل گذشته، زمینه تعامل نسل ها را در عین تفاوت های آنان فراهم می سازد (آزاد ارمکی، فرایند تغییر نسلی بررسی فراتحلیلی در ایران، جوانان و مناسبات نسلی، ص 57).

ب) کیفیت برخورد با پدیده تفاوت نسلی در نهج البلاغه

در نامه 31 نهج البلاغه امام (علیه السلام) به فرزند خویش می فرماید: «فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ أَنْ تُقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلِبَكَ ذَلِكَ بِنَهْيِهِمْ وَتَعْلَمِ لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ وَعَلَقِ الْخُصُومَاتِ وَإِذَا قَبِلَ نَظَرَكَ فِي ذَلِكَ بِالْإِسْتِعَانَةِ بِإِلْهَيْكَ وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ وَتَرْكِ كُلِّ شَائِبَةٍ أَوْلَجَتْكَ فِي شُبُهَةٍ أَوْ أَسْلَمَتْكَ إِلَى ضَلَالَةٍ فَإِنْ أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشِعْ وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمِعْ وَكَانَ هُمُكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا فَاَنْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ.»⁽¹⁾ براساس این کلام در صورت بروز تغییر نسلی جامعه، باید با تعامل زمینه پژوهش را در مورد سنت ها آماده سازد. این زمینه سازی با عدم خصومت و شبهه نسبت به سنت ها آغاز می گردد. در این میان زمینه مذهبی و ارتباط با خدا نیز در توفیق یابی به درک سنت ها کمک می نماید. دوری از همه زمینه های شبهه، اساسی ترین نکته ای است که امام بر آن تاکید می نماید.

از این رو می توان گفت امام عمل به سنت ها را در سایه پذیرش بدون شبهه و خصومت،

ص: 262

1- . و اگر نفس تو از پذیرفتن سرباز زند و خواهد چنان که آنان دانستند بدانند، پس تلاش کن تا درخواست های تو از روی درک و آگاهی باشد، نه آن که به شبهات روی آوری و از دشمنی ها کمک گیری. و قبل از پیمودن راه پاکان، از خداوند یاری بجوی، و در راه او با اشتیاق عمل کن تا پیروز شوی، و از هر کاری که تو را به شک و تردید اندازد، یا تسلیم گمراهی کند بپرهیز. و چون یقین کردی دلت روشن و فروتن شد، و اندیشه ات گرد آمد و کامل گردید، و اراده ات به یک چیز متمرکز گشت، پس اندیشه کن در آن چه که برای تو تفسیر می کنم.

مؤثر می‌داند. از طرفی امام می‌فرماید: «وَإِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ وَفِرَاحِ نَظْرِكَ وَفِكْرِكَ فَأَعْلَمُ أَنَّكَ إِنَّمَا تَحْبِطُ الْعَشْوَاءَ وَتَتَوَرَّطُ الظُّلْمَاءَ وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ حَبَطَ أَوْ حَلَطَ وَالإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ فَتَمَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِدِّيَّةً.» (1) از آن جاکه سنت‌های یادشده توسط امام، سنت‌های صالحی است که از جانب صالحان به جا گذاشته شده است، از این رو عدم پذیرش آن‌ها، عدم پذیرش امت اسلامی را به دنبال خواهد داشت.

در حکمت 31 نهج البلاغه نیز امام به شیوه نهادینه شدن سنت‌ها در ضمن پرداختن به پایه‌های ایمان چنین اشاره می‌نماید: «وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى تَبْصِرَةِ الْفِطْنَةِ وَتَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ وَ مَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ وَ مَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَانَتْ مَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ.» (2) براساس این گفته، امام برای نهادینه شدن سنت‌ها باید ابتدا بصیرت و دید عمیق را در جوانان ایجاد نمود تا در سایه بصیرت تفکر و تعقل، حکمت را پدید آورد و حکمت زمینه ساز عبرت‌گیری از گذشتگان شود و این خود سنت‌های صالح را نهادینه خواهد ساخت.

نتیجه

تغییر نسلی پدیده‌ای است اجتماعی که امام علی (علیه السلام) نیز آن را پذیرفته‌اند. از منظر آن امام همام، در صورتی که تربیت فرزند از ابتدا و با برنامه ریزی مشخص انجام پذیرد، زمینه تعامل نسل‌ها با یکدیگر فراهم خواهد شد. از طرفی باید توجه داشت که معیار پذیرش سنت‌های اجتماعی در کلام امام، عقلانی و نتیجه‌بخش بودن آن‌هاست. در صورت

ص: 263

- 1- اگر در این راه آن‌چه را دوست می‌داری فراهم نشد، و آسودگی فکر و اندیشه نیافتنی، بدان که راهی را که ایمن نیستی می‌پیمایی، و در تاریکی ره می‌سپاری، زیرا طالب دین نه اشتباه می‌کند، و نه در تردید و سرگردانی است، که در چنین حالتی خودداری بهتر است.
- 2- یقین نیز بر چهار پایه استوار است: بینش زیرکانه، دریافت حکیمانه واقعیت‌ها، پندگرفتن از حوادث روزگار، و پیمودن راه درست پیشینیان. پس آن‌که هوشمندانه به واقعیت‌ها نگریست، حکمت را آشکارا بیند، و آن‌که حکمت را آشکارا دید، عبرت‌آموزی را شناسد، و آن‌که عبرت‌آموزی شناخت، گویا چنان است که با گذشتگان می‌زیسته است.

پیش آمدن پدیده تغییر نیز، باید زمینه تعامل و پژوهش برای نسل جوان آماده شود. نسل جوان نیز باید توجه داشته باشد که سنت های الهی و نبوی و هم چنین سنت های صالح انسان های صالح، باعث شکل گیری امت اسلامی خواهد شد، لذا در صورت عدم پذیرش و عمل به برخی سفارشات امام، درباره روابط خویشاوندی و آثار آن، هم چنین چگونگی تعامل اجتماعی و معیار آن، پدیده گسست نسلی را کنترل خواهد نمود.

ص: 264

- قرآن کریم، ترجمه: دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید قرآن پژوهان، قم: انتشارات جامعهالمصطفی، 1388ش.
- شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم: نشر مشهور، 1379ش.
1. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، ناشر مکتب الإعلام الإسلامی، قم، چاپ اول، 1404ق.
 2. آزاد ارمکی، تقی، جامعه شناسی خانواده ایرانی، انتشارات سمت، تهران، چاپ پنجم، 1393ش.
 3. آزاد ارمکی، تقی، جامعه شناسی فرهنگ، نشر علم، تهران چاپ دوم، 1393ش.
 4. آزاد ارمکی، تقی، فرایند تغیر نسلی بررسی فراتحلیلی در ایران، جوانان و مناسبات نسلی، شماره اول، بهار و تابستان 1386ش.
 5. تافلر، آلوین، شوک آینده، ترجمه: حشمت الله کامرانی، نشر نو، تهران، چاپ هفتم 1391ش.
 6. ترنر، جانان، مفاهیم و کاربردهای جامعه شناسی، ترجمه: محمد فولادی و محمدعزیز بختیاری، مؤسسه امام خمینی، 1378ش.
 7. چیت ساز قمی، محمدجواد، بازشناسی مفاهیم نسل و شکاف نسلی، جوانان و مناسبات نسلی، شماره اول، بهار و تابستان 1386ش.
 8. ساروخانی باقر و صدراقتی فرد مجتبی، شکاف نسلی در خانواده ایرانی، دیدگاه ها، بینش ها، پژوهش نامه علوم اجتماعی، سال سوم، شماره چهارم، زمستان 1388ش.
 9. ساروخانی، باقر، مقدمه ای بر جامعه شناسی خانواده، تهران، انتشارات سروش، 1391ش.
 10. سازمان ملی جوانان، معاونت مطالعات، تحقیقات، جوانان و روابط خانوادگی و نسلی، سازمان ملی جوانان، تهران، 1387ش.
 11. شعاع کاظمی، مهرانگیز و مؤمنی جاوید، مهرآور، آسیب های اجتماعی نو پدید، تهران، آوای نور، چاپ چهارم، 1393ش.
 12. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، مرتضوی، تهران، چاپ سوم 1375ش.
 13. عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیره نبی الاعظم (سیرت جاودانه) ترجمه: محمد سپهری، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، 1384ش.
 14. عمید، حسن، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هشتم، 1371ش.

15. گیرنز، آنتونی، جامعه شناسی، مترجم: منوچهر صبوری، نشر نی، چاپ بیست و هفتم، تهران، 1391 ش.

16. مک گراث، آلیستر، مقدمه ای بر تفکر نهضت اصلاح دینی، مترجم: بهروز حدادی، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ دوم، قم، 1378 ش.

17. مهدوی، منصور، سنجش سنت، نشر اشراق حکمت، تهران، 1391 ش.

18. نفیسی، شادی، درایه الحدیث، انتشارات سمت و مؤسسه دار الحدیث، تهران، چاپ هشتم، 1391 ش.

ص: 266

حمید مروجی طبسی (1)، محمد کاظم رحمان ستایش (2)، محمد علی رضایی اصفهانی (3)

ص: 267

1- . دکتری تفسیر تطبیقی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم؛ hamrt62@yahoo.com

2- . استادیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم؛ k.setayesh@gmail.com

3- . استاد تمام و عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه؛ rezaee@quransc.com

اطاعت از کافران، در آیه جهاد کبیر، نهی شده است. از سوی دیگر، قرآن کریم، کافران را دارای سه ویژگی می‌داند که براساس آن‌ها، حکم به باطل بودن کافران می‌شود: آنان به باطل ایمان دارند، از باطل پیروی می‌کنند و به باطل چنگ می‌زنند. در نهج البلاغه، ویژگی‌هایی برای باطل و باطل‌گرایان از قول امام علی (علیه السلام) نقل شده که می‌تواند جامعه اسلامی را در شناختن آنان، به کار بستن آیه جهاد کبیر و عدم اطاعت از این گروه یاری نماید. در این مقاله با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به بررسی باطل از منظر نهج البلاغه پرداخته ایم. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد، ویژگی‌های باطل در نهج البلاغه عبارتست از: تظاهر و جلوه‌گری، کثرت طرفداران، پسر و صدابودن، شباهت با حق، گوشه‌نشینی خواص، نیت باطل. ویژگی‌های طرفداران باطل در نهج البلاغه نیز عبارتند از: شعارگرایی، مدعیان دروغین، ایستادگی در مقابل حق، شراکت با شیطان، خودمحموری. هم‌چنین در نهج البلاغه گروه‌هایی به عنوان مصداق باطل معرفی شده‌اند: پیمان‌شکنان، دشمنان دوست‌نما و خواص ساده‌لوح، گمراهان، منافقان.

کلیدواژه‌ها: قرآن، نهج البلاغه، جهاد کبیر، کافر، باطل.

پنجاه و دومین آیه سوره فرقان که به آیه جهاد کبیر مشهور شده، با فرمان به عدم اطاعت از کافران، دستور به جهاد کبیر با آنان داده است: *فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا* (فرقان/52): «از کافران اطاعت مکن، و به حکم خدا با آنان جهاد کن، جهادی بزرگ».

براساس آیاتی از قرآن کریم، از جمله ویژگی های کافران، آن است که به باطل ایمان دارند (عنکبوت/52)، از آن پیروی می کنند (محمد/3)، و به وسیله باطل با پیامبران به مجادله بر می خیزند (کهف/56).

از سوی دیگر، امیرمؤمنان(علیه السلام) طبق کلماتی از ایشان که در کتاب نهج البلاغه گرد آمده است، به خوبی ویژگی های باطل و پیروان آن را تبیین نموده اند.

این متن در پی آن است که ابتدا مراد خود از کافر را آیه جهاد کبیر توضیح دهد، سپس و در ادامه با تمسک به آیات پیش گفته و استناد به فرمایشات حضرت علی(علیه السلام) در نهج البلاغه به تشریح باطل که کافران به آن چنگ می زنند و از آن استفاده می کنند، خواهد پرداخت.

پیشینه

از آن جاکه موضوع این بررسی در میان آیه ای از قرآن کریم و مباحث نهج البلاغه است، طبیعتاً عموم کتب تفسیری و شروح نهج البلاغه می تواند پیشینه آن قرار گیرد، اما در نوع خود که در خصوص آیه جهاد کبیر به نهج البلاغه مراجعه کرده باشد و واژه های از آن را بررسی نماید، مسبوق به سابقه نیست.

1. مفهوم شناسی

الف) باطل

یک. باطل در لغت

«باطل» مفهوم بارزی دارد و عمده کتب لغت، آن را «تقیض و مقابل حق» (فراهیدی، کتاب العین، ج7، ص431؛ ابن منظور، لسان العرب، ج11، ص56؛ طریحی، مجمع البحرین، ج5، ص322) معرفی نموده اند، ولی برای رسیدن به نتیجه بهتر، مفهوم آن در ادامه بررسی می شود.

واژه «باطل» از ماده «بطل» و به مفهوم بیهوده، ملغی شده و غیر مشروع است (مهیار، فرهنگ ابجدی، ص174).

ص: 270

آن چه حق نباشد یا مقابل حق باشد یا به عبارت دیگر، چیزی که ثبوت و واقعیتی ندارد و نهایتاً از بین رفتنی و نابودشدنی است، باطل نام دارد. بطلان هر امری با دقت در وجود آن امر، عملکرد و گفتار یا آرا و نظراتی که در مورد آن امر بیان می شود، آشکارشدنی است (مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج 1، ص 290).

«بواطل» و «اباطیل» کلمات جمع بسته شده از این لغت می باشد (فیومی، المصباح المنیر، ص 52).

در گفتار عرب، به فردی که شجاع باشد «بطل» گفته می شود. این اطلاق به دلیل آن است که عنوان پهلوانی وی، زور بازو و هر آن چه او را به این رتبه رسانده است، از خودش نیست و به طور همیشگی نیز در اختیار او نخواهد بود. یعنی هیچ حقیقت و ثبات و بقایی برای آن ها نخواهد بود (مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج 1، ص 290).

دو. باطل در اصطلاح قرآنی

واژه باطل و هم خانواده های آن 36 بار در قرآن کریم به کار رفته و به چهار صورت تفسیر شده است: باطل به معنای دروغ (غافر/78، عنکبوت/48، فصلت/42)، ابطال به معنای هدر دادن (بقره/262، محمد/33)، به معنای شرک (اسراء/81، عنکبوت/52، نحل/72) و به معنای ستم (بقره/188) (بلخی، 1380، ص 317_318).

بیشتر استعمال های این واژه در قرآن به همراه واژه «حق» و در برابر آن مفهوم است. قرآن کریم خداوند را عین حق (طه/114) و منشأ حق (بقره/147) دانسته و هر معبودی را جز او باطل خوانده است (حج/62).

قرآن مجید، واژه باطل را در مناسبت های گوناگونی به کار برده است؛ در مواردی به تقابل حق و باطل به طور مطلق اشاره کرده و باطل را نابودشونده (اسراء/81) دانسته، در مواردی نیز مصادیقی از این دو مفهوم را بیان کرده است.

برخی از کاربردهای واژه باطل در قرآن بدین قرار است: حق بودن کلام الهی و

راه نداشتن باطل در آن و در مقابل ادعای کافران مبنی بر بطلان قرآن (فصلت/42)، پیروی کافران از باطل در برابر پیروی اهل ایمان از حق (محمد/3)، شهادت دروغ و اختلاط حق و باطل (بقره/42)، باطل و بیهوده نبودن آفرینش جهان (آل عمران/191)، بی فایده و بی نتیجه بودن اعمال و رفتار کافران برای از بین بردن حق با مجادله به باطل (کهف/56) و منع مردم از استفاده ناروا از اموال دیگران (نساء/29).

اشاره به مفهوم عدم و نیستی در همه کاربردهای واژه «باطل» مشترک است. از مجموع آیات چنین برمی آید که باطل، مفهومی اعتباری بوده و وجود مستقلی ندارد و با نقیض خود شناخته می شود. در نگاه قرآن حق، اصیل و باطل، بی ریشه است و همواره بین این دو نزاع و اختلاف وجود دارد (مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دائرة المعارف قرآن کریم، ص 279-277).

2. جهاد کبیر

از توجه در ادبیات دینی برمی آید که در آن سه نوع جهاد، نام برده شده است:

الف) جهاد اصغر درباره جنگ نظامی با دشمنان و مقاتله با آنان؛ هم چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) به گروهی از مسلمانان که از جنگ باز می گشتند، فرمودند: «آفرین بر آنان که جهاد اصغر را به انجام رساندند.» (کلینی، الکافی، ج 5، ص 12).

ب) جهاد کبیر که از آن تحت عنوان جهاد فرهنگی یاد می شود و در برابر انحرافات، کژی ها، وسوسه ها و سفسطه های دشمنان انجام می گیرد. در آیه 52 سوره فرقان آمده: «فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا»؛ «از کافران اطاعت مکن، و به حکم خدا با آن ها جهاد کن، جهادی بزرگ».

ج) جهاد اکبر در جهت مبارزه با نفس که ایستادن در برابر خواسته های نامشروع و تمایلات غیر منطقی نفسانی است؛ رسول خدا (صلی الله علیه واله) پس از تحسین مجاهدان عرصه نظامی، آنان را تذکر می دهد که جهاد اکبر باقی مانده است (کلینی، الکافی، ج 5، ص 12) و در پاسخ به این پرسش که «آیا جهادی بالاتر از جهاد نظامی وجود دارد؟» فرمود: «بله، جهاد انسان با نفس خویش.» (علی بن موسی الرضا (منسوب)، الفقه، ص 380) و در عبارت

دیگری ادامه دادند: «بالاترین جهاد، مبارزه با نفس انسان است که بین دو پهلویش می باشد.» (ابن بابویه، الأمالی، ص 467).

براین اساس، جهاد کبیر به معنای مبارزه با دشمنان بدون استفاده از ابزار جنگی در عرصه های گوناگون با رویکرد مخالفت با خواسته ها و دستورات دشمنان است.

3. کافر

اشاره

اولین دستور آیه جهاد کبیر، به عدم اطاعت از کافران اشاره دارد. به دلیل گستردگی مفهوم این واژه، بررسی آن در چند بخش و طی دو سرفصل معنای لغوی و معنای اصطلاحی انجام می شود:

الف) معنای لغوی

این واژه از ریشه کفر در کتب لغت دارای معانی گوناگونی از جمله بی ایمانی، ناشکری، پوشش (فراهِیدی، کتاب العین، ج 5، ص 357-356) سرپیچی، شب (صاحب، المحيط فی اللغه، ج 6، ص 251-250) و کشاورزی (ابن منظور، لسان العرب، ج 5، ص 146) است؛ پس دور از انتظار نیست که در قرآن کریم نیز معانی مختلفی به خود گرفته باشد، هم چنان که مقاتل بن سلیمان معتقد است کفر در قرآن مجید به چهار صورت تفسیر شده است: انکار یگانگی خداوند، انکار و نپذیرفتن دلیل، انکار نعمت و بیزاری جستن (بلخی، الاشباه و النظائر فی القرآن الکریم، ص 84 و 85).

در جای دیگر، از پنج نوع کفر در ادبیات دینی و قرآنی نام برده شده و برای هرکدام از آن ها شواهد قرآنی ارائه شده: کفر جحد که به دو بخش انکار وحدانیت الهی (بقره/6) و انکار پس از یقین (نمل/14) تقسیم می شود، کفر به آن چه از آن نهی کرده (بقره/84 و 85)، کفر برائت (عنکبوت/25) و کفر نعمت های الهی (ابراهیم/7) (الموسوی، 1421ق، ص 155).

این مسئله در کتب مربوط به مفردات قرآن نیز منعکس شده است (راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص 714-717؛ مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج 10، ص 88-91).

ص: 273

از ریشه کفر، شش مرتبه در سوره فرقان استفاده شده که جز در یک مورد که به معنی ناسپاسی است، بقیه موارد معنای انکار دارد.

پنجاه و دومین آیه این سوره، از واژه کافر به صورت صیغه جمع استفاده کرده: (فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا)؛ از کافران اطاعت مکن، و به حکم خدا با آن ها جهاد کن، جهادی بزرگ. «(فرقان/52) و مراد از «الکافرین»، مخالفان، معاندان و مشرکان هستند.

خواسته های این کافران در تفاسیر فریقین، به صورت متفاوت آمده که البته این تفاوت، ریشه در نگاه هریک از مفسران و میزان برداشت آنان از آیات و روایات دارد. از نظر مفسران شیعی، کافران خواستار کوتاه آمدن پیامبر (صلی الله علیه واله) از دعوت الهی خویش بودند (طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن ج 7، ص 273).

مفسران اهل تسنن نیز معتقدند این گروه از کافران، خواستار کوتاه آمدن پیامبر (صلی الله علیه واله) از رد و انکار بت ها (ابن عاشور، التحریر والتنویر، ج 19، ص 74) و حتی پرستش آن ها (ثعلبی نیشابوری، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج 7، ص 140) و پذیرش نظرات و مذهب مشرکان توسط حضرت رسول (صلی الله علیه واله) (مراغی، تفسیر المراغی، ج 19، ص 26) بودند.

تحلیل مفهوم «الکافرین» در آیه، جهاد کبیر را طبق قاعده عمومیت لفظ می توان در هر زمان و مکان به معنای دشمنان و مخالفان آن دوره یا مکان دانست که خداوند سبحانه، عدم پذیرش خواسته های آنان را به همه امت اسلامی فرمان داده است. ضمن این که خداوند متعال در این آیه به پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) دستور می دهد که از خواسته های کافران اطاعت و پیروی نداشته باشد و در برابر خواسته های آن ها سر تعظیم فرود نیاورد.

هم چنین با توجه به محتوای سوره و بنا به سیاق، واژه کافر در آیه جهاد کبیر که عدم اطاعت از آنان امر شده، جز به معنی دشمنان و منکران که خواسته های نفسانی خویش را دنبال می کنند و مطالبات نادرست دارند، نمی باشد.

اشاره

از ریشه «کفر»، 524 واژه در قرآن کریم مورد استفاده قرار گرفته است که طی آن ها، گروه کافران معرفی شده اند؛ برخی از آیات به بیان ویژگی های آنان پرداخته، گروهی دیگر به توضیح دلیل کفر آنان اشاره کرده، بعضی از آیات به دوری این گروه از رحمت الهی و نهایتاً آیاتی نیز به سرنوشت کافران اشاره نموده است.

بخشی از آیات قرآن کریم که ویژگی های کافران را بیان کرده، میان کفر آنان و باطل گرایی شان نسبت برقرار کرده است؛ در ادامه، به این دسته از ویژگی ها اشاره می شود:

الف) ایمان به باطل

از منظر قرآن مجید، کافران کسانی معرفی شده اند که به باطل ایمان دارند: (وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ) (عنکبوت/52)؛ «و کسانی که به باطل ایمان آوردند و به خدا کافر شدند، زیان کاران واقعی هستند!».

در این جمله، خسران منحصر در کفار شده، چراکه آنان با وجود شهادت به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خدا و کتاب او ایمان نمی آورند و کفر می ورزند، و از سوی دیگر به خاطر کفر به خدای حق، به باطل ایمان می آورند و در نتیجه از ایمانشان بهره نمی برند (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 16، ص 141).

ب) پیروان باطل

در آیه دیگری از قرآن کریم، کافران کسانی اند که از باطل پیروی می کنند: (ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ) (محمد/3)؛ این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند».

باطل در این آیه یعنی پندارها، خیال ها، نیرنگ ها، افسانه های خرافی، کارهای بیهوده و بی هدف و هرگونه انحراف از قوانین حاکم بر عالم هستی؛ کفار از باطل به این معنی که گفته شد، پیروی می کنند و همین دلیل بر پیروزی آن ها و شکست آن هاست (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 21، ص 395).

ویژگی دیگری که قرآن کریم برای کافران برشمرده، آن است که آنان به وسیله باطل با پیامبران به مجادله بر می‌خاستند: (وَيَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ) (کهف/56)؛ اما کافران همواره مجادله به باطل می‌کنند، تا (به گمان خود)، حق را به وسیله آن از میان بردارند!.

در تفاسیر چنین بیان شده که آزادی و اختیار انسان که وسیله تکامل اوست، غالباً مورد سوء استفاده قرار گرفته و طرفداران باطل به مجادله در برابر حق برخاسته‌اند؛ گاهی از طریق مغالطه و گاهی با استهزا، خواسته‌اند آیین حق را از میان ببرند، ولی همیشه دل‌های آماده‌پذیرای حق وجود داشته که به حمایت از آن برخاسته است (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 12، ص 473).

جمع بندی تاکنون دانسته شد که آیه جهاد کبیر به عدم اطاعت از کافران فرمان می‌دهد. کافران براساس آموزه‌های قرآنی کسانی هستند که به باطل ایمان دارند و بدان چنگ می‌زنند. پس مؤمنان باید از آن چه باطل است نیز دوری کنند؛ چراکه در صورت استفاده از آن‌ها، به دامن کافران و کفرشان خواهند افتاد.

در ادامه، شاخصه‌های باطل و باطل‌گرایان براساس دیدگاه امیرمؤمنان (علیه السلام) در نهج البلاغه مرور خواهد شد تا در مسیر پرهیز از اطاعت کافران، جامعه اسلامی را یاری نماید.

5. ویژگی‌های باطل در نهج البلاغه

اشاره

حق و باطل ویژگی‌های متضاد هم دارند؛ یعنی هر ویژگی که حق داشته باشد، عکس آن در باطل نمود دارد. ولی از آن جا که باطل خصوصیتی دارد که خاص خودش است، در این بخش، به ویژگی‌های باطل در نهج البلاغه پرداخته می‌شود.

الف) تظاهر و جلوه‌گری

از جمله ویژگی‌های باطل، آشکاربودن، تظاهر و جلوه‌گری آن است، چنان‌چه امام

علی (علیه السلام) در خطبه 147 آینده را چنین ترسیم کردند: «وَإِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ...»؛ «هر آینه، بعد از من بر شما روزگاری خواهد آمد که در آن هیچ چیز پنهان تر از حق نباشد و هیچ چیز آشکارتر از باطل نبود...» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 204-205).

با مطالعه فرمایش امام (علیه السلام) در این خطبه، می توان به این نتیجه رسید که ایشان دورافتادن از قرآن کریم را تنها دلیل به باطل رفتن اقوام می داند. چه این که حضرت (علیه السلام) در ادامه، نوع برخورد با قرآن را در زمان مورد بحث شرح می دهد که اعم است از: تحریف معنوی، بی اعتنائی حافظان و قاریان نسبت به قرآن، دورافکنده شدن ثقلین، بی اعتنائی به مفهوم و باقیماندن خط قرآن. طبق بیان امیر مؤمنان (علیه السلام) در خطبه مذکور، در چنین حالتی، منکر جایگزین معروف و معروف جانشین منکر شده است؛ مردم خود را امام تقلین می دانند و نه آنان را امام خویش؛ هر چه تقلین بر اتحاد تکیه دارند، مردم بر کوس تفرقه می کوبند.

این ویژگی ها و بیان آن به عنوان عملکرد اکثریت در بیان امام (علیه السلام)، نشان از گستردگی شمار باطل گرایان و در نتیجه جلوه گری بی حد باطل است. این تظاهر باعث می شود تا بسیاری از افراد گرداگرد باطل جمع شوند و از ناراستی آن غافل بمانند؛ بدیهی است آشکاربودن نادرستی باطل برای کسی است که چشم دلش بینا و در واقع مسلح به سلاح بصیرت باشد تا بتواند این آشکاری را ببیند و درک نماید.

براساس این شاخصه، می توان گفت جلوه گری کافران نباید جامعه اسلامی را هراسان نماید تا بدون تمرکز خواسته های آنان را جامه عمل بپوشاند، بلکه با درایت و دوراندیشی، ضمن مخالفت با اراده دشمنان، مصالح خود را در نظر بگیرند و به تصمیم قطعی برسند تا از این طریق با باطل، جهاد کبیر نمایند.

(ب) کثرت طرفداران

معمولاً گرایش انسان به سمت حوادثی است که دارای زرق و برق بیشتر و هم چنین

شامل تبلیغات گسترده تر باشد. اگر این جذابیت از جانب جبهه حق باشد، تمایل انسان به سمت حقانیت خواهد بود و اگر غلبه با جناح باطل باشد، انسان به ورطه سقوط کشیده می شود. از آن جاکه غالباً جذابیت امور نادرست بر حقایق چربش دارد، پس طبیعی است انسان هایی که گرداگرد اباطیل دیده می شوند، بیشتر باشند.

از سوی دیگر می توان شخصی را تصور نمود که گرفتار هجمه و حمله ایادی شیطان شده و علیرغم فطرتش که از باطل گریزان است، بر اثر در ماندگی در برابر شیاطین به باطل گرویده باشد.

البته باید توجه داشت که این گرایش ها نسبی است؛ بدین معنی که با یک مقیاس و دیدگاه، ممکن است این ویژگی صدق کند، گرچه ممکن است در مقیاس دیگر، چنین چیزی صحیح نباشد، ولی این گرایش غالب است.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در خطبه ای به گستره تبلیغات و هیاهوی باطل که بیشتر از خودنمایی حق است، اشاره کرده که حق و باطل، هرکدام یاورانی دارد، اما از روزگاران گذشته چنین بوده است که طرفداران باطل بیشتر از یاوران حق باشد؛ پس با افسوس و تذکر بیان می کند که بسیار کم اتفاق می افتد آن چه پشت کرده، دوباره بازگردد: «حَقٌّ وَبَاطِلٌ وَلِكُلِّ أَهْلٍ فَلَئِنْ أَمَرَ الْبَاطِلُ لَقَدْ دِيمَا فَعَلَ وَلَئِنْ قَالَ الْحَقُّ فَلَرُبَّمَا وَعَلَّ وَلَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 57-58).

منظور امام (علیه السلام) آن است که با پیروی از باطل، حق پشت می کند و دور می شود و به همین دلیل ممکن است بازگشتن حق، غیرممکن یا بسیار سخت باشد، پس باید مراقب بود تا مشتبه و باطل به جای حق انتخاب نشود که دسترسی به آن بسیار دشوار می شود.

گاهی کافران به پشتوانه جمعیت و هواداران خود، تلاش دارند جامعه اسلامی را به پذیرش مطلب موردانتظار آنان وادار نمایند. امت اسلامی لازم است در این مواقع، با هوشیاری و بدون نظر به حجم یاران دشمن یا طرفداران آن مطلب، به مخالفت با خواست آنان بپردازد و آن چه را نیاز خود می داند، با سعی و تلاش آحاد جامعه، به صورت درونی تأمین نماید.

انجام امور در نهایت اتقان و استحکام، از وظایف هر مسلمانی است و پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) آن را مورد رضایت الهی دانسته اند (حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 3، ص 230، ح 3484) چنین عمل کردی، هرگونه نگرانی را از مجری آن برطرف می کند، اما اگر مجری بداند که نقصی در کارش وجود دارد، هر زمان که ناظری بخواهد نزدیک نقص شود، با شلوغ کاری و در نتیجه با انحراف موضوع سعی در سرپوش گذاشتن بر نقیصه کارش دارد.

از نظر امام علی (علیه السلام)، سران جمل بر اثر ضعفی که داشتند، با فتنه انگیزی به ایجاد سر و صدا و وحشت آفرینی در دیگران پرداختند و با این کار، افرادی را گرد خود جمع کردند، اما حرکتشان به شکست انجامید. ایشان مجموعه این فعالیت ها را به رعد و برق تشبیه کردند که یک لحظه به وجود می آید، شوکی وارد می کند و تمام می شود: «وَقَدْ أَرَعَدُوا وَأَبْرَقُوا وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفَسَلُ» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 54).

در حقیقت آنان مانند رعد صدا کردند، ترسانیدند و مثل برق درخشیده از جا در آمدند. با لاف و گزاف، فتنه و فساد برانگیختند و اسباب جنگ را فراهم نمودند، در حالی که با این جوش و خروش، در وقت کارزار ناتوان و ترسان بودند (فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 61).

نتیجه آن که نه تنها سر و صدا داشتن و های و هوی کردن، حقانیت به دنبال ندارد، بلکه نشان از ترس و ناتوانی است. از مصادیق پرسر و صدایی می توان در زمان کنونی به تبلیغات پرزرق و برق انواع رسانه ها اشاره کرد. تبلیغات به دنبال اثبات حقانیت و برتری است، ولی گاهی هرچه تبلیغات سنگین تر و پر حجم تر باشد، باید به حقانیت و درستی آن بیشتر شک کرد.

بدیهی است این اوصاف برای حق یا باطل، جنبه تغلیب دارد و مطلق نیست. چه این که بسیار اتفاق افتاده است که حق برای خاموش کردن باطل، به گل آلود کردن آب پرداخته و سپس با یک ضربت کاری، ناراستی را از پای در آورده که این نشانه قوت حق است.

کافران با استفاده از این ترفند، سعی بر قبولاندن نظرات خود به جامعه اسلامی هستند و قصد دارند اهداف شوم خود را با تبلیغات پرحجم و هیاهوی گسترده به کرسی بنشانند. در این میان، وظیفه مؤمنان است که بدون توجه به سروصدای دشمنان و با مؤلفه مخالفت با کافران، به بررسی وضعیت خود پردازند و بهترین تصمیم را برای جامعه خود اتخاذ نمایند.

(د) شباهت با حق

یکی از ویژگی های باطل، شباهت آن با حق است. شباهت دو شیء با هم باعث می شود تا یکی با دیگری اشتباه شود و اگر باطل با حق شباهت داشته باشد، ممکن است به جای حق دریافت شود.

قرآن کریم شرح حال برخی را که از آنان به عنوان زیان کارترین افراد یاد می کند، چنین بیان می نماید که ایشان نسبت به حق جویی و حق یابی، کاهل نبوده اند، بلکه به جست و جوی صحیح از ناصحیح پرداخته و به مطلبی رسیده اند. اما پس از رسیدن به آن، به صحت و سقم آن در لحظات بعد توجه نداشته اند، بلکه فقط بر یافته خود، پافشاری می کنند. یعنی مطلبی را که بدان رسیده اند به عنوان حق تلقی نموده و آن را برگرفته اند، غافل از آن که آن چه یافته اند حق نیست، بلکه مشابه آن است و اصرار بیهوده آنان باعث دورشدن از مسیر اصلی و رفتن به بیراهه است و هر روز بیش از پیش در کژراهه خود می روند و از حق دور می شوند (کهف/ 103-104).

لذا برای در امان ماندن از چنین زیان هایی، می بایست هر لحظه موقعیت خود را سنجید و عقاید و عملکردها را بررسی نمود تا بر مطلب ناصحیح استوار نباشد و از اصرار بیهوده بر آن جلوگیری شود.

امام علی (علیه السلام) ریشه این مشکل را تشابه می داند. بدین معنا که مشابهت مسائل با حق باعث انتخاب شدن آن ها می شود و حق، وانهاد می شود. ایشان دلیل نام گذاری «شبهه» را شباهتش با حق می خوانند: «وَإِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 81).

شبهه را می توان به سه نوع تقسیم نمود: اول آن که شبهه به ظاهر حق و باطن باطل جلوه کند. دوم این که شبهه به صورت حقانیت در محتوا و بطلان در ظاهر رخ بنماید. صورت سوم آن است که هم به ظاهر و هم در محتوا جلوه حق دارد. دسته سوم از شبهات خطرناک تر از مابقی می باشد، زیرا تشخیص شبهه بودن آن بسیار سخت و دشوار است. چراکه باید مراد از ارایه آن را درک نمود تا اختلافش با حق روشن شود و جز شناخت هدف بیان نمودن آن، راهی نیست (جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج9، ص201).

بحث ارایه شده از آن جا اهمیت دارد که حق و باطل در حیات بشری همواره و در همه موقعیت ها با وضوح و صراحت، نمودار نمی شوند که برای هیچ کس جای تردید و شک و شبهه نماند. بلکه دخالت نیت ها و هدف گیری های درونی که نمود عینی در گفتارها و کردارها و سایر شئون بشری ندارند، از عوامل بسیار رایج و متداول بروز شبهه ها است.

بهره مندی دشمنان از شباهت حق با باطل و شبهه پراکنی آنان، جامعه اسلامی را دچار تردید خواهد کرد. هریک از افراد جامعه اسلامی و به ویژه مسئولان آن، لازم است با دقت، شبهه را بشناسند، فقط به حق چنگ زنند و از باطل و شبهه دوری نمایند، از این طریق همه امت اسلامی در مسیر جهاد کبیر قدم می نهند و به مخالفت با خواسته ها و تمایلات دشمنان برمی خیزند.

هـ) گوشه نشینی خواص

از ویژگی های اختصاصی باطل و از جمله مهم ترین عوامل به شبهه افتادن عامه مردم، گوشه نشینی خواص است. چراکه مردم به بزرگان خود نظر دارند و رفتار و گفتار آنان را دلیل رفتار و گفتار خود قرار می دهند. چه این که ممکن است برخی خواص به دلیل عدم آشنایی با علل و عوامل دخیل در مسئله ای یا حتی به دلایل اخلاقی، هم چون عدم سلامت نفس، حاضر به همکاری با حق نشوند و به ظاهر، کناره گیری نمایند و در نتیجه مردم نیز با توجه به الگوبودن آن بزرگان، عمل کردی مشابه ایشان داشته باشند و ناخواسته از یاری حق بازمانند و باعث خواری حق شوند.

البته آن جاکه بزرگان بتوانند نظر صریح خود را در مورد باطل بیان نمایند و حداقل در برابر ناراستی ها، قد علم نمایند، این عزلت به منزله یاری نمودن حق است و لذا اگر از گردونه کلام امام علی (علیه السلام) خارج می شوند. ولی اگر گوشه نشینی و سکوت آنان، نیشی به باطل وارد ننماید و طبق بیان امام علی (علیه السلام) اگر خواص به گونه ای عمل کنند که نه تنها حق یاری نشود، بلکه باطل نیز خوار نشود، عملکرد آنان باطل است و قابل پیروی نیست (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 521، حکمت 262).

شرح بیان امام (علیه السلام) چنین است که در جنگ جمل، مردی سرگردان مابین دو لشکر کوفه و مدینه، نزد امیر مؤمنان (علیه السلام) آمد و در ماندگی خود را چنین بیان کرد که آیا فکر می کنید که من باید یاران جمل را گمراه بدانم؟ حضرت (علیه السلام) در پاسخ به او به ریشه اصلی این تفکر اشاره نمود و خطاب به او عدم شناخت حق و باطل را دلیل حیرتش دانست و به او فرمود: توبه زیر پای خود نظر کردی و گفتار باطل و نادرست آن ها را پسندیدی، اما به بالای سرت نگاه نکردی و در سخنان حق و درست من اندیشه نمودی، لذا حیران و سرگردان ماندی. تو حق را نشناختی تا اهلش را بشناسی و باطل را نشناختی تا پیروش را بشناسی.

مرد گفت: حال که چنین است، پس من نه از اصحاب جمل می شوم و نه یاور علی (علیه السلام). بلکه هم چون سعد ابی وقاص (از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه واله)) و عبدالله بن عمر (فرزند خلیفه دوم) به کناری می روم.

این جا بود که امام علی (علیه السلام) بطلان عمل بزرگان آن قوم را مشخص نمود. ایشان فرمود آنان نه تنها حق را یاری نکردند، بلکه باطل را نیز خوار ننمودند: (إِنَّ سَعِيداً وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ وَلَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ).

در شرح حال سعد بن ابی وقاص نوشته اند: وی پس از قتل عثمان، گوسفندان زیادی خرید و به بیابان رفت و با همان چهارپایان به سر برد تا این که از دنیا رفت، اما با علی (علیه السلام) بیعت نکرد (بحرانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 641).

در مورد عبدالله بن عمر نیز آمده است: او پس از بیعت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خواهرش (حفصه، همسر پیامبر (صلی الله علیه واله)) پناه برد. ولی در جنگ جمل به همراه آن حضرت (علیه السلام) نبود و می گفت: عبادت مرا از سواری و پیکار ناتوان ساخته است، بنابراین من نه با علی (علیه السلام) و نه با دشمنان او هستم (بحرانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 641).

این جریان و کلام امام (علیه السلام)، دو نشانه کلی برای عدم حقانیت عملکرد خواص در همه زمان ها و مکان ها بیان می نماید: یکی یاور حق نبودن و دیگری بطلان ناراستی را روشن نمودن.

حضرت امیر (علیه السلام) در واقع به همگان هشدار داده است که پیروی از این افراد گوشه نشین روا نیست که هرچند به دلیل درستی هم باشد، نکوهیده است (بحرانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 641).

پس سکوت خواص در حوادث که دشمنان، هم آن را می پسندند و هم از آن، به صورت حداکثری سوءاستفاده می نمایند، هم برای خودشان و هم برای دیگران بسیار خطرناک خواهد بود. باید که ایشان در راستای اقامه جهاد کبیر از سکوت بپرهیزند و در مواقع مختلف موضع خود را به طور کاملاً صریح مشخص سازند. البته باید در کلام و کردار خود، حق را احیا و باطل را ابطال نمایند، چه این که طبیعی است اگر جز این باشد، نباید انتظار داشته باشند که مورد حمایت و پیروی قرار گیرند. مردم نیز که یک پایه انجام جهاد کبیر هستند، باید با کمال هوشیاری، مکر دشمنان را درک نمایند و از خواص گوشه نشین پیروی نکنند تا از شخص گرایی رهایی یابند.

(و) نیت باطل

زبان عضوی است که برای بیان منویات و مکنونات قلبی و ذهنی در انسان به کار می رود. این عضو کوچک، از نظر علمای اخلاق در سرنوشت وی بسیار مؤثر است، به حدی که می تواند انسان را سعادتمند کند و به بهشت براند یا او را به شقاوت بکشاند و به دوزخ افکند.

اما این که زبان چگونه گردانده شود و چه سخنانی را جاری نماید، بر عهده عقل و فکر آدمی است. اگر اندیشه انسان، متعالی باشد، طبیعتاً تنها چیزی که بر زبان جاری می شود، از همه جوانب حق است و راستی؛ ولی اگر اندیشه آدمی مشوب به باطل باشد، حتی اگر حق را بر زبان براند، هدفش باطل است.

در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای قصد و نیت در سخن و گفتار، حسابی جداگانه از عمل باز شده است. در جریان حکمیت که خوارج شعار «لا- حکم إلا لله» را سر داده بودند، امام (علیه السلام) با تأیید گفته آنان، پرده از نیت باطل و پلیدشان برداشت و فرمود: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعْمَ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ «سخن حقی است که به آن باطلی خواسته شده. آری، حکم جز از آن خدا نیست، ولی اینان می گویند که امارت و حکومت ویژه، خداوند است و بس.» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 82).

آن چه از این سخن برمی آید، این است که گاهی گفته حقی برای قصد باطلی بیان می شود. لذا آن حق نیز قابلیت پیروی ندارد و در واقع به دلیل نیت باطل، بیان آن نیز به باطل تبدیل شده است. پس کلام حضرت (علیه السلام)، در پاسخ خوارج که حکمی جز حکم خدا نیست، تصدیق گفته آن ها از جهت حقیقت معنای کلمه است، نه به معنای این که آن چه به نظر آن ها می رسیده حق بوده است. زیرا تمام دستورات را در فرمان های صریح و احکام روشن خداوند محدود کردن، بدین معنا که برای بنده خدا هیچ دستورالعملی جز کتاب خدا نباشد، صحیح نیست. چه این که بیشتر احکام فرعی با این که حکم خدایی هستند و از طریق اجتهاد و دیگر طرق برای کسانی که اهل استنباط و اجتهادند به دست می آیند، به صراحت در قرآن نیامده است و آن ها که اهل اجتهاد نیستند، لازم است که به آن احکام عمل کنند.

چون نظر خوارج از جمله «لا- حکم إلا لله» که برگرفته از آیات قرآنی بود (انعام/57؛ یوسف/40 و 67) این بود که هر حکمی در کتاب خداوند نباشد، پیروی کردن از آن جایز نیست و عمل به آن نارواست، حضرت (علیه السلام) فرموده اند: بلی! جز حکم خدا حکمی نیست، اما خوارج از طریق نفی حکم غیر خدا، می خواهند فرمانروایی را از غیر خدا نفی کنند، لذا وقتی

که برای غیر خدا هیچ دستوری نباشد، حکومت و فرماندهی غیر خدا نیز نفی می شود. زیرا استنباط حکم و در نظر گرفتن خیر جامعه از وظایف حکومت و در رابطه با رعایت حال مردم است. نفی حکم غیر خدا به وسیله خوارج، موجب نفی امارت و حکومت انسان هاست (بحرانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 220-219).

اگر سؤال شود: آیا آن خوارج نمی دانستند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) زودتر و عمیق تر از آنان این آیه را درک کرده و پذیرفته و از اعماق روحش به آن ایمان آورده است؟ اصلاً منظور خوارج چه بود؟ در پاسخ باید گفت: منظور خوارج این بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پذیرش حکمیت آن دو حيله گر به خطا رفته است، زیرا حکم از آن خداست نه آن دو. همان گونه که آن حضرت (علیه السلام) تصریح فرمود، آنان می خواستند حکومت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به جهت تن دادن به حکمیت از رسمیت بیندازند و بگویند: باید از این که برخلاف قرآن حکمیت آن دورا پذیرفتی، توبه کنی.

امام علی (علیه السلام) در پاسخ آنان می فرماید: مقصودی که شما پشت این شعار دارید، این است که حاکم باید از همه جهات مورد تصدیق خداوندی باشد و ریاست مسلمین از مختصات کسی است که حکومت او را خدا بپذیرد و آن گاه درباره من چنین تطبیق کنید که چون من با قبول حکمیت از فرمان الهی منحرف شده ام، پس شایسته ریاست نیستم. در صورتی که برای جامعه مسلمین ریاست و زعامتی لازم است که بتواند جامعه را از هرج و مرج و اختلال های نابودکننده محفوظ بدارد. اگر بنابه تخیلات واهی شما من منحرف شده ام، آگاه باشید که بنابه اصل لزوم مدیریت و ریاست، حکومت من از رسمیت نیفتاده است (جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 9، ص 217-219).

از عبارات امام (علیه السلام) در پاسخ به خوارج و بیان علامه جعفری در شرح آن به دست می آید که آن چه مهم است دریافت مقصد و مقصود از بیان کلام است، نه ظاهر آن. بدین معنی که اگر کلام حقی بیان شد و حتی آن کلام حق از قرآن کریم استخراج شده بود، باز هم باید کنکاش نمود و سره را از ناسره جدا ساخت، نه این که آن کلام را مطلق فرض کرده و در برابر

آن سکوت نمود. بلکه باید حق را فقط با قصد حق بیان کرد و سر تسلیم را فقط جلوی آن فرود آورد.

پس هر بیان حقی، حق نیست و اطاعت آور نخواهد بود. بلکه همگان و به خصوص بزرگان و خواص، خصوصاً در ایام فتنه و شبهه باید اولاً به آن چه درباره آن قضاوت خواهند کرد، علم داشته باشند. ثانیاً موضع گیری صریح انجام دهند. ثالثاً حق را بیان و باطل را خوار کنند. رابعاً از بیان حقیقت، قصد باطل نداشته باشند. با انجام چنین اقداماتی می توان فعالیت ها و سخنان آنان را در راستای انجام جهاد کبیر دانست.

6. ویژگی های طرفداران باطل در نهج البلاغه

اشاره

در کنار ویژگی ها و خصوصیتی که برای باطل بیان شد، می توان از نهج البلاغه برای پیروان باطل و باطل گرایان نیز ویژگی هایی یافت تا در راستای انجام جهاد کبیر، یاوران باطل را شناخت و از آنان دوری نمود؛ چراکه قرآن کریم در آیه جهاد کبیر، جامعه اسلامی را به مخالفت با کافران امر کرد و در جای دیگر، آنان را چنگ زنده به باطل معرفی کرد. با این توصیف، یاران و دوستداران باطل نیز در زمره دشمنان و مخالفان جامعه اسلامی قرار می گیرند و لازم است از آنان دوری شود.

در این بخش، برای درک عمیق تر و بهتر، با مراجعه به کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه، ویژگی طرفداران باطل به طور جداگانه بررسی خواهد شد.

الف) شعارگرایی

جنگ جمل، اولین آوردگاه اشتباه در یافتن حق و باطل بود؛ پیش از آن، حق، کاملاً واضح بود و باطل نیز بسیار آشکار. برای نمونه در جنگ خندق، هنگام نبرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) با عمرو بن عبدود، به تعبیر پیامبر (صلی الله علیه واله) تمام ایمان در برابر تمام کفر ایستاده بود. در جنگ بدر و حنین و دیگر نبردهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) نیز همان جبهه اسلام در برابر جبهه کفر قد علم می کرد. ولی این بار دو طرف جبهه را انبوه مسلمانان پر کرده بود. لذا

یافتن حق ناب برای ناستواران در حقانیت و ایمان دشوار می نمود. امیرالمؤمنین(علیه السلام) در هنگامه آن جنگ، به توصیف طرف مقابل خود پرداخته و طرفداران آنان را هوشیار می نماید که کسانی که اطرافشان را گرفته اید، تنها اهل سر و صدا و هیاهو هستند. نه فقط به شعار خود عمل نمی کنند، بلکه به هنگام کار و تلاش در راه رسیدن به هدف، جایگاه خود را خالی می کنند و صحنه را ترک می نمایند: «وَقَدْ أَرَعَدُوا وَأَبْرَقُوا وَمَعَ هَٰذِينَ الْأَمْرِينَ الْفَسَلُ؛ همانند تندر خورشیدند و چون آذرخش شعله افکندند. با این همه، ترسیدند و در کار بماندند.» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 54).

از نظر امیرمؤمنان(علیه السلام) آن چه باعث شد آنان گمان حقانیت پیشوای خود را داشته باشند، تبلیغات و هیاهوی او بوده است. ولی باید درک می کردند که این غوغاسالاری، نشانه ضعف و سستی اوست. چه این که اگر قدرت و توان مقابله و ایستادگی داشتند، به جای تبلیغات سوء، به گفت و گو می پرداختند و در صورت عدم حصول نتیجه، سلاح به دست می گرفتند و مردانه می جنگیدند. اما وظیفه مردم این بوده و هست که از پس پرده تبلیغات، نگاهی به واقعیات بیندازند و بنگرند که آن چه می شنوند، چه مقدار با واقعیت منطبق است.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) در این فرمایش خود سر و صدا و تهدید (بحرانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 565) جملیان را هم چون رعد و برق می داند که غرش می کند و نور می زند، ولی همه این کارها فقط ترس و رعب در دل می افکند و هیچ نتیجه ای در بر ندارد. اینان بر طبل جنگ می کوبند و با این کار به دل مردم، ترس می افکنند، ولی تهدیدشان راه به جایی نخواهد برد و در پس این تهدید و در هنگام کارزار، خوف و هراس به جان ایشان می افتد و از میدان جنگ می گریزند.

حضرت در ضمن کلام دیگری در آموزش کیفیت جنگ، آهستگی کلام را سفارش فرموده و آن را کنارزننده ترس و ضعف دانسته است (بحرانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 566).

نتیجه آن که طبق کلام امام علی (علیه السلام)، شعار به تنهایی باطل نیست، چه بسا شعاری از روی علم و آگاهی سرداده شود و تا پای جان بر سر تحقق آن شعار ایستادگی شود؛ بلکه اگر به همراه تهدید باشد، حق نخواهد بود. لذا میزان تبلیغات و شعارها، ملاک حقانیت نیست، بلکه اگر همراه با سستی، غوغاسالاری، تهدید و القای ترس و واهمه باشد، قطعاً نشان از بطلان آن دعاوی است.

با این وصف، امت اسلامی می بایست با تمسک به آیه جهاد کبیر، به عدم تبعیت از دشمنان پایبند باشد، از شعارگرایی آنان و یارانشان، پی به باطل بودن اهداف و افکارشان ببرد و با دوری از آنان، صف حق را تقویت نماید.

ب) مدعیان دروغین

«ادعا» از ماده «دعو» و به معنای تمناکردن چیزی (ابن منظور، لسان العرب، ج 14، ص 260) و حق پنداشتن آن (مهیار، فرهنگ ابجدی، ص 34) است. «مدعی» از همین ماده و به معنی کسی است که در طرف اثبات مطلبی قرار گرفته و برای آن استدلال می کند (طریحی، مجمع البحرین، ج 1، ص 143).

ادّعا دو صورت دارد: ادعایی که مطابق با واقع نیست، حرام است؛ زیرا ادعای غیر مطابق با واقع یا از روی عادت دروغ گویی است یا از روی جهل مرکب نسبت به مورد ادعاست که به دلیل وجود شبهه در ذهن مدعی پدید آمده است.

صورت دوم، ادعای مطابق با واقع است که خود بر دو نوع است: اول آن که نیاز به ادعا در موضوع وجود دارد، در این حالت حکم آن، مباح بودن است؛ زیرا هیچ کدام از احکام حرام و واجب بر آن بار نمی شود. حالت دوم آن است که نیاز به آن ادعا نباشد، در چنین حالتی ادعای آن موضوع حرام است، زیرا در چنین صورتی انسان از روی خودخواهی چنین ادعایی را اظهار می دارد و خودخواهی از موارد هلاکت (ابن بابویه قمی، من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 361) شمرده است (بحرانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 610 و 613).

از بیان اشکال مختلف ادعا، این نتیجه حاصل می شود که جز در یک حالت، بقیه موارد مخالفت با شرع مقدس است و در یک مورد باقیمانده نیز دستوری از جانب شارع نرسیده است. این معنای هلاکت در ادعاست که مورد اشاره امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز قرار گرفته است: «هَلَكَ مَنْ ادَّعى؛ هرکس که ادعا کند، هلاک شود.» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 58).

البته روشن است که مدعیان دروغین، ادعای بی اساس خود را با شفافیت بیان نمی کنند، بلکه ممکن است با استفاده از قالب واقعیات، پرهیز از لذایذ محدود و موقت در برابر چشم مردم، جهت رسیدن به لذایذ نامحدود و پایدار یا حتی بیان برخی سخنان اخلاقی که خود بدان باور ندارند، مطالبی را ادعا نمایند. در حقیقت، این مدعیان نخست به هلاک ساختن دیگران اقدام می کنند و سپس به نابود کردن خویش می پردازند (جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 4، ص 153-155).

آحاد جامعه اسلامی لازم است با استفاده از فرامین آیه جهاد کبیر در برابر مدعیان دروغین صف آرایی نمایند و با تلاش ها و خواسته های آنان مخالفت نمایند، چراکه این گروه باطل گرا و از یاران کفر شمرده می شوند و در آیه مذکور، دستور به عدم اطاعت از آنان شده است.

ج) ایستادگی در مقابل حق

از خصوصیات یاران باطل، ایستادگی و مقاومت در برابر حق است. به این معنی که اگر شخص فهمید آن چه در برابر آن قرار گرفته و با آن مقابله می کند، حق است یا حتی نسبت به آن چه بر آن پافشاری می کند، حقانیت و خلوص بیشتری دارد، ولی بر یافته قبلی خود اصرار ورزد و نتیجه ای که اخیراً به آن دست یافته است را پایمال نماید، در حقیقت به کتمان حق و احیای باطل روی آورده است؛ چنین فردی باطل است و مظهر بطلان محسوب می شود و طبیعتاً قابلیت پیروی ندارد. چه خود او رهبر و پیشوای قومی باشد و چه پیرو و پشتیبان دیگری. در هر حال نمی توان و نباید او را حمایت و یاری نمود.

امیر مؤمنان (علیه السلام) کسی را که چنین ویژگی هایی دارد، هلاک شده خوانده است: «مَنْ اَبْدَى صَدَفَحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ؛ و هرکه با حق ستیزد، خود تباہ شود.» (شریف رضی، نهج البلاغه،

ص 58) در حقیقت جبهه‌گیری در برابر حق و راستی، باعث نابودی و هلاکت دنیوی و اخروی است.

علامه جعفری در شرح این عبارت، بخشی از مختصات ستیزه‌گران در برابر حق را چنین بیان نموده است:

1. انسانی که می‌گوید: «هدف وسیله را توجیه می‌کند» و هیچ قید و شرطی را برای این قضیه لازم نمی‌داند، 2. کسی که از خوشی‌های عدالت که حق او را به جای می‌آورد، خوشحال شود، ولی موقعی که عدالت حق دیگران را از او می‌گیرد، احساس ناخوشی و دلتنگی می‌نماید، 3. انسانی که خود را هدف و دیگران را وسیله تلقی می‌نماید، 4. کسی که خود را در همه گفتارها، کردارها و پندارها، حق می‌داند، 5. هر کس که حق تعیین سرنوشت دیگران را در اختیار خود بداند، 6. آن که آرزوی به دست آوردن قدرت در سر پپروراند، 7. فردی که بدون هیچ فعالیتی، توقع نتیجه مفید داشته باشد، 8. احساس آزادی مطلق در جهان هستی، با مشاهده حاکمیت قوانین ریشه دار در دو قلمرو انسان و طبیعت، 9. مدعیانی که با ادعاهای بی اساس خویش، حق را از صحنه حیات آدمیان بیرون می‌رانند و خود را جانشین آن قرار می‌دهند، 10. تسلیم و تملق در برابر حق ناشناس‌ها، به جهت حفظ منافع و لذایذ خویش (جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 4، ص 159-157). جامعه اسلامی با درک این ویژگی می‌تواند باطل را آسان تر تشخیص دهد، در نتیجه با باطل و آن چه کافران بدان چنگ می‌زنند، مخالفت نماید و در واقع، جهاد کبیر را اقامه نمایند.

(د) شراکت با شیطان

آیات 62 تا 64 از سوره مبارکه اسراء در مقام بیان گفت و گوی خداوند متعال با شیطان

ص: 290

رحیم است که نتیجه آن گفت وگو، بیان این مطلب از جانب پروردگار جهانیان به شیطان است که او و پیروانش در بند کشیده خواهند شد. خداوند به شیطان می فرماید: حال که در برابر خالق خود قد علم کردی و ادعای گمراه نمودن بندگان مرا داری و مطمئناً برخی از مخلوقات من، پیرو تو خواهند شد، پس: (وَاسْتَفْزِزْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ)؛ «با فریاد خویش هر که را توانی از جای برانگیز و به یاری سواران و پیادگان بر آنان بتاز و در مال و فرزند با آنان شرکت جوی و به آن ها وعده بده».

خداوند، در این آیه اجازه شراکت شیطان با اتباعش و در واقع دستور به این امر را به وی می دهد و در آیه بعد به طور کاملاً روشن می گوید که آنان که از شیطان پیروی نمودند، در جمع بندگان خدا قرار نداشتند، زیرا شیطان بر بندگان خدا سلطه ندارد: (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ)؛ تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نباشد».

براساس آیات قرآن کریم می توان گفت که شیطان مراحل پنج گانه ای را طی می کند تا انسان را به تسخیر خود در آورد. در گام اول، عملی را برای او تزیین می کند (حجر/39؛ انفال/48) برای گام دوم آرزوهای باطل در دل انسان می افکند (نساء/119) در سومین مرحله، او را دچار وسوسه اکید می کند تا دنبال آرزورود و آن را به دست آورد (ناس/5) قدم چهارم شیطان، تسویل یعنی خوب را بد و بد را خوب جلوه دادن است (محمد/25) در گام آخر، شیطان بر انسان فرمانروایی (بقره/169) می کند (جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج13، ص323-324).

در این صورت، شخص به تسخیر شیطان درآمده و از این پس شیطان در تمام مراحل و مقاطع همراه اوست. با چشم او می بیند، با گوش او می شنود، با زبان او می گوید و خلاصه آن که شیطان کوچکی ساخته است که خود، توانایی فریب دادن دیگران را دارد. به تعبیر امام علی (علیه السلام): «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكاً فَبَاطِلٌ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَدَبَّ وَدَرَجَ

فِي حُجُورِهِمْ فَنظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكَبَ بِهِمُ الزَّلَّالَ وَزَيْنَ لَهُمُ الْخَطْلَ فِعْلٌ مَنْ قَدَّ شَرِكُهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَي لِسَانِهِ» (شريف رضى، نهج البلاغه، ص 53).

امير مؤمنان (عليه السلام) در اين سخنان، فردى را كه گداگرد شيطان را گرفته اند، توصيف مى كند و مرحله به مرحله آنان را چنين شرح مى دهد: انسان ها در ابتدا شيطان را براى خود ملاك و معيار انتخاب قرار دادند، شيطان نيز آنان را به عنوان شريك انتخاب كرد. سپس شيطان در دل ايشان تخم گذارى كرد و در سينه هايشان دميد و آن را براى درك خواسته هاى خود گشاده ساخت. در اتاق ها و سراهاى ايشان وارد شد. با چشم آنان ديد، يعنى نگاه آنان شيطاني شد. با زبانشان سخن گفت، يعنى كلام چنين فردى شيطاني است. سپس براى عبور از لغزش گاه ها بر ايشان سوار شد و از هر جا كه احتمال لغزش وجود دارد، آن ها را عبور داد و خطاكارى و گناه را براى آن ها زيبا جلوه داد. چنين كسى كه شيطان در اراده اش شريك است، كلامى كه مى گويد از شيطان است و لذا باطل.

اين كلام امام (عليه السلام) براى بيان تنفر و نكوهش كسانى است كه از روى دشمنى از حق كناره گيرى و با آن حضرت مخالفت كردند. در آغاز اشاره به اين واقعيت دارد كه نفس آن ها به حدى مطيع شيطان شده است كه شيطان را همه كاره امور خود کرده اند و زندگى خود را با دستور شيطان مى چرخانند و عقل خود را از كار انداخته و دوستان شيطان شده اند، پس از آن كه امام (عليه السلام) آنان را فرمانبردار شيطان معرفى مى كند، به بعضى از امورى كه شيطان در آن دخالت مى كند اشاره مى فرمايد كه شيطان آن ها را شريك خود مى گرداند و وقتى شيطان بر كارهاى آن ها مسلط شود و نظام امر آن ها را به دست گيرد، به دل خواه خود، آن ها را به هر طرف كه بخواهد مى كشانند. افعال و اقوالى كه از آن ها برخلاف دستورات خدا صادر مى شود به خاطر اين است كه به پيروي از شيطان و مشاركت او صادر مى شود (بحراني، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 562-560).

نتيجه اى كه از عبارات فوق حاصل مى شود اين است كه اگر كلامى شنيده شد كه پس از سنجش آن، شيطاني بودن از آن هويدا بود؛ يا رفتارى ديده شد كه عقل سليم، آن را زشت

و نادرست می انگارد یا نگاهی تشریح شد که عالمان و اولیای الهی آن را ناخوش می دارند، باید فهمید که قطعاً آن ها باطل اند و لذا کسی که دارای آن شرایط است، نیز راه نادرست می پیماید و در نتیجه، شایسته پیروی نیست، زیرا او یار باطل است.

جهادگر عرصه جهاد کبیر با درک این ویژگی، باطل گرایان را از حق گرایان تشخیص می دهد و فرمانروایی او را انکار می کند.

هـ) خودمحوری

از جمله مذموم ترین اخلاقیات ناپسند، خودبینی و خودمحوری است. بدین معنی که شخص در رفتار با اطرافیان، به گونه ای عمل نماید که فقط خود را ملاک و معیار بداند و سخنان و مشورت های دیگران برای او دارای اهمیت نباشد و حتی اجازه بیان نظرات را به دیگران ندهد.

اگر چنین فردی مقداری علم هم داشته باشد و به صفت عالم بودن نیز متصف باشد، خطرش نه تنها به خود و خانواده اش منحصر نمی شود، بلکه بر شهر و مملکت و حتی جهان پیرامون خود نیز اثرگذار است و ممکن است همگان را با خودرایی و خودمحوری اش به تباهی بکشاند، البته او با این خصوصیات، دیگر نمی تواند به طور حقیقی حامل علم باشد، هرچند اطرافیانش به او «عالم» بگویند. از زمانی که چنین فردی گرفتار صفت رذیله خودمحوری شود، قابلیت حمایت و پیروی را از دست می دهد و به تعبیر امیرمؤمنان (علیه السلام) از گمراهان، گمراهی و از نادانان، نادانی را اخذ نموده و آن ها را نصب العین خویش کرده است. سرنوشت چنین فردی به دلیل این که روزگاری با قرآن کریم و احادیث شریف سر و کار داشته، آن است که قرآن را با آرای خود تفسیر و شرح می نماید و در واقع تفسیر به رأی می نماید: «وَأَخْرَجُ قَدْ تَسَمَّى عَالِماً وَلَيْسَ بِهِ... قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ؛ دیگری است که خود را دانشمند نامد و از دانش در او نشانی نیست... و کتاب خدا را به رأی خود تفسیر کند و حقیقت را به مقتضای هوای خویش به این سو و آن سو متمایل سازد.» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 119).

این فرد، از آن جاکه گوش به نصایح دیگران نمی دهد، در مسیر ناصحیح اش گام برمی دارد. اشخاص فاسد و گمراه هوای نفسانی خود را حق گرفته اند، الفاظ قرآن را مطابق عقیده فاسد و رأی باطل خود تفسیر می کنند، حق را آن چیزی می دانند که هوای نفسانی شان ایجاب می کند. به عبارت دیگر، آن چه هوای نفسانی آنان اقتضا کند، حق است و با مختصر تأویلی، معنای آیه را به خواست خود برمی گردانند (بحرانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 627) و به فرموده پیامبر اعظم (صلی الله علیه و اله) کسی که قرآن را با آرای شخصی خود که مبتنی بر اصول و قواعد صحیح نباشد، تفسیر نماید، جایگاه خود را در دوزخ مهیا ساخته است (فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج 1، ص 35).

نتیجه بحث این است که شخصیت شناسی در شناخت حق و باطل و در نتیجه در اقدام جهت جهاد کبیر بسیار مهم است. از طرفی نباید گرفتار شخص خودبین و خودمحور شد که مسیری که او در آن گام برمی دارد، بیراهه است و از سوی دیگر، نباید به طور مطلق به شخص محوری در مورد غیر معصوم اصرار ورزید، چراکه ممکن است راه صحیح نزد او نباشد.

(و) مصادیق باطل در نهج البلاغه

تا کنون به ویژگی هایی پرداخته شده است که با شناخت آن ها می توان باطل و پیروان آن را تشخیص و تمییز داد و از گرفتار آمدن در دام شیاطین، رهایی یافت. با جست و جو در کلام امام علی (علیه السلام) می توان به برخی گروه ها یا اشخاص دست یافت که دارای ویژگی های باطل و در حقیقت مصادیق باطل هستند و امام یا به صراحت یا به کنایه، بطلان آنان را گوشزد نموده است. در این قسمت به این گونه مصادیق پرداخته می شود که در واقع به نوعی تفسیر واژه کافر در آیه جهاد کبیر نیز می باشد.

اول) پیمان شکنان یکی از مصادیقی که در کلام امام علی (علیه السلام) به عنوان گروه باطل مطرح شده است، ناکشین هستند. اینان کسانی بودند که از عهد و پیمانی که با امام خویش بسته بودند، سر باز زدند و در رکاب شتر سرخ موی به جنگ با حاکم اسلامی پرداختند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) با این وصف که شیطان یارکشی کرده است و اصحاب خویش را برای جنگ فراخوانده، نمایان می سازد که آنان که در مقابل وصی رسول خدا (صلی الله علیه واله) و حاکم جامعه اسلامی صف کشیدند، باطل هستند؛ حاکمی که پس از خلیفه سوم، علاوه بر مشروعیت الهی که پیش از آن داشت، مقبولیت مردمی را نیز کسب کرده بود. امام (علیه السلام) این باطل بودن را با بیان هدف آنان که بازگرداندن باطل به جایگاه پیشین خود بوده، بیان فرمود: «أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ وَ يَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نِصَابِهِ؛ آگاه باشید، که شیطان حزب خود را برانگیخته و سپاه خویش بسیج کرده، تا بار دیگر، ستم در جای خود مستقر گردد و باطل به جایگاه خود بازگردد.» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 63). لذا اگر در هر زمان چنین اتفاقی مجدداً تکرار شود، براساس این الگو، جامعه اسلامی ملزم به مقابله با آنان خواهند بود.

پیمان شکنان و خارج شدگان از صف جامعه اسلامی، به هیچ وجه صلاحیت پیروی ندارند، چراکه آنان با این اقدام خود، مظهر باطل شدند و براساس آیات پیش گفته از قرآن کریم، در صف باطل و کافران جای گرفته اند و می بایست از خواست آنان دوری نمود.

دوم) دشمنان دوست نما و خواص ساده لوح عبدالله بن قیس مشهور به ابوموسی اشعری از صحابه پیامبر (صلی الله علیه واله) در سال هفتم هجری در خیبر به اسلام گروید. او به عقیده مورخان، از مهاجران به حبشه نبوده است. وی از جانب پیامبر اعظم (صلی الله علیه واله)، والی برخی اماکن از جمله زبید و عدن شد و در زمان حکومت خلیفه دوم بر بصره حکومت کرد (عسقلانی، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 4، ص 181). در دوران عثمان، هنگامی که از بصره برکنار شد، به کوفه رفت و در آن جا سکنی گزید. مردم کوفه که از حاکم خود، سعید بن عاص، ناراضی بودند، نامه ای به عثمان نوشتند و در نتیجه با تأیید خلیفه سوم امارت کوفه را عهده دار شد (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 13، ص 314). امام علی (علیه السلام)، عمال عثمان را از شهرها برکنار کرد، مگر ابوموسی اشعری را که مالک اشتر در مورد او با امام (علیه السلام) سخن گفت، پس او را سرکارش باقی گذاشت (یعقوبی،

تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 77) اما ابن ابی الحدید او را برکنار شده امام علی (علیه السلام) می داند و می نویسد پس از ماجرا، دشمنی با آن حضرت (علیه السلام) در دل ابوموسی شعله ور شد (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 13، ص 314).

با همه این تفصیل، نام ابوموسی اشعری با جریان حکمیت پس از جنگ صفین گره خورده است. وی فریب عمرو بن عاص را خورد و بر منبر کوفه، امیر مؤمنان (علیه السلام) و معاویه را از خلافت عزل نمود تا مردم پس از آن حاکم خود را برگزینند؛ اما وقتی نوبت به عمرو رسید، او امام (علیه السلام) را از حاکمیت عزل و معاویه را بر خلافت باقی گذاشت (دینوری، الأخبار الطوال، ص 201-200) و این نیرنگ، پایه گذار جنگ نهروان شد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) که از ابتدا با حکمیت مخالف بود، نتیجه حکمیت را نیز نپذیرفت، بر فراز منبر رفت و نظر خویش را با استدلال بیان نمود که رأی بزرگان شما بر این قرار گرفت که ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص را برگزیدند تا بین حق و باطل حکم کنند. ما نیز از ایشان پیمان گرفتیم که طبق قرآن عمل کنند و از آن تجاوز نمایند، زبانشان با قرآن و دلشان پیرو آن باشد، نه آن که در ظاهر، خود را پیرو آن خوانند و در باطن، طبق اندیشه خودشان حکم دهند. اما هر دو گمراه شدند و از قرآن دست کشیدند و حق را رها کردند، در حالی که آن را می دیدند و می دانستند جز من کسی لیاقت خلافت ندارد. اما چون میل و خواهش آنان، ظلم و ستمگری و عادت و روش ایشان کجی و نادرستی و قدم نهادن در گمراهی بود، هر چند حق را دانستند، اما برخلاف حق حکم دادند. قرار ما با آنان در دادن حکم به راستی و درستی و عمل به قرآن، بر اندیشه و حکمی که از روی ظلم و ستم دادند پیشی گرفت و دلیلی که در دست ما است از آن روست که از راه حق قدم بیرون نهادند و برخلاف قرارداد، حکم به باطل و نادرست دادند. لذا چون با ایشان شرط کردیم که طبق قرآن عمل نمایند، اما آنان از روی هوای نفس حکم دادند، پس ما حق داریم که حکمشان را نپذیریم (فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 578).

در این جریان، امام علی (علیه السلام) به صراحت با عبارت «تَرَكَ الْحَقَّ وَ هُمَا بَبَصِرَانِهِ» (شریف

رضی، نهج البلاغه، ص 256) آن دو نفر را ترک کننده حق خواندند.

این ساده لوحی یا ساده اندیشی ابوموسی و به تعبیر علامه جعفری، «ساده اندیش نما» (جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 27، ص 197) خوانده است، در کنار دوست نمایی عمرو بن عاص که در این جریان، خود را دوست نشان داده بود و کژاندیشان نهروانی او را به عنوان حکم از جبهه مقابل پذیرفتند و غافل از همه ترفندهای او بودند که فریبش را خورده بودند، از جمله قرآن بر نیزه کردن و در نتیجه تن دادن به حکمیت، دو صفت مذمومی است که می توان از بیان امام (علیه السلام) دریافت که دارندگان آن صفات، مظهر باطل هستند و لذا نمی توانند رهبری جامعه و قومی را دارا باشند.

توجه به این ویژگی، مظاهر و یاران باطل را برای جهادگران جبهه جهاد کبیر به خوبی نمایان می سازد تا از این طریق، مخالفت با آنان را سرلوحه افکار و اعمال خود قرار دهند.

سوم) گمراهان یکی از تلاش های معاویه در مقابله با امیر مؤمنان (علیه السلام) آن بود که در موسم حج و هنگام اجتماع مردم برای اعمال، گروهی را فرستاد تا مردم را به اطاعت از او دعوت کنند و مردم عرب را از یاری امام علی (علیه السلام) متفرق و به ذهن مردم القا کنند که حضرت علی (علیه السلام) یا قاتل عثمان است یا زمینه قتل او را فراهم آورده است و در هر دو صورت شایسته امامت نیست. از طرفی به زعم خود، فضایل و اخلاق و روش معاویه را در بذل و بخشش در بین مردم شایع کنند. برای خنثی سازی این نیرنگ، امام (علیه السلام) نامه ای خطاب به فرماندارش در مکه، قثم بن عباس، نگاشت و او را از این مطلب آگاه ساخت تا براین اساس، به آن چه سیاست ایجاب می کند، اقدام کند (بحرانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 113).

امام (علیه السلام) در این نامه خبر از اختلاف افکنی یاران معاویه می دهد و آنان را با صفاتی هم چون:

کوردل، گنگ، نابینا و ناشنوا می خواند: «أَنَّهُ وَجَّهَ إِلَى الْمَوْسِمِ أَنَسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمَى الْقُلُوبِ الصُّمِّ الْأَسْمَاعِ الْكُمَةِ الْأَبْصَارِ الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَيَطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 406-407).

ص: 297

منظور ایشان در این عبارات آن است که این افراد بر اثر تبلیغات سهم‌گین و زهرآلود حاکم‌شام، ناشنوا از شنیدن حق، و نابینا از دیدن آن شده‌اند. حقیقت را نه تنها با چشم و گوش سر، بلکه با دل نیز درک نمی‌کنند. اینان یاوران کسی شده‌اند که حق و باطل را درهم می‌آمیزد و عرضه می‌کند و البته خود این افراد نیز گرفتار همین بلا شده‌اند و چنین کاری می‌کنند. هدفشان نیز آن است که مردم را از اطاعت خالق و حق مطلق بازدارند و به اطاعت مخلوق بخوانند.

مفهوم عبارات حضرت (علیه السلام) آن است که طرفداران حکومت شام می‌خواستند مردم را از پیروی دستورات امام (علیه السلام) بازدارند و چون حکومت آن حضرت (علیه السلام) مشروعیت الهی داشت، لذا سرپیچی از فرامین ایشان، عصیان الهی محسوب می‌شود.

آن صفات در کنار این فعالیت‌ها، از آنان مجموعه‌ای ساخته بود که بهترین صفتشان، «گمراه» بود. لذا می‌توان نتیجه گرفت که گمراهانی چنین، از مصادیق گرایش‌های باطل هستند و نه خودشان و نه فرماندهانشان قابلیت و ارزش پیروی ندارند و در مسیر جهاد کبیر باید با آنان و خواسته‌هایشان مخالفت نمود.

چهارم) منافقان «نفاق» به معنای مردن (فراپیدی، کتاب العین، ج 5، ص 177) و هم چنین به معنی تمام شدن به وسیله فروختن یا مرگ (خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج 4، ص 385) است.

«منافق» نیز کسی است که کفرش را پنهان و غیر آن را اظهار می‌کند (طریحی، مجمع البحرین، ج 5، ص 241) این واژه که اسمی اسلامی است و در فرهنگ عرب، معنای خاصی ندارد برای کسی به کار می‌رود که در نهان، کافر است و در عیان، مؤمن (جزری، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج 5، ص 98).

در قرآن کریم، آیات بسیاری در معرفی منافقان و پرهیزدادن از آنان و نیز سوره‌ای

مستقل (سوره منافقون، حاوی یازده آیه، شصت و سومین سوره از قرآن کریم و واقع در جزء بیست و هشتم این کتاب شریف است) در بیان صفات این گروه و مذمت آنان و بیان مقاصدشان وارد شده است.

چنانچه از تعریف واژه منافق نیز برمی آید، از مهم ترین ویژگی های این گروه آن است که ظاهر حق و باطن باطل دارند و این همان دورویی است.

امام علی (علیه السلام) در خطبه 194 نهج البلاغه به زیبایی مردم را از آنان برحذر می دارد و صفاتشان را چنین بیان می فرماید: آن ها گمراه و گمراه کننده می باشند، خودشان به راه ضلالت و گمراهی رفته و دیگران را از راه راست بازمی دارند و با خود یار می سازند. از دین خدا لغزیده اند و دیگران را نیز لغزانده اند، خطاکار هستند و دیگران را به اشتباه می اندازند. خود را به رنگ های گوناگون و حالات مختلف درمی آورند. هر زمان و در هر مجلسی در گفتار و کردار با اغراض فاسد و اندیشه های نادرست به رنگی درمی آیند تا مردم ساده لوح را بفریبند. شما را به هر وسیله ای در نظر گرفته اند و در هر کمین گاهی به کمین نشسته اند. اگر از اندیشه های آنان آگاه شوید و از آنان کناره گیری کنید، به وسایل دیگری در صدد فریب شما برمی آیند تا بالاخره شما را با خود همراه سازند. دل هایشان از رشک و دورویی و دشمنی و بخل و شک، بیمار است. ظاهرشان آراسته و پاک است، به طوری که گمان کنند آن ها دوست و خواهان حقیقت هستند. به طور پنهانی اندیشه های خویش را به نحوی که کسی به آنها پی نبرد به کار میاندازند و فتنه و فساد میکنند. در بین درخت های انبوه جنگل می جنبند مانند شکارچی که برای به دست آوردن شکار، آهسته می جنبد. به گونه ای توصیف می کنند که وانگهی همه دردها، تسکین یافتند و درمان شدند و با زبانی سخن می گویند که آن را شفابخش می یابند. ولی کردارشان دردی است درمان ناپذیر. به خوشی مردم رشک می برند و به دوستی، آسایششان را از دستشان می گیرند. به افتادن در سختی و گرفتاری مردم، کوشش دارند، چراکه بین آن ها سخن چینی می نمایند تا جمعشان را پراکنده کنند و

بیچاره شان سازند و امیدشان را ناامید می‌کنند، یعنی آن‌ها را از کارهای خداپسند بازمی‌دارند. برای تباه کردن، راه‌های بسیار در نظر گرفته‌اند و نزد هر دلی وسیله‌ای دارند که می‌توانند با هر کسی به میل و خواست او سخن گویند. در هر غم و اندوهی اشک‌ها ریزند تا به وسیله آن، مقصود خود را انجام دهند. ستودن یکدیگر را به هم وام داده و پاداش آن را انتظار می‌برند. زمانی که درخواستی دارند در آن اصرار کنند تا شخص را وادار به قبول درخواستشان نمایند. هنگامی که بخواهند کسی را ملامت و متنبه سازند، پرده‌ری می‌کنند و عیوب را آشکار می‌کنند تا رسوایش نمایند. اگر آنان را در کاری حکم قرار دهند، اسراف می‌کنند و برخلاف حق حکم می‌دهند. در برابر هر حقی، باطلی و به ازای هر راستی، کژی و مقابل هر زنده‌ای، کشته‌ای و برای هر دری، کلیدی و برای هر شیئی، چراغی آماده ساخته‌اند. خلاصه آن که انواع مکرها و حیل‌ها را به کار می‌برند تا به مقصود برسند. نومیدی و بی‌نیازی به مال مردم را برای طمع خود وسیله قرار می‌دهند تا بازارشان را نگاه دارند و کالاهای فاسدشان را که نفیس و پاکیزه می‌پندارند، رواج دهند. از راه تزویر، خود را بی‌علاقه به دنیا نشان می‌دهند و اظهار بی‌نیازی می‌نمایند تا به منظورشان برسند. سخن نادرست می‌گویند و آن را به حق، مشتبه جلوه می‌دهند. مقاصدشان را بیان می‌کنند و آن را آرایش می‌نمایند تا به صورت حق درآید. راه باطل را آسان نشان می‌دهند تا همه در آن قدم نهند و راه تنگ ضلالت و گمراهی را کج می‌کنند تا رهایی از گمراهی میسر نباشد. پس ایشان پیرو شیطان و شعله آتش‌ها هستند (شریف رضی، نهج البلاغه، ص 307-308).

سختی شناخت منافقین و ابزار آنان، تلاش ویژه و مضاعفی می‌خواهد که هرکس از آن بهره‌ای ندارد. آنان هم چون شیطان در هر کمین گاهی هستند و از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند. قرآن کریم فعالیت شیطان و بهره‌گیری از هر ابزاری را چنین ترسیم می‌کند: (وَلَا ضَلَّ لَهُمْ وَلَا مَنِيْنَهُمْ وَلَا مَأْرَتُهُمْ فَلْيَبْتَئِكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَأْرَتَهُمْ فَلْيَغِيْرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ) (نساء/119)، و ترفندهای شیطانی را به این شرح بازگو می‌کند: (وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدْهُمْ) (اسراء/64).

براین اساس، امام علی(علیه السلام) آنان را از حزب شیطان می خواند و حزب شیطان نیز براساس آیات قرآن کریم همگی در خسران و زیان اند: (أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ) (مجادله/19).

خلاصه آن که هرکس که بهانه جو باشد و تپه را سطحی صاف و گودال را چون دره ببیند، همه چیز را سیاه فرض کند و سیاه نمایی کند، هر خط صافی را کج ببیند و در واقع صفاتی را که امام(علیه السلام) فرموده، داشته باشد، فردی منافق است و لذا باطل.

حاصل بحث این که اگر کسی شهره به نفاق باشد، قطعاً باطل است. از سوی دیگر، گروه یا فردی که ویژگی های مذکور در بیانات امیرالمؤمنین(علیه السلام) را داشته باشد، نیز منافق و ناحق است و باطل، در هر صورت، غیرقابل تبعیت است.

نتیجه

کافران براساس آیات قرآن کریم، ویژگی هایی دارند که آنان را مصداقی از باطل قرار می دهد و از سوی دیگر در آیه جهاد کبیر به نافرمانی آنان امر می کند.

در کتاب نهج البلاغه، ویژگی هایی برای باطل و پیروان آن از امام علی(علیه السلام) ذکر شده که با مرور آن ها، می توان معنای دیگری از کافر در آیه جهاد کبیر را شناخت و عدم اطاعت از آنان را سرلوحه اقدامات جامعه اسلامی قرار داد.

ویژگی هایی از جمله: تظاهر و جلوه گری، کثرت طرفداران، پرسر و صدابودن، شباهت با حق، گوشه نشینی خواص، نیت باطل برای باطل ذکر شده و شاخصه هایی هم چون: شعارگرایی، مدعیان دروغین، ایستادگی در مقابل حق، شراکت با شیطان، خودمحوری برای طرفداران و یاوران باطل بیان شده است.

- قرآن کریم، ترجمه: محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید قرآن پژوه جامعه المصطفی، قم: انتشارات المصطفی، 1388ش.
- شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم: نشر مشهور، 1379ش.
1. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحماد، شرح نهج البلاغه، مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، قم، 1337ش.
 2. ابن بابویه قمی، محمدبن علی بن حسین، الأمالی، تهران، کتابچی، چاپ ششم، 1376ش.
 3. ابن بابویه قمی، محمدبن علی بن حسین، من لایحضره الفقیه، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، 1404ق.
 4. ابن عاشور، محمدبن طاهر، التحرير و التنویر، بیروت، مؤسسه التاریخ، چاپ اول، بی تا.
 5. ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، چاپ سوم: 1414ق.
 6. آیتی، عبدالمحمد، ترجمه قرآن، تهران، سروش، چاپ چهارم، 1374ش.
 7. بحرانی، کمال الدین میثم بن علی بن میثم، ترجمه شرح نهج البلاغه، مترجمان: قربان علی محمدی مقدم، علی اصغر نوابی یحیی زاده، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، 1375ش.
 8. بلخی، مقاتل بن سلیمان، الاشباه و النظائر فی القرآن الکریم (کلمات مشترک و هم معنا در قرآن کریم)، مترجمان: سیدمحمد روحانی، محمد علوی مقدم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1380ش.
 9. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمدبن ابراهیم، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، تحقیق: ابو محمدبن عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1422ق.
 10. الجزری، أبوالحسن علی بن محمد (عزالدین ابن اثیر)، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، چاپ چهارم، انتشارات اسماعیلیان، قم، 1367ش.
 11. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، 1376ش.
 12. جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان، تحقیق: محمد صفایی، قم، اسراء، زمستان 1388ش.
 13. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، چاپ اول، مرکز نشر اسراء، قم، 1387ش.
 14. حر عاملی، محمدبن حسن بن علی بن محمدبن حسین، وسائل الشیعه، چاپ اول، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، 1409ق.

15. خسروی حسینی، سیدغلامرضا، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، چاپ دوم، انتشارات مرتضوی، تهران، 1375 ش.
16. دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود، الأخبار الطوال، محقق: عبدالمنعم عامر، بی جا، منشورات الرضی، قم، 1368 ش.
17. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، دار القلم، چاپ اول: 1412 ق.
18. شریف رضی، ابوالحسن محمدبن الحسین، نهج البلاغه، مصحح: صبحی صالح، بیجا، مؤسسه دارالهجره، قم، بی تا.
19. شریف مرتضی، علی بن الحسین، الآیات الناسخه و المنسوخه، بیروت، مؤسسه البلاغ، چاپ: اول، 1421 ق/2000 م.
20. صاحب، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغه، بیروت، عالم الکتب، چاپ اول: 1414 ق.
21. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم: 1417 ق.
22. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمدجواد بلاغی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم: 1372 ش.
23. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، محقق و مصحح: احمد حسینی اشکوری، تهران، چاپ سوم، 1375 ش.
24. عسقلانی، ابن حجر، الإصابه فی تمییز الصحابه، چاپ اول، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1415 ق.
25. علی بن موسی الرضا (منسوب)، الفقه، مشهد، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، 1406 ق.
26. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، نشر هجرت، چاپ دوم: 1409 ق.
27. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر الصافی، چاپ دوم، انتشارات الصدر، تهران، 1415 ق.
28. فیض الاسلام، سیدعلی نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، چاپ پنجم، مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الاسلام و انتشارات فقیه، تهران، 1379 ش.
29. فیومی، احمدبن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، مؤسسه دار الهجره، 1414 ق.
30. کلینی، محمدبن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، 1407 ق.
31. مراغی، احمدبن مصطفی، تفسیرالمراغی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، بی تا.
32. مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دائره المعارف قرآن کریم، مؤسسه بوستان کتاب، قم، 1386 ش.

33. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت و قاهره و لندن، دار الکتب العلمیه و مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، چاپ سوم: 1430ق.

34. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ اول: 1374ش .

35. مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، بی چا، بی نا، بی جا، بی تا.

36. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن واضح، ترجمه تاریخ یعقوبی، مترجم: محمد ابراهیم آیتی، چاپ ششم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1371ش.

ص: 304

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

